

عنوان

موضوع

تاریخ

58842

پیش گفتار

با کنجکاوی ها و گردش های مکرر در خرابه های متروک ساحه شهر کهن غزنه و سنا هده آبدات ، و خواندن کتیبه های (برجسته و منقور) در سنگهای مساجد قدیمی و الواح مزارات سلاطین ، شهزادگان ، دانشمندان ، عرفا ، شعرا و رجال حربی همان دوره وطن و تاریخ مختصر کارنامه های آنان علا و تا به مدارک دوره آل ناصر ، و دواوین خطی و چاپی آنزمان و کتب تاریخ نو و کهن تاجائیکه بدست آمد ، و یاد داشت های مولانا شبلی و بسورت و بعضی دیگر از شرق شناسان و انسایکلو پیدیها نیز مراجعه و مطالعاتی نمود ، در عین زمان با برخی از دانشمندان اریخو لوژی ایستا نوی که در صفحات معین شهر کهنه غزنه مصروف کاوشها بودند ، صحبتها نمود و با هم در شناخت اقسام خط های روی آبدات تبادل نظر بعمل آورد

و الحاصل از مجموع زحماتیکه در نگارش این مختصر تحمل نمود ، این اثر کوچک تدوین و بمطالعه هموطنان عزیز با کمال احترام اهدا گردید .

: غلام جیلانی « جلالی »

جاده میوند سال ۱۳۴۶

« الف »

غز نه و غز نو بیان

بقایای هنری و کلتوری سابقه قدیم شهر غزنه، کاشکها
آبدات، منارها، مدارس، جوامع، و تعیین جاهاى قلعه‌هاى
(سو) و نای، عروس الفلکک، کاخها، مسکوکات، قبه‌هاى
سلطانان، شهزاده‌گان، جنرالهاى معروف، دانشمندان
عرفا، شاعران بزرگ بامختصر تاریخ و کارنامه‌هاى
هریک و دیگر معلومات در پنج منظره نگاشته آمده
است.

«مؤلف»

«ب»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

منظره اول این مختصر :

عبارت از مطالعه تاریخ مختصر غزنویان است که براساس شیوه نگارش عصری یعنی انتقادی نبشته آمده است : امپراطوری وسیعی که بالاخر نفوذ آن بشرق و غرب و شمال و جنوب خاکهای آریانای کهن (افغانستان) پخش شد . اساس آن در حدود سالهای (۳۵۱ - ۳۵۲) عجری درغزنه بدست الپتگین سپهسالار جنگجوی خراسان گذاشته شد . این مرد دلیر در حدود (۲۶۷) بدنیا آمد و بعد از رسیدن بسن رشد درزمره گارد احمد بن اسمعیل سامانی منسلک گردید نوح بن نصر او را بقوماندانی دسته‌ئی از قشون افسر ساخت . الپتگین در اثر هوش و ذكاء در دستگاه عبدالملك قدر و منزلتی دریافته بتدرجاً بمقام حاجب الحجابی ترقی کرد . پس از چندی که بکر بن ملك سپهسالار خراسان عاصی شده ویربخارا پایتخت سامانیان تاخت آورد . الپتگین بمقابل او قدعلم نموده در اثنای يك محاربه سخت سالار عاصی را بقتل رساند . اما مع الاسف بر لیاقت و کفایت نظامی او دیگر امراء سامانی حسد بردند تا اینکه در خفا شاه سامانی را بروی ظنین ساختند و الپتگین را بولایت بلخ والی مقرر فرمود . چون حکومت بلخ در نظر حاجب الحجاب كوچك آمد و موافق طبع بلند خود ندید ، از قبول آن عهده معافی خواست . عبدالملك از این وضعیت

بخوف افتاده بنابران جهت استمالت خاطر الپتگین اورا بحکومت و سپهسالاری
 خراسان عزافتخار بخشید . ذی حجه ۳۴۹ ه . چون در سال ۳۵۰ هجری
 عبدالملک شاه سامانی وفات کرد الپتگین در نظریه خود بسابقه حس وفاداری
 و پاس حقوق ولینعمت متوفای خود اشعار داشت که باید پسر صغیرالسن
 عبدالملک (پادشاه) شود ولی در مرکز برخلاف عقیده و نظر او یعنی (الپتگین)
 بجای پسر عبدالملک ، برادر او پپادشاهی برداشته شد . الپتگین ازین حادثه
 برآشفت و خواست تصمیم خودرا به نیروی شمشیر عملی نماید بنابران باقشون
 خویش جانب بخارا حرکت کرد ولی این نقشه الپتگین نیز بسبب مخالفت
 امراء حتی برخی از سران سپه خود ش جامه عمل نپوشید . واز عزیمت بخارا
 واپس به بلخ مراجعت کرد امیر منصور سامانی لازم دید بقول گردیزی ۱۲
 هزار سوار جرار را بقوماندانی بیداج و بقولی بسالاری اشعث بن محمد به
 تعقیب الپتگین سوق داد بتاریخ نیمه ربیع الاول سال ۳۵۱ هجری هردولشکر
 به دره (خلم) باهم مصاف دادند . دراین محاربه باوصف اینکه تعداد قشون
 الپتگین بیش از هفتصد نفر نبود ، مگر در نتیجه جنگ مامای امیر منصور باچند نفر
 صاحب منصبان اردوی بخارا بدست الپتگین اسیر گردیده مابقی سپه منصور بهزیمت
 رفت الپتگین بعد از حصول این فتح نمایان جانب غزنین عزیمت نمود تا
 بیاری مردمان این دیار که خواستار شاهی مستقل بودند حکومت جوانسی
 درغزنین تأسیس نموده وعهد اطاعت سامانیان رافسخ نماید چون درآنهنگام
 حکومت غزنین بدست ابوبکر لاویک بود که از امرای محلی غزنه است
 نا سبرده به الپتگین تسلیم نگردید بنابران الپتگین بعد از سه چهار ماه محاصره
 غزنین را بتصرف آورد . و ابوبکر لاویک منهزم گردید - الپتگین درغزنین
 پادشاهی خودرا اعلان نمود و باستقلال بحکومت پرداخت این حرکت

الپتگین باعث خشم امیر منصور سامانی گردید و بتعداد بیست هزار سپه به سالاری ابوجعفر بغرض خلع الپتگین بغزنه فرستاد . اما چون این لشکر گران نیز از مقابل امیر الپتگین بهزیمت رفت امیر منصور بغرض حفظ شئون خود و دفع حوادث ناگواریکه آینده از آن ماسول بود مصلحت چنین دید که بالپتگین صلح نموده حکمرانی قلمرو مفتوحه اش را بدو مسلم داشت .

امیرالپتگین بتاریخ ۲ شعبان سنه ۳۵۲ هجری از حیات چشم پوشید و بجایش ابواسحق ابراهیم پسرش امیر غزنین گردید . ولی چون این شخص عیاش وضعیف النفس بود عساکر بر وی بشوریدند . بنابراین ابوعلی لاویک و پسر او ابوبکر لاویک از فرصت استفا ده کرد و برابر ابراهیم تاخت آوردند ابراهیم تاب مقاومت نیاورده به بخا را نزد ساما نیان گریخت و مدد خواست امیر منصور سامانی سال بعد با ابراهیم اردوی گرانی جهت سرکوبی ابوعلی لاویک به غزنین فرستاد و غزنین بدست ابراهیم فتح و دوباره برتخت کشور جلوس نمود . پسر لاویک فرار کرد اما کمی بعد بتاریخ ۲۵ ذی قعدة سال ۳۵۵ هجری ابراهیم بن الپتگین فوت کرد .

بلکاتگین : بمرگ ابراهیم سلسله شاهی خانواده الپتگین منقطع گردید زیراوی دیگر وارثی نداشت . لذا اشراف مملکت بر بلکاتگین بیعت نموده او را به پادشاهی برداشتند بلکاتگین که قوماندان گارد محافظ الپتگین بود مرد دلیر و جنگجو و درین قشون شهرت بسزا داشت . او اساس شاهی خود را بر عدل و رعیت پروری نهاد مردم د رپناه دادگستری او براحت و اطمینان زیست میکردند مدت ده سال سلطنت راند . اما در سال ۳۶۳ هجری در اثنای محاصره گردیز وفات کرد . بعد از مرگ بلکاتگین مردم غزنین بر یتگین را که او نیز از غلامان

الپتگین و سردار سپه بود بیادشاهی برداشتند .

بریتگین چون شخص سفاک و بی عاطفه بود مردم از ستم او ناراض گردیده ابوعلی لاویک رابه پادشاهی غزنه دعوت کردند. او با پسر کابلشاه دست یکی کرده بر غزنین قشون کشی نمود ولی سبکتگین در اطراف چرخ لهو گرد با پنجصد نفر غلام خود راه را برلاویک مسدود کرد و در نتیجه جنگی که بوقوع پیوست ابوعلی و پسر کابلشاه اسیر و بقتل رسیدند بنابراین مردم غزنین بریتگین را از پادشاهی خود خلع و بجای او سبکتگین را بسطنت برداشتند .

سبکتگین

معین الدوله و ناصرالدین اسیر ابوسنصور سبکتگین بیک روایت بعد از مرگ ابواسحق و بروایت دیگر بعد از خلع بریتگین به اتفاق اهل مملکت و سران سپه با سارت غزنین پذیرفته شد روز تخت نشینی او ۲۷ شعبان ۳۶۶ هجری قمری بود. سبکتگین در سال ۳۳۱ هجری بدینا آمد و بسال ۵۳۸ بسلاک ملازمان الپتگین داخل گردید . ولی نظر باستعداد فکری و کسب مهارت در فنون حربی بخصوص شمشیر بازی بزبان اندک رتبه بزرگی حاصل کرد. اخیراً الپتگین دختر خود را بعقد نکاح اودر آورد و درهمه اسور چشم بسبکتگین داشت . چون دولت بنوسامان بضعف و سوء اداره گرائید لذا الپتگین بر ای حفظ و بقای قدرت ملی درین دیار تشکیل سلطنت نوی رادر قلب مملکت افغانستان لازم شمرد سبکتگین درین امریگانه مشوق و معین او بود جلوس سبکتگین را براریکه شاهی غزنین اهالی فرخنده شمردند و جشن گرفتند .

سبکتگین نخستین کاریکه انجام داد توسعه نفوذ و بسط شاهی او بود که آنرا باتشکیلات متینی ایجاد و کشور را از خطر تفرقه و انحطاط نجات بخشید و وحدت ملی افغانستان را تاسین نمود .

سبکتگین قوای عظیم جیپال رادرچندین میدان شکست داده درحدود سال ۳۷۶ گندارا و تمام اراضی بین پناور ولغمان را از تصرف جیپال منتزع نموده ضمیمه کشور افغانستان و غزنویان گردانید .

شاه غزنین درجنگ باجیپال هزاران سوار ازافغانان این دیار رادرفوج خود داخل کرده بهمت بهادران پشتون بردشمن فیروز گردید والقباب همایون سبکتگین را طراز خطبه وسکه اینسامان نمود .

سبکتگین چون بسوی خانواده سامانیان درحال اقتدار خویش وضعف آنان بنظر احترام می نگریست درهنگام طغیان ابوعلی سیمجوری وفایق علیه امیرنوح سامانی از امیرنوح حمایت نمود و مخالفین اورادر جنگهای میدان شکستهای فاحشی داده رفت تا اینکه امیرنوح بسبکتگین لقب ناصر الدوله وبه امیر محمود پسرش که درآن جنگها هنرهای نمایان ازخود نشان داده بود لقب سیف الدوله وسالاری سپاه خراسان عنایت کرد - بعداز انجام این حوادث ، ایلک خان بسرحدات بخارا پیشقدمی نمود . این دفعه باز امیرنوح از ناصرالدین سبکتگین استمداد نمود .

وی بالشکر گران وامیر محمود پسر خود بداد امیرنوح رسیدند وبایلک خان صلح ابروسندانه نموده شد . سپس به بلخ مراجعت کرد . ناصرالدین سبکتگین بعد از فوت امیرنوح که بتاریخ ۱۳ رجب سال ۳۸۷ هـ روی داد در بلخ سرریض شد وبهوای غزنین مشتاق گردیده از بلخ جانب غزنین عزیمت نمود . ولی درارض راه بموضع رباط (مادر سوی) که بین بامیان و بلخ واقع واکنون عم بنام (مدر سوئی) شهرت دارد وفات کرد . ماه شعبان سال ۳۸۷ هجری .

از آنجا جنازه اش را بغزنین نقل داده در میدان (افغان خال) بخاک سپردند افغان خال که بحیث یادگار یاشعار افغان است در همین موضع وقوع داشت که اکنون قبر سبکتگین در آنجا است و بیهقی آنرا نوشته است .

سبکتگین چنانکه در کتاب سلطنت غزنویان تا لیف استاد خلیلی نگاشته آمده است پادشاه عادل مجاهد و پرهیزگار بود قامت بلند و رخسار ابله گون داشت. مرد دلیر، جواد و عدالت گستری بوده است سیاست او حفظ آبروی افغانستان و تجدید عظمت باستانی این کشور و اخراج سلطه بیگانگان بود. بدوره او مقاصد ملی تأمین شد ملوک خانیه ترک که دیده بر خاک آریانا دوخته بودند مایوس ساخته شدند خلافت بغداد سلطنت او را شناخت سیمجوری و فایق و عبدالله بن عزیز وزیر بخارا که بازیگران صحنه سیاست خراسان بودند از پادشاه افتادند. بست، قصدار، طوس و نیشاپور مسترد گردیدند لغمان تا پشاور که از حوزه مربوطات کشور خارج شده بود، دوباره تسخیر و جیپال گو شمالی سختی یافت معاونت وی بادر بار بخارا مظهر حسن قدر شناسی و نجابت اوست. عقد شهزاده خانم زابلی بخودش و نکاح یکی از شهزاده خانمهای فریغونی جوزجان به پسرش محمود، اشراف مملکت رابوی نزدیک گردانید سبکتگین شش پسر داشت از آن جمله حسن و حسین در طفلی بمر دند و محمود، اسمعیل، نصر و یوسف باقیمانند. اسمعیل، از بطن دختر الپتگین و محمود از شهزاده خانم زابلی بود.

او ۵۶ سال عمر و ۲ سال پادشاهی کرد. کتیبه مزار او چنین است.

لا اله الا الله محمد رسول الله العظمة لله . لا اله الا الله محمد رسول الله -
 الکبریٰ لله کل نفس ذایقة الموت ثم الینا ترجعون . بسم الله الرحمن الرحیم .
 من عمل صالحاً فلنفسه ومن اسأ فعلیها «الامیر الحارث الاجل ابو منصور سبکتگین»
 ابو الفتح دبیر دانشمند او را در رثا و قصائد غرائی در عربی است. علاوه ناگفته
 نباید گذاشت :

ابن اثیر الکامل ص (۴ ۵ ج ۹) طبع مصر و العتبی در تاریخ عتبی ص ۱۸۱
 متذکرند که ناصرالدین سبکتگین در بلخ و غزنین ساختمانهای با شکوه

و کاخهای زیبا و بزرگ تعمیر کرد . و بگفته ا لعتبی یکی از آن کوشکها
بنام (سهل اباد) یاد میشد . سهل اباد هم آخرین قصری بوده که سبکتگین
باصراف گزاف و تجمل فوق العاده آن بنا را بنیاد نهاده و هنوز کار تعمیر آن
انجام نشده بود که بانی آن از زندگی چشم پوشید ولی مع الاسف جانشینان وی
آن عمارت زیبارا بدشگون تصور نموده و سابقی کار آنرا با تمام نرسانیدند در
حال حاضر مانند بعضی دیگر از کوشکهای سبکتگین جای وقوع (سهل اباد)
هم معلوم نیست که بکدام بخش غزنه یا بلخ پی ریزی شده بود . او در مورد
اکمال بنای مهم به محمود فرزند خود فرمود :

پادشاهان را لازم است بایادی دلهای خلق الله همت گمارند تا آبادی —
کوشکها از سنگ و خشت و گل — رحمت الله علیه .

یمین الدوله و امین الملہ محمود بن سبکتگین

ہنگام وفات ناصرالدین سبکتگین امیر محمود پسر بزرگ او در نیشاپور سپہ سالار افواج خراسان بود و اسمعیل برادر محمود کہ از بطن دختر الپتگین بودہ است در غزنین .

محمود کہ بہ دہم محرم سال ۳۶۱ ھ - ۹۷۱ میلادی بدنیا آمدہ در زمان وفات پدرش ۲۷ سال عمر داشت .

مادر محمود از شہزادہ خانمہای زابل بود . در آن وقت ایالات دورغزنہ و سرزمین میان خاشرود و ہلمند را زابل یا زابلستان می نامیدند باین جهت است کہ سورخان و شاعران همان عہد او را محمود زابلی یاد کردہ اند . بہر کیف محمود در میان پسران سبکتگین بہ جنگجوئی و تدابیر و ادراک امور حربی معروف بودہ عساکر و رعایا او را دوست داشتند .

محمود فقہ و علوم عربیہ را از والد قاضی حینائی خواندہ و فنون حرب و سیاست ادا رہ لشکر و زمام داری را از پدر نامور خویش . کہ در میدانہای مردی با او ہمراہ و ہمکار بودہ فراگرفتہ بود .

ناصرالدین سبکتگین بہ محمود نظر مخصوصی داشتہ و درسفرہای سخت او را با خود میبرد زما نیکہ سبکتگین بہ بست می رفت باوصف اینکہ محمود از ۷ سال بیش عمر نداشت او را بہمین ہفت سالگی بوکالت خود در غزنین گذاشت چنانکہ چند سال بعد او را بولایت زمین داور مقرر کرد .

جنگہائیکہ میان سبکتگین و جیپال شاہ در گرفت محمود جوان پانزدہ سالہ بود ولی در همان جنگہای رای عسکریت محمود بکامیابی قشون افغان دست موثری داشتہ است .

در بحاربات ابوعلی سیمجوری و فایق و ایلک خان نیز شجاعت و تدبیر عسکریت محمود علت فتوحات و باعث سر بلندی سبکتگین و خور سندی دربار سامانی گردید چنانکه به شهزاده محمود لقب سیف الدوله همدران زمان عنایت شد و الحاصل محمود چون از واقعه مرگ پدر و پادشاه شدن اسمعیل برادر خود - خبر شد بعد از مراسم عزاداری عنوان برادر خود تعزیت نامه نوشته و ابوالحسن حمولی را با آن نامه بسفارت نزد اسمعیل فرستاد و از وی خواهش کرد که پای تخت غزنه را بحکم کفایتی که می بینی بمن بگذار و من بلخ را بتو مسلم شمارم و علاوه کرد هرگاه در تو چنانکه متقاضی است کفایت و تجربه عسکری و لیاقت سرداری موجود می بود و تخت و تاج پدر تهدید نمی شد من از وصیت پدر انحراف نمی کردم .

اسمعیل به نصایح محمود گوش نداد و با امر سلطنت خود مصرتر گردید ابوالحارث فریغونی که خسر محمود بود بوساطت برخاست و اسمعیل را تنبیه کرد تا مگر فتنه فرو نشیند و هر دو برادر با هم ملاقات کنند محمود قبول کرد ولی اسمعیل راضی نگردید - عتبی نویسنده یمینی نویسد. خودم درین باره نیز با اسمعیل نصیحت ها نمودم اما سودی نکرد چون ابوالحارث از اسمعیل مایوس گردید محمود را ذریعه نامه ب حرکت جانب غزنین و حصول تاج و تخت تحریر نمود . و محمود هم باقوای معیتی خویش جانب غزنین روان شد چون بهرات رسید دوباره به برادر نوشت و او را ب صلح دعوت کرد ولی اسمعیل باز هم از محمود نپذیرفت . در آن حال با اصطلاح استاد خلیلی محمود مجبور شد آنچه بقلم خواسته - بود به شمشیر فیصله کند .

اسیر نصر و بغزاجق عم محمود نیز در هرات به دستگاه محمود پیوستند و ابوالحارث فریغونی هم با تمام قوا بار دوی محمود یکجا شد .

اسمعيل نيز بغزنه آمدوتخت پدر را اشغال کرد متعاقباً اسمعيل و محمود -
 در دشت غزنين با هم روبرو شدند . جنگ بشدت در گرفت در پايان روز محمود
 شخصاً بر قوای اسمعيل زد و قوای اسمعيل بهزيمت رفتند و شهزاده اسمعيل اول
 بقلعه غزنه در آمد در نتیجه با غروب خورشيد همان روز ستاره سلطنت هفت ماهه
 اسمعيل نيز افول کرد سپس از برادران خواست محمود با بسيار مهربانی به
 برادران داد و کليد خزاین غزنه را از وی باز ستد - اسمعيل با عزت و آزادی
 در غزنه می زیست تا اینکه در سال ۳۸۹ هـ بر اسمعيل بدگمان شد و اسمعيل را
 بقلعه جوزجانان تبعید کرد تا در آنجا با جل خود بمرد .

اسمعيل در مدت هفت ماهه سلطنت خود بسيار مال و خزاین را بعا کر بخشيد
 تا اگر در معرکه محمود با وی یاری کنند شخص نرم طبيعت اديب و اشعاری هم
 در فارسی و عربی میسرود امامت نماز جمعہ را در زمان حکومت خود شخصاً
 انجام میداد و بجای ذکر نام خودش این آیه کریمه را میخواند .

(رب قدا تیتنی من الملك و علمتني من تاويل الاحاديث . فاطر السموات والارض
 انت ولي في الدنيا والاخره توفني مسلماً والحقني بالصالحين)

محمود چون از کار برادر فارغ شد نخستین کاری که بان اقدام کرد تأمین
 وحدت ملك و ملت بود زیرا از یکطرف دولت سامانی قرین سقوط و ترکان
 ایلکخانی در صدد تجاوز بودند - هند و شاهان گندهارا بعضی حصص شرقی
 افغانستان را در دست داشتند اختلاف مذهب باعث برحدوث تفرقه دیده میشد
 غرجستان در وسط مملکت وال فریغون علیحده دم از استقلال میزدند سیستان
 در دست خلف، در بست طغان دم از ملوک الطوائفی میزد، دیلمیان که آله دست
 بغداد شده نفوذ خود را در بخش غربی کشور ما بسط میدادند مملکت افغانستان
 دوره بی راسپری میکرد که شبیه بیک بحران خانگی شناخته میشد .

محمود باعزم آهنین از غزنه به بلخ رفت و سامانیان را از شاهی خود کوه
 باتفاق عسکر صورت گرفته بود خبر داد. امیر سامانی سفیری در بلخ نزد محمود
 فرستاد و بلخ و غزنین، هرات و بست را قلمرو شاهی اوشنا خته هر دو حضرت
 پای تختهای آریانا (غزنین و بخارا) بحسن تدبیر و کسب اقتدار محمود باهم متحد
 گردیدند.

چون در بار بخارا سپه سالاری خراسان را به بکتوزون داده بود گرچه امیر بخارا
 از آن حادثه تأسف کرد اما محمود که الحاق خراسان و برای حفظ مرکزیت
 حضرت افغانی و بقای مدنیت و تهذیب کشور حتمی میدانست و در آنرا خود و پدرش
 رنجها برده بود چون در آن باره مفاهمه نتیجه نداد راساً از بلخ بر نیشاپور حمله
 کرد. بکتوزون شهر را گذاشت و از بخارا استمداد نمود. ابوالحارث سامانی خود
 به معاونت سپه سالار خود شتافت و بسرخس آمد. محمود با وصف اینکه میتواند
 حادثه را بخیر خود حرباً دفع کند ولی نخواست با امیر سامانی داخل محاربه
 شود. از نیشاپور به سرورود آمد و منتظر حوادث نشست. بکتوزون بعد از تصرف
 نیشاپور بسرخس نزد امیر بخارا شتافت چون بقول یمنی از امیر پیش آمد خوب
 ندید و بروایت بیهقی بروی بدگمان هم شد لذا بکتوزون با فایق متحد شده
 بحیل امیر منصور رامیل در چشم کشیدند و بجای او عبدالملک برادر صغیر
 امیر نوح را شاهی اعلان کردند. محمود بطرفداری امیر منصور بسرخس شتافت
 و بکتوزون و فایق بمرور گریختند محمود مرورا احاطه کرد عاصیان به محمود عذرها
 پیش آوردند محمود قبول کرد و جنگ از میان برخاست اما چون سپاه محمود
 از حوالی مرو جانب هرات به حرکت آمد از عقب سپاه امیر برساقه فوج محمود
 زد. شاه غزنه هم باتمام قوا به عقب برگشت در نتیجه جنگ قشون متحده امیر
 عبدالملک بکتوزون و ابوالقاسم سیمجوری را گو شمال بواجب داده امیر عبدالملک

به بخارا و بکتوزون بجرجان و ابوالقاسم به قهستان گریخت. این جنگ در ۲۷- جمادی الاول سنه ۳۸۹ بوقوع پیوست .

محمود با حصول فتح شاندار امیرنصر برادر خود راسپه سالار خراسان مقرر کرد و ارسلان جاذب را مقرر کرد که ابوالقاسم را از خراسان اخراج نماید و خود به نیشاپور مستولی شد از آنجا به بلخ رفت و از آنجا خبر فتح و شکست و فرار امیر عبدالملک را به خلیفه بغداد نوشت. خلیفه القادر بالله محمود را حکمران همه ممالک مفتوحه پذیرفته بوی خلعتی فرستاد که تا آنوقت به هیچ پادشاه نفرستاده بود علاوه لقب یمین الدوله و امین الملکه نیز بوی از زانی داشت (این لقب در ذی الحجة سنه تسع و ثمانین و ثلاثمائة مطابق ۹۹۹ عیسوی) به محمود اعطا گردیده امیر عبدالملک سامانی بعد از آن برای استرداد خراسان جد و جهد بسیار نمود ولی کوشش او بجائی نرسید چون از سیاست های محمود وحدت ملت و برانداختن سلوک الطوائفی بود که هرچه زودتر در افغانستان تأمین شود بنابراین به تدریج اما بدمت اندک توانست شارها را از غرجستان خلف را از سیستان و سوریها را از غور و ال فریغون را از جوزجان یا بکلی برانداخت و یاسانند ال فریغون که سابقه خدمت و خویشاوندی با محمود داشتند و او امر حضرت غزنه را با احترام اطاعت میکردند و در جنگهای هند و مقابله با ترکان ایلک خانی و غیره با سبکتگین و محمود از در اخلاص و همکاری و کمک بر آمده بودند بصورت مستحکمی بمرکز مربوط گردانید. البته مدتی آن خانواده اهل علم و ادب و دارای تمام صفات عالیجنابی را بحکومت جوزجان باقی گذاشت تا به آنکه بعد از سال « ۳۹۸ - ۴۰۱ هجری چون محمد بن احمد سرد و جانشین کافی نداشت امارت او جزء ایالات محمودی گردید. ابوالفتح بستی رادر مدح این خانواده دانش پرور به عربی اشعار تغزیست که در مجلد ۴ یتیمه الدهر امام ثقالبی ضبط گردیده است .»

خوارزم :- این هم از ممالک تحت الحمايه دولت غزنوی افغانستان بود در حدود سال ۷۰۴ هجری محمود مصمم گردید که بجواب جرئتی که ابوالعباس در قیام مراوده مخفی با ایلک خان نموده بود او را فرمان داد خطبه و سکه خوارزم را بنام محمود مقرر کند. ابوالعباس اخیراً بقبول آن حاضر شد و بسال مذکور پنج شوال در نسا و فراوه بنام سلطان محمود خطبه خواند. مگر الپتگین سپه سالار سپاه خوارزم از آن بهم بر آسده ابوالعباس را کشتند لذا سلطان از بلخ بخونخواهی خوارزم شاه که داماد محمود هم بود با سپاه گران بر گرگانج حضرت خوارزم حمله کرد سپاه خوارزم به مدافعه برآمد سنه ۸۰۴ هجری « در نتیجه سپاه خوارزم منهزم گردید و قاتلان خوارزم شاه را بعد از دستگیری در برابر قبر امیر مظلوم خوارزم و داماد محمود به درختها آویخت و بر قبر امیر شهید امر کرد چنین کتاب نقر کنند : « هذا قبر سامون بغی علیه حشمه و اجتر علی دمه خدمه فسلط الله یمن الدوله و امین المله حتی صلبهم علی الجذوع عبرتاً للناظرین و ایه للعالمین » عتبی گوید، اسیران دیگر خوارزم را بغزنین فرستاد مغولان و بعد از چندی آن همه را آزاد کرد و در عسکر هند منسلک گردانید، خوارزم را ضمیمه سلطنت افغانستان ساخته حاجب بزرگ التونتاش را شاه خوارزم تعیین نمود و خود با مال فراوان بحضرت غزنین مراجعت فرمود. عنصری و فرخی را در فتح خوارزم قصائدیست .

سلطان افغانستان و ترکمان ماوراءالنهر

طوریکه در آریانا تألیف « تورویانا » نگاشته آمده : تورکان به سغد و ماوراء
 آمو پیش آمدند چون سغد یانه جزء افغانستان شمرده میشد محمود این تسلط را
 بنظر نفرت دید از آنجا که کار هند نا انجام بود مصلحت در این دید که
 عجالتاً سفیران به اورگنج فرستاد و دختری از آن ایلک خان را خواستگاری کرد
 شاه ترکمان آنرا بمنت پذیرفته و در سنه ۳۹۰ هـ عروس را با هدایای بسزا به
 خراسان آوردند اما این وصلت گرگ آشتی بود باعث دوام دوستی نگردید و
 بطوریکه دکتور ناظم و دیگران نوشته اند همینکه محمود در سال ۳۹۶ هجری
 بملتان قشون کشی نمود ایلک خان برای تسخیر خراسان قوای بزرگی به دو
 دسته از آمو عبور داده دسته ای بلخ و عده دیگر هرات را گرفتند چون سلطان
 محمود قبل از سفر بملتان راه های اطراف را که بحضرت غزنین منتهی میشد
 مستحکم ساخته و از سلان جاذب را در رأس قوای مدافع تعیین داشته بود
 قشون خان عزم مرکز نکردند - سلطان افغانستان وقتی از جرئت خان ترک
 و تجاوز او خبر شد کار تسخیر آن حصه هند را با فسران خود گذاشته خود بغزنین
 آمد و از آنجا با سپاه گران جانب بلخ آمد. چغرتگین برادر و سپه دار ایلک خان
 که از عزیمت سلطان خبر شد از بلخ به ترمذ گریخت از جانب دیگر سبستی
 تگین سالار قشون دسته دیگر ایلک خان از مقابل ده هزار عسکر ارسلان
 جاذب تعقیب شده یک قسمت سال هائیکه از هرات غارت کرده بودند اکثر
 در راه انداختند و خود سبشی با قوای ترک از راه سمنقان بخوار زم شد.
 عبدالله طائی سالار قشون عرب محمودی با سلطان راه را در یک
 بیابان بروی گرفت و هفتصد نفر را با برادرانش اسیر نموده نزد سلطان فرستاد
 و سلطان همه را مغلولاً به غزنین روان کرد. چون قوای گران ایلک خان را با آن

فضیحت افسران سلطان محمود از خراسان طرد نمود سبستی تگین باچندتن محدود نزد ایلک خان رسید خان به شگفت و هراس افتاده از قدر خان امداد گرفت و با پنجاه هزار سوار و پیاده از آمو بگذشت سلطان باشنیدن این اطلاع از تخارستان بسرعت به بلخ آمد در آنجا اردوی زیاد تعبیه نموده به چهار فرسخی بکنار پل چرخیان بمیدان وسیعی معسکر گرفت. ایلک خان نیز با پنجاه هزار ترک خونخوار مقابل سلطان اردوگاه ساخته دودشمن بزرگ باهم روبرو شدند. در روز اول هردو لشکر به تعبیه جنگ مصروف شدند. فردای آنروز سازهای جنگ از هردو طرف نواخته شد. سلطان در قلب نخبه جنرالان خود را چون امیر نصر و ابونصر فریغونی والی جوزجان و ابو عبدالله محمد الطائی با پنجمصد فیل مقرر نمود. سپه سالار بزرگ التو نتاش به میمنه و ارسلان جاذب بمیسره موضع گرفتند از جانب مقابل نیز بعین انتظام ترتیبات بعمل آمد ایلک خان در قلب قدر خان در میمنه چغرتگین بمیسره با ستاد - جنگ با شدت شروع شد غلامان ترکستانی ایلک خان با تهور زیاد بر قلب اردوی سلطان حملات بنیرو کردند محمود که اوضاع رانازک دید بعد از دعا که عادت او بود از اسپ بر فیل جنگی خود سوار شد و بر قلب ایلک خان زد. فیل او علم سپاه خصم را با علمدارش به هوا پراند و خانیان با سپاه خویش شکست فاحش نمودند و اردوی غزنه شاهد پیروزی باغوش کشیدند. از سپاهیان خانیان دستة در آمو غرق شدند و غنیمت عظیمی بدست قشون غزنه افتاد. سلطان با وجود زمستان شدید تصمیم داشت دشمن را در ماوراء آمو دنبال کند اما در اثنای حال خبر شورش سخپال از ملتان بوی رسید لهذا به غزنه مراجعت نمود این جنگ ۲۲ ربیع الثانی ۳۹۸ هجری واقع شد فرخی آنرا چنین توصیف کند :

تاجهان باشد جهان راعبرت است از حدیث بلخ و جنگ خانیان
گوئیادی بود کان چندین سپاه اندران صحرا همی کنند جان
سست گشته پای خان اندر رکیب خوشک گشته دست ایلک بر عنان
خان بخواری و بزاری باز گشت از پانچه لعل کرده روی و ران
مر غزار ما به شیر ارسته است کی توان کوشید باشیر ژیان

ایلک خان تا سال ۳۰۳ م که وفات کرد در صدد این بود تا همه خانیان باوی متفق شو ندو انتقام شه کست فاحش خان عظیم الشان ترکستان را از سلطان افغانستان بستانند ولی موفق نگردید و به غم و غصه بمرد . باردیگر چون احمد تخان به قوت و اقتدار فوق العاده نایل آمد و مردم ماوراءالنهر از ستم علی تگین برادر تغان به سلطان محمود شکایت ها کردند - سلطان بالای جیحون کشتی ها رایک بد یگر زنجیر کرد چرخ های آهنین آنرا بچرم خام رویه نمود لیف های خرمسارا از سیستان آوردند و در کار ارتباط پل بکار بردند و بالای آن اقبال واردورا عبور دادند و پنجصد فیل جنگی پیشاپیش سپاه حرکت میکرد درین یو رش زنان و اطفال علی تگین اسیر شده مگر خودش بدون جنگ فرار کرد و سلطان در حوالی سمرقند اردوگاه زد. قدر خان بخدمت آمد و عقد و وصلت ها بمیان آمد هدایای شاهانه تبادل شد بعد از آن سلطان سالم و غانم بحضرت غزنه مراجعت کرد .

ترکمن های سلجوقی

در اوائل قرن پنجم هجری اسرائیل پسر سلجوق به علتی که باعلی تگین مدد کرده بود بدست قراولان سلطان گرفتار آمد (سال ۴۱۶ م مطابق ۱۰۲۵ میلادی) و در کوهسار کشمیر به قلعت کار لنجر محبوس شد .

در آن هنگام سهو بزرگ سیاسی بوقوع پیوست و آن چنان بود که رؤسای قبیله ترکمن بخدمت سلطان آمده از سلطان درخواست کردند آنها را بخراسان جای سکونت بدهد سلطان ازجاده مر و ت یا امید گرفتن قشون از ایشان ۱۶ قبایل مذکور را بر خلاف رأی جنرال های شجاع محمودی چهار هزار خانه آنها را به خراسان پذیرفت - ترکمنان بمجرد عبور از آمویه دست به آزار اهالی سرخس، فراوه و ایورد کشادند. در سال ۴۱۸ م رعا یا از دست آنها به سلطان شکایت نمودند سلطان به آنها (ترکمنان) ذریعه ارسال جاذب و قوای شاهسی گوشمال بسزاداده گریختند .

سلطان محمود و سرزمین هند

سلطان محمود به شیوہ سلطانان یونانی باختری، پادشاهان بزرگ کوشانی و کابل شاهان هیاطله و سامین ادوار نخستین عرب ولودی های افغان باعقیدہ راست کہ برای اعلاى کلمة اللہ داشت بسنت پدر ناسور خویش میخواست فتوحات خود را بطرف شرق افغانستان و بہ ماورأسند در کشور پھناور هند وسعت دهد و چنان کہ معلوم است فتوحات و نشر تہذیب افغانی - اسلامی این شخصیت مهم و بزرگ افغانستان در تحول زندگی ہردو کشور هند و افغانستان اهمیت بسزائی ہم دارد. در عہد این سلطان افغانی باشندگان کشور وسیع - هند را با فرزندان این سرزمین کہ همجوار نزدیک آنها هستند روابط فنا پذیرى پدید آمد و در بین دولت ارتباط علمی - تہذیبی - مذہبی و اجتماعی برقرار گردید - شک نیست در زمان محمود بزرگ شاہنشاه افغانستان بہ فتوحات مسلسل او ، راه انتشار دینت مقدس اسلام - زبان - ثقافت و ہنر اسلامی افغانی در ماورأ ابا سیند باز شدہ با سپاہ افغانی و بدنبال نقش قدم عسا کر مظفر غزنوی قافلہ دانشمندان، روحانیون و فلاسفہ از این سرزوبوم بآن سرزمین بہ حرکت آمد و باین وسایل اساس تمدن و ثقافہ نوین گذاشته شد کہ مظاهر آنرا مستشرقین بنام تمدن (ہند و افغان) یاد میکنند و آثار این تہذیب و تمدن مشترک در قرون و ادوار متمادی ماند و در فلسفہ و ادب - در آرت و صنعت در اقتصاد و زیست باہمی تا تیر مشترک افگند و تا امروز کہ تقریباً بیش از نہصد سال از آن سپری شدہ هنوز ہم استوار است .

ہمین آئین توحید و یگانہ پرستی کہ محمود بزرگ دروازہ آنرا بروی ہند و ہندیان مفتح گردانید و معماران کاخ ہنر، علم و ادب ما آنرا پی ریزی نمودند طوری عظیم است کہ انقلاب و ریشہ عمیق در آن سرزوبوم پھن آمد ، بین

حوزه سیند و گنگا و اثر آن در تمام زمینه های حیاتی از قبیل دیانت - اجتماع ادب و فلسفه، آرت و هنر نیمقاره هند به حدی متمایز، متبارز و ریشه دار است که در طی بیش از نهصد سال به نضج رسیده و بهره ور شده است. اینک درین اواخر با تجزیه هند کشوری بنام پاکستان بمیان آمد که امثال محمود شاهنشاهان افغان شالوده آنرا نهصد و اندی سال پیش ریخته بود بعبارة دیگر ذاتی که نخستین با دامنۀ این افق جدید رابروی هندیان مفتوح کرده بود شخص یمین الدوله - محمود زابلی شاهنشاه غزنه افغانستان است (رحمت الله علیه) از امتزاج - واختلاط این روابط اجتماعی بنیادی گذاشته شد که آثار آن بدیده ها نورسببخشد و شجره نیک آن میوه اخوت و برادری بارسیاورد - مبالغه ندارد شمشیر سپاهیان سلطان افغانستان راهی کشود که دانشمندان و روحانیون عهد غزنویان دین و تمدن اسلام و افغانی را بان سرزمین نقل دادند و از علوم و فرهنگ باستانی هند استفاده بردند سلطان رادر این زمینه عشق و اراده بود که هوای سوزان، بادهای مرگبار، رودهای خروشان، مدافعه و شهادت مردانه مردمان هند، پافشاری راجگان، تبلیغات روحانیون و ثروت های عظیمی که درین راه صرف شد هیچ یک مقابل - عزم متین او سد شده نتوانست و تانفوذ خود را در بهترین نقاط استوار نکرد آرام نشست .

سلطان هفده دفعه به هندوستان حمله برد و تقریباً در سحرابات پیروزی باوی بود شرح جنگ های درهند تاریخ های ضخیمی دارد که ذکر آن همه از موضوع - این اثر خارج است . غنائمی که آن فاتح بزرگ از هند بوطن آورد و در ساحه تداول تجارت و اجتماع شرق عرضه کرد جهانی را از بحران نجات داد. صرف آن چیزیکه سلطان از فتح سومنات آورد تنها و تنها بیست میلیون دینار زر سرخ تخمین شده است .

فتح نور و قیرات : این دودره کوهستانی بود که مردم آن بت پرست بودند

سلطان = در سال ۱۱۱۱ هجری بر آن دودره تا خت و آنرا فتح نموده باین اسلام مشرف شان ساخت این دودره در داخل مملکت وبشمال لغمان متصل نورستان وقوع داشته است .

مناسبات سلطان با آل زیار و بویه

زمانیکه فرزندان سامان بلخی در بخارا بر افتادند پرچم عظمت واستقلال — افغانستان را سلطان محمود زابلی از غزنه بلند کرد و آوازه جلالش از خوارزم تا — وادی گنگاپخش شد. اوضاع عراق دچار بحران بود ، درری و اصفهان آل زیار و در فارس آل بویه حکمرانی میکرد. این دو خانواده با داشتن حوزه های کوچک حکمرانی با هم بروی همدیگر افتاده ب جنگ وزدو خورد گرفتار بودند. سلطان افغانستان که هندوستان را کشوده و مامونیان را در خوارزم ازپا در آوردند و بر خانیان — ترکستان تفوق حاصل کردند در صدد برآمد که دولت خود را درری و اصفهان گیلان و طبرستان نیز توسعه بخشد و دیگر با صطلاح فرخی اگر — حرمت نگه ندا رد حتی سراپرده به بغداد کشد. خلاصه که درری قرمطیان نفوذ پیدا کرده بودند و آنها در نظر سلطان منفور بودند و فتح ری یکی از آرزوهای دولت غزنه بود چنانکه شعرا هم آنها را ذریعه شعر بسطان پیشنهاد میکردند.

فرخی راست :

ری را بهانه نیست بیاید گرفت ری وقت است اگر ب جنگ سوی ری کشد عنان
سلطان ری را فتح کرد. فرخی در تهنیت خود بسطان گوید: تو مردمی را بدست
آوردی که همه لاف سیزدند و میگفتند جهان مال ماست و بیهوده مغرور بوده اند:

لاف زنانی را کردی بدست کایشان میگفت جهان زان ماست

حاجب تو چون بدری رسید هیچکس از جای نیاراست خاست

دار فرو بردی باری دو بیست گفتی کاین درخور خوی شماست

(فرخی)

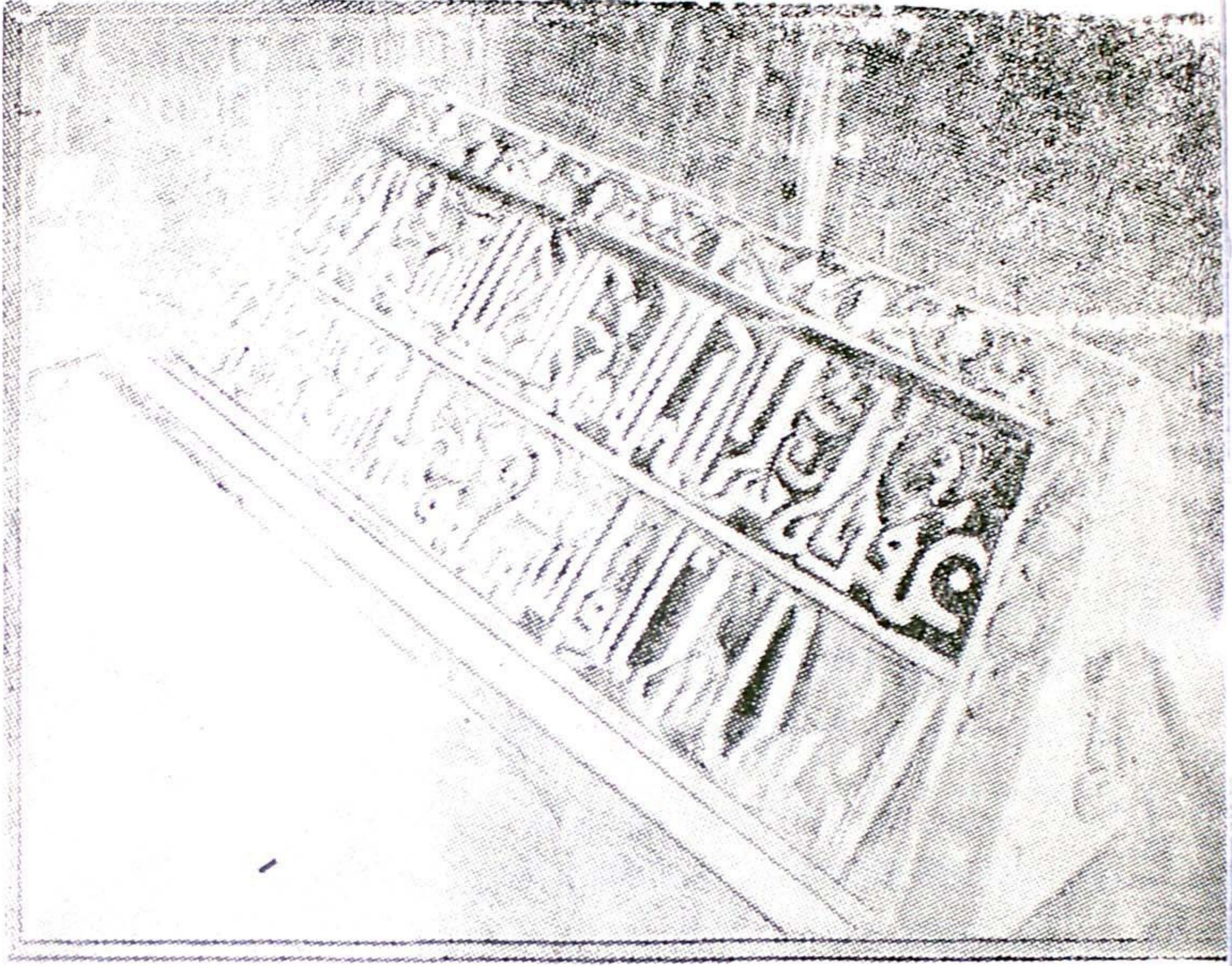
زیاریها که در گرگان و طبرستان حکومت داشتند چون مؤسس خانواده زیار - فوت کرد برادر او قابوس پسر و شمیگیر پسر زیار ملقب به شمس المعالی بر تخت نشست در جمادی الاول سال ۳۷۱ مویدالدوله پسر کن الدوله از شاهان آل بویه بروی تاخت و در استرآباد اورا شکست داد. قابوس بدر بارنوح پسر منصور سامانی التجا برد اما از آن نتیجه نگرفت، پس بدر بار سبکتگین ملتجی گردید. سبکتگین را بروی رحمت آمد و وعده معاونت داد ولی قبل از اقدام سبکتگین بر رحمت حق رفت مدتی - قابوس سرگردان بود اخیراً وقایع چنان تقاضا کرد که بعد از وفات فخرالدوله قابوس از فرصت استفاده نموده جرجان را بدست آورد و آهسته آهسته - جانب طبرستان و جبال نیز دست درازی کرد. چون شخص مستبدی بود سپاهیانش بروی باغی شدند و قابوس را کشتند بجای او منوچهر پسرش را بر تخت نشانند از دربار خلافت اورا فلك المعالی لقب داد هشد. منوچهر اطاعت خود را بسططان محمود اظهار کرد سلطان هم پیشنهاد وی را قبول کرد و در ولایت خود خطبه و سکه را بنام سلطان مقرر نمود و سالانه پنجاه هزار دینار مالیه قبول کرد بعد از آن قلمرو او جزء شاهنشاهی غزنه گردید. بعد از فوت او پسرش انوشیروان به ولایت رسید و محمود ولایت اورا منظور فرمود .

شاهنشاهی افغانستان و آل بویه

بعد از فوت فخرالدوله آل بویه (۳۸۷) پسرش مجدالدوله صغیر بود لذا (سیده) مادرش امور شاهی را اداره میکرد و تا وقتی که مملکت در دست سیده بود محمود بر کشورش تعرض نکرد. سیده نیز اظهار میکرد سلطان محمود پادشاه باناموس است و به بزرگی خود خواهد دید و لشکر بر سر پیره زنی نخواهد کشید ولی در سال ۴۱۹ چون مادر مجدالدوله فوت کرد و مجدالدوله بشاهی رسید - چون جوان عیاش و ضعیف الاراده بود سپاهیان دیلمی بروی شوریدند و خزانه اورا تاراج نمودند. مجدالدوله بسططان محمود استغاثه نمود و بطوریکه ابن -

اثیروابی الفدا نوشته‌اند سپاهیان دیلم از مجدالدوله بسططان شکایت کردند۔
 بهرحال سلطان علی حاجب راباهشت هزار سوار فرستاد و خود نیز بر اثر او حرکت
 کرد۔ علی در ماه ربیع الاول وارد ری شد و شهر را اشغال کرد و از فتح خود در
 جرجان بسططان خبر داد سلطان نیز به ری آمد مردم شهر از شاهنشاه بزرگ ۔
 استقبال کردند و از قرمطیان نالیدند۔ در این فتح غنایم فراوان به دست سلطان
 افتاد و چنانکه اندازه آن یک میلیون دینار نقد و نیم میلیون جواهر و شش هزار لباس
 بود۔ ظروف طلا و نقره بشمارنه آمد .

گردیزی گوید : چون سلطان محمود دل از حدیث ترکمانان فارغ کرد قصد ری
 کرد و از راه دره دینار داری بگرگان شد و از آنجا بری آمد و شهر بگرفت بی هیچ
 رنج و تکلف و خزینه‌های بویان را که از سالهای بسیار نهاده بودند همه برداشت
 مالی یافت که آنرا عدد و انتها پدید نبودی ۔ خبر آوردند امیر محمود را که اندر
 شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی و قرمطی بسیارند، بفرمود تا آن کسان را حاضر
 آورند و بکشند و بعضی را به بست و خراسان فرستاد و چندی بری قرار کرد تا همه
 شغل‌های آنرا نظام داد و کارداران نصب کرد و ولایت ری و اصفهان را به ۔
 امیر مسعود داد۔ فتح ری در جمادی الاول . ۴۲۰ بود . در منزل مجدالدوله پنجاه
 زن یافتند۔ سلطان از وی پرسید۔ گفت این رسم اسلاف ماست «الکامل مجلد ۹ ۔
 ص ۱۵۴»۔ سلطان به خراسان مراجعت کرد و به بلخ آمد و در آن جایما ری ۔
 اوشدت کرد از آنجا به پایتخت زیبای خود غزنین آمد و در غزنین به عصر روز
 ۲۳ ربیع الثانی سال چهار صد و بیست و یکم هجری مطابق ۳۰ اپریل ۱۰۳۰ م ۔
 برحمت حق رفت۔ دکتور ناظم و استاد خلیلی مرض سلطان راسل یا ملاریا نوشته
 اند۔ گویند هنگامیکه بدن او را می شستند هفتاد و دو زخم تیرو شمشیر و نیزه در وجود
 وی نمودار بود ۔ میت سلطان در باغچه سیب زار قصر فیروزه دفن شد .



سنگ مزار سلطان محمود غزنوی بخط کوفی که از جناح غربی عکاسی شده

مقام دانش و فضیلت سلطان

سلطان از اول زندگانی به تحصیل و مطالعه در علوم مختلفه اشتغال داشت عتبی میگوید: وی از بدو ادراک بربحث از علوم نظروجدل مواظب و از عقاید اهل سنت و مذاهب دیگر مستکشف بود و بر معرفت تفسیر و تاویل و قیاس و دلیل و ناسخ و منسوج اخبار و آثار از روی بصیرت میدانست و بر احوال ملل و نحل آگاه بود و چنانچه نگاشتم علوم اسلامی را از پدر قاضی بوعلی حینائی فرا گرفته بود حتی میگویند کتابی نیز در فقه نوشته است - در علوم ادبی و شعر - و شاعری نیز مطالعه و ممارست نیکو داشت .

یک پارچه از نثر سلطان که بیهقی در کتاب خود نقل نموده معلوم است سلطان آنرا بقلم خود نگاشته است و از آن برمیآید چه نثر موجز و قاطع و دور از حشو و زوائد می نوشته است این پارچه فرمانی است که درباره سعود نوشته است در اینجا آنرا بسبیل اثری از وی نقل رفت :

بسم الله الرحمن الرحيم

محمود بن سبکتگین را فرمان چنان است این خیلش را که بهرات به هشت روز رود چون آنجا رسد یکسر تاسرای پسرم سعود شود و از کس باک ندارد و شمشیر برکشد .

و هر کس که وی را از رفتن باز دارد گردن وی بزند و همچنان بسرای فرود رود و بردست راست باغ حوضی است و بر کران آن خانه، بر چپ درون آن خانه رود دیوارها آن نیکو نگاه کند تا بر چه جمله است و در آن خانه ببیند و در وقت بازگردد چنانچه با کس سخن - نگوید و سبیل قتلگتگین حاجب بهشتی آنست که بر این فرمان کار کند اگر جانش بکام است و اگر محابایی کند جانش برفت و هریاری که خیلش را ابا ید داد بدهد تا بمو مع رضا باشد بمنه الله و عونیه والسلام .

سلطان به دیانت اسلامی شدیداً پابندی داشت پادشاه خداشناس و متعبد بود
به آداب دین سخت پابندی داشت همیشه به تلاوت قرآن کریم میپرداخت و در
نماز به جماعت حاضر میشد. او مذهب اهل سنت و جماعت داشت و پابند مذهب
شافعی بود مادام الحیات بآن مذهب باقیماند .

فرزندان سلطان :

سلطان هفت پسر داشت :

۱ - ابوسعید سعود

۲ - ابواحمد محمد

۳ - سلیمان

۴ - اسمعیل

۵ - نصر

۶ - ابراهیم

۷ - عبدالرشید .

ع

سلطان سه دختر داشت که یکی رابه سنوچهر و دومی رابه بغاتگین پسر—
قدرخان و سومی رابه عنصرالمعالی داده بود .
محمد نسبت به همه فرزندانش بوی بیشتر شبیه بود.

غزنین و وجه تسمیه آن

شهریکه امروز بر سر راه کابل-قندهار واقع آمده و خانه ها و عمارات آن از -
سنگها و آجر ریخته و شکسته عمرانات شهر مخروبه قدیم بنا گردیده است البته
طوریکه از حفریات و آثار شهر باستانی دوره غزنویان برمیاید شهر قدیم در سمت
شمال شرقی و جنوب شرقی و غربی شهرک حالیه واقع بوده و از حدود تلخگزار
حالیه گرفته تا شالیج و آرزو حتی بخش جنوب شرقی آن که عمارات و مساجد و -
قصرها و خانه ها و سرای های دوره غوریها بخصوص کاخ های سلطان شهاب الدین

غوری در آن کاین بود تارامک و دهک میرسیده و از روی آثار و آجر ثقیلی که امروز از تادابهای عمارات مخروبه همین حصه کشیده میشود بقایای شهر قدیم غزنین است که ساختمانهای باشکوه آن فروریخته و بمروورزمان در خاک مدفون گردیده است. رقبه جانب شمال و جنوب غزنین گرچه تحدید آن در حال حاضر مشکل است ولی به شهادت آثار سنگی خزفی و آجریکه در اثر حفریات از زیر توده های خاک بیرون کشیده شده و کشیده میشود بحدس نزدیک به یقین روضه حالیه که مزار محمود در آن وقوع دارد بشمولیت دوسنار غزنین و خرابه افغان شال و کشک ناصرالدین سبکتگین که فعلاً قبر آن سلطان عادل در آن بخش است با مزار سلطان ابراهیم و خرابه های دورو پیش آن و مزار سلطان مسعود شهید که در میان باغهای قلعه بهلول افتاده و ده خداداد را تا قلعه سردار و از قلعه سردار گرفته تا قلعه نوسرریک پیرزاده تاباغ شاه خواجه احمد و قلعه آغنگران که در قدیم مسکن خدادیان بود و از عیدگاه موجوده غزنین تا قریه کشک مسعودی و از قلعه آزادخان تا قلعه چهل بچگان و اطراف دورو پیش آن تا کوی آهن عمه و همه متن شهر قدیم غزنین بوده که اکنون روی خرابه های شهر باستانی قلعه های گلی باغ ها و مزارع آباد شده است. گرچه محله های شهر محمودی را تا نانی قره باغ و کوی آهن که موضع اخیراً ذکر بقدر سهر باط جانب جنوب شهرک حاضره غزنین بکنار جاده بین غزنی و قندهار افتاده حدس میزنند ولی ب فکر نگارنده همان منطقه که از آن آثار بوجود آمده و میاید و در آن ذریعه هیات های اریخولوژی فرانسوی و ایتالوی حفریات شده است بصورت یقین مرزآبادی شهر غزنین قدیم شناخته میتوانیم چنانچه قبلاً به تحدید آن اشاره نمودیم. به عرض تقدیر شهر غزنین کرسی دولت محمود در روزگار سلطان یمین الدوله و امین المله محمود و فرزندان او یکی از بلاد باشکوه و زیبا و مشهور جهان شناخته میشود، قبل از دوره غزنویان نیز در کتب تاریخ و جغرافیا از آن نام برده شده. میون تسانگ

سیاح چینی در حدود ۶۴۴ میلادی این شهر را سیاحت کرد و آنرا پایتخت — (تساو کیسوتو) زابلستان خوانده و نام شهر غزنه را «هوسی نا» نگاشته است .
 پروفیسر «بن ونیست» راعقیده برین بود کہ شاید این کلمه (غزنه) همان (کانزاک) باشد اما طوریکہ از تحقیقات اخیر پروفیسر مذکور برسیاید در پارچہ مغذی این کلمہ را بہ تلفظ (گزنک) یافتہ کہ بمعنی خزانہ میباشد (۱)
 بطمیموس این بلده را یاد کردہ : مؤرخین و جغرافیہ نگاران عرب آنرا گاهی غزنہ گاهی غزنی و گاهی غزنین نوشتہ اند یاقوت در المعجم البلد ان شکل صحیح آنرا (غزنین) خواند - در رسالہ کہ بناغلی کہزاد باسم مدنیت اوستائی نگاشته سرزمین کسخرہ را از روی اوستا سیزدہمین سرزمین خوب و مقدس اوستائی یافتہ و معتقد است بقول بعضی مؤرخان کخرہ عبارت از همین ککرک غزنی است. چون بحث در وجہ تسمیہ غزنین است ذکر سرزمین (کخرہ) در اوستا و خوبی و مقدس بودن آن بہ عقیدہ بندہ بموضوع ربط ندارد و اگر (کخرہ) یا ککرک مربوط جغتوی غزنی بدل شهر غزنین تصور شود این حدس باین دلیل مورد ندارد کہ ککرک یکدرہ تنگ است کہ بجز بعضی چشمہ های کم آب و کاریزها جویبار ورودخانہ ندارد وطبعاً چنین یک موضع صلاحیت تجمع نفوس و مرکزیت داشته نمیباشد در حالیکہ منطقہ امروزہ شهر غزنین در ساحل رودخانہ خروشانان واقع آمدہ و از بند سراج کہ روی بند سلطان آباد شدہ تا شلگر و راسک و جوار سردہ حوزہ وسیعی دارد و خاک آن نیز حاصلخیز و ہر نوع زراعت در آن کردہ میشود و حاصل فراوان میدہد .
 درینصورت صلاحیت تجمع ونہر شدن نیز در تمام آن حدود بہ همین موضع موجود است و چنانکہ بسرراہ کابل و قندہار نیز واقع شدہ و بدورہ غزنویان حوزہ وسیع آن ذریعہ چندین بند سیراب میشدہ کہ عبارتند از «بندسلطان»

۱ - آریانا مقالہ بن ونسینت ترجمہ بناغلی نعیمی .

بند «تالاب حسینی» بند «زنخان» ، «بند سرده» بند قره‌چه، بند زردسنگ و غیره
 اکثراً این بندها گرچه امروز خراب است اما علامات قدیمی و مواد پخته
 سدهای مذکور باقیمانده و نمایان است. هرگاه دره سنگستانی ککرك در عهد
 اوستائی تقدیس میشده شاید، ولی در سرزمین مذکور صلاحیت تجمع - شرایط
 مرکزیت (ظاهراً دیده نمیشود). بهر حال نویسندگان روزگار آل ناصر نیز به نقش
 ولهجه غزنین از آن نام برده‌اند. فرخی در قصاید خود آنرا غزنین خوانده
 چنانکه مسعود را ازری بغرض ضبط تخت پدر به غزنین دعوت میکند و گوید :

عزم کسی دارد که غزنین را بیاراید بروی

رای کی دارد که بر تخت پدر گردد مکین ؟

گردیزی هم این شهر را برسم (غزنین) ضبط کرده است. درین باره از همه
 بهتر و اولی تر عقیده حضرت سنائی میباشد که بیک صورت بسیار ادبی
 در اثبات صحت اسم غزنین از صنعت تصحیف کار گرفته و چنین گفته است :

عرش و غزنین بنقش مردو یک است

گرچه غزنین رفیع تر فلک است

در بیت بالا سنائی غزنین را تصحیف عرش خوانده است و آن بدین دلیل که
 قلب المؤمن عرش الله تعالی) و در غزنین عزا ران دل مؤمن و جود دارد .
 علاوه بر شکوه و جلال غزنین و آن تزئیناتی که درین شهر بزرگ بکار برده
 شده بود در کتب تاریخ و اشعار توصیف حوادث از جانب نویسندگان
 و شاعران آن زمان مفصل یاد شده است . تختی را که برای مسعود اول در مدت
 سه سال ساخته بودند و مابین آنرا در مجلس خواهیم نوشت از اعجاب عجائب
 روزگار بوده است .

ابن اثیر درالکامل تذکر دهد که مقسم های آب باغهای دولتی همه از نقره و طلا بود که سپاهیان سنجر زمانیکه برای برتخت نشاندن بهرام شاه و راندن ارسلان شاه به غزنه آمده بودند آنرا به غارت بردند. نیز دیوارهای کاخهای دولتی را بالواح نقره آراسته بودند قصور محمو دو محمودیان هر کدام دارای برجهای بلند بود. در وسط سرای صفه تریع تعمیر و تسطیح میگردند بسیار بلند و بران سی نشستند و باده میدادند یا بزم میگردند و در دیوارها صورتهای سلطان و مناظر طبیعی و شکا رگه ها را به سنگ نقش مینمودند. از خرابه های غزنه سنگ سفیدی برآمده که از حیث نوعیت و کشیدگی مناظر لابد بقصر سلطان مربوط و روی همین سنگ مناظر شکار به بسیار مهارت و نهایت نفیس و قشنگ آشکار دیده میشود. نگارنده همین قسم يك سنگ را از قلعه خواجه احمد بدست آورده و بموزیم کابل تحویل کرده است. نیز دیوارها را بکافور و گلاب رنگ میدادند پشم ترکی و سرس بسیار اعلی در آن بکاری بردند بجای سنگرف فاصله سنگهایی را که در مسجد غزنین به کار برده بودند به لاجورد تکحیل شده بود، کنگره کاخها را بشاخ گوزن و آهو که سلطان و شهزادگان شکار میکردند آرایش میدادند، تالابهایی که در میان باغها میساختند در آن ماهیان سی افگندند در گوش آن ماهیها حلقه های طلا و نقره میکشیدند. در آنوقت شهر غزنین دارای ربض و شهرستان بود، قلعه کهن برای دفاین و گنجهای دولتی و ذخایر حربی تخصیص داده شده بود. علاوه بر قلعه مذکور خود شهر چندین قلعت و حصار دیگر نزدیک شهر داشته که در آن مجرمین بزرگ را محبوس می نمودند. علامات همان دژها و محابس در آنجا روی بلندیها و کوه های طرف شرق و شمال غزنین بخصوص کوه باد نمودار است. اکثر این مجرمان از افراد سیاسی و شهزادگان بودند چنانکه سلطان ابراهیم بن سعود نیز یکی ازین محبوسین بوده است. باغهای سلطنتی در آن عصر هر کدام بنام جدا گانه یاد میشد. باغ فیروزی

که از آن شاعران و مورخین بکثرت ذکر کرده اند در همین موضع وجود داشت که فعلاً قبرسلطان محمود در آن واقع آمده است . آورده اند در میان این باغ کاخی بود مجلل که فخر مدیران در حوادث بهرام شاه نام برده است. باغ صدهزار بطرف شرق غزنه قدیم در جوار قلعه سردارحالیه واقع آمده بود چنانکه اکنون خطوط کهن آن معلوم و از جانب ولایت و بنا روا لی غزنین به تعداد کافی سرازنو نهالهای فراوان در آن غرس شده ولی آب ندارد در قدیم این باغ از بند زنه خان آبیاری میشد کاریزی هم پهلوی قلعه سردار حالیه دارد که آب قلیلیکه از دهنه کاریز میراید از طرف مردم بزراعت زمین مصرف میشود و بیباغ مذکور اجازه داده نمیشود - لذانهالهای که بلدیسه غزنی در آن موقع غرس کرده بود از بی آبی خشک شده است این باغ در قدیم آوانیکه سلطان از شکار ژه خروار برمیگشت قبل از نزول اجلال بشهر غزنین در آن باغ فرود میآمد و نشاط میکرد .

باغ محمودی یا نوباغ در شهر غزنین واقع آمده بود چنانکه از روی آثار کهن که از آن باقیمانده حصه جنوب غربی روضه حالیه را دربر گرفته به هردو پهلوی مزار حضرت رضی الدین علی لالاراضی شمال غربی و جنوب شرقی آن مزار رقبه اصلی شامل واحاطه باغ مذکور تا حدود «جامع عروس الفلك» امتداد یافته بود فعلاً در گوشه جنوب مغربی آن باغهای باشندگان قریه بهلول آباد است. از مطالعه اشعار شاعران دوره محمود آشکار میگردد که نوباغ باغی بود در غزنه نهایت بانزمت و آبادان - امیر فرخی راست :

بفرخنده طالع بفرخنده اختر به نوباغ بنشست شاه مظفر

استاد خلیلی در تاریخ «سلطنت غزنویان» مولفه خویش «۳۵۸-۳۵۹»

راجع به این باغها مختصر ذکر کرده نویسد : «باغ محمودی در خود غزنه بود، باغ عدنانی در هرات و باغ نو در بلخ بود» .

بفکر نگارنده بعید نیست باغ نو در بلخ هم بوده باشد اما نوباغ در غزنسی بوده که فرخی از آن در یک قصیده بلندبالا تعریف نموده و باغلب احتمالات همان باغی است که محمود بتقریب انجام مراتب آن پدر خویش ناصرالدین سبکتگین را با اعیان و رجال بزرگ غزنه در (آبباغ) با تکلفات فوق العاده دعوت داده و سبکتگین درباره آن به محمود فرموده است «باغ خوبی است اما هر کس که دارای چنان اقتداری باشد که توداری میتواند چنین باغ و عمارات را طرح و تکمیل نماید. تو که پسر منی باید چنان باغی ایجاد کنی که زمانه را بران دستی نباشد - محمود عرض کرد آبباغ چگونه باشد فرمود: تربیت اهل فضل و دانش (فضلاً)» این توضیح در آثار دوره غزنویان موجود است و استاد خلیلی در اثر گرانمایه خود (سلطنت غزنویان) از آن تذکر داده است. در آینده مفصل نبشته آید.

کاخهای غزنه عبارت بود از کشک دولت - کشک شاه - کشک کهن محمودی - کوشک محمودی - کوشک مسعودی (این کشک اکنون بنام کشک عبدالقادر خان معروف است) که بفاصله چهار کیلومتر بسمت شمال شهر موجود غزنین بجانب غرب سرك عموسی بین کابل و قندهار واقع آمده و عبارت از قریه متوسطی است که تقریباً سه صد نفر نفوس دارد) املائی نام اینگونه عمارات را نیز نویسندگان به دو طریق آتی مینویسند :

کوشک (۱) و کشک به (واو) وبدون و او .

کلمه کوشک به ضمه اول وواو معدوله و سکون یا فتحه سوم بمعنی قصر و

(۱) فاضل دا نشمند حبیبی در مورد این کلمه یعنی «کوشک» در تعلیقات عالمانه که بر تاریخ سهم طبقات ناصری نوشته راجع به کلمه (کوشک) به حواله برهان قاطع - ابن خردادبه اشکال العالم خطی - تاریخ بیهقی و پتیه خزانه - تعلیق مدققانه دارد که در اینجا از آن اقتباس نمودیم .

بركوشك بمعنی بنای بلند فوقانی است که در دوره بعد از اسلام این کلمه در دردی زیاد بوده و قصر احنف را که در مرو از طرف احنف بن قیس ساخته شده عجم ها كوشك احنف میگفتند . و قصوری را که در بین جبال بلند عمران میشد كوشك مینامیدند، چنانکه منهاج السراج در احوال باشندگان جبال غور گوید: كوشکی با كوشکی جنگ داشتی. این کلمه در بیهقی هم بنظر میاید مثلاً در هرات از كوشك مبارک نام میبرد (در غزنی و بلخ هم) مانند كوشك محمودی كوشك مسعودی غزنه و عبدالا علی بلخ یاد میکند اما (بركوشك) از قصور معروف دوره سلاطین غوری بود که در نسخ قلمی طبقات ناصری به دو صورت برگوشك به زای هوز و در برخی بركوشك به (رای) قرشت ضبط شده مخصوصاً در نسخه خطی که نگارنده دارم در چندین جای بركوشك ضبط شده و هم در پته خزانه (بركوشك) آمده چون بزكوشك معنی ندارد و باید بركوشك صحیح باشد چه بر به فتح اول در پنتو بمعنی بلند و بالاست که همواره در مقابل (لر) که بمعنی پست و سفلی است اسمای اماکن و قبایل آمده مثلاً برارغنداب ، ارغنداب علیا (بره ارغندی در غرب کابل) بركوشك و كوشك علیا بر پنتون (پنتون علیا) و کلمه بردر پارسی سابقه هم بهمین معنی بود . در پارسی دری نیز (بر) بمعنی بلند است مثلاً بدرخت برآمد بکوه برآمد بمعنی به درخت بالاشد با لای کوه بر آمد . و الحاصل فاضل حبیبی ادامه دهد . چنانکه در کتاب تفهیم البیرونی دیده میشود و در تاریخ سیستان - ص ۴۴ بر زره آمده که بلوکی بود از دریاچه زره و زره علیا معنی میدهد. پس بركوشك که در طبقات ناصری مکرر آمده نیز بمعنی كوشك علیا است . این قصر بکوه بلند واقع بوده بنا بر آنرا بر بلند میگفتند که در رفعت و بلندی نظیر نداشت و از کاخهای مشهور شهر فیروز کوه بود اما کلمه كوشك در دوره غزنویان و غوریان در مورد قصر خیلی مستعمل است و از بقایای این ناسها

اکنون کوشک نخود در ۲۵ میلی غرب قندهار برجاده هرات افتاده و عبارت از فیروزقند تاریخی است. میمند تاریخی هم در نزدیکی آنست. این بود تعلیق عالمانه فاضل حبیبی که فوقاً نگاشته آمده است. حالا باید درباره اسلای این کلمه تحقیق شود که آیا با و در بین کاف اول و شین قبل اخیر کوشک صحت دارد یا بدون و او یعنی در بین دو «ک» تنها حرف «ش» آورده کشک تحریر شود. مرحوم علی احمد شالیزی سرمنشی سابق دارالانشاء شاهی این کلمه را در تاریخ غزنه خویش بدون و او «کشک» نوشته است او تذکر میدهد که نویسندگان در اسلای این اسم متفق نیستند برخی آنرا کوشک و عده دیگر کشک نویسند. او معنای این لفظ را چنین نوشته است کشک از روی لغت بر قصر و ایوانی دلالت کند که مخصوص بجایگاه پادشاه باشد. بهر حال بعقیده بنده بقیاس اسلای خشک، پست و خرد که هر یک از این کلمات تنها به ضمه حرف اول بدون و او تحریر میشوند نوشتن کلمه کشک نیز بضمه اول بدون (و او) باید درست باشد. گرچه با و او یعنی کوشک هم غلط نیست و در غزنی حالیه قریه معروفی بنام کشک موجود است بفاصله ۴ کیلومتر شمال شهر موجوده غزنه متصل سرک کابل و غزنی که نظر بعنونه سرد م و وجود خرابه های وسیع باستانی و شهرت فراوان کشک تاریخی سلطان سعود که تخت زرین او در همین موضع وقوع داشته است زمینه بحفریات محتاج است.

و الحاصل مؤرخین دوره غزنویان یمینی، بیهقی و گردیزی برآند چون سلطان محمود در سال ۴۲۱ هجری درگذشت امیر سعود درری بود و محمد برادرش درجو زجانان (حوالی سیمنه و گریوان). بنابراین بزرگان غزنه علی قریب و امیر یوسف سپه سالار برادر سلطان محمود و حسنک وزیر و بونصر مشکان و ابوالقاسم کثیر صاحب دیوان عرض و اسپرایاز اویماق و پکتفدی سالار غلامان و علی دایه و دیگر اعیان بغرض اینکه در اسور مملکت خللی وارد نشود بموجب وصیت محمود پسر دوم وی محمد را که در جو زجانان نزدیک بود بغزنین طلب کردند

وبرتخت سلطان محمود بنشانند.

امیر محمد امیر یوسف سپه سالار عم و خسر خود را سپه سالار کل عساکر، امیر علی قریب حاجب بزرگ رابوزارت برداشت ظاهراً مملکت آرام گرفت .

امیر محمد برای اینکه قشون و اهالی را بدست آورده باشد خزاین محمود را کشته بخشش کردن گرفت و بقول گردیزی خود به لهور و لعب مصروف شد هر چند اعیان دولت او را از راحت و نشاط منع میکردند سود نمیکرد. مردم و سرداران غزنه چون دیدند این دولت با چنین وسعت به محمد اداره نتوان شد تحمل این بارگران بحوصله و شجاعت مسعود احتیاج دارد، شروع بانقاد کردند خانواده سلطنت جز امیر یوسف که خسر محمد بود همه نگران شدند .

مسعود

چون خبر وفات سلطان محمود به امیر مسعود در سپاهان رسید و از جلوس محمد نیز خبر شد بعد از فاتحه گیری و عزاداری پدر - بسرعت پیپیچ غزنین نمود وقتی با اردوی خود به نیشاپور رسید غازی سالار خراسان با قوای خویش به مسعود به پادشاهی سلام کرد و سپه سالاری یافت . مسعود بسرعت جانب هرات را ند بالمقابل محمد نیز بالشکرگران از غزنین جانب تگین آباد حرکت کرد و با فوج گران و اسلحه و ادوات مرکز محمودی به تگین آباد آمد. آورده اند قبل از اینکه محمد از غزنین بقصد مقابله مسعود جانب تگین آباد قشون کشی نماید خبر حرکت مسعود از ری و سپاهان جانب حضرت غزنین شایع گردید و خیر خواهان دولت محمودی بر سر آن شدند تا بخود آیند و بهر طوری ممکن شده بتوانند مملکت را از خطر خانه جنگی نجات بدهند بنابراین اعیان و اهالی بصراحت تام به محمد گفتند که در خور سلطنت امیر مسعود است بهتر چنین می بینیم که با برادر صلح کنی و مملکت را به خطر نه افگنی. محمد به این نصایح گوش نداد در عین زمان ابونجم ایاز و علی دایه از غزنین جانب مسعود گریختند و علناً برگماشتگان محمد که به تعقیب مامور بودند شمشیر کشیدند. چنانکه

در حد و دست - سو بندر ای، و دشته ئی از قوای او را بکشتند و ایاز و همراهانش
 جانب نیشاپور نزد مسعود رفتند - امیر مسعود نیز چه از سپاهان و چه از نیشاپور
 جهت اتمام حجت بمعاوضه و ارسال رسائل پرداخت و به برادر خاطر نشان
 نمود که پایتخت را بمن بگذار، من ترا بالا مستحق حکمران بلخ خواهم
 شناخت. محمد صلاح خواهی مسعود را نپذیرفت لذا فیصله به شمشیر حواله
 شد - ابن اثیر در الکامل نویسد : محمد بروزعید فطر در تگین آباد بارعام
 داد و همینکه مردم جمع شدند تاج از سر محمد بیفتاد و اهالی آنرا به فال بد
 گرفتند و بوی گفتند خویش را خلع کند - راضی نشد. در نتیجه شب سوم فطر
 ۴۲۱ هـ قشون و اهالی محمد بن محمود را خلع و محبوس نمودند علی قریب
 که کارها راوی میراند از حادثه به مسعود در هرات نامه نوشت .
 و محمد رابه قلعه کوه تیز بردند و از آنجا با برادر بعد از ضبط دارائی و کسانش
 به قلعت سندیش برده شد. باین اتفاق سلطنت وسیع افغانستان و هندوستان
 و عراق و خوارزم بدون جنگ بمسعود مسلم آمد - و سلطان مسعود بعد از فیصله
 دعوی برادرش از هرات جانب بلخ راند و همان زیستان را در بلخ گذرانید
 در آنجا از خلیفه بغداد خلعت و لقب فوق العاده گرفت باخانیان ترکستان
 سر او ده قایم کرد و خواجه احمد حسن سیمندیرا از حبس قلعه کشمیرها کرده
 معزاً احضار و بوزارت مملکت برداشت. در فصل بهار ۴۲۲ هـ بعد از انتظام مهمات
 بلخ بحضرت غزنین آمد، اهالی پایتخت با صمیمیت فوق العاده از فرزند ارشد
 محمود با وضعی که بخود سابقه نداشت استقبال و پذیرائی کردند کارها
 رونق گرفت و مملکت به پادشاه شدن سلطانی چون مسعود آرام شد .
 اما دیری نگذشت که دسیسه کاران دربار چون بوسهل زوزنی از خاصه
 بدینی مسعود استفاده کرده از همان ابتداء اعیان دولت رابه دودسته محمودیان
 و مسعودیان از هم تفریق کردند - به مرحله دو میان سلطان بزرگ و رعایای

وفادار اورا برہم زدند. خواجہ بزرگ و دیگر نعمت پروردگان آن خاندان بزرگ چندان کہ مانع شدند مفید واقع نشد اما رفتہ رفتہ بمرور زمان کاربردانجا کشید کہ سلطان بگرفتاری بی جهت خداوندان شمشیر اقدام کرد خوف و ہراسی در دلہا تولید شد و اعتماد از میان برخاست. چون سالاران باحشمت و جنگجوی محمود کہ ہر یک ضبط مملکتی را کافی بود اکثرآ بہ بند افتادند سلطان مسعود در اثنای محاربات ترکمنان خود قشون خود را سالاری کرد و بہ نصایح سودمند احمد حسن سیمندی و احمد عبدالصمد سرد کارآگاہ خویش گوش نمیکرد کارہما را باستبداد رأی خود میراند باین جهت سالاری بہی مانند علی قریب واریارق - احمدینالتگین - غازی سپہ سالار ، امیریوسف سپہ سالار عم سلطان و بالاخرہ بیک تغدی سالار غلامان سرای وغیرہ ضایع میشوند لشکرہاناراض و بازماندگان سالاران موقوف با پسرارسلان جاذب وعدہ از غلامان گردن کش سلطانی بہ قشون بیغوداؤد و طغرل سلجوقی پناہ میبرند و شجاع ترین دستہ لشکر ترکمنان را تشکیل میکنند . درین گیرودار گرچہ سلطان مسعود بسالاری شخص خودش در جنگ بیابان سرخس قشون ہر سہ سردار سلجوقی را شکست فاحش داد ولی بدون مصلحت لشکر و خواجہ و سالاران سپہ بجای اینکہ بہ ہرات یا نیشاپور عزیمت نماید باستبداد رأی از طریق بیابانی کہ در آن نہ آب - نہ علوفہ انسانی و حیوانی پیدا میشود جانب مرو پیش رفت تا اینکہ نظام لشکرش در حدود حصار دندانقان بگسست ہر قدر وزیر و سران سپاہ عرض کردند کہ ہمینجا را باید اردوگاہ ساخت سلطان نپذیرفت (اینگونہ اصرار بہ تباہی خود و عالمی یکنوع جنون یا غرور است کہ از سلطان جنگ آزمودہ و میدانہا دیدہ عسکر با تدبیر و سیاستمدار بزرگی چون مسعود خیلسی عجیب است این وضع را از پادشاہ بزرگی چون مسعود جز اینکہ بازی تقدیر بناسیم بعقل برابر نمی آیدم در حالیکہ خود مسعود بجواب تسلی فرمود :

بمر و آمده بود و بمر و از ما برفت» اشاره بهمان حادثه که محمود قوای
 متحده بوعلی و فایق را در بیابان مرو شکست داد و بر خراسان مسلط شد «
 اکنون باشکست مسعود خراسان به ترکمانان مسلم آمد - حادثه دندانقان
 که در اثنای محاربه سه صد و هفتاد نفر غلامان سرای از مسعود برگشته بدشمن
 پیوستند یکنوع نوییدی نداست آسپخته باترس در سلطان مسعود تسولید کرد
 که بمجرد رسیدن بغزنه اولین کاریکه از وی سرزد چون علی دایه سباشی
 و بیک تغدی سالاران بزرگ اردوی خود را بزندان انداخته دارائی ایشان را
 پاک مصادره نمود. چون فضای غزنه بگردن او حلقه شده بود فکر و دماغ او
 درست کار نمیداد در حقیقت سودائی بوی استیلا کرده بود که سیت رسیدمبادا
 ترکمانان بر غزنه حمله کنند. مؤرخین کارهای نادرست مسعود را بیاس عظمت
 و کارنامه های متهورانه او در لفافه کرده به رمز اشاره می رسانند حال اینکه وی
 به همان لجاج و جنون همیشگی تاج و تخت محمود و سبکتگین را بدست خود
 بر باد کرد با وجود داشتن لشکرهای فداکار و سرداران شجاع و دلیر از بی کفایتی
 دشمن را برخود و کشورش چیره گردانید - شك نیست سلطان مسعود با اثر تهور
 و نیروی شمشیر خود هشت شیر را در یکروز شکار کرد و بقول نویسنده آداب
 الحرب والشجاعه با گرز هفتاد منی مشق و با گرز چهل منی جنگ میکرد و
 صفاهان را به همین گرز فتح و شهرارگین را اسیر گرفت و بطوریکه گردیزی
 تذکر دهد: در محاربه باترکمانان در حوالی حصار دند انقان سلطان بتن
 خویش بحرب کردن بایستاد و چند مرد کاری را بیافگند و بعضی را به نیزه زد و بعضی
 را بشمشیر و بعضی را بگرز - از روز کارزاری کرد که هیچ پادشاه بتن خویش نکرده
 بود و کس فرستاده نزد یک سالاران لشکر خویش ایشان را بفرمود که حمله کنند
 ایشان حرب نکردند و پشت بدادند. چون دید کار تباه میشود بازگشت و هیچکس از
 ترکمانان نتوانست بر اثر او بیاید زیرا دستبرد او را دیده بودند و از مرور و روده به غزنین آمد»

علت اینست که از سوطن بزرگترین جنرالان محمد را بکار نماند، آنهمه را با اخلاص کاسل و حرمت خاندان محمود و شجاعت و تجارب جنگی که داشتند بی جهت تباه نمودند از سالاران پرورش یافته دست خودش سخن و مصلحت نشنید پس در نتیجه لجاج و استبداد فکر خود نه تنها تاج و تخت خودش بلکه مملکت و خزاین گرد او رد و محمود دو سبکتگین را نیز از قلاع مستحکم غزنه با خود گرفته جانب پشاور رهسپار گردید. با وصف این محمد را با پسرانش نیز از قید آزاد و با خود برد. ایا با چنین بی حزسی جز این چه میتواند ظهور کند که در نزد یک رباط ماریگله غلامان و سپاهیان بیباک خزاین زروسیم و جواهر محمود و سبکتگین را غارت کردند چون دیدند از سیاست مسعودا یمن نمیمانند محمد را پیاد شا هی برداشتند و مسعود را بند برپا نهادند تا بالاخره پسران محمد و امیر یوسف و پسر علی خویشاوند بحیلۀ ناسردانه انسلطان شهور را کشتند . استاد خلیلی در صفحه (۲۲۸ - ۲۲۹) تاریخ نفیس خود نوشته است : مسعود در سخا و جوانمردی کم از محمود نبود بسیار نرم و باحیا شخص عالم و فاضل بود بقول بیهقی در هندسه آیتی بود چون در مجمعی خطابۀ میداد همه راتحت تأثیر میگرفت استاد پسران مسعود را پنج نفر قرار ذیل نوشته است : مودود - مجدود سعید - عبدالرزاق و مردان شاه . حال اینکه فرخ زاد و ابوالملوک سلطان ابراهیم نیز از پسران مسعود شهیداند ، استاد نویسد : سلطان مسعود شهید باوصف تمام مزایای اخلاقی و دلاوری هائی که داشت بزرگترین عیب او این بود که باعث ناکامی او شد و سلطنت غزنه را بر باد داد . غرور، خودرانی و بدگمانی او درباره مردم و به همین علت در آخر تنها ماند و هیچکس بوی اعتماد نکرد و دستگیری نه نمود .

بوحنیفه اسکافی دانشمند و شاعر بزرگ غزنین مسعود را بکارهایش ملامت کرد او بعد از شکست که از دند انقان نمود سهوهای مسعود را در یک قصیده غرا انتقاد نموده است .

قبر سلطان مسعود شهید

در مدارك كه نزدماست جزء قاسم فرشته احدی برین تصریح نکرده که جنازه مسعود را بغزنین انتقال دادند. فرشته نوشته است که مودود امرداد تا تابوت پدر و برادرانش را بغزنه آوردند. چون از پسران مسعود ظاهراً کس در باریگله کشته نشده شاید مطلب از جنازه های محمد و پسرانش خواهد بود فعلاً بنام سلطان مسعود شهید قبری بطرف راست سرک روضه در میان باغهای قریه بهلول موجود است که گنبد آجربران ساخته اند. روی قبر صندوقی از سرسبر گلابی رنگ نهایت نفیس و بلند گذاشته اند مردم آن قبر را از سلطان مسعود میدانند ولی چون در وسط باغهاست کدام بی انصافی راه آنرا سدود کرده است اگر بزودی توجه نشود صندوق نفیس قبرمانند الواح غزنه از میان خواهد رفت - این مزار بجز چند آیه کریمه دیگر کتابه ندارد ولی خود صندوق با سنگ نفیس و گلابی رنگ خود تاحال از دست برد زمانه محفوظ مانده است .

برخی از آثار و متر و کات مد نیت دور ء محمود و مسعود :

جامع عروس الفلک غزنین

در تاریخ سلطنت غزنویان نگاشته آمده است : و از این باب است تعمیر مسجد غزنی که سلطان محمود باشوق مفرط و بی نظیری آنرا آباد نمود مورخ موصوف راجع به بنای مسجد عروس الفلک شیع سخن رانده وی میگوید :

چون سلطان ازدیاری هند مظفر و منصور با اموال موفور و نفایس نا محصور بازگشت چندان برده بیاورد که نزدیک شد مشارب و مشارع غزنه برایشان تنگ آید و ما کل و مطاعم آن نواحی بدیشان وفانکند و از اقصای اقطار اصناف تجار روی بغزنه آوردند و چندان برده باطراف خراسان و ماوراءالنهر و عراق بردند که عدد ایشان بر عدد حرایر و احرار زیاد شد و مردم سفید چهره در میان گم سیگشت و سلطان را رغبت افتاد که انفال آن اغفال در کار حسنه باقی

صرف کند و بوقت نهضت فرسوده بود تا از بهر مسجد جامع به غزنه عرصه
 اختیار کنند چون جامع قدیم بروفق روزگار سابق وخفت مردم بنیاد کرده
 بودند بوقتی که غزنه از زبعت بلاد بود و از بلاد معمور و دیار مشهور و در دست
 افتاده بود و چون سلطان ازین غزوبازگشت (غزوه قنوج) تسطیح و
 توسیع عرصه جامع رفته بود و تاسیس و ترییع آن تمام گشته و دیوار آن
 بنیاد سمهد شده، بفرسود تا در وجه اهتمام اتمام آن عمارات مال فراوان —
 بریختند و استادان حاذق و عمله چابک ترتیب دادند و از ثقات حضرت قهرمان
 کافی و معماری جلد برایشان گماشتند تا از بام (بامداد) تا شام در کار ایشان
 مشارفت میکرد و صدق عمل مطالبت مینمود - چون کفه آفتاب بر افق مغرب
 نشستی ترازو فرایش گرفتی و از عهده اجرت ایشان بیرون آمدی و همه گرانبار
 و با اجر جزیل و دو ثواب جمیل بمساکن خویش رفتندی یکی منقود از خزاین
 سلطان - و یکی موعود از حضرت رحمن . و از نواحی سند و هند درختی چند
 بیاوردند - در رزانت و رصانت متقارب در شخانت و ستانت متناسب - در کمال
 اعتدال بغایت و در استقامت قامت بینهایت - همانا رحم زمین همان درختها
 را از برای کار معلوم تربیت میکرد و از برای روزی محتوم تربیت میداد - و از
 جاهای دور دست سنگهای مرمر فرا دست آوردند .

این سنگها مربع و مسدس همه روشن و املس و طاقتها بقدر مدبصر در کشیدند که تدویر
 آن از مقوس فلک حکایت میکرد و سدیر و خورنق را از حسن مباتی آن ناموس
 میرفت . و آنرا به انواع الوان و اصباغ چون عرصه باغ بیاراستند و چون روضه
 ربیع بر نقش بدیع کردند چنانچه چشم در آن خیره میگشت و عقل در آن حیران
 میماند و در تزئین آن بزخارف زرناب (آب طلا) اختصار نکردند بلکه شفشفهای
 زر را از قدود ، بدود و اجسام اصنام و ابدان اوئان فرو میریختند و بر درها

(۱) صحیح آن از بامداد تا شام است .

و دیوارها می بستند و سلطان یکخانه از برای عبادت خویش ترتیب فرمود و در تزئین آن اهتمام تمام بعمل آمد و ازار (پیزاره) و فرش آن از سنگ رخام فراهم آوردند . و پیرامن هرربع ازربعات آن خطی از زر در کشیدند و بلاجورد تکحیل کردند و درپیش این خانه مقصوره ئی بوده که در مشاهد اعیاد و جمعات سه هزار غلام دروی به ادای نماز ، فرایض و سنن باستانندی ، هریک درمقام معلوم خویش بی مزاحمت دیگری بعبادت مشغول شدی و درجوار این مسجد مدرسه ئی بنانهاد و آنرا به نفایس کتب و غرائب تصانیف ائمه مشحون کرد مکتوب بخطوط پاکیزه و مقید به تصنع علما و ائمه فقها و طلبه علم روی بدان نهادند و به تحصیل و ترتیل علم مشغول شدند و از اوقاف مدرسه وجوه و رواتب و مواجب ایشان مؤظف می گشت و مشاهرات (تنخواه ماهوار) و سیاومات (خرچ روزانه) رایج میرسید و از سرای عمارت تا خطیره مسجد راهی بود که از سطح ابصار و موقف انظار پوشیده ترتیب یافته بود سلطان در اوقات حاجات باسکینتی تمام و طمانیتی کامل بدان راه بمسجد رفتی هریک از افراد امراء خطیره مفرد بنانهادند .

این بود شرح مختصر بنای عروس الفلك که ذریعه انشای متکلف نگاشته آمده و در این جابعین بیان و عبارت اقتباس و در فوق نگاشته آمده در آینده ازان کشاده تر شرح خواهیم نوشت .

سلطان مودود بن مسعود

بشهادت وزوال دولت مسعود ، ستارهٔ عظمت و جبروت شاهنشاهی غزنویان نیز افول کرد گرچه در مابعد سلطان ابراهیم نیز به نیروی شخصیت ممتازیکه داشت و کارها را سر و صورتی بخشید ولی ترسیمیکه لازم بود بعمل آورده رخنه ها را مسدود و نوخاستگان ساجوی را بجایش بنشاند ولی اینچیز که شاهنشاهی افغانستان را مستحکمتر اداره کند پدید نیامد چنانچه ابن اثیر (الکامل ص ۶۸) نویسد ، ابراهیم دایماً اظهار میکرد (دریغا من بجای پدر می بودم تا سلطنت محمودی را آسیبی نمیرسید . اما اکنون کار از کار گذشته و نمیتوانم بردشمنان بصورت قطع چیره گردم .)

وقتی مسعود در رباط ماریگله بشرحیکه نگاشته آمد بشهادت رسید مودود پسرش باخواجه بزرگ احمد عبدالصمد در بلخ بود و مجدود پسر دیگر مسعود بسالاری هند در ملتان مؤظف بود .

محمد به مودود نوشت که پسران احمد ینالتگین مسعود را بدون رضای من بشارخون پدر خود قصاص کردند مودود با این حادثه در میان دو مهم گیر آمدیکی انتقام خون پدر دوم دفاع دشمن خارجی یعنی ترکمانان که هر لحظه خراسان از مظالم ایشان به تباهی نزدیک می شد . مودود لازم دید نخست مهم عم زادگان و انتقام پدر را بگیرد بعد با سوره دیگر پردازد بنا بران بالشکر گران از بلخ جانب پناور حرکت نمود . بقول گردیزی مودود اول بغزنین آمد و سال ۴۲۲ هجری را در پایتخت سپری نموده در سال ۴۳۳ م باقشون محمد مصاف داد بعضی این جنگ را در خود غزنین یا پیرامون آن حدس زده اند اما بقول اصح در حدود پناور بود در نتیجه مودود بر قشون محمد و پسرانش غالب گردید و قاتلان مسعود را بقصاص سپرد . این جنگ بقول صاحب طبقات ناصری در حدود ننگرهار رود بود و بگفته فخر مبارکشاه در همانجا که سبکتگین جیپال

راشکست داد این جنگ نیز بوقوع پیوست ، مودود بافتخار فتح در آنموضع
 رباطی آباد کرد و آنرا فتح آباد نام کردند این گفته را فخر مبارکشاه ابن اثیر
 ابوالفدا روضةالصفاء حبيب السیر وفرشته همه بيكسان نبشته اند بقول مورخ
 اخيرا لذكر مودود بعد از اخذ انتقام خون پدرمیت سلطان مسعود شهید را
 برداشته با خود بغزنین آورد وبعد درصدد برآمد که ترکمانان را از خراسان
 براند مردم هرات که از معاودت مودود بغزنه خبر شدند علیه ترکمانان جنگیده
 و آنان را از هرات براندند درین اثنا مجدود بداعیه پادشاهی برخواسته ازسلطان
 برلاهور حمله کرد و از آنجا اراده داشت برغزنین هجوم آورد - مودود مجبوراً
 دفع ترکمانان را معطل گذاشته بدفع مجدود جانب هند لشکر کشید
 چنانکه هردولشکر در کنارسیند باهم مقابل موضع گرفتند چون عید اضحی
 در رسید سرداران در ایام عید جنگ را معطل کرده خواستند میان دو برادر بمصالحه
 بعمل آید مجدود به صلح حاضر نشد اما در روز غیند مجدود از طرف اشخاص
 ناسعلومی بقتل رسید و بمرگ او هردو لشکر متحد گردیده سلطان مودود سالاری
 هند را به ابونجم ایاز داد و خود بالشکرها بغزنین معاودت نموده بکارهای
 جهانداری پرداخت .

مودود از سال ۴۳۴ تا ۴۴۱ هفت سال از یکطرف بسرکوبی راجگان متمرّد
 و از جانب دیگر بدفع و راندن ترکمانان لشکرها کشید و توانست رایان متحد
 را باقوای شان از لاهور و ترکمانان را از حدود بست که بسرداری الپارسلان
 جلو آمده بودند شکست های فاحش داد و برای قلع و قمع قطعی ترکمانان
 باخانان ترکستان و بوکالیجار امیر اصفهان پیمان استوار عقد کرد از غزنین
 بالشکر گران و پیلان انبوه جانب بست حرکت کرد ولی تقدیراً هنوز بيك
 منزل پیش نرفته بود که بعارضه مهلك قولنج بیمار شد او قشون خود را به
 سرداری ابوالفتح عبدالرزاق ابن احمد حسن مینمندی به پیش رفتن فرستاد و

خود به غزنین آمد متأسفانه بتاريخ ۲۰ رجب سال ۴۴۱ هجری مودود آن سلطان رشید و غیور وفات کرد و در غزنین مدفون گردید ، حادثه مرگ مودود بزرگترین ضربتی بود که بر پیکر سلطنت محمودی وارد آمد و افغانستان را دچار خسارات بزرگ گردانید چنان بزرگ که زمانه از جبران آن عاجز و ناتوان ماند . سلاح مودود در هنگام جنگ تیر بود و بقول فخر مبارک شاه پیکان مودودی منصوب بوی است که از زرمیبود مودود در فن تیراندازی مهارت داشت اومیگفت ازان پیکانرا از زر کردیم که اگر کسی به آن کشته شود کفن و جهاز ازان تهیه کند و اگر خسته شود علاج اواز آن کنند - القاب مودود را گردیزی شهاب الدین والدوله و منهاج السراج و حبیب السیر شهاب الدوله ذکر کرده است وفات او با (۱۰۴۰) م مطابق بوده است .

بجای او مسعود دوم پسر خورد سال مودود بسطنت نامزد گردید ولی بعد از پنج روز او را خلع بجایش علی بن سلطان مسعود بسطنت برداشته شد . منهاج السراج نویسد :

بعد از وفات سلطان مودود مردم اول به اتفاق علی بن مسعود و محمد بن مودود را بشاهی برداشتند تا هردو در کار دولت انباز باشند چون هردو از عهده کار برآمده نتوانستند هردو را خلع و به عبدالرشید بن محمود کبیر بیعت نمودند بعد از چندی نفاق در بین خاندان آل ناصر راه یافته و باثر آن دیگر اسباب ضعف کشور را فراهم آوردند عبدالرشید باوصف اینکه مرد دانشمند و محدث بود ولی در عهد سلطنت خود مصدر کدام فتح و ترقی نگردید تا اینکه داؤد در صدد حمله بر غزنین برآمد و پسر خود آلپ ارسلان را از راه تخارستان بفتح غزنه برگماشت و خود در بست نشست ولی عبدالرشید طغرل نامی را بالشکر گران بدفع ترکمانان جانب بست سوق داد طغرل ترکمانان را از بست شکست داد و خود بغزنین برگشته عبدالرشید را گرفتار و بقتل

رسانید و خود برجای او برتخت غزنه نشست این سالار خیانت کار بقول
منهاج السراج یازده نفر شهزادگان آل ناصر را به نهایت بیرحمی و ناجوانمردی
بقتل رسانید این امراء در قلعه دهک محبوس بودند - چون ابراهیم و فرخزاد
و شجاع از شهزادگان محمودی در قلعه (عبید) محبوس بودند طغرل امر قتل
این سه نفر را نیز صادر کرد مگر کوتوال قلعه یگرو ز تأمل کرد خوشبختانه
فردا خود طغرل کافر نعمت را دونفر از غلامان بانوشتگین سلاح دار بالای تخت
تکه تکه کردند و سراورا برچوب کرده در گذرهای غزنین گشتانند .

ابن اثیر قتل طغرل را چنین نوشته است : که امیر خرغیزنامی از سالاران
غزنه در هند به طغرل ناسزا نوشته و بدختر مسعود و سران غزنین نامه ها
فرستاد و طعنه هاداد که چگونه تحمل میکند طغرل کافر نعمت برتخت محمود
جلوس کند و فرزندان او را بقتل رساند - طعنه های امیر (خرغیز) در سران غزنه
هیجانی تولید نمود و بر طغرل تاختند و او را بکشتند - امیر خرغیز نیز باقشون خود
بغزنین آمد و بر سر گ شهزادگان تعزیه گرفت سپس همان سه نفر شهزادگان
محمودی که زنده مانده بودند از حبس بغزنه آورده از جمله ایشان جمال الدوله
فرخزاد را بسلطنت برداشتند .

فرخزاد

فرخزاد بن مسعود بن محمود در سال ۳۳۴ مطابق ۱۰۵۲ به تخت‌گزینہ جلوس کرد شخص عادل شجاع و نیکوکار بود ولی حوادث زمان و انحطاط خانواده او را بیچاره ساخته بود کارهای سلطنتی بیشتر بدست وزیر او سالار خرغیز میرفت در اول سلطنت فرخزاد داؤد فوجی بغزنین فرستاد اما این تعرض سلجوقیان از طرف سالار خرغیز بشدت عقب زده شد و ترکمانان از سپاهیان غزنه به هزیمت رفتند چون خراسان تابست زیر سیطره سلجوقیان درآمد بود فرخزاد اردوی قوی جانب بست فرستاد ترکمانان نیز شجاع‌ترین سالار خودشان کلسارغ را بمقابله سپاه غزنین سوق داد جنگ عظیمی در گرفت در نتیجه کلسارغ با عده دیگر بدست قشون فرخزاد اسیر و بست را مسترد کردند . چون اسیران بحضور سلطان بغزنه آورده شدند فرخزاد به آنها خلعت های قیمتی داده آنها را آزاد ساختند ، شورش های هند نیز بزودی خوابانیده شد مردم آرام گرفتند و تا فرخزاد زنده بود ترکمانان دیگر هوای بست نکردند ، در ماه ربیع الاول ۳۳۹ - ایاز ایماق در هند وفات کرد ، دم سلطنت فرخزاد روزی چند نفر غلامان که از بقایای جانب داران طغرل کافر نعمت بودند در حمام برفرخزاد حمله کردند سلطان با وجود اینکه تنها بود شمشیر خود را بدست آورده بر متعرضین حمله کرد و آن عاصیان را یکی بعد دیگر از پا در آورد ولی بعد از همین حادثه از حیات دل برکنده و در اندیشه مرگ دل از جهان برکنده و بعد از ۳۴ (۳۴) از حیات چشم پوشید . بیهقی که هنوز در قید حیات بود گوید بمرگ نابهنگام سلطان فرخزاد بدل خاص و عام درد بزرگ رسید لقب او بقول مستوفی و حبیب السیر ابوالقاسم نوشته اند .

ظهیرالدوله سلطان ابراهیم ابوالملوک

سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود بعد از آنکه برادرش فرخ زاد بعارضه قلیج وفات کرد در سال ۳۵۱ هجری براورنگ جهانبانی جلوس نمود شخص شجاع مدبر وخیلی کاری بود ولی جلوس او بزمانی تصادف کرد که تخت وتاج محمودی دستخوش حوادث بود ازیکطرف نفاق امرای داخلی وازجانب دیگر اقتدار وسیطره ترکمانان سلجوقی موجودیت سلطنت آل ناصر را شدیداً تهدید میکرد ، سلطان ابراهیم در مقابل بقای شاهنشاهی غزنویان افغانستان دو عایق مهم درپیشرو داشت یکی فتنه آل سلجوق که دشمن سرسخت و دیرین غزنویان بود که آنافاناً سلطنت آنان رابه تباهی سوق میداد لذا ابراهیم نخستین دفعه باداؤد بن سیکائیل براساس مواخات صلح نمود وباین وسیله متصرفات هردوجانب برای چندی از تجاوزیکدیگر محفوظماند، ثانی چون ابراهیم از رجال با کفایت خانواده سبکتگین بشمار میرود او خواست چراغ عظمت محمود را دوباره روشن کند و همان خاکهارا که پدران اوبه نیروی شمشیر و هنرمندی تسخیر کرده بودند او نیز نواقص آنرا اصلاح و بدرستی اداره نماید، مگر حوادث و اتفاقاتیکه بعد از سلطان محمود بوقوع پیوست از قبیل کشته شدن مسعود اول وغارت شدن خزائن غزنه از جانب سپاه شاهنشاهی شورش طغرل و قتل عام شهزادگان محمودی بدست طغرل کافر نعمت و امثال آنها صدماتی بود که برپیکر این خاندان بزرگ فرود آمد زمانیکه ابراهیم براریکه جهانبانی نشست ملاحظه کرد تقریباً دو بخش متصرفات محمودی بزیمر سیطره سلجوقیان و دیگر دشمنان ایشان درآمده است حتی بست بلخ وهرات هم بدست ترکمانان بود . سلطان ابراهیم مهمترین کاریکه انجام داد همانا این بود که غزنین را تمرکز محکم داده اگر نتوانست اقتدار خو درا مانند محمود درما وراء آمودریا ازجانب شمال ودر ری و جبال بست بغرب

قاہمرداند ، از طرف دیگر نگذاشت دیگر تصرف دشمنانش در قلمرو حکمرانی پدرانش نفوذ یابد و اقتدار او را در ہند صدمہ رساند .

سلطان ابراہیم در ۴۶۵ ہجری بسوی تخارستان حملہ برد و عساکر او بشدت جنگ کردند در نتیجہ عثمان عم ملکشاہ سلجوقی را کہ منصب امیرالامرائی داشت اسیر گرفته محبوساً بغزنی آوردند در سنہ ۴۷۶ ہجری جانب ہند قشون کشی نمود و در ہند چندین حصار مستحکم را از قبیل اجود و روبال و دو موضع مہم دیگر را خاص بقوت قلب و عزم آہنیں شخص سلطان ابراہیم فتح نمودہ بعد از آن سالماً و غانماً بغزنین مراجعت کرد . در سال ۴۷۲ ہجری یکبار دیگر ملک شاہ با اردوی گران نقض عہد نمودہ بقصد غزنین پیش آمد اما سلطان ابراہیم ملک شاہ را با حیلہ و تدبیر لطیفی از حدود اسفزار بمراجعت مجبور گردانید و جلو آمدہ نتوانست سلطان ابراہیم بسیار کوشید خراسان را از سلطہ بیگانگان نجات بخشد ولی وقت آن گذشتہ بود و سلطان موصوف پور ہ موفق شدہ نتوانست .

بقول ابن اثیر او ہمیشہ میگفت: دروغا من بجای پدر می بودم تا سلطنت محمودی را اسیبی نمیرسید حالا کار از کار گذشتہ است و نمیتوانم بردشمنان فیروز شوم .

سلطان ابراہیم در ۴۸۱ ہجری یا بقول دیگر بسال ۴۹۲ ہجری چشم از جہان فرو بست مزار او در شمال شرقی شہر غزنین موجود واقع آمدہ کہ مطاف مردم میباشد .
منہاج السراج گوید : همان خللہا کہ باثر وقوع حوادث عجیب در مملکت وارد شدہ بود ہمہ در عہد سلطان ابراہیم ترمیم و مملکت محمودی سراز نو تجدید و خرابی ہا عمران پذیرفت سلطان ابراہیم چہل و دو سال سلطنت کرد و شصت و دو سال زیست بحدی باوقار بود کہ سلجوقی ہا او را در مکاتبات پدر خطاب میکردند مرد سخاوتمند بود اعاشہ مریضان را در غزنہ از خزانہ میداد

سلاطین سلجوقی اورا بزرگوار دانستندی و از وی درکارها پیروی میکردند
 او از طرف شب درگذرہا و محلات غزنہ میگشت و بی نوایان را طعام میدد ابن
 اثیر و ابوالفدا اورا شہریار عادل مجاہد و کریم خوانند و از فضل و دانش او
 ستایش میکنند. آورده اند کہ سلطان ابراہیم ہر سال یکبار مصحف کریم
 را بخط خود مینوشت و بہ کعبہ مکرمہ میفرستادند. منهاج السراج نویسد :
 سلطان ابراہیم چہل دختر و سی و شش پسر داشت او دختران خود را بسادات
 و دانشمندان دادہ بود چنانکہ یک دختر اورا جد سوم منهاج السراج جوزجانی
 کہ مولنا عبدالخالق نام داشت گرفتہ بود قبر او در طاهر آباد غزنیست نامہای
 پسران ابراہیم حسب آتی است :

محمود اسحق یوسف نصر علی شہزاد شہردار چہر ملک خوب چہر
 آزاد چہر ملک چہر آزاد سہر شاہ فیروز توران ملک ملک زاد شمس الملک
 شہر ملک مسعود ایران ملک کیمان شاہ جہانشاہ فیروز شاہ میرانشاہ —
 تغانشاہ ارسلان شاہ طغرل شاہ قتلغ شاہ موبدشاہ سلطان شاہ ملک شاہ خسرو شاہ
 فرخ شاہ بہرام شاہ دولت شاہ ملک داد تغانشاہ ..

مسعود بن ابراہیم (مسعود ثالث)

منہاج السراج^۴ مینویسد: در سال ۴۹۲ھ ویاقول ابن اثیر جزری بسال ۴۸۱ھ ق بر تخت نشست مسعود شخص عیاش بود لذانتوانست مقابل ترکمانان ایستا دگی نماید و در عهد او عرات و بلخ ہم زیر سیطره سلجوقیان رفت تا حدی کہ استیلای بیگانگان تا سواحل ہیرمند رسیدہ بست نیز مورد تعرض قرار گرفت در عهد او چیزیکہ باعث ذکر است همانا اینکہ ہندوستان بخوبی ادارہ میشد و شورش اطراف لاہور و قلعہ (چنکجوان) بہ تدبیر خاموش گردید در زمان سلطنت مسعود مردم در سایہ عدل شاہ و اہتمام بحال بینوایان آسودہ زیست میکردند و از مسعود خوشنود بودند نوازش شعرا و تقدیر از سخن دری کہ چندی بعد از شہادت مسعود او ل معطل گردیدہ بود بدورہ این پادشاہ دوبارہ رویکار آمد سنائی شاعر حکیم دریک منظومہ چنین گوید :

تابینی چو قلم وجودی دولت خاندان محمودی

حضرتی بینی آسمان دراو صد ہزار اسپاہ چاکر او

و در زمان مسعود بود کہ تغا تگین سپہ سالار ہند از آب گنگ قشون غزنہ را عبور دادہ در ماوراء گنگا قلعہ ما بکشود و تا مواضع دور پیشرفت و فتوحات نمود . مسعود با مہد عراق خوا ہر سنجر از دواج نمود و بوسیلہ این وصلت مناسبات دربار غزنہ با ترکمانان اندکی بہتر شد مسعود در سال ۵۳۳ھ متولد و در ۵۰۸ یا ۵۰۹ وفات کرد اورا منہاج الدین عثمان علاوالدین مسعود الکریم، فخر مدبر علاء الدولہ ذکر کنند مورخین بخصوص فخر مدبر راد رجود و سخاوت مسعود قصہ ہاست کہ در اینجا گنجایش ندارد سناریکہ از شہر موجود غزنین بطرف روضہ واقع آمدہ در عهد مسعود آباد شدہ القابوی بدور منارہ علاء الدولہ والدین و ابی سعد مسعود نوشتہ شدہ است شرح آن تحت عنوان جداگانہ تحریر خواہد شد . (بہ منظرہ پنجم رجوع شود) در عصر و زمان مسعود سوم عارف بزرگوار ما سنائی در کارنامہ بلخ

راجع به زیبائی و بزرگی غزنین چنین سروده اند:

اگر ت آرزوی معراج است خاک غزنین ترا به ازتاج است

بکن از بلخ ر و سوی غزنین او ت خود ره دهد به علیین

خاک غزنین رفیع تر فلکی است عرش و غزنین به نقش هردویکی است

در حدیقه فرموده اند :

عرضه مملک چو باغ بهشت مشک از فر سرشته با گل و خشت

خاک این مملکت شده کافور چشم بد باد ازین حوالی دور

گر ببینی تو مملکت غزنین

با ز نشناسی از بهشت برین

ارسلان شاه بن مسعود سوم

ارسلان شاه باختلاف مورخین بعد از فوت مسعود یا سپس از قتل شیر زاد برادرش پادشاه شد وی بجای استحکام مبنای سلطنت خود به تباهی افراد خانواده عطف توجه ورزید با مهد عراق به چشم حقارت میدید و دشمنی دیرینه تر کمانان سلجوقی را که در عهد سلطان ابراهیم و مسعود رنگ دوستی بخود گرفته بود دوباره تازه کرد. بهرام شاه برادرش نزد سنجر گریخت سنجر از بهرام شاه خواهرزاده خود حمایه نمود و علیه ارسلان شاه بر غزنین هجوم آورد تا در نتیجه جنگ بزرگی که بین سنجر و بهرامشاه از یک طرف در میدان شیرآباد «که اکنون در قره باغ غزنی به همین نام موجود است» واقع شد ارسلان شاه شکست خورده جانب هند گریخت و غزنه پایتخت محمود در اثر نفاق خانواده اش بتصرف سنجر درآمد. این حادثه در دناک بقول منہاج الدین عثمان جوزجانی در سال ۵۰۴ بوقوع پیوست و در عین زمان شهر غزنی در اثر صاعقه سوخت و بازارهای آن ویران شد سنجر چهل روز در غزنین مقیم ماند و بهرام شاه را بر تخت پدران غیور خودش بنشانید و بخراسان بازگشت بقول ابن اثیر در حوادث ۵۰۸ هجری این جنگ نهایت خونین بود و قتیکه یکصد و بیست فیل جنگی ارسلان شاه بر قلب سپاه سنجر حمله کرد قلب سنجر متزلزل گردید سنجر به تیرباران فیل هراس کرد دست فیلها قلب را گذاشته بر میسره تاخت آورد در آنجا ابوالفضل و امیرانز بودند و از شکست میسره جلوگیری کردند و امیرانز از دنبال بر قشون ارسلان شاه زد و قوای ارسلان شاه بهزیمت رفت میدان بنام سنجر فتح و ارسلان شاه به هند گریخت سنجر به ۵۱۰ هجری به پایتخت محمود داخل شد و بهرام شاه بر تخت غزنه نشست چون بهرام شاه قبلا با سنجر نهاده بود که در خطبه با نام خلیفه بعد از نام خلیفه بغداد نام سلطان محمد و سپس اسم سنجر و بهرام شاه خوانده شود

خطیب غزنه روی سنجر را پادشاه و بهرام شاه را سلطان ذکر کرد
 این نخستین بار بود که بر سنجر غزنه در اثر نفاق شهزادگان محمودی
 اسم سلجوقیان برده شد. در تاج غزنه مال عظیمی بدست سپاه
 سنجر افتاد ترکمانان بیابانی که رویه دیوارهای کاخ های سلطنتی و مقسم
 های آب باغهای غزنویان را از نقره ناب مشاهده کردند باوجود ممانعت سنجر
 وحشیانه آن را کردند و باخود بردند در این حادثه پنج عدد تاج و یک هزار و سه
 صد قطعه زرین و هفده سر یر طلا و نقره بتصرف سنجر در آمد ابن اثیر نویسد :
 قیمت یک تاج آن دو هزار هزار، دینار بود (معادل بیست میلیون طلا) .

در آن مرحله گیتی پیر چنان پیش آورد در حضرتیکه بحضور ارجمند ترین سلطانان
 جهان نظام الدین ابوالقاسم محمود زابلی فتح نامه های سومنات قنوج، ری، و ماوراءالنهر
 خوانده میشد در همان بازگاه فتح نامه پایتخت زیبا و محبوب وی خوانده شد چند
 بیت از قصیده معزی شاعر دربار سنجر مطالع شده شود :

بنا زد جان اسکندر بسطان جهان سنجر

که سلطان جهان سنجر شرف دارد بر اسکندر

معزالدین والدینا خداوند خداوندان شهنشاه مبارکرای ملک آرای دین پرور
 جهاننداری که در لشکر هزاران پهلوان دارد برزم اندر سکندر دل بزم اندر فریدون فر
 هزیمت کرد شاهی را بهم برزد سپاهی را که حاکی بود از آن گیتی ز کاخ ایرج و نوزر
 دروگرگان بادندان و دندانان همه زوین درو شیران با چنگال و چنگال شان همه خنجر

چهارم بطرز دای زینجم بطن محمودی

ولایت بستد و بگرفت گنج و ملک او یکسر

به عقیده بنده این شکست نتیجه ستم ارسلان شاه غزنوی بود که برادران بیگناه
 خود را اول کور کرد و بعد همه را بانهایت بی رحمی به زندان انداخت و جفاها نمود .
 «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» .

یمن الدوله بهرامشاه

بهرامشاه بن مسعود بن ابراہیم بن مسعود بن محمود کبیر چون برادر را
به نیروی اجنبی گرفتار و مقتول نمود بر تخت پدر جلوس کرد در حقیقت روز
تخت نشینی او روز سقوط غزنین و آغاز بدبختی خانواده محمودی بوده است .
زیرا بهرامشاه نخستین پادشاه خانواده آل ناصر است که تخت نشینی او سبب
آن شد که سلجوقیان غزنه را فتح و غارت کردند .

عارف غزنه مجدود سنائی به این و من چنین اشاره کند :

ملک چون بوستان نخندد خوش	تا نگرید سنان چون آتش
من نگویم که تیغ بردون زن	گردن گرد نان گردون زن
خشم خود را به تیغ بردر پوست	که دوسر در یکی کله نه نکوست
ننگ باشد یکی جهان و دوشاه	عیب باشد یکی سپهر و دوماه

و همین آوردن سلجوقیان علت گردید که شهریاران افغانی غور بر بهرام
شاه بخشم شدند و غزنین را با آن زیبائی و شکوه مدنیت آتش زدند و خانواده آل
ناصر یکبارہ مستاصل گردید. با این ہم بهرامشاه سلطان دانش پرور و ادب دوست
بوده نویسندگان کتابهای مولفہ خود را بنام او مینوشتند حدیقہ سنائی و کلید
و دمنہ بهرامشاهی از آن جمله میباشد نام و لقب بهرامشاه در مجلس پوره نگاشته شود.
بهرامشاه در ۵۱۲ هجری جلوس کرد و دوبار به هندوستان لشکر کشید و
هر دو بار محمد بهلیم سالار عاصی خود را تأدیب کرد تا اینکه در جنگ ملتان
بگفتہ فخرمدبر محمد بهلیم از طرف سپاه غزنہ در جنگ کشته شد و سپاه او در
خلایکہ برای قشون بهرامشاه تعبیه کرده بود فرورفتند . منہاج السراج
مینویسد : خود بهلیم بادو پسرش در خلاب غرق شدند . و این همان افتادن
است کہ بارها بوقوع پیوسته است :

هرانکھتر کہ با مہتر ستیزد چنان افتد کہ دیگر برنخیزد
 بقول قاسم فرشته، بہرامشاہ چون از حادثہ بہایم فارغ شد حسین ابن ابراہیم
 علوی را بسالاری ہندوستان گماشت و خود بغزنین آمد اما در اینجا پس از چندی
 باغوریان در آویخت .

آتش زدن در غزنین زیبا

پوشیدہ نیست کہ در میان خانوادہ آل ناصر غزنہ وآل شنسب غور از زمان
 سلطان محمود بہ انتحار محمد سوری تخم خصومت پاشیدہ شد ہ بود. قطب الدین
 محمد بن حسین غوری وقتی از برادران خود خاطر رنجہ شدہ بہ غزنین نزد
 بہرامشاہ پناہندہ شد این شہزادہ کہ بملک الجبال معروف بود جوان زیبا
 ونہایت جواد وبامروت بودہ است مردم بدور او جمع شدند بہرامشاہ بنا بر
 تلقین بداندیشان بروی بدگمان گردید تا اورا ذریعہ زہر خوراندن بکشت
 بہرگ این شہزادہ دشمنی دیرین خانوادہ سوری با خاندان محمودی تازہ
 گردید .

ملک سیف الدین سوری وقتی از کشتہ شدن ملک الجبال برادر بزرگتر خود
 خبر شد از غور بخونخواہی برادر بالشکرروی بغزنین نہاد وبہرامشاہ راشکست
 داد کہ بہند گریخت وسیف الدین پایتخت حضرت غزنہ را بدست آوردہ با مردم
 غزنین از در لطف و ہم نژادی پیش آمدہ بہ حکمرانی پرداخت چون زمستان فرا
 رسید سپاہیان غوری را بصلہ اعتماد بر مردم غزنہ رخصت داد وبغور رفتند
 و خود باسید مسجد الدین موسوی و چندی از دستہ خدام خویش در غزنہ ماند ملک
 بر لشکر و سامورین بہرامشاہ باعتبار هموطنیت اعتماد کرد .

چون بسبب باریدن برفہای موسمی راہہای غور مسدود شد مردم غزنہ
 بہرامشاہ را دعوت کردند و از تنہا ماندن ملک سیف الدین در غزنہ باوفہماندند
 بہرامشاہ نیز فرصت را غنیمت دانستہ بسرعت تمام بر غزنہ حملہ آورد —

سیف الدین مجبوراً باسید و دستہ خاصہ خود راہ غور پیش گرفت بہرامشاہ اورا تعقیب نموده در حدود سنگ سوراخ کہ در ظاهر بہ کوهسا ر جاغوری حالیه واقع آمدہ بود) ملک را دریافت سیف الدین با کمال شجاعت تايك تير در کمانہ داشت بادستہ سوار بہرامشاہی جنگ کرد چون تیرها تمام شد اورا دستگیر کردہ بہ غزنین آو رندہ در ا ینجا اورا باو ز یرش بانہایت تحقیر و ناجوانمردی بہ دواشتر سوار کردہ در بازارها تشہیر نمودند و از بالاخانہ ہا نجاسات را بر سر آنان میریختند بعد از تشہیر ہردورا ازیل یکطاق آویختند بقول قاسم فرشتہ سر ملک را بریدند و در عراق نزد سنجر فرستادند .

خبر این تراژی دی در کوهسا ر غور بسان رعد پخش شد بہاء الدین غوری بہ تعزیہ برادرانہ پرداختہ بالشکرگران جانب غزنہ پیش آمد چون بحدود گیلان مقرر سید از غایت خشم و کینہ بیمار شد و فوت کرد بعوض او علاء الدین حسین غوری بااردوی عظیم جانب غزنین حرکت نموده بہرامشاہ نیز اورا در حدود زمین داور استقبال نمود از بیلان خود باو بییم نشان داد علاء الدین گفت اگر تو پیل داری من خرمیل دارم والحاصل تانوبت بچنگ اطراف غزنین رسید در بیسن دو پادشاہ خشم آلود بحدود زمین داور اطراف تگین آباد دو جنگ خونین بوقوع پیوست در جنگ اول دو مبارز غوری یکی در زیر شکم پیل در آمدہ بطن پیل را بشکافت و دومی در زیر پیکر پیل جان سپرد - در جنگ سوم سپاہ علاء الدین بر قشون بہرامشاہ فیروز گردید و غزنہ را فتح کردند علاء الدین در غزنین ہفت شبانہ روز حکم قتل عام داد علاء الدین با این ہم قناعت نکرد و از نہایت غضب بسوزانیدن غزنہ و توهین قبور سلاطین آل ناصر ہم فرمان داد بجز مزار سلطان محمود و مسعود و ابراہیم کہ از نبش مصون ماندند - علاء الدین در شب ہفتم چند بیت در حماسہ خود سرود و آنرا بچنگ و چغانہ بشنید بعد طوریکہ سنہاج الدین عثمان در طبقات ناصری نوشتہ است بقیہ اہل غزنہ را عفو

نموده از محفل برخاست بحمام رفت و جنایز برادران خود را بغور نقل داده او سادات غزنین را توبره های پرازخاک غزنه درگردن ها آویخته بانقمام خون سیدسجدالدین موسوی بفیروزکوه برد و در آنجا آن سادات را بکشتند و بخون ایشان خاک غزنه را که درجوالها بگردن هر یک آویخته برده بود گل نمود و در عمارت خود بکار برد در عرض راه همان کاخها و آبادانیهای غزنویان را که ازتگین آباد تابست واقع آمده بود بگفته سنهاجالدین عثمان درآفاق مثل آن یافت نمیشد نیز از اساس تخریب و تباه نمود . گرچه در اثنای جریان حوادث عمل طرفین ناشی از کمال بیرحمی و پر از توحش دیده میشود اما نظربه تذکر امام فخرالدین که در تفسیر کبیر خود نموده است علاؤالدین تنها کتابخانه بزرگ غزنین رانسوختانده بلکه محتویات آنرا بفیروزکوه برد و امام فخرآزان استفاده نموده است .

اینکه عروس مشرق شهر زیبا و قصورعالیشان و بازارهای پرازثروت غزنین بزرگ راعلاؤالدین بکینه و خشم بسوخت و بکند و سمار نمود و بجهان سوز مشهور شد حادثه نهایت جانکاه و فاجعه المناک تاریخ وطن ماسیباشد چنانکه دیگر بحال خود نیا سده وسع الاسف باردیگر در لشکرکشی های مغل های فارس علیه ترماشیر یسن چغتائی آن تخریب و تحریق غزنین تکرار شد و کورت سوم آن حادثه المناک است که در بازگشت چنگیز از تعقیب سلطان جلالالدین خوارزم شاه غزنه راچنان باخاک یکسان کرد که دیوار استاده در آن باقی نماند و چنگیز ازبیم اینکه غزنین دوباره مرکز قرار داده نشود آثارآبادی و انسان و حیوان زنده را در آن نگذاشت تا اینکه فضای غزنه بیک صحرای مخروب و حضیره خاموش مبدل گردید بندها و تالاب هائیکه بغرض آبیاری حوزة وسیع زراعتی این شهر ازدوره غزنویان آباد شده بود از قبیل بند سلطان بند تالاب حسینی بند زنخان بند سرده و قره باغ و غیره رانیز تخریب و وحشیانه منهدم نموده است چنانکه آثار آبادی و تخریبات



آن بندها فعلاً نیز در اطراف غزنه معلوم و آشکار است .
از همه رقت‌انگیزتر تراژیدی بهرامشاه است : نویسنده طبقات ناصری بران
است که بهرامشاه بعد از خرابی غزنه و رفتن علاءالدین بغزنین برگشت و در
آنجا فوت شد مدت سلطنت او را که پراز حوادث ناگوار بود چهل و یکسال
میخواند صاحب تاریخ گزیده را عقیده بر آنست که بهرامشاه قبل از تخریب
غزنه بدست علاءالدین در ۵۴۵ فوت کرده بود میرخوند و خوندسیر مرگ
بهرامشاه را در ۵۴۷ دانند این را عم قبل از حادثه تخریب غزنه بدست
علا و الدین دانسته است .

ابوالقاسم فرشته نوشته نوشته است چون دولت شاه پسر جوان بهرامشاه که
سیاهسالار قشون غزنین بود در اثنای جنگ با علاء و الدین کشته شد بهرامشاه
بمرگ پسر معنویات خود را باخته جانب هند شتافت ولی در راه از غم پسر
بمرد بسال ۵۴۷ هجری .

منهاج السراج پسران بهرامشاه را حسب آتی نام برده است :
« خسروشاه - منصورشاه - فرخشاه - زاولشاه - دولت‌شاه - شهنشاه - مسعودشاه
محمدشاه - علی‌شاه » .

خسرو شاه پسر بهرامشاه

خسروشاه در سال ۵۵۲ بجای بهرامشاه بر تخت غزنین بنشست بعد از بهرامشاه سلطنت غزنویان بحدی محدود و ناتوان شد بود که تنها بغزنین و برخی حصص هند حکومت میکردند در آن هنگام غزان سنج رراسحبوس نموده و بر خراسان قبضه کرده بودند - منهاج السراج سی نویسد غزان سپاهی بغزنه هم فرستادند و خسرو به هند رفت غزنین دوازده سال در سیطره غزان ماند تا اینکه غیاث الدین محمد سام غوری به غزنین لشکر کشید و غزان را از آنجا براند و سلطان معزالدین محمد سام برادر خود را بر تخت غزنین بنشاند . خسروشاه بعد از هفت سال حکمرانی بر لاهور در آنجا فوت کرد .

نویسنده تاریخ گزیده راعقیده برین است که علاؤالدین ابوالفتح محمد سام برادر زاده خود را به نیابت خود در غزنه بنشاند و او خسروشاه را بعهده پیمان بگرفت و در قلعت غزنه بجزس انداخت چنانکه در ۵۵۵ در محبس قلعه غزنی بمرد . فرشته سینویسد : خسروشاه از خوف سلاطین غور به لاهور شد و در آنجا بسال ۵۵۵ وفات کرد .

منهاج السراج لقب اورا یمین الدوله والدین و مستوفی ظهیر الدوله نگاشته اند .

خسرو ملک آخرین شاه خاندان آل ناصر

خسرو ملک بعد از مرگ پدر در لاهور پادشاه شد اما در آن هنگام سلاطین غوری سخت مقتدر شده بودند تا اینکه سلطان معزالدین محمد سام از غزنه به لاهور تعرض نمود و خسرو ملک را اسیر ساخته بفیروز کوه فرستاد و بقلعت بلرو ان غرجستان محبوسش نمود بعد چون در خراسان حوادث رخ داد و غوریان بان مصروف شدند در سال ۵۹۸ خسرو ملک را در بلروان و فرزندش را در قلعت سیف رود بکشتند و بمرگ این دونفر شاهی خانواده آل ناصر بکلی سقوط کرد و از آن همه حشمت و شکوهی که جهانی را استیلا کرده بودند جز داستانی باقی نماند .

منظرہ دوم

سیاست امپراطوری غزنویان پیشین

از آغاز دورہ سبکتگین

تا انجام

اقتدار مسعود اول بن محمود

سیاست امپراطوری غزنویان پیشین

مدققین غربی اخیراً با اهمیت غزنویان و تشکیل مدنیت و امپراتوری آنان در آسیا خوبتر دقیق شده موضوعات اجتماعی این امپراتوری را قدری مفصلتر غور کرده و سخن رانده اند از آنجمله (سی ای بوسورت) شرق شناس انگلیسی گوید :

«مفکوره دولت بحیث سازمان مخلص کننده ذاتی در اروپا باثرانکشاف دولت های ملی در دوره رنسانس بمیان آمد عنصر عمده در اینجا عبارت است از انتقال مفکوره جمعیت سیاسی بحیث سلك سوروئی فرمانروا (جمعیتی که پس از مرگ فرمانروا حلقه اتصال آن میسلد) بمفکوره دولتی که سلامت ارضی و حیات اجتماعی و فرهنگی آن مربوط بخودش است و دولت فرمانده اگر تغییر کند اجتماع بحال خود میماند لا زمه این مداومت این است که دستگاه دولت باوجود اینکه قدرتش از فرمانروا نشأت کند باید تاحدی حیات مستقل داشته باشد علاوه بران باید عادت خدمت احساس و اشتراک سیاسی و وفاداری بین اعضای ادارات دولت موجود باشد - وجود این نوع مؤسسات باعوامل دیگر امپراتوری های ارضی قوای اروپائی توانسته است تمام براعظم های دنیا را زیر پا کند جنبه نظری این مطالب نیز در اروپا در دوره رنسانس بمیان آمد و این انکشاف یکی از دو معنای کلمه روسی (اسپیرنزم) احاطه ارضی (معنی دیگر قدرت دولت است که ملحوظ عملی آنرا در بالا ذکر کردیم) برای حق بجانب ساختن توسعه ارضی است .

غیر از بانیزانتین که مراسم و سنن آن از امپراطوری روم آمده امپراطوری های دیگر از قبیل مخلص کننده دولت ذات امپراطوری های که قبلاً ذکر نمودیم نمیتوانست در اروپای قرون وسطی وجود داشته باشد .

دردوره های اسلامی قرون وسطی خلافت بنی امیه و آل عباس از اسپانیه

در اروپا گرفته تا شمال افریقا، شرق نزدیک و آسیای مرکزی در سه براعظم توسعه داشت چون سنن فرهنگی خلافت و شخصیت‌های اداری که این خلافت را برای ارباب‌های عرب خودشان اداره میکردند بیشتر بتمدنیت‌های قدیمی بازناتین و ایران متعلق بودند سیتو انیم تاحد زیادی به نظریه‌ای طرفدارشویم جائیکه میگفتند (خلافت عباسی تجدید جامعه سریان‌ی قدیم و سامی و ایرانی شرق نزدیک است) . معذک امپراطوری باحلقه بسیار باریکی از اطاعت نائب‌الحکومه‌ها و فرماندهان نظامی بهم بسته شده بود علایم بسیار خفیف علاقه فرمانروا با فرمان بر باوجود مؤسسات اداری درینجا دیده میشود حتی درین اواخر امپراطوری عثمانی توانست سه براعظم را باهم وصل کند و سه جهان فرهنگی را باهم یکجا نماید - اینها عبارتند از مسیحی‌های بالقان فارس و تورکی‌ها و عربها ... این امپراطوری توانست تا مدت پنج قرن باقی بماند تا اینکه فشارهای سیاسی و اقتصادی اروپای مسیحی باعث سقوط آن گردید . پس اگر سلاطین غزنوی را فرمانروای یک امپراطوری بدانیم باید کلمه امپراطور را بمعنی دقیق‌نگیریم زیرا بااستثنای انگیزه توسعه جوئی این امپراطوری تا امپراطوری که قبلاً ذکر کردیم و در دوره نسبتاً متأخر ظهور کرده است اختلاف دارد - این اصطلاح بهتر میتواند بر همه اراضی که به و اسطه سبکتگین و محمود فتح شد اطلاق شود .

و به زمان مرگ محمود در ۴۲۱ - ۱۰۳۰ متصرفات او از همدان در حواشی غربی ایران تا حوالی دهلی توسعه داشت واردوهای او درهند تا بنارس و کاتیاوار رسیده بودند (۱) .

این اراضی مشتمل بود بر دو مدنیت متغایر:

(۱) رجوع شود : به نقشه اخیر کتاب محمدناظم - زندگی و عهد سلطان

محمود غزنوی کیمبرج ص ۱۳۰۱ . در : امستردام : ۱۹۵۷ م .

مدنیت اند و ترکی مسلمانان و مدنیت هندو پس یکجا کردن این دو مدنیت اگر حکومت غزنه بفکر آن هم میبود قرن ها وقت میگرفت (این عقیده بوسورت است بخصوص جمله هندو ترکی که ما آنرا اندو افغانی گوئیم) اراضی که غزنویان بران کاملاً مسلط بودند یادر تحت حمایه خود داشتند به سه دسته پخش میشوند اولاً اراضی که مستقیماً در زیر فرمان سلطان یا نائب الحکومه های اوبود : افغانستان خراسان خوارزم .

دوم در حاشیه این اراضی خانواده های سلطنتی بودند که به سلطنت غزنوی ها باج میفرستادند این خانواده ها عبارتند از آل کا کویه اصفهان دینورها و شاپور خواست وز یاری های طبرستان و گرگان فرمانروایان ختل و چغانیان براسوی علیا - و فرمانروایان محلی مکران در بلوچستان موجوده و قسمت مجاور ایران .

ثالثاً دارالحرب هند که بعضی از امراء آن جزیه میداد و سلطان آنرا گاو شیری خود میدانست و آن مملکت را مرکز ثروت و غلام و کنیز میشمرد از نظر وسعت این اراضی قابل توصیفند و از اثر عملیات نظامی محمود بسیاری از معاصرین او از پای درآمد که بعد از مرگ اولقب غازی بزرگ رانصیب او ساخت .

معذک دلایلی موجود است که غزنوی ها متصرفات خود را ملک شخصی خویش میدانستند ملکی که به شمشیر آنها فتح شده بود و عرجا که باشد باید تا حد ممکن ازان استفاده کنند اینکه این اراضی بعد از مرگ ایشان بوارث قانونی ایشان برسد مطلبی بود مرغوب و پسندیده اما ملحوظ اصلی بحساب نمیامد زیرا حکومت ها دوام درست نداشت و دیوان یا شعبات دولت برای امپراطوری مستحکمی که بتواند حرکت آنی خود را نگهدارد فاقد حیات مستقل بود - مرگ فرمانروا حادثه بزرگ و مهمی شمرده میشد زیرا اگر وارث قانونی و درست وجود نمیداشت سلطه حکومت مرکزی ضعیف میشد و ایلیان جاه طلب محلی موقع مییافتند اقتدار را بدست بگیرند .

اگرچه سبکتگین فتوحات قابل ملاحظه در سرحدات شمال غربی هندوستان نمود و اراضی را از راجه جیپال هند و شاهمی گرفته بود و علاوه بر آن مناطقی بست و قصبه دار را نیز در جنوب غربی غزنی بتصرف داشت معذک خود را نائب الحکومه سامانی میدانست (۱) .

سبکتگین در ۳۸۷ - ۹۹۷ درگذشت و با وجود خرابی که در آنسامان با اثر شورش جنرالهای داخلی از یکطرف و فشار قره خانی ها از طرف دیگر دیده می شد جان شینانش را بتأسیس حکومت مستقل اسر نکرد و اراضی خودش را بحیث میراث تقسیم نشده به ارث نگذاشت ممالک او بحیث نائب الحکومه های بارت گذاشته شده بود که در آن اعضای مختلف خانواده اونیابت سلطنت داشتند و تا آخرین سالهای سلطنت او را ادامه میدادند و از اینجا هم گمان میرفت که علاقه این حکومت گرچه تنها بنام باشد با حکومت سامانی قایم بماند . بوسورت این ادعای خود را به حواله (S. Flury) مورخ فرانسوی که به لوح مزارش (الحاجب الاجل) نقر و روی مسکوکات او نام اسرای سامانی نوشته شده و این مطلب در کتلاک مسکوکات شرقی برتش موزیم نیز نگاشته آمده است تائید کرده است - این عقیده مخصوص بوسورت میباشد که سبکتگین مملکت را بحیث نائب الحکومه ارباب های خویش (سلاطین سامانی) بارت گذاشت یعنی سبکتگین پادشاه مستقل افغانستان نبود .

نویسنده این اثر با وصف اینکه (سی ، ای بوسورت) در تتبع دقیق و معلوماتی که بزحمت تمام از محمود یان در اثر خود گرد آورده با کثر موارد خیلی دقیقی فکر کرده است قدر میکند .

(۱) درین خاندان ها اسراء دودمان سوریان غور و لودیان ملتان سهیم بوده اند .

ولی باین عقیده او (که سبکتگین و حکومت او را در مرکز افغانستان جزء
 امپراطوری سامانیها بهم میرساند و او را بحساب یکوالی همان اربابان خویش
 خوانده است) اتفاق ندارد زیرا اول کتا به لوح مرقد سبکتگین که الان
 موجود است نه چنان است که بناغلی بوسورت روی آن جمله (الحاجب الاجل)
 بحواله سیاح یامورخ دیگری یاد داشت کرده است بلکه لوح مسزار
 سبکتگین درغزنه دارای این کتابه است . لا اله الا الله محمد رسول الله
 (العظمة لله لا اله الا الله محمد رسول الله - الکبریاء لله کل نفس ذایقة الموت
 ثم الینا ترجعون بسم الله الرحمن الرحیم - من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء -
 فعلیها (الامیر الحارث ابومنصور) سبکتگین - فقط .»

ازین آشکار میگردد که سیاح یامورخ اروپائی جمله ذیل مرقد ولوح مسزار
 امیرا (الامیر الحارث ابومنصور سبکتگین) الحاجب الاجل خوانده ، حال
 اینکه : واقعه نه چنان است .

ثانی در محلیکه بوسورت سبکتگین را پادشاه غیر مستقل افغانستان مرکزی
 تصور نموده بدان الفاظ مبهم اشاره نموده است آنهم در خور قناعت نیست
 زیرا استقلال دولت غزنه بقول اکثر مؤرخین معاصر وقت مانند العتبی ،
 گردیزی - بیهقی وغیره وبالاخره بتصریح دکتور محمد ناظم واستاد خلیلی
 بعد از درهم شکستن دوفوج امیر منصور سامانی که فوج نخستین بخارا به
 سرداری بیداج یا اشعث در دره خلم از جانب امیرالپتگین شکست خورده مامای
 منصور وصاحب منصبان او بدست الپتگین اسیر شدند . فوج دوم او که شمار
 آنها را بیست هزار عسکر جرار نوشته اند که بسالاری ابوجعفر برغزنه حمله
 نمودند والپتگین این فوج متعرض رایباری مردم این دیار که خواستار شاهی
 مستقل بودند نیز منهزم گردانید ثابت است، چه بعد از آن الپتگین عهد و
 اطاعت سامانیها رافسخ نمود در شهر غزنه امیر پادشاهی خود را اعلام کرد، و

باستقلال کامل بفرمانروائی پرداخت . بالمقابل امیر منصور برای حفظ شئون خویش و رفع حوادث ناگواریکه درآینده ازان ماسول بود ازروی مصلحت بالپتگین صلح نمود و قلمرو مفتوحه اش را برسمیت شناخت چون الپتگین در ۲۰ شعبان ۳۵۲ هـ سرد و بعد از يك سلسله پا دشاہ گرجی بتاریخ ۲۷ شعبان ۳۶۶ سبکتگین باتفاق سران سپاه و قاطبه ملت برتخت غزنه جلوس نمود و کشور را از خطر تفرقه نجات بخشیده وحدت ملی را تأمین و در سال ۳۷۶ هـ گندارا و تمام اراضی بین پشاور و لغمان را از جیپال شاہ هند و شاہی منتزع نموده جزء خاک اصلی افغانستان گردانید و بلقب همایون سبکتگین امتیاز حاصل کرد . افغانهای بین سند و لغمان بملحوظ وحدت وطن و مذهب به سبکتگین پیوسته و در فوج او شامل شدند .

اینکه بناغلی بوسورت در مسکوکات سبکتگین نام امیر نوح سامانی را مطالعه کرده و ازان حدس زده که بنوح اطاعت داشت حقیقت چنین بوده است :

طوریکه یمینی و جر باذقانی - بیهقی و دکتور ناظم و دیگر مؤرخین معتبر نوشته اند سبکتگین در حال اقتدار خویش وضعف سامانیان بانها بدیده ترحم و احترام می نگرست چنانکه وی در آوان طغیان ابوعلی سیمجوری و فایق علیه امیر نوح سامانی از شاه دربانده سامانی حمایت نموده و مخالفین او را در حدود بادغیس شکست فاحشی داده قشون باغی را سرکوب نمود امیر نوح بجائزه این معاونت به سبکتگین لقب ناصرالدوله و به امیر محمود پسرش که در آن غایله هنرهای نمایان حربی از خود نشان داده بود لقب سیف الدوله و سپه سالاری خراسان (در آن وقت خراسان هنوز مربوط سامانیان بود) عنایت کرد گویا خراسان را بوی بخشید . بعد از انجام حوادث عمال باغی سامانی ایلک خان قره خطائی بسرحدات بخارا تعرض کرد این دفعه باز امیر نوح از سبکتگین یاری

خواست و اخیر الذکر با پسرش محمود بالشکر گران بحمايت سرحدات دولت سامانی ازغزنین بماوراءالنهر عزيمت نمودند درآنجا موضوع با ايلك خان بيك صلح آبرومندانہ باشاه سامانی انجام گردید و سبکتگين بعد از گوشمالی بسزای وزير امير نوح و تقرر وزير جدیدی به بلخ مراجعت کرد . این واقعه گوشمالی وزير سابق نوح و نصب وزير جدید برای او برتسلط سبکتگين برنوح دلالت دارد . البته نظر بمطالعہ کلکسیون مسکوکات موزہ کابل ہم روی مسکوک طلا ضرب ہرات سال ۳۸۵ ۵ وزن ۴ گرم قطر ۲۴ ملی متر روی سکہ ناصرالدين والدولہ سبکتگين - پشت سکہ : لله - الطایع لله - بعد (الملك - المنصور نوح بن منصور) حاشیہ : هذاالدينار بهرات سنہ خمس و ثمانين (۳۸۵) و ثلثماتہ - کذا در مسکوکات نقرہ نیز اسم خلیفہ طایع - سبکتگين نوح بن منصور خواندہ میشود . اما این اسر بنا بر احترام بودہ است نہ از حیث تسلط و سیطرہ سامانیان بلکہ ازان اتحاد و حمایہ ناصرالدين سبکتگين از شاہی مشرف بزوال دولت سامانی فهمیدہ باید شد . و عمین حمایہ قشون غزنہ تا مدتی علت ابقای دولت سامانی ہم گردیدہ است حوادثیکہ در فوق باختصار بآن اشارہ شد علاوہ بر مؤلف تاریخ یمنی و باذقانی ، گردیزی ، ابن اثیر وغیرہ دکتور محمدناظم و استاد خلیلی نیز در تاریخ محمود و غزنویان بہ تفصیل نوشتہ اند کہ شرح و تفصیل هر کدام درین مختصر گنجایش ندارد چونندہ باصل منابع مذکور مراجعہ کردہ میتواند .

شخصاً بوسورت نوشتہ است : برادر سبکتگين بغراجوغ والی ہرات و بوشنج باقیمانده از پسرانش ابوالقاسم محمود فرماندہ نظامی خراسان بود . ابوالمظفر نصر در بست ماند پسر جوانش اسمعیل غزنہ و بلخ را در دست داشت . محمود لایق ترین و باتجربہ ترین پسرانش بہ قسمت زمینیکہ بدو رسیدہ بود فائق نبود و طوریکہ وقائع نشان دادہ ، توانست اقتدار را بدست گیرد و با سخت

پدرش غزنه را متصرف شود اما باوجود این گاهی مہخواست بلخ و خراسان را بہ اسمعیل بگذارد (۱) ہنگام مرگ محمود نیز وضع شتابھی بوقوع پیوست در ۵۴۲۱ - ۱۰۳۰ ع در سلطنت سی سالہ او اسپراطوری غزنوی بسیار وسیع شدہ بود پسرش مسعود تامت زیادی ولیعهد رسمی بود اما محمود اندکی قبل از مرگش وراثت سلطنت را بہ پسر دیگرش محمد گذاشت . محمد کہہ در دربار جمعیت قوی داشت و میتوانست بہ منفعت خودش کار کند و بیہقی نیز از ضعف قوای جسمانی و قدرت عقلی کہ باثر پیری در سلطان دیدہ میشد چنین صحبت میکند : درین اخیرها کہ لختی سزاج او بگشت و سستی بر اصالت رای بدان بزرگی کہ اورا بود دست یافت (۲) این تصمیم سلطان در تعیین جانشین اکثر معاصرین اورا بحیرت انداخت زیرا محمد سہارت نظامی نداشت در کار ادارہ نیز تجربہ کافی نیندوختہ بود اما مسعود درجاہای مشکلتری چون غورجنگ کردہ بود و در آن نزدیکی نیابت ولایات غربی ایران را کہ در آنوقتها فتح شدہ بود با و گذاشتہ بودند و واضح بود کہ مسعود میتوانست قوی تر از برادر باشد و فرمان خود را در سرتاسر اسپراطوری نافذ سازد باوجود این در جریان فعالیتہای نظامی حاضر بود با برادر مملکت را تقسیم نماید خودش اراضی را کہ جدیداً فتح نمودہ بود بگیرد و خود را سلطان بخواند محمد در غزنہ، خراسان و ہند پادشاہ باشد . علاوہ برین مسعود کہ از جنگ میترسید حاضر بود ایالت

(۱) عتبی تاریخ یمینی - حاشیہ تفسیر الفتح الوہبی قاہرہ . جرباذ قانی

ترجمہ تاریخ یمینی چاپ علی قویم تہران ناظم سلطان محمود ۳۸ - ۴۱

(۲) تاریخ بیہقی چاپ دا کتر فیاض ص ۸۰ - ابن اثیر الکامل قاہرہ

نورنبرگ لیدن طبع ۱۸۵۱ صفحہ اول این جزء

ختل را درآسوی علیا به علی بن حسن لعراخان قراخانی که به علی تگین معروف بود درعوض کمکهای نظامی وی باو بگذارد (۱) .

دراواخر سلطنت مسعود سلجوقیها بر خراسان و سیستان و قسمت بزرگ اراضی که امروز بنام افغانستان جنوبی یاد میشود حمله بردند . غزنویها هنوز هم متصرفات هندی خود را بتصرف داشتند و تخارستان ، بدخشان ، کابل و زابلستان و بلخ تا ۱۰۵۹ بدست سلجوقیها نیامده بود . معذک روحیه خود را از دست داد و در ۴۳۲ هـ ۱۰۴۰ ع تصمیم گرفت بلخ و تخارستان را به بورتگین قرهخانی بدهد باین امید که شاید او با سلجوقیها درآویزد . بعد از آن سلطان عزم کرد از غزنی بیرون برود و در هند عقب نشیند (۲)

پس او حاضر بود آنچه از قدرت غزنی باقیمانده بود نیز قربان کند ، پایتخت پدرانش را ترک بگوید بهند برود شاید بتواند با آن وضع مشکلی که در آن وقت به آن گرفتار شده بود قدرت خود را توسعه بدهد . اما جانشینان مسعود توانستند غزنی و افغانستان شرقی و هند را نگهدارند . و پس از از گذشتن قرار موقتی با سلجوقیها امپراطوری ناقص غزنویها رو بزوال رفت طرز تلقی غزنویهای پیشین با سرنوشت متصرفات خود شان بمشکل میتوان روش شخصی باشد که میخواهد متصرفات او کاملاً بدست جانشینانش بیاید . و متیقن باشد که این متصرفات بدست مرد لایقی انتقال مییابد یک وجه نظر اسلامی میرساند که امور جهان گذران است مطابق این مسلمان واقعی باید

(۱) - (۲) بیهقی ۶۸-۲۸۳ - ۳۳۸ ترکستان بارتولد لندن ص ۲۹۵ .

(۲) بیهقی ۶۱-۹۵۹ سیاست تحریک رقبای سلجوقیها (قرهخانیها

و آل کاکو به اصفهان) را مودود پسر مسعود نیز ادامه داد اما درین کار توفیق

نیافت ابن اثیر قاهره ۸ - ۵۲ (۴۴۱ هـ) نورنبرگ ۳۸۱۹ . رجوع شود به

(Chicago) ۲۲۰-۱-G,E- von grune beanislam

ہرروز را روز آخر زندگی بداند . (۱)

نقص خلقت انسانی بتاریخ اسلام درسد و جزر قدرت سیاسی و نظامی نشان داده شده است . خود کلمہ دولت برتغییر سرنوشت دلالت میکند . اکتساب قدرت سیاسی طوریکہ مقولہ ادلہ اتفاقات حسنه به آن دلالت میکند عنصربخت و اقبال را در خود نہفتہ دارد . و ممکن است یک وقتی از دست صاحب آن بیرون برود . بنابراین حفظ چیزی بعد از مرگ قابل اطمینان نبود و علاوہ بران مردم آنوقت احساس میکردند کہ مردم مسئولیت دارد در زمان حیات خود برای اولاد چیزی پیدا کند نہ اینکہ بعد از مرگ بارت پدر چشم دوختہ باشد . مزید بران نباید فراموش کنیم کہ سبکتگین و محمود ترک بودند و کم از کم سبکتگین هنوز ہم زندگی ماوراءالنہرش را بین مردم خودش (برسنجان) بیاد داشت ترکی زبانی بود کہ هنگام صحبت با غلامان ترک فرمان دہان سپاہ و عساکر از آن استفادہ مینمودند در دربار مسعود شعر ترکی (کہ شاید شعر عامیانه بودہ باشد نہ شعر حلقہ های ادبی) خواندہ میشد (۲) مگر طرز تلقی منابع اسلامی در اصالت ترکی سلاطین غزنوی روشن نیست معذک نمیتوانیم آنها را نادیدہ بگیریم - برخوردار سبکتگین و محمود و اینکہ فتوحات آنها تنها از راه مہارت

(۱) این نظریہ را اصول صوفیانه بیشتر تقویہ کرد بخصوص توکل صوفی ها، توکل بخدا برای ارضای حوایج روزانہ رجوع کنید goldziler و رجوع کنید بہ راحت الصدور چاپ محمد اقبال GMS لندن ۱۹۲۲ ص ۹۵- درور لسنگن بیدلبرگ (۱۴۱۰) ۱۵۳-۴

(۲) رجوع کنید بہ محمد ناظم ، پند نامہ سبکتگین JBAS (۱۹۲۳)

۱۳ ر ۶۱۰ ترجمہ ۳۶۲۱ = و محمد بن علی شبا نکا رئی مجمع الانساب فی التواریخ ، استانبول ، نسخہ خطی یمینی جامع ۱۶۸۷-۹۰۹ -

۱۶۷ .

«۷۰»

شخصی خود شان میسر شده است و موفقیت نهائی نبود ممکن است تابع شرایطی باشد که در مردمان التایی میدانهای آسیای مرکزی موجود است بطور مثال میتوان اتیلا و چنگیزخان را ذکر کنیم این نوع امپراطوری ها ممکن است با مرگ فرمانروا یکجا سقوط کند یا ممکن است این امپراطوری بین چند پسر تقسیم شود هر یکی از آنها میراث پدر را بگیرد و بعد ازان سعی کند - باتکای قدرت خود آنرا توسعه دهد مثال کلاسیک آن تقسیم امپراطوری چنگیزخان بین چهار پسرش میباشد (۱) .

بعقیده نگارنده این سطور بناغلی (بوسورت) بعقیده رنه گروسو و دیگر نظریات شرق شناسان مطابقت دارد ولی از روی وقائع آشکار میشود که فتوحات بزرگ نتیجه رشادت یک شخص نبوده جهانی در آن سهم میباشد البته این چیز بعد خود معقول است که موسسین خانواده های سلطنتی نامی حتماً دارای نبوغ میباشد و خوبتر میتوانند قوای ملی را که اصل اصیل جمیع پیشرفتتپاداران متمرکز میباشد خوبتر تر تیب و تجهیز و در میدانها رغنمایی بکنند در حقیقت بدست آوردن اراضی بزور باز و ونتیجه سرنیزه نمیباشد بلکه تدبیر و حسن اداره در آن بیشتر دخیل است .

آیا جانشینان معاویه ، منصور عباسی ، محمد فاتح ، شاه عباس ، نادر شاه افشار ، احمد شاه ابدالی یا نظر بتاریخ کلاسیک و جدید اروپا ، وارثان تاج و تخت سرداران اسکندر کبیر ، ناپلیون ، فریدریک اعظم ، شارلمانی همه مانند خود مؤسین اولی دارای قابلیت بودند ؟ آیا امپراطوری های اجداد اعلاى

(۱) مجمع الانساب - استانبول نسخه خطی (۲) کو پرنوزاده فواد .

Turk dili ve ede biyati Hek Kindr و استانبول ۱۹۳۸-۲۶-۳۲ .

و پاریس ۱۸۸۶ متن فارسی ۱۳۸ ترجمه فرانسوی ۲۶۱ .

خویش را حفظ کرده توانستند؟ جواب این پرسش در اکثر موارد منفی خواهد بود ولی لیاقت ها در سلسله برحسب قانون توارث کم از کم باقیمانده در موقع وبهم رسیدن اسباب و شروط دوباره طلوع میکند. گستاو لوبون در تفوق نژادها همین نکته را تلقین میکند. اینکه گفته اند نوابغ از صحرای خشک برمیخیزند و درگیتی هیچ یونیورستی ضمانت کرده نمیتواند هرچند مجهز هم باشد بجامعه خود نابغه تقدیم کند محض سخن نیست راست است پس نبوغ حربی و پیشرفت های سیاسی سبکتگین از صحرای التای منبع نگرفته بلکه استعداد ذاتی خودش ورشادت و استعداد های فرزندان محیط افغانستان او را سبکتگین دیگری بار آورد نه همان بچه بی اطلاعی که در (برسنجان) بچراندن مواشی مشغول بود. همچنان محمود که بزرگترین سلطانی است درین خاندان فرزند اصلی افغانستان است و باخونیکه از پدر و مادر بمیراث گرفته بود خون مادر افغانش زیادتر در وی مؤثر افتاد و حتماً باید ترتیب و مجهز گردانیدن اردوی دلیر افغان باعث فتوحات محمود کبیر افتاده باشد تنهانه مهارت شخصی خود ایشان البته مهارت شخصی در فتوحات همینقدر تاثیر خواهد داشت که نیروهای سلی را خوبتر ترتیب، تشکیل و با شرایط مساعد مقابل نیروهای بیگانه عاقلانه سوق و اداره کند این صفات در احمد شاه ابدالی با وجود فقدان همان شرایطی که سبکتگین و محمود بکف داشتند نیز تبارز نمود او میتواند ذریعه قوای قلیل سلی با اردوهای سخت بانیر و تربیت یافته عصر و زمان که تعداد آن بیست چند قوای احمد شاه بود در میدانهای خارج از حدود افغانستان طوری پنجه نرم کند که دشمن را بزانو درآورد (اینگونه فتوحات اتفاقی هم نمیشد بلکه نتیجه استعداد، پافشاری و از خود گذری و تدبیر است و عقل سلیم علت چنین فتوحات محیرالعقول شناخته شده میتواند که ایمان و نظریه هدف و غایه بیشتر در آن بروح نیروها اثر می اندازد و بس). (نظر مؤلف این اثر: «جلالی»).

برمیگردیم بنوشتن نظریات سی، ای بوسورت درینجاست که امپراطوری را به تعبیر جغرافیائی آن میگیریم و آن مجموعه ایالاتی را نشان میدهد که تحت اثر یک فرمانروا اداره میشود این کلمه را در اینجا به معنی سیاسی از اینکه جمعی باشد مخلد کننده ذات (دردوره نسبتاً طولانی و قابل ملاحظه) و اجزای آن منافع مشترک داشته باشد استعمال نمی نمائیم . همچنین - امپریالیزم بمعنی سیاست متجاوز سلاطین و استعمال مذهب و قدرت خلافت برای تحقق این کار نه آمده است .

(۲)

قسمت بزرگ قدرت سبکتگین و محمود و تاجائیکه اوضاع و احوال قسمت های دیگر امپراطوری اجازه میداد همچنان مسعود متوجه حمله در قسمت های شمال هند بود . محرك این کار سودمالی و جزیه است که از شهزادگان محلی هندوستان گرفته میشد علاوه بران غنائیم جنگ نیز بهمین شمار میآمد ولی دولشکر غزنی مقدار زیادی عساکر هندی موجود بود که به آنها اجازه داده شده بود مذهب خود را نگهدارند . (۱)

راست است که محمود در ۳۹۶ - ۱۰۰۶ بنام دین و تأسیس مذهب سنی بملتان حمله کرد کالونی های مسلمان نشین سند و ملتان قبلاً مرکز فعالیت دعوات اسماعیلی شده بود و در اواخر قرن دهم فرمانروای ملتان خلیفه فاطمی رابه رسمیت میشناخت نه عباسی را . (۲)

- (۱) رجوع شود به محمد ناظم ملطان محمود (۱۶۱ بوسورت «در دار اسلام تشکیلات اساسی نظامی غزنویها» ۳۶ برلین ۱۹۶۰ - ۵۴ - ۵۵ .
- (۲) حدود العالم چاپ و - مینورسکی «GMS» لندن (۱۹۳۷) ۸۹ رجوع شود به . . ۳ تبلیغات اسماعیلی و حکومت فاطمی در سند ۲۲ حیدرآباد ۹۴۹ - ۲۹۹ .

گر چه فرمانروای محلی ابو الفتوح داؤد بن نصر با غزنویها روابط دوستانه داشت معذک محمود براو حملہ برد بقول عتبی محمود برای اعتلای دین نمیتوانست تحمل کند کہ وی با آن ہمہ بد رفتاری و فساد اوضاع بر سراقدار بماند (۱) اما این حقیقت کہ اہالی این شہر فرخندہ مجبور شدند جریمہ سنگین در حدود بیست سلیون درہم پردازند و آنرا از خطر غارت حفظ کنند نشان میدہد کہ تحمیل تعصب نیز بفایده تمام میشود . (۲) ، « این چیز عقیدہ بوسورت است » .
 ناظم و حبیب راست میگویند کہ سلطان در مذهب تعصب نداشت (۳) ولی از بعضی لحاظ عدم وجود تعصب مذہبی زرنگی مذہبی اورا در هدف های دولتی مجاز بیسازد .

مشکل است کہ در جملات غزنویها بہند بخصوص غزنویهای اول بتوانیم سیاست معینی را بیابیم فرمان دہی سپہ بدست جنرال های غلام بود و در لاهور تمرکز داشت ولی از طرف ایشان سیستم ادارہ ملکی طرح گردیدہ بود و آنرا قاضی ابوالحسن علی شیرازی بفرمان داشت سلطان بہ لیاقت آن شخص اعتماد کامل داشت تقسیم وظیفہ این دونفر در ہدایت نامہ کہ بدورہ مسعود بقاضی فرستادہ شد توضیح گردید : تو کہ خدای مایی ترا با سالاری و لشکرچہ کار است احمد خود آنچه باید کرد کند و مال های گران بستاند و از خراج و مواضعت و پس بہ غذا رود و مال بزرگ بخزانہ رسد و باین الباب

(۱) العتبی ۲ - ۷۲ (۲) یمینی ۷۵ ر ۲ جر باذقانی ۱۸ - گردیزی
 زین الاخبار چاپ محمد ناظم برلین ۱۹۲۸ ناظم سلطان محمود ۹۸ ابن اثیر
 قاہرہ ۵۲۸۷۷ وقایع ۲۲۸۷-۲۹۶ وقایع ۲۹۶ و نور میرگ ۱۳۲۸ ۵ نوربرگ ۱۳۲۸
 مینویسد (۳) ناظم سلطان محمود ۱۶۰ محمد حبیب سلطان محمود غزنوی

دہلی ۱۹۵۱ - ۶۳-۶۳

والد ارفزاع میشود (۲) ولی بزودی معلوم گردید که هند شمالی برای این نوع تشکیلات سیاسی واداری مساعد نیست ووسایل نظارت بر اشخاص اداری فراهم نمیشد قاضی و فرمانده سپاه نتوانستند در تعیین ساحه فعالیت خودشان باهم بسازند احمد نیالتگین غازی های لاهور وپول هائی را که از خراج امراء و حمله بنارس صرفه نموده بود علیه سلطان استعمال نمود ودر ۲۰۳۳ میلادی به شورش برخواست این شورش را فرونشاندند ولی اضطراب همچنان ادامه داشت تا آنکه در قسمت باقیمانده سلطنت حکومت دوتایی را ملغی قرار دادند. میتوانیم بخوبی استدلال کنیم که توسعه بجانب هندوستان ناموزونیت واقعی تاریخی غزنویهاست زیرا مرکز قدرت آنها هندوستان در قسمت شرقی (گوشه شرقی) جبال هندوکش واقع شده و بمیدان های هند مسلط میباشند - جغرافیه نویسان عرب ارزش سوق الجیشی و رول تاریخی آنرا تعریف نموده و آنرا متحیر و فرضه تجارت هند می شمارند .

وقتی اراضی غربی آنها از دست ایشان برون رفت غزنوی ها توانستند تا یک قرن دیگر برسر اقتدار بمانند ودرین نوبت متوجه هند وستان شدند همسایه و رقیب ایشان غوری ها بواسطه فرمانده غلام خویش حکومت اسلامی را تأسیس نمودند حدود این حکومت بحدی وسیع شد که تا آنوقت سابقه نداشت . از وقتی محمود فرمانده سپاه سامانی خراسان مقرر شد غزنویها متوجه غرب نیز گردیدند و میخواستند بآنطرف نیز متصرفاتی داشته باشند هند بنظر آنها منبع پول و قدرت انسانی بود و از همین جهت برای اشغال دائمی مناسب دیده نمیشد.

(۱) تاریخ بیهقی چاپ داکتر فیاض ص ۴۰۱ م ح گردیزی ۱۰۲ - ۳
ابن اثیر قاهره ۸ - ۹ وقایع سال ۴۲۶ - نورنبرگ ۹۰۹ - ۳۰ - کذا اصطخری
المسالک و الممالک چاپ دیکوچ لیدن ابن حوقل چاپ کرمر مقدسی احسن التقاسیم
یاقوت .

مناطقى چون خراسان، خوارزم، سيستان سر زمين هاى اسلامى و سراكز فرهنگ اسلام بحساب ميا سد راه هاى تجار تى آسيا از انجا ميگذشت بطور مثال راهى را كه از بغداد مى آمد ذكر ميكنيم : اين راه از رى عبور ميكرد و پس از پيمودن كناره هاى جنوبى البرز به خراسان و ماوراءالنهر ميرسيد از يكطرف ميدانهاى سايبيريا و روسيه را با خوارزم و خراسان و از طرف ديگر خراسان را با كرمان و خليج فارس و عمان وصل ميكرد اين جاها سراكز سنن و شهرى بودند . شهرها را صنايع خود آنها ياترانزيت تجارت مرفه ساخته بود اين شهرها غالباً در واحه هاى زراعتى حاصلخيزى واقع شده بود كه زراعت و تقسيمات آن تابع سيستم هاى مختلفى بود .

هند مسكن است مركز طلا و غلام و فيل ثروتى باشد كه چشم معاصرين خودش را خيره كرده بود اما از ايران ماليات اراضى ثابتى بدست ميآمد و اين ماليات براى حكومت غزنوى كه ميخواست قواى نظامى زير پرچم داشته باشد حتمى شمرده ميشد (۱) .

همين ملحوظات است كه علت بلع بعضى از حكومت هاى كوچك را مانند خوارزم شاهيان مامونى ، صفاريهاى سيستان ، زياريهاى سواحل كسپين ، آل بويه ، كرمانورى ، سافريها رواديهها ، خانواده هاى كوچك كردى جبال را روشن ميسازد آيا سلاطين خودشان براى توسعه مملكت خويش يكى از دو نقطه را مقدم ميدانستند . مشكل است بتوانيم باين سوال جواب دهيم مسعود غرو هند را وظيفه ميدانست كه از پدر به او ارث رسیده بود در ۴۲۵ - ۱۰۳۳ - ۴ لشكرى را بجانب حصار سرستى حصار يكه پدرش نتوانسته بود آنجا را متصرف شود سوق داد و آنجا را متصرف شد و حصار ديگرى را محاصره نموده اما نتوانست موفق شود . (۲)

(۱) ابن اثير قاهره (۸) ۵-۶ وقايع ۴۲۵ هـ . نورنبرگ ۲۹۵۹۹ .

(۲) بيهقى ۵۳۰ - ۴ گرديزى ۱۰۳ - ۴

درز مستان سال ۳۲۹-۱۰۳۷-۸ وی شخصاً بر قلعه العذراء که فتح نشده بود
 حمله برد این قلعه درها نسی بفصله ۷ میل بشمال غرب د هلی و اقم بود
 حمله سلطان با این قلعه جهت وفای نذری بود که بر عهده گرفته بود
 اگر چه در آنوقت اوضاع خراسان اجازت نمیداد به چنین کاری اقدام شود
 بیهقی بحث و زراء را با سلطان را جمع بعدم لزوم بیجا بود این حمله نقل
 میکند.

روایت بیهقی صریحاً نشان میدهد که بین سلطان که وارث سنت پدرش
 درغزوات و درباریان او که حفظ سرحدات شمال شرقی خراسان و آمورا در
 مقابل بربرهای میدان های شمال (غزها) لازمی میسر شدند اختلاف نظر موجود
 بود (۱).

حره‌ی ختلی عمه مسعود پس از مرگ محمود طی نامه‌ای باو مینویسد :
 اصل غزنین است و آنگاه خراسان و دیگر فرع است تا آنچه نبشتم نیکو
 اندیشه کند و سخت به تعجیل بسیج آمدن کند تا این تخت و ملک و ما ضاع
 مانیم .

مشی غزنویها در توسعه بجانب اراضی اسلامی غرب اشغال دایمی و انتقال
 لیدات مالی این ایالات به خزانه غزنی میباشد . تعقیب این سیاست سلاطین
 بمرکز خلافت عباسی بغداد نزدیک ساخت و رفتار آنان با خلافت قسمت
 بزرگ سیاست آنها را باین سمت روشن میکند .
 باید دانست که :

غزنویها مانند متقدمین خود سامانیها و ترکهای قره‌خانیه سنی و حنفی
 بودند علمای خراسان و ماوراءالنهر طرفداران جدی مذهب سنی و حنفی
 میباشند و ازین مناطق که نیروی حیات ذهنی و فرهنگی آنها ممکن است نتیجه

(۱) بیهقی چاپ داکتر فیاض ص ۱۳ - ۱۴ .

تماس با کفار آسیای مرکزی باشد بعضی از بزرگترین علمای دین، حدیث
 وفقہ و فلسفہ اسلام ظہور کرده است اما اینکه مینویسند در بعضی از مواقع
 بعضی از امراء سامانی و قره خانی به اساسات شیعه های افراطی اسماعیلی
 عقیده پیدا کرده است مثلاً امیر سامانی نصر بن احمد کہ در ۳۳ - ۹۴۲
 مجبور به استعفی گردید و احمد بن خضر خان قره خانی کہ به سعی بعضی
 از علمای متعصب بقتل رسید (۱) اما راجع به خانواده غزنویہ چنین چیزی
 ابدأ گفته نشده و تمام خانواده باغوریها تا سقوط سلاطین ہردو خانواده با شیعه
 مقابل بودند (۲) .

از نظر وضع عمومی خلوص عقیدہ کہ خاصہ خانوادہ های ترکی است
 معلوم میشود کہ این مردم بیابانی کہ بتازگی باین دین داخل شدہ بودند
 سیخواستند بمؤسسات خالص سیاسی و مذہبی مانند خلافت بغداد و مذہب
 سنی مربوط باشند .

بعلاوہ بران اشتیاق معنوی این اشخاص کہ بدین تازہ وارد شدہ بودند
 ایشان موقع میداد دلیل اخلاقی برای جنگ با خانوادہ ہائیکہ در نزدیک
 مرکز خلافت واقع بودند پیدا کنند (مانند آل بویہ) کہ اسلام آنان رنگ
 شیعی یافتند مذہبی دیگر را داشت این خانوادہ های ترکی قرن یازدہم

(۱) یارتولد ترکستان ۲۳۲ - ۳۱۸۶۵ .

(۲) رجوع کنید باثر مؤثرسی - ری بوسورت در مدارالسلام

تشکیلات اساسی، اردوی غزنویان، حدود العالم چاپ مینورسکی لندن

۱۹۳۷ + ۸۹ راجع باین فقرہ بوسورت تمام خانوادہ تا سقوط غوریها بہ شیعه

مقابل بودند (۳) در متن بالا مطلب اورا گرفته ام .

۱-۸-۲۹۷ - ۱۹۵۱ .

پاجانواده هایی که از ایشان پس آمدند پیرو مذهب حنفی شدند این مذهب در جهان شرق اسلامی نفوذ داشت و در آنجا غالباً با کلام ماتریدی محسور بودند. غالباً میگویند که مذهب حنفی آزاد فکرترین مذاهب است و از همین جهت ترکها و مغولها به آن گرویده شدند راست است که حنفی در بعضی موارد کمتر سختگیر هستند اما نظریه فوق را نباید باسانی قبول کرد.

خلوص عقیده غزنوی در سه جنبه ظاهر شده است:

- ۱ - محو بدعت گذاری در داخل خود امپراطوری.
- ۲ - در استقرار روابط دوستانه با خلفای عباسی بغداد.
- ۳ - استعمال ترقی مذهب اصلی و آزاد ساختن دیگر مذاهب بحیث انگیزه توسعه جویی به جانب مغرب (۱).

(۱) در مورد سلجوقیها میتوانیم این موضوع را بوضاحت مطالعه کنیم اینها پس از آنکه در ۱۰۳۵ - از آمو به خراسان گذشتند خود را موالی امیر- المؤمنین خواندند اینکه در اخیر صفحه گذشته راجع به آزادی فکری مذهب حنفی نوشته شده: (نباید این نظریه را به آسانی قبول کرد) این يك جمله الحاقی معلوم میشود زیرا در باره آزادی فکری مسلمانان در فروع دینی اساسات مذهب ابوحنیفه رح خیلی آشکار بوده است مثلاً ابوحنیفه بود که لیاقت و کفایت را معیار خلیفه در اسلام مقرر کرد نه نسب و هم اوقیاس را که دلیل چهارم شرع است و تازمان او متروک مانده بود وی در مسائل و معاملات بمفاد جامعه و حل غوامض و اجمال برخی احکام مجمل قیاس را بکار برد و توانست فقه حنفی را در حقوق جامعترین و عادلترین قوانین اسلامی اثر- پهلوی ریزی کند که امروز در اکثر مردمان و حکومتات شافعی هم قانون مذهب ابوحنیفه رسمیت دارد به عرف و عادات اهمیت بسزاداد ما دبردن ، فائده بردن از پول را کدرای علمای این مذهب (بیع جایز) نام کردند تا احتیاج از هر دو طرف مرفوع شده بتواند نظیر این تسهیلات در فروع مذهب مهذب بسیار است که دانستن همه بمطالعه فقه ربط دارد.

این سه معیار تاحدی باهم آبیخته است اینجا آنها را (مخصوصاً معیار دوم و سوم آنرا) بصورت جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهیم :

(۳)

غزنویها در قلمرو سلطنت خود شان به فرق مذهبی دیگر آزادی کامل داده بودند آنها به آسایش و آسودگی زندگی مینمودند و اما این بشرطی بود که ایشان در امور سیاسی مملکت مداخله نداشته باشند . روی این شرایط سلاطین غزنوی به پیشوایان مذاهب دیگر اسلامی احترام مینمودند (بیهقی ص ۲۳ گوید و تیکه مسعود در ۱۰۳۰ - ازری برگشت به قاضی و رئیس و نقیب فرق مذهبی دیگر اسلام خلعتهای فاخره داد) اما راجع بباطنیه این سلاطین نظر مساعد نداشتند در سر تا سر قرن دهم میلادی (چهارم هجری) دعوات باطنی در خراسان و ماوراءالنهر وارد و نفوذ داشتند باطنی‌ها با خلفای فاطمی رابطه داشتند هرچند این رابطه در ممالک دوردست چون خراسان نمیتوانست نفوذ کند ، و برای دولتی چون دولت غزنوی ایجاد خطر نماید، ولی با اینگونه علایق باقوای خارجی مخصوصاً قوه که با خلافت بغداد مخالف بود، دولت غزنوی را نگران ساخته بود و موقع میداد برای جلوگیری فعالیت آنها اقداماتی بنمایند در نیشاپور در مقابل باطنی‌ها گرامی‌ها قرار داشتند گرامی‌ها به تشخص متهم بودند و علاوه بر آن در عقیده خود خیلی تعصب داشتند محمود در اواخر سلطنت خود مجبور گردید در مقابل آنها قیام نماید و از قدرت آنها بکاهد اما تا مدتی گرامی‌ها توانستند در مقابل باطنی‌ها فعالیت نمایند ، غزنویها به علمائیکه بعهده عقیده خالص داشتند خیلی احترام مینمودند بنابراین به بعضی از درویش چندان محل نمیگذاشتند .

غزنویها از همان اوائل با خلفا دوست بودند با وجودیکه سامانیها و

قره‌خانی‌ها گاهی با خلفای عباسی مخالفت مینمودند و از مخالفین آنها طرفداری میکردند غزنویها این کار را نکردند باین ترتیب وقتی محمد عبدالله الواثق که خود را جانشین و اولاد خلیفه الواثق میدانست به قلمرو غزنی آمد محمود او را زندانی ساخت تا اینکه جان سپرد (۱) .

علاوه بر آن سامانیهای که در ۹۹۱-۳۸۱ جلوس القادر را بخلافست قبول نهنمودند او را آله دست آل بویه میدانستند محمود پس از فتح بزرگش در خراسان در فتحنامه خود بخلیفه می‌نویسد: پس از آنکه سامانیها القادر را به خلافت نشناختند وی مجبور گردید مقابل ایشان قیام نماید (۲) با وجود این استدلال محمود به خلیفه در سیاست خویش در مورد اخیرالذکر از سامانیها پیروی مینمود (۲) این مطلب از مسکوکات او که تا ۳۸۹ هـ ضرب شده است روشن میگردد. روابط بعدی محمود را با خلیفه، ناظم در کتاب سلطان محمود ص (۱۶۴ - ۵) شرح داده است در اول سلطان با خلیفه رابطه بسیار خوب و احترام کارانه داشت ولی متدرجاً این احترام تخفیف یافت این تخفیف احترام را بقول وی ما، در کوتاهی سلطان در تقدیم فتحنامه و عدایا بعد از فتوحات می‌بینیم. معذک میتوانیم بگوئیم که رابطه سلطان با خلفای بغداد احترام کارانه بود.

عباسی‌ها موقف خود را در مقابل رقبای خویش فاطمی‌ها میفهمیدند آنها تناقض بین دولت رابخوبی میدیدند ساحت فرمانروایی عباسی‌ها درینوقت به بغداد و ماحول آن منحصر شده بود بقای سلطنت آنها بدرآمدی که از امرای آل بویه میرسید متکی بود بالمقابل فاطمی‌ها در بار مجلل، اقتصاد سرفه و فرهنگ

(۱) هلال صیابی چاپ مارکولیوٹ اکسفورت مؤلفه تنوخی، ابن جوزی ابن اثیر قاهره (۷) ۲۱۰ وقایع (۳۹۱ هـ) نو رنبرگ ۹ ر ۱۱۷-۱۸ .

پیشرفته داشتند تا باین ترتیب وقتی در ۳۰۳ ر ۱۰۱۲ - ۱۳ - الحاکم خلیفه فاطمی ناهرتی را بحیث سفیر نزد محمود فرستاد محمود این سفیر را با وجود اینکه علانیه و بوضع مسالمت آمیز آمده بود توقیف نمود و بقتل رسانید در نتیجه بقول جرباذقانی وقتی خبر قتل سفیر مصر به بغداد رسید و ثبات عهد و اراده سلطان معلوم گردید زبان افترازان خاموش و نام وی (سلطان) با مدح و ستایش در دربار امیرالمؤمنین یاد میشد (۲) .

محمود راجع بخلعت حسنک رضائیت کامل داشت . حسنک عضو یکی از خاندانهای معتبر نیشاپور (سیکائیلی) بود و در خورد سالی از اشخاص مقرب دربار شمرده میشد پس از آنکه احمد بن حسن سیمندی از اعتبار افتاد حسنک وزیر مقرر شد قبل از آنکه بوزارت برسد بزیارت مکه رفت و چون راه حوالی نجد خالی از خطر دزدان نبود از راه فلسطین و سوریه (که در قلمرو فاطمی ها واقع شده بود) برگشت هنگام اقامت خویش در آن جاها از روی بی احتیاطی خلعت الظاهر خلیفه فاطمی را قبول نمود و سکا تیب دوستانه آن خلیفه را بر اها آوردن به محمود پذیرفت احتمال ایجاد روابط سیاسی بین غزنویها و فاطمی خلیفه عباسی را به وحشت انداخت و سال ۴۱۴ - ۱۰۲۳ وی حسنک را قرمطی بودن متهم ساخت - حسنک این اتهام را بیهوده میدانست و در خفا خلیفه را احمق میگفت اما برای دلجویی او خلعت را به بغداد فرستاد تا آتش زنند (۱) اتهام قرمطی بودن حسنک در دوره مسعود دوباره رویکار شد و مطابق فرمان خلیفه ویرا بقتل رسانیدند در واقع حسنک به دوستی با برادر مسعود محمد متهم

(۱) رجوع شود به حاشیه ص گذشته ۲ - هلال صیایی .

کرده شد و این اتهام بدست دشمنانش در دربار برای او چیده شده بود. مسعود
 میتوانست وزیر را حفظ کند همچنانکه پدرش او را حفظ کرد (۱) ضعف سیاسی
 و نظامی خلیفه بحدی است که نمیتوانیم برای سهم شدن غزنویها به وی دلیل
 مادی پیدا کنیم در اکثر آثار معاصر آنوقت می بینیم که خلفا وظیفه خورال بویه
 بودند و انارشی و بی نظمی پایتخت حیات خود آنها را تهدید میکرد (۲) پس
 از سرگ مطیع در ۳۶۳ ر ۹۷۶ ضرب سکه خلفا تا مدت ۱۷ سال معطل
 شد. معذک نفوذ عباسیها بحیث پیشوای جامعه اسلامی زیاد بود و این نفوذ
 همچنان دوام داشت تا اینکه در دوره سلجوقیها متدرجاً نفوذ سیاسی قابل -
 ملاحظه را بدست آوردند این خلیفه بود که میتوانست با خلعت به فرمانروائی
 حق قانونی بدهد در جهان اسلام اکثر قدرت بزور شمشیر بدست میآید اگرچه
 از دوره صفاریها به بعد این موضوع ارزش خود را از دست داده بود با وجود
 این میگفتند: در جهان شرقی اسلامی تمام مملکت ما به خلیفه تعلق دارد
 و فرمانروایان محلی تیولدارهای او میباشند. اما عملاً اینطور نبود در مورد تسلط
 خلیفه بر اراضی اسلامی به عمیقتر اکتفا میشد که نام او را در خطبه ذکر
 کنند البته بانام او نام فرمانروا محلی نیز ذکر میگردد در سکه و طراز نیز

(۱) توماس (۱۸۴۸) ۲۷۱ - ۳۰۷۲۲ نمره B-M و غیره .

(۲) بیهقی ۱۸۱ - ۳۰۷۲۲ نمره ۹۶ - ۱۷ - ابن اثیر قاهره (۷) ۳۱۸ -

۳۲۳ وقایع ۴۱۵ - ۱۶ نورنبرگ ۲۳۹۹ - ۲۴۶ .

(۲) بیهقی ۱۷۸ - ۸۹ گردیزی ۹۶ گوید ممکن است قتل حسنک شرط

مخفی برسمیت شناختن مسعود از طرف خلیفه بوده باشد .

نام خلیفه یاد میشد، طراز پارچه‌های خاسک دوزی بود که در کارگاه‌های رسمی تهیه میشد و در آن نام خلیفه را پیشتر از نام فرمانروا محلی می‌نوشتند بعضی از فرمانروایانیکه به فرق مذهبی دیگر تعلق داشتند همین احترام را هم بخلیفه نداشتند عده‌ای از اسراء حتی فاطمی‌ها را پیشوای روحانی اسلام می‌دانستند بسال ۱۰۵۸۳۵ خلیفه عباسی مجبور شد از پایتخت خودش برون برود و آنرا به جنرال ترکی (بساسری) بگذارد اخیرالذکر خطبه را در بغداد بنام فاطمی‌ها خواند (۱).

خلفا مهر خلوص و عقیدت و مشروعیت را بفرمانروایان اسلامی بوسیله فرمان اعطاء میکردند و باین وسیله اراضی تحت فرمان ایشان را به ایشان می‌سپردند معمولاً باین فرمان، لوا و خلعت نیز همراه بود و گاهی القاب افتخاری نیز داده میشد در قرن ۱۰ و ۱۱ برای این القاب تقاضا خیلی زیاد بود و لقب روی لقب ریخت تا اینکه ارزش آن کم کم ناچیز شد نظام الملك این عمل تاریخی را تقبیح میکند و تصریح مینماید که استعمال ناشی از عدم تشخیص این کلمه امتیازات اجتماعی را تیره میکند امروز پست‌ترین اشخاص لقبی دارد و اگر آن لقب در موردی استعمال نکند متأثر میشود و ناسزا میگوید خلیفه حق داشت این القاب را بمردم بدهد القاب مذکور ترکیباتی با کلمات دین، دوله، مله، امه و دنیا داشته در مقابل این القاب باید سبالی پرداخته میشد و این مدرک جزء مهم مالیات

(۱) المثطم ۹۲۸ - ابن اثیر (قاهره) ۸۳۸ - ۵ وقایع ۳۵. تورنبرگ ۳۳۳۸۰ دیناری موجود است که بساسری آنرا در بغداد در رمضان ۳۵. بنام خلیفه فاطمی سکه زده است.

خلیفہ را درآن وقت تشکیل میداد (۱) .
 اعتبار خلیفہ بحیث اعطاء کنندہ این القاب بحدی بود کہ دیلمی های
 آل بویہ باوجود اینکہ شیعه بودند ہمیشہ سعی میکردند خلیفہ عباسی
 این القاب را بایشان بدهد وحتی وقتی القابی را انتخاب مینمودند کہ از نظر
 شریعت قابل اعتراض بود سعی مینمودند رضا ئیت خلیفہ را بہ آن
 جلب نمایند (۲) علاوہ برین این پادشاهان ہمیشہ روی مسکوکات خویش
 نام خلیفہ را قبل از نام خود میگذاشتند (۳) .

غزنوی های پیشین خلفارا حمایہ نمودند زیرا بکمک اخلاقی و برسمیت
 شناختن آنها احتیاج داشتند پس از فتح خراسان ۳۸۹ - ۹۹۹ وقتی بالاخر
 خطبہ بنام القادر خوانده شد خلیفہ برای محمود منشور خراسان ولقب یمین -
 الدولہ واسین الملہ را فرستاد وویرا قہرمان منافع مادی خلیفہ ودین شمرد (۴)
 در ۳۹۲ - ۱۰۰۱ خلیفہ ترسید مبادا بعد ازوی واثق بہ خلافت برسد
 بنابراین پسرش را ابوالفضل محمد بنام الغالب باللہ ولی عهد ساخت و بہ محمود
 این مطلب را نوشت وازوی خواہش کرد نام جانشینش را در خطبہ داخل
 کند ونیز روی سکہ ها نام او را بنویسد مسکوکات محمود نشان میدہسد
 کہ این کار جامہ عمل پوشید (۵) .

المنظم ۹۲۸ ابن اثیر قاہرہ . ۵۳۸ ر ۵۳۸ اوقایع . ۵۳۵ نورنبرگ . ۵۳۸ دیناری موجود
 است کہ البساسیری آنرا در بغداد رمضان . ۵۳۵ بنام خلیفہ فاطمی المنتصر سکہ زدہ است .
 (۱) سیاستنامہ چاپ قزوینی وچهاردهمی (تہران ۱۳۳۴ - ۱۹۵۶) ۱۵۸ .
 (۲) Title of Camedroz . ۵۳۰ لندن ۱۲۵ - ۶۰ ودر موضوع عموسی القاب افتخاری
 عنوان الالقاب الاسلامیہ فی تاریخ آثار قاہرہ ۷۷۱۹۲۷ ر ۵۳۱ - ۶۷ وحسن
 باشا الالقاب الاسلامیہ فی تاریخ وثایق .

(۳) بمسکوکات آل بویہ رجوع شود بہ کتلاک مسکوکات مثلاً Bim
 کتلاک ۲۲۰ ر ۱۵۲ زیاور (۱۹۱۴) .

(۴) عتبی ۳۱۷ ر ۱۳۸ جربازقانی ۱۳۸ گردیزی ۶۲ - المنظم ۵۳۸ ونیز
 رجوع شود بہ ارنیز اثر ادبی غزنویہا . (۵) رجوع بہ مادہ ۴ شود .

پس از مرگ تاهرتی خلیفه برای محمود القاب نظام الدین و ناصر الحق را فرستاد (۱) در ۴۱۷ - ۱۰۲۶ محمود بسومناات در شبه جزیره کاتیاوار حمله برد این عمل باعث سرت مسلمانان شد و خلیفه لقب کهنف الدوله والاسلام را برای اوبالقاب دیگری برای دوپسر و برادرش فرستاد هر یکی از آنها القابی راسبی بر قدرت دنیایی پادشاه و خلوص نیت در دین دریافتند علاوه بران خلیفه منشوری به محمود فرستاد و در آن متصرفات او را در هند و خراسان و نیم روز و خوارزم تائید نمود و وعده داد که سلطان هر که را بخو اهد جانشین او باشد خلیفه قبول دارد (۲) بحران جانشینی پس از مرگ محمود در ۴۲۲ - ۱۰۳۰ موضوع تائید خلیفه را مهتر ساخت محمد ولیعهد رسمی به پشتیبانی فرماندهان نظامی و ماسورین ملکی جانشین پدر گردید مسعود در ایران غربی بسر سپرد و از مرکز سلطنت بسیار دور بود او را پدرش به آنجا مقرر نموده بود و ایالاتی را که تازه از آل بویه و کاکویه اصفهان و مسافریهای تاروم گرفته بودند اداره کند او همچنانکه قبل ازین گفتیم از مرکز اسپراطوری بسیار دور بود و بنا بران جای شبه نیست که محمد باید باتمام مساعی برای مقابله و تقسیم قدرت مقابله کند برای تلافی این زیان جغرافیایی مسعود خواست تائید خلیفه را بحیث جانشین پدر بدست آرد ظاهراً اینطور معلوم میشود که برادرش فرصت نیافت

(۱) عتبی ۱۱۱۲ ر ۱۲۰ ر جربازقانی ۱۹۰ المنتظم ۲۱۵ ر ۷ - ابن اثیر قاهره ۷ - ۲۱۱ وقایع ۳۹۱ هـ تورنبرگ ۱۱۷ ر ۹ جراس رتو ماس ۲۷۳ ر ۱۸۴۸ ۳۰۹ ر ۲۱۱ - BM كتلاك ۱۳۳ ر ۲ - ۳۶۳ وقتی الغالب ۴۰۹ درگذشت و در ۴۲۱ - ۱۰۳۰ پسردیگر ابو جعفر عبدالله بلقب قائم باسرا لله خلیفه شد المنتظم ۲۹۲ ر ۷ ۸۰۳۸ ر ۸ - ابن اثیر وقایع ۴۰۹ - ۴۲۱ تورنبرگ ۲۱۹ ر ۹ - ۲۸۹ (صفحه اول این نمره ها) .

(۲) المنتظم ۵۳۸ - ابن اثیر ۲۷۱ ر ۷ وقایع ۴۰۳ تورنبرگ ۱۷۱ ر ۱۱

باصفهان بیرون برود از خلیفه خواهش کرد وی را برسمیت بشناسد و خلعت ولوا و لقب برای او بفرستد جواب مساعد خلیفه مسعود را در ری بسیار خوش ساخت و امرداد شیپور بنوازند و دهل بزنند و آنرا در اجتماع عمومی بخوانند نسخه های جواب خلیفه را گرفتند و آنرا به اصفهان و مناطق دیگر جبال ، گرگان ، طبرستان و هرات فرستادند این کار برای آن بود که مردم آنجاها بدانند که وی نایب خلیفه امیرالمؤمنین و جانشین پدرش میباشد (۱) .

سفیر خلیفه ابو منصور هاشمی در نیشاپور در شعبان ۳۲۱ م و اگست ۱۰۳۰ سلطان را ملاقات نمود در آنجا دعوت بمصلی بافتخار او تشکیل شده بود وی با خود هدایای بسیار قیمتی آورده بود این هدایا مشتمل بود برعبای بسیار گرانبها که یکی از آنها برنگ پرچم عباسی ها سیاه بود علاوه بران ده اسپ بازیهای گران قیمت همراه فرستاده شده بود ولی منشور و القاب مسعود را خوش ساخت القاب را بیهقی « ناصرالدین الله - حافظ عبادالله منتقم من اعداءالله ، ظهیر خلیفه الله امیرالمؤمنین » مینویسد .

مسعود این القاب را اسلحه مهمی مقابل برادرش میدانست زیرا اینها ارزش اخلاقی مهمی برای او نزد مسلمانان داشت بنابراین دوباره امرداد که نسخه های منشور و جزئیات القاب باطراف بادغیس و خراسان فرستاده شود تا مردم بیشتر ازین طرفدار او گردند. (۲) یکسال بعد از ۳۲۲ م ۱۰۳۱ - القادر خلیفه -

(۱) بیهقی ۱۷-۱۸

(۲) ۳۳ - ۳۹ گردیزی ۹۵ سفر خلیفه را ابوسهل مومل بن منصور بن افلاح گردیزی از اولاد امیر گردیز در عهد ما با نی ابو منصور را فلح بن محمد بن خاقان گوید رجوع شود به گردیزی ۱۱ .

درگذشت و برادرش قایم بجای او نشست تا اینوقت مسعود خود را روی تخت استحكام بخشیده بود و عده از مخالفین خود را تبعید کرده بود یا بقتل رسانیده بود او خودش خود را قوی میدانست و این قدرت او را در شرایطی که در سوح برسیت شناختن خلیفه جدید به او پیشنهاد میکند میبینیم چون از سرگ خایفه (قادر) شنید تا مدتی آنرا مخفی داشت ازینجا معلوم میشود که سلطان میخواسته است شناسائی خلیفه جدید را بتعویق اندازد و شرایطی برای این کار داشته باشد پذیرائی سفیر خلیفه ابوبکر محمد بن محمد سلیمانی الطوسی بسیار مجلل بود این کار را سلطان ازین جهت کرد که میخواسته عظمت و قدرت دربار غزنوی را به اونها نشان بدهد .

مسعود در عوض شناسائی خلیفه سه شرط را پیشنهاد نمود:

- ۱ - منشور جدیدی باید برای تمام ایالات خود دریافت دارد .
- ۲ - خلیفه نباید بادشمنان غزنویها (قرهخانیهها) رابطه مستقیم داشته باشد . مخصوصاً آنکه بدون اجازه غزنویها برای ایشان منشور و القاب نباید بفرستد این تقاضا مطابق مقوله ای است که در دوران محمود موجود بود (۱) .
- ۳ - اینکه خلیفه به نقشه مسعود در توسعه بجانب غرب موافقه داشته باشد .

این قیود و شرایط نشان میدهند که سلطان اسپرطوری خود را مقتدرترین اسپرطوری جهان شرق اسلامی میدانست زیرا ادعای او در اینکه وی باید

(۱) وقتی خلیفه به خوارزم شاه مامونی ابوالعباس مامون بن مامون لقب خلعت و منشور فرستاد و او را عین الدوله وزین الملک خواند شاه از ترس محمود نتوانست این اعطای خلیفه را در پایتختش گرگانج علناً بپذیرد رجوع شود به ترکستان بارتولد ۲۷۵ ناظم ۵۷ ...

و سیلهٔ سراوده بین بغداد و قره خانی ها باشد اقداسی است دلیرانه ظاهراً خوف از رقیب لایق و زرنگ چون ینالتگین سمرقند و بخارا و قدر یوسف کاشغر و ختن اورا باین کار واداشته بود فهرست سمالکی را که مسعود برای ادخال در منشور داده بود بدون شبهه برای این بود که خلیفه وسعت اراضی اورا بشناسد این اراضی عبارت بود از : خراسان ، خوارزم ، نیمروز ، زابلستان تمام هندوستان ، سند ، چغانیان ، ختلان ، قبادیان ، ترمز ، قصدار ، سکران والشتان ، کیکانان (۱) ری ، جبال ، اصفهان ، تمام علاقه های که تاحلوان گرگان و تبرستان میرسد .

بالاخره هدایای مبهوت کنندهٔ بخلیفه فرستاده شد این هدایا بقول میمندی وزیر عبارت بود از : ۲۰۰۰۰ من نیل برای شخص خلیفه و ۵۰۰۰ من برای درباریان او بر علاوه هدایای نقدینه که بروز خواندن خطبه بنام خلیفه جدید داده شده بود با هدایای قیمتی دیگری که ممکن بود شخص سلطان بفرستد مقداری هم باید بسفیر داده میشد این مقدار را وزیر (۱۰۰۰۰۰ درم) و عباهای فاخر تعیین کرد .

مسعود سیخواست تزئید ثروتش را بخلیفه بفهماند در اخیر برای او صد پارچه لباس فرستاد که ده پارچه آن از طلا بافته شده بود اشیای آتی نیز جزء هدایا بود ۵۰۰ کیسه مشک - ۱۰۰ کلچه کافور - ۳۰ قبضه شمشیر هندی یک طاقه عباى طلائی که ۱۰۰۰ مثقال وزن داشت مکمل بجواهر ۱۰ عدد لاجورد و ۲۰ عدد لعل بدخشان ۱۰ - اسپ ختلی و ۵ غلام ترکی - سفیر هم از مسعود عبائی را در یافت کرد که ۵۰۰ مثقال زر وزن داشت و از جنس

(۱) کیکانان والشتان ووالس شهرهای قصداریاتوران در بلوچستان شمالی است کیکانان پایتخت پادشاه توران بود لوسترانچ آنرا باقلاط حالیه تطبیق میکند حدود العالم ۱۲۳۳ .

عباسی بود که معمولاً به فقہا میدادند علاوه بر ان يك اشتر و ۲ - اسپ و
(۱۰۰۰۰۰ درہم) ۲۰ طا قہ عبای قیمتی باودادہ شدہ بود وزیرشخصاً يك
اشتر ۵۰۰ دینار و ۱۰ طا قہ عبایان علاوه نمود (۱) .

این نمایش ہدایا اثر مطلوب را داشت - بسال ۴۲۴ ر ۱۰۳۳ سلیمانی
سفیر خلیفہ در نیشاپور نزد مسعود آمد ہدایایی مشتمل بررداء واسپ و منشور
نامہ مطلوب را در پوش سیاہ معمول زمان آورد فرمان مسعود بر مملکتہای
موروث مکتسب و آنچه بتازگی بگیرد تائید شدہ بود - مسعود سیاستش را
اعلان کرد و خود را حاسی دین در مقابل کفار و اسماعیلی ہا خواند عمامہ
و شمشیر را پیش آور دند سلطان گفت عمامہ را کہ میخواستہم بر سر ببندم
باید ناصرالدین آنرا ببندد شمشیر را برکشید و اظهار داشت زنادقہ و قرامط را
باید از بیخ و بن بر کند .

سنت پدرم یمین الدولہ والدین باید سرعی باشد علاوه بران اراضی دیگری
کہ هنوز بدست دشمنان است باید بزور شمشیر مطیع گردد (۲) اینواقعہ
انتہای قدرت مسعود را نشان میدہد . دیری نگذشت کہ ترکمنہا برخاستند
و فضای کشوروی تیرہ شد . يك مسألہ باقی میماند کہ حل گردد و آن اینکہ
شجرہ نگارا تریشی ز مہاور سیگوید : مسعود در نیشاپور و ہمدان تا ۴۲۴ -
۱۰۳۳ نام خلیفہ قادر را روی مسکوکات نگہداشتہ بود در حالیکہ قادر
۴۲۲ وفات نمودہ بقول او این کار باید علتی داشتہ باشد کہ هنوز بمابدرستی
معلوم نشدہ تنها راہ حلی کہ میتوانیم بیاییم این است کہ مسعود باوجود آنکہ
نام خلیفہ جدید را در خطبہ ذکر میکرد از ذکر نام او (القائم) در مسکوکات

(۱) رجوع شود بہ بیہقی ۹۴۲۸۶ .

(۲) بیہقی ۳۶۲ - ۷۹ .

خود داری کرد و منتظر اجرای تقاضاهایش از خلیفه بود اینکه بین مسعود و بغداد اعتماد کامل وجود نداشته از عمل سلطان هنگام حرکت دوسفیر خلیفه معلوم میشود سفرای مزبور در محرم ۴۲۳ م دسمبر ۱۰۳۱ جنوری ۱۰۳۲ جانب وطن حرکت کردند هنگام حرکت مامور مخفی باو همراه کرد تا هرچه از کوچک و خورد واقع میشود بوی اطلاع دهد (۱) .

سفرای خلیفه تاریخ الثانی ۴۲۴ م مارچ ۱۰۳۳ نزد مسعود نیامدند و شاید وقتی مسعود مطمئن شد خلیفه خواسته های او را عملی میکند نام ویرا در مسکوکات جاداده سکه های دیگر غزنوی که در ۴۲۴ م یابعد از آن ضرب شده نام قایم را دارد (۲) .

(۶)

دیدیم که غزنوی ها با مقام خلافت رابطه خوب داشتند و از نفوذ اخلاقی آنها استفاده میکردند راست که (همچنان که قبل ازین دیدیم) از این رابطه نیک نمیتوانست منفعت نظامی یا سیاسی بدست بیاید زیرا قدرت مادی خلافت درینوقت تعریف نداشت آل بویه در اکثر جاهای عراق و ایران غربی نفوذ و قدرت مادی داشتند بنابراین آنها می توانستند مراسم مخصوص خود را به آزادی اجرا کنند (۳) آنها میتوانند مامورین دولت را بر خلیفه تحمیل کنند اگرچه خلیفه گاهی از اجرای آن خود داری سینه نمود . باوجود این - این فشار برای خود

(۱) بیهقی ۲۹۴ - ۰۵

(۲) مثلاً در B.M. Catalogue ص ۱۵۷-۱۶۰ نمرات ۵۲۴-۵۳۰ دزسباور Whz ۱۹۱۴

۱۳-نوسره ۰۳۵۱

(۳) المنتظم ۱۹۱۵ ر ۷۷۷-۷۷۸، ابن اثیر قاهره ۱۲۷۷ ر ۱۲۷۷ وقایع ۳۵۲ ۵

نورنبرگ ۰۳۱۳ ر ۳۸۳

حدود معینی داشت و آل بویه نمی توانست در تمام کارهای خلیفه مداخله نماید
 بمنفعت آنها هم نبود که دست خلیفه را بکلی از کارها کوتاه نماید زیرا از طرفی
 ممکن بود حس ترحم مردمان دیگر به طرفداری خلیفه برانگیخته شود از طرف
 دیگر عباسی ها را آل بویه لازم داشتند زیرا میتوانستند ایشان را مقابل فاطمی ها
 استعمال کنند . اگرچه آل بویه و فاطمی ها نقاط مشترک مذهبی باهم داشتند ولی
 منافع سیاسی و تصادم آنها در قسمت های سوریه و جزیره براین چربی میکرد ازین
 جاست که خلیفه در ۴۰۱ م توانست بهاءالدوله را وا دارد لشکری مقابل
 فرمانروای موصل قرواش بن مقلد بفرستد قرواش تابع فاطمی ها شده بود القادر
 در حقیقت آل بویه را بر خود بار نمی دانست بعد از عبدالدوله وحشت قدیمی دیلمی
 این خانواده تخفیف یافت این خانواده تجزیه شد و بجنگهای داخلی گرفتار -
 گردید در اواسط قرن ده چند خلیفه پیهم مردند و یکی بعد دیگری بخلافت نشستند
 القادر و القایم ۸۴ سال متفقاً سلطنت داشتند و در بستر خویش درگذشتند علت
 واقعی خوف خلیفه مربوط بخارج نبود بلکه شورش داخلی خود بغداد او را پریشان
 ساخته بود فرق مختلف مذهبی و ترک و عساکر دیلمی یکی مقابل دیگری -
 جنگیدند و عیارها فعالیت داشتند و اگر مورخی در یکی از سالها حادثه ای را
 در پایتخت ننویسد مطلب غیر طبیعی است .

معذالك اینکه خلیفه تحت حمایت و قیومیت آل بویه بود مطلبی است واقعی
 ازینجاست که مخالفین آل بویه نمیتوانستند بگویند که خلیفه را باید از قیومیت
 و سرپرستی آل بویه بیرون آورد رابطه محمود با آل بویه گرچه دوستانه نبود خراب
 هم نبود تا آخر سلطنت وی فقط یک تصادم بین او و آل بویه رخ داد و آن در کرمان
 بود وی نتوانست از مداخله در جنگ جانشینی خود داری نماید در ۴۰۷ م —
 نایب الحکومه کرمان قوام الدوله ابوالفوارس مقابل برادرش سلطان الدوله
 فرمانروای فارس قیام نمود ولی مغلوب شده و به بست گریخت و از محمود کمک

خواست محمود لشکری فرستاد اما نتوانست وی را بسلطنت رساند (۱) غیر از این روابط با ال بویه عادی بود در سلطنت مسعود جلال الدوله امیر عراق ادعا کرد که محمود بطیب خاطر مداخله در امور کرمان را ترک گفته بود واقعاً محمود در اواخر سلطنت وقتی جنگی در کرمان روی مسأله جانشینی برخاست در امور آنجا مداخله نمود .

کرمان را بیابانی که در قسمت‌های شرقی و شمالی آن ایالت واقع بود از اسپراتوری غزنوی قطع نموده بود علاوه بر آن این ایالت از نظر پیداوار سهم نبوده ایران مرکزی بیشتر میتوانست توجه یک اسپراتور را جلب کند زیرا شهرهای سهم تجارتی و اقتصادی چون ری و اصفهان و قزوین داشت رسیدن بآن جاها از خراسان مشکل نبود مخصوصاً اینکه ایالات کسپین و گرگان و طبرستان بتصرف ال زیار بود و آنها با غزنویها دوست بودند ال بویه و سامانی‌ها بر اراضی بین جبال و خراسان بسیار جنگیدند و سامانیها برای بدست آوردن ری مصرف زیادی نمودند (۲)

اگر بهانه برای مداخله در ایالت ال بویه پیدا میشد سلطان غزنه نه تنها وضع خلیفه رادر بغداد بمیان میکشید بلکه علاقه خود را برای باز کردن راه حج بین عراق و پارس اظهار مینمود هر سال خراسان و مشرق جمعیتی از حجاج را بحجاز میفرستاد و برای رهنمائی آنها فرمانروایان غزنوی یکی از درباریان مقتدر را مقرر مینمود - جنگهای برادر کشی بین ال بویه ناراحتی‌هایی در کشور خود شان ایجاد نموده بود و نیز بعزت و ضعف خودشان نمیتوانستند نفوذ خود را بر بیابان‌گردهای سرحدات مجاور قایم کنند این طوایف بدوی همیشه بر کاروان

(۱) عتبی ۲۰۶-۱۵ جرباذقانی ۲۳۱-۲ ابن اثیر ۷، ۲۹۳ وقایع ۱۷، ۴۱۷ تورنبرک

۹۷۲-۱۸۲۷۹ - ناظم سلطان محمود ۱۹۲-۳

(۲) بیهقی ۲۶۲ - ۳

حجاج در نجد حمله میکردند مورخین علی الاکثر میگویند در آن سالها سفر در عراق و خراسان آسان نبود مردم شکایت ناامنی راه را به سلطان غزنه کردند میخواستند ایشانرا متوجه این مسئولیت بسازند ابن الجوزی در وقائع سال ۴۱۲ - ۱۰۲۱ می نویسد :

سفر عراق بسال ۴۱۰-۴۱۱ معطل شد بسال ۴۱۲ بعین الدوله ابوالقاسم محمود متوسل شدند و گفتند تو پادشاه اسلام و مقتدرترین سلاطین روی زمین هستی هر سال سر زمین جدیدی از اراضی کفار را فتح کنی ولی اجر خداوند در مقابل باز کردن راه زیارت مکه بزرگتر خواهد بود و این مسأله بیشتر باید مورد توجه تو قرار گیرد (بدر بن حسنویه فرمانده کردی همدان و دیناور ۳۶۹ - ۴۰۵ - ۹۷۹ - ۱۰۱۳ سلطنت داشت) تاسدت بیست سال و سائل سفر حجاج را با دادن پول و مشوره فراهم کرد و هر یکی از مردم وطن تو در حیثیت و اعتبار نسبت به مردم هر کشوری سبقت دارد پس به مصالح خداوند قیام کن خداوند عالی و متعال است اندکی در راه او متوجه باش (۱) .

سه سال بعد حجاج خراسان از راه ارضی فاطمی سوریه و جزیره برگشتند در ۴۱۹ - ۱۰۲۸ بعضی از خراسانیها و سواحل خلیج فارس بکشتی جانب جده رفتند زیرا راه دیگر در طول فارس مسدود بود (۲) این وقایع به سلطان خوب موقع سیداد در امور غرب مداخله کند مخصوصاً سعود در

(۱) المنتظم ۲۷۸ رجوع شو دبه ابن اثیر قاهره ۳۱۰۷. وقایع ۴۱۲ تورنبرگ ۲۲۹۹۹ باثر این درخواست محمود قاضی القضاة خود ابو محمد ناصحی رافرمود رهنمائی حجاج را بر عهده بگیرد و بوی ۲۰۰۰۰ دینار داده تا برای حفظ امنیت بین بدویها بخش کند .

(۲) المنتظم ۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰ ابن اثیر وقایع ۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷ تورنبرگ ۲۳۹۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲ ابن اثیر وقایع ۴۲۳-۴۲۴ راجع بمعنی نام دیلمی به F, Jash در Iranischer رجوع شود.

۴۲۴ - ۱۰۳۳ لشکری را فرستاد و این لشکر فرمانروای دیلمی و ساوه و قم شهر نوش بن ولکین را گرفت و بقتل رسانید او بگری کرده بود و با حجاج بدر فتاری میکرد و از حجاج حق عبور میگرفت (۱) در موقع دیگر نیز مسعود برای باز کردن راه حجاج به حمله اقدام نمود و در آن از فتوحات خود بحث میکند. محمود در آخر عمر سیاست عدم مداخله را در اراضی آل بویه ترک گفت و بران حمله برد، و فرمانروای آنرا از عهده اش بر کنار ساخت حاکم ری مجدالدوله ابوطالب رستم بن علی نام داشت تا یکسال قبل مادر مجدالدوله (سیده) با کمال قدرت بری فرمان میداد و نمیگذاشت پسرش آزادانه حکومت کند و پس از آنکه مادر درگذشت و پسر باید مستقیماً قدرت را بدست میگرفت نتوانست بخوبی از عهده کارها برآید لشکر دیلمی از فرمان بیرون رفت و وی مجبور شد از محمود کمک بخواهد قبلاً محمود میخواست شهرری که از نظر اقتصادی و سوق الجیشی ارزش خاصی دارد بتصرف (سیده) باشد و چون میمندی وزیر از سلطان پرسید چرا بیش ازین در امور آنجا مداخله ننموده سلطان باتسم جواب داد اگر در آنجا سر دی حکومت میکرد لشکر قوی در نیشاپور میگذاشتم و چون در آنجا زنی حکومت میکند و آل بویه ری را برای خراسان خطری نمیداند (۲).

محمود اگرچه بدعوت مجدالدوله به ری آمد ظاهراً در دوره سیده میخواست است حمله ای بر خراسان بنماید این دعوت به او موقع داد شهر را غارت کند و بعضی از مردم آنجا را بکشد و خزاین زیادی را با خود بغزنی بیاورد محمود میخواست برای این کارها توجهی داشته باشد دور کردن باطنیه، مزدکیه، معتزله از جبال که ضعف مجدالدوله باعث انتشار آنها گردیده بود تو جیه خوبی بحساب میآمد.

محمود در زمان سلطنتش هدایای با شرح جنگها برای خلیفه می فرستاد درین مورد نیز فتحنامه ای مستقیماً از خیام سلطان بخلیفه فرستاده شد محمود درین فتحنامه علت

(۱) بیهقی ۲۶۲ (۲) بیهقی ۲۶۲

حمله خود را تحلیل میکند (۱) مسعود در اوائل سلطنت از اینکه خلیفه القادر او را جانشین پدرش شناخته بود سرهون او بود علاوه بر آن تسخیر ری و مطیع ساختن اسراء کوچک کردی و دیلمی در جبال و تحمیل قیومیت بر علاو الدوله بن کاکویه غزنوی ها را در ایران قدرت واقعی بخشید سلطان جدید استعداد پدرش را نداشت و دیری نگذشت که این مطلب موضوع بحث مشاورین و دربار قرار گرفت جاه طلبی او باندازه پدرش بود اما قدرت اراده و عمل محمود را نداشت و در قضاوت نیز بیایه محمود نمیرسید اسپر توری غزنوی بحدی بزرگ شده بود که یک نفر نمی توانست آنرا بدرستی اداره کند علاوه بر آن عناصر شکنندهی در آن دیده میشد این عناصر عبارت بود از : اول غزها که حملات ایشان در سرحدات ایران شروع شده بود ثانیاً سلجوقیها که استحکامات نظامی غزنویها را از خراسان تهدید سینمودند فتوحات جدید بطرف غرب تا وقتی ادامه داشت که خطوط مواصلات بین ری و خراسان بدست غزنویها باشد و در اواسط دوره مسعود ترکمانها این سفر را بسیار مشکل ساخته بودند .

معدالك در اوائل سلطنت مسعود فکر توسعه اسپراتوری را بجانب غرب در سر می پرورانید خلیفه را باید از دست ال بویه رهایی میبخشید حمله بزرگی در مقابل فاطمی ها صورت میگرفت و نیز در جهادیکه مقابل بیزانین ادامه داشت باید شرکت میکرد، بیزانین ها تحت فرمانروایی حکمران مقتدر مقدونی سرحدات اسلام را در شمال افریقا عقب میزدند در نیشاپور خلیفه ادعای مسعود را قبول کرد وی اراضی را که بتازگی مسعود در ایران مرکزی و غربی فتح نموده بود برسمیت شناخت و اراضی را که در آینده نیز در شرق یا غرب فتح کند از وی دانست (۲) مسعود در نامه که به قدرخان یوسف در قسمت بدست آوردن —

(۱) بیهقی همانجا .

(۲) بیهقی ۳۹

اقتدار خویش می نویسد میگوید : پس از سرک پدر خلیفه همیشه بوی مینوشت
که به بغداد برود و او را از شر گروه اذنان نجات دهد .

مسعود وقتی سلطنتش را استحکام بخشید سیاست تهدید آمیزی را در مقابل
ال بویه در پیش گرفت علت قبلی که عبارت از صاف کردن راه حجاج بود از میان
رفته بود اما کرمان که قبلاً پدرش در آنجا مداخله نموده بود نقطه خوبی برای
حملة شمرده میشد مسعود تهدید خود را اینطوری آور آغ-از میکند :
و دستور دهد که از جانب سیستان قصد کرمان کرده آید و از جانب کرمان
قصد عمان و قرامطه را برانداخته شود و لشکری بی اندازه جمع شده است و بیزایدت
ولایت حاجت است و لشکر رانچار بکار باید کرد اگر حرمت درگاه خلافت را
نبودی لاچار قصد بغداد کرده آمدی تاراه حج کشاده شدی که ما را پدر برای
این کار ماند و چون وی گذشته شد اگر ما را حاجتمند نکردندی سوی خراسان
بازگشتن بضرورت امروز بمصر یا شام بودمی و ما را فرزندان کاری در رسیده اند
و دیگر میرسند و ایشانرا کار باید فرمود و بال بویه دوستی است و آزار ایشان
جسته نیاید اما باید که ایشان بیدارتر باشند و جاه حضرت خلافت را بجای
خویش باز برند و راه حج را کشاده کنند که هر مرد ولایت را فرموده انده است
تا کار حج راست کنند چنانکه با سالاری ازان ما بروند و ما اینک حجت گرفتیم
و اگر درین باب جهدی نرود ما جد فرمائیم که ایزد عزذکره ما را ازین ببرد
که عم حشمت است جانب ما را و عم عدت و الت تمام و لشکر
بی اندازه (۱) .

بهنانه باین ترتیب عبارت بود از ضعف حکومت آل بویه و از اثر آن مزاحمت
مردم ابوالفوارس قوام الدوله برادرزاده کالجار حکومت خوزستان و کرمان
و فارس را درینوقت تحت لقب عمادالدین بدست داشت مسعود میخواست از

(۱) بیهقی ۱۹۱ - ۲۰

خرابی اوضاع استفاده کند و انتقام خود را از عمادالدین به نسبت کمکی که با عمادالدوله کاکویه نموده بود بگیرد در نظر داشت حمله‌ی هم از راه سواحل خلیج فارس و کرمان بر عمان نماید عمان از دوره عمادالدوله و برادرزاده‌اش عبدالدوله در تحت تصرف و حمایت آل بویه بود در اوائل سلطنت مسعود یکی از پیشوایان محلی ابوالقاسم علی بن الحسین بن مکرم بحیث تیولدار آل بویه آنجا را اداره میکرد ولی در آنجا نه تنها قرمطی‌ها که مسعود آنها را در نامه خود ذکر مینماید بلکه خوارج اباضیه نیز اوضاع را خراب ساخته بودند (۱).

لشکر معزالدوله از آبله و سیراف از سواحل فارس حرکت نمود و از خلیج فارس عبور نموده و بر عمان حمله کردند اما رابطه اقتصادی و نژادی بین مکران و عمان همیشه مسدود بوده و این مطلب که غزنوی‌ها از آنجا با مقابل عمان موفقانه حمله نمایند غیر ممکن نبود با وجود اینکه غزنویها اصلاً قوه بری بودند و در بحریه تجربه نداشتند (۲) اینکه غزنوی‌ها در عربستان حکومت کنند یکجا از امکانات تاریخ است که نتوانست جامه عمل بپوشد.

لشکر غزنوی، لشکری که برای رویکار کردن دست نشانده مسعود - ابوالعسکر در کرمان بکار رفته بود مؤفقانه کرمان را بدست آورد (۳۳۴ - ۱۰۳۳) جلالالدوله به مسعود نوشت ازین تعرض اعتراض نمود و شکایت

(۱) ابن اثیر ۴۸۸ ر. ۲۰. وقایع ۴۲۸ - تورنبرگ ۳۱. ۹ ر. ۳۱ راجع بمکرسی‌ها رجوع شود به S.n. Stern, A,D,L, Bwar در دی کنگ آف عمان اندر ابو کالجار در The buway hid

(۲) حمله محمود در ۳۱۸ ر. ۱۰۲۷ مقابل جتها در سند نشان نمیدهد که غزنویها قوه بحریه منظم داشتند هر چند این قوا برای آبهای داخلی باشد درینموقع سلطان ۴۰۰ کشتی جمع نمود این برای حمل عساکر نیزه داران و نفت افکن‌ها تهیه شده بود کشتی‌های مذکور را بامیخ‌های بزرگ مجهز ساخته بودند گردیزی ۹۰۸۹ ناظم سلطان محمود ۱۲۱-۲

کرد کہ این اقدام سیاست عدم تعرض را کہ بین او و محمود وجود داشته نقض میکند . و امیر بغداد کہ با امیر ماضی صحبت داشت و مکاتیب و مراسلات ازین حدیث بیازرد و رسولی فرستاد و بعتاب سخن گفت و جواب رفت کہ آن ولایت از دو جانب بولایت ما پیوسته است و مهمل بود و رعایا از مفسدان بفریاد آمدند و بر ما فریضه بود مسلمانان را فرج دادن و دیگر کہ امیر المؤمنین ما را مشوری فرستاده است کہ چنین ولایت کہ بی خداوند و تیمار کش بینیم بگیریم .

امیر بغداد درین باب با خلیفه عتاب کرد و نویسی نمود جواب داد کہ این حدیث کوتاه باید کرد بغداد و کوفه و سواد کہ بر بالین ماست چنان بسزاضبط کرده نیامده است کہ حدیث کرمان سیباید کرد و آن حدیث فرابرید و آزار در میان نباید و ترسیدند کہ کرمان بازستدندی کہ لشکرهای ما بران جانب همدان نیرو میگیرد و دریم آن بودند کہ بغداد نیز از دست ایشان بشود (۱) .

حوادث طوری شد کہ تسلط غزنوی ها بر کرمان نتوانست بیشتر از چندماه دوام کند مردم از طرز حکومت مخصوصاً مالیه گیری عمال غزنوی ناراضی بودند ایشان مجدالدوله آل بویه را دعوت نمودند و لشکری تحت فرمان عماد الدین وزیر ابوالمنصور العادل بن ماقنا لشکر غزنوی را از کرمان بیرون کرد (۲) ولی موضوع شکایت راه حجاج ابتکار هنوز هم بدست مسعود بود خلیفه دوباره نوشت کہ به آل بویه امر داده است راه ها را منظم بسازد و آب انبارهای طول راه ترمیم و درست کند و کاروان خراسان و ماوراءالنهر اکنون میتواند ازین راه عبور نماید مسعود بنا بران یکی از افسرهای عالی رتبه «خواجه علی میکالی» امر کرد و او را سالار حجاج (امیر الحجاج) تعیین نمود (۳) .

(۱) بیہقی ۴۳۰ - ۱ (۲) بیہقی ۱-۲۳۰

(۳) بیہقی ۴۲۳-۴۲۹ - ابن اثیر ۳۵۳۷-۵۴ وقایع ۴۲۲ نورنبرگ ۲۸۲۹

(صفحه ۲ این عدد)

مأخذ مادر قسمت روابط بین غزنه و بغداد در اواخر سلطنت مسعود یعنی بعد از ۱۰۳۴ - اطلاع بدست نمیدهد ممکن است روابط سیاسی دوام داشته باشد آنهم به پیمانۀ کمتری ولی منظور عمدۀ غزنویها مسأله برسمیت شناختن جانشینی و جاه طلبی ایشان در تصرف اراضی غرب برآورده شده بود سلطان بدفع سلجوقیها مصروف بود باثر فشار متحد آل کاکویه و ترکمانها - غزنویها مجبور شدند بعضی از اراضی متصرفه خود را در ری و ایران غربی ترك بگویند خطوط مواصلات بین خراسان و غرب و بین خراسان و خوارزم نمیتوانست بدرستی حفظ شود این چیزها رابطه مستقیم را با بغداد مشکل میساخت

پس از حمله مسعود بر اسل در زمستان ۴۲۶ - ۱۰۳۴ - ۲۵ نظر سلطان راجع با تغییر یافت - بیهقی میگوید حمله سلطان بسیار شدید بود عده ای از مردم به بغداد و سکه برای شکایت رفتند بعد از شکست دندانقان و ثبته مکاتبه مسعود با خلیفه موجود نیست اگر وی بقره خانیها (ارسلان خان بن قادر خان یوسف) نامه نوشته است از اوضاع شکایت نموده و از مقابل سلجوقیها کمک خواسته (۱) پس از آنکه خراسان از دست رفت مسعود نمیتوانست بفتوحات خود جانب غرب ادامه دهد و خلیفه را رهایی بخشد علت مهمی هم برای هردو طرف موجود نبود که یکی به دیگری متوسل شود آینده ایران بعد ازین بدست سلجوقیها بود (۲) و (۳) .

(۱) بیهقی ۶۳۰ - ۴ .

(۲) نامه قایم را قلشندی در صبح الاعشاء (قاهره ۱۳۳۱ - ۱۹۱۳) -

(۲۲) ۴۰۹۱۶ - ۴ ثبت میکند . میگویند این نامه بمسعود بن محمود نوشته شده بود در آن شکست «البساری» توضیح شده (۱۰۶۱۳۵) اما نامه اصلاً بنام ابراهیم بن مسعود است .

(۳) مطابق به اصول انتقادی درین مورد از مقاله بوسورت Bosuirth استفاده شد .

منظرہ سوم

تشکیلات نظامی غزنویان پیشین از آغاز دورہ

امیر سبکتگین الی اخیر سلطنت

سلطان مسعود اول

منظره «۳» تشکیلات نظامی غزنویان

طوریکه بناغلی علی احمد «جلالی» در اثر مهم خود (تاریخ افغانستان از نگاه عسکری) نیز اشاره نموده است: دولت بزرگ غزنویان که از تاسیس اندکی بعد ساحه وسیعی را تحت فرمان قرار داده لابد دارای تشکیلات منظم و قدرت کافی عسکری بوده و با همین قوتها ی منظم و مسلح توانستند بهر سو تاخت و تازی بنمایند مأخذ هائی که امروز در دست است و مطالبی را که اشخاص مختلفه از روی آن کشیده اند باز هم بصورت مفصل نبوده بلکه در بعضی قسمتها بر تخمینات وحد سیات بنا یافته است. اینک تا جا ئیکه مأخذهای دست داشته امکان میدهد درینمورد معلوماتی تقدیم میتوان کرد:

طوریکه در موارد مختلفه گذشته ذکر شد اکثر اردو های دول اسلامی مربوط بقرن دهم، یازدهم میلادی تشکیلاتی ازگارد های غلامان و یاخیل خاصه داشتند که نیروی نخبه و قوای ممتاز اردو بحساب میآمدند دولت غزنوی هم به تعقیب این پالیسی توانست بالنسبه تشکیلات وسیعی را درین ساحه بوجود آورد زیرا تماس امراء غزنوی با ماوراءالنهر و در وس که از سلاله های گذشته بخصوص سامانیان گرفته بودند سبب شد تا عده ای غلامان ترکی در تشکیلات نظامی آنها شامل شده و بالاخر بر تبه هائی برسند که زمام امور قشونرا بدست بگیرند در اواخر دوره سامانیان وقتیکه یک رقابت و یاپیروی از سلاطین در داشتن گاردهای غلامان معمول شد اکثر آفتنه و آشوبهائی را در قلمرو سامانی تولید کرد بنابراین الپتگین مؤسس دولت غزنوی با ۳۰۰۰ غلام خویش توانست حکومت جدیدی را تشکیلات بگذارد ولی سلاطین غزنوی

باتوجه باین اصل اسرای خویش را تحت کنترل گرفته بودند چنانچه وقتی از احمد نیالتگین سپه سالار هند در عهد مسعود بسطغان سعایت کردند که برای یکشورش آینده غلامان ترکی نژاد سیخرد نامبرده بصورت فوری جلو او را گرفته ذریعہ (تلك) غلام افسری او را از میان برداشت و حقیقت نیز چنین بود که وقتی یکی از امرای مذکور فکر طغیان پیدا میکرد بخریدن غلامان ترکی سپرداخت تا یک نیروئی که تماما به او مربوط باشد جمع آوری کند و بعضاً برخی از اسراء را نیز بهمین عنوان متهم میکردند (۱) ولی باوصف آنهم بعضاً سلطان تعدادی از غلامان را آزاد کرده یکی از اسراء سی بخشید سلطان مسعود به تعداد غلامان احمد نیالتگین سپهسالار هند یکصد و سی و به تاش فراش سپهسالار عراق یکصد نفر دیگر علاوه کرد (۲) .

همچنین باشخاصی که بمقامات ملکی وعسکری مقرر میشدند غلامانی داده میشد (۳) ولی باوجود آنهم این غلامان یکعلاقه خصوصی به سلطان میداشتند که باکرکتر غلامانی که راساً از طرف اسراء خریده می شد فرق داشتند .

علاوه از غلامان ترکی تعدادی از غلامان هندی تاجیک و ممکن خراسانی نیز درین دسته های مالیک شامل بودند. تعداد غلامان خاصه سلاطین غزنوی که از هند بدست آوردند بعد از فتح قنوج زیاد شده است چنانکه غلامانی که از سفر قنوج بغزنه آورده شد به پنجاه و پنج هزار میرسید (۴) .

(۱) تاریخ بیهقی باهتمام دکتر غنی طبع تهران ص ۴۰۹ - ۳۲۸ - ۳۲۹ .

(۲) بیهقی ص ۲۷۲ .

(۳) بیهقی ص ۲۶۶ باهتمام دکتر غنی طبع طهران .

(۴) تاریخ یمینی تالیف عتبی .

تعداد غلامان خاصه سلاطین پیشین غزنوی روز بروز زیاد تر میشد زیرا امکانات تازه‌تری برای بدست آوردن غلامان دست میداد. تحائفی در زمانه های مختلف ازین جنس تقدیم میگردید. بروایت بیهقی ارسال خاتون را عادت برین بود تا از ترکستان بنام سلطان محمود هرساله غلامان نادر میفرستاد (۱) علاوه بران از تفصیلاتیکه صاحب تاریخ یمنی در مورد ملاقات سلطان محمود با قدرخان خان ترکستان داده بر میآید که هدایا و تحفی از غلامان ترکیسی بسطان تقدیم داشته است (۲) .

تعداد این دسته های غلامان خاصه در ابتدا چهار هزار نفر بود ولی تنها همین تعداد مجموع غلامان نظامی را احتوا نمیداشت بلکه از روی واقعات و سنجش چنین تخمین میگردد که تعداد زیادی از غلامان علاوه برگارد های سلطنتی غلامان یاخیل خاصه شامل اردو بوده اند صاحب طبقات ناصری تعداد غلامان خاصه سلطان محمود غزنوی را چهار هزار نفر مینویسد که نیروی انتخابی سلطان بوده در روزهای رسمی بدو طرف بارگاه اوصف میکشیدند از جمله (۲۰۰۰) نفر آنها کلاهائی که چهاربر داشت بر آنها ده داری چماق (گرز زرین) بوده اند آنها بطرف راست صف میکشیدند ۲۰۰۰ نفر دیگر آن با کلاه دوپیر و چماق های نقرئی طرف دست چپ موقع میگرفتند (۳) بیهقی تعداد غلامان سرائی را چند سال بعد از جلوس مسعود چهار هزار و کمی بالاتر ذکر نموده است (۴) ولی در موقعی که سلطان در علی آباد بلخ مقابل ترکمنان جنگ میکرد تعداد غلامان سرائی را ۶۰۰۰ نفر ذکر

(۱) تاریخ بیهقی طبع تهران ۱۳۰۷ ص ۲۵۳ (۲) عتبی ص ۳۳۲-۳۳۳

(۳) طبقات ناصری ترجمه از انگلیسی ج ۱ ص ۸۴

(۴) بیهقی ص ۵۳۳ - ۵۷۴

کرده است (۱) و ازین معلوم میشود که تعداد آنها روز بروز زیادتر شده رفت. موضوع قابل توجه اینست که بعد از مرگ میراث اسرائی که از غلامی به مراتب بسیار بلندی رسیده و چیزی از غلامان و مواشی یافته بودند به سلطان تکیه میکرد (۲) حتی بعضا دیده شده که میراث اسراء غیر حر بی نیز از همین نوع اشیا به سلطان میرسید مانند میراث بونصر موشکان که از طرف سلطان ضبط گردید (۳) نیروی غلامان دسته های نخبه و نیرومندی بودند که بنابر مصلحت سلطان در محلات نتیجه قطعی محاربه استعمال میشدند چنانکه در محاربات دوره غزنوی همیشه دونوع فوج را اعزام داشته است گروهی سوار و پیاده و گروهی غلامان . مسعود در گرگان قسمت کلی سپاه را دراصل گذاشته خود با ۸۰۰۰ سوار از قبائل مختلف و ۱۵۰۰ نفر از غلامان، دهفیل و ۱۵۰۰ - اشتر جبه خانه عازم نائل شد (۴) .

برعلاوه سلطان مسعود برای اخراج ترکمنان سلجوقی از نسایک تغدی را با ۱۵۰۰ سوار قبائل مختلف و ۲۰۰۰ غلامان اسرائی اعزام نمود (۵) تمام این موضوعات که بیهقی از آن به تکرار بحث میکند قدرت خارق العاده نیروی غلامان را نشان میدهد که در محاربات بصفت قوت انتخابی استعمال میشدند.

اردو :

اردوی غزنویان طور یکه از مطالب تاریخی آشکار میگردد دارای یک تنوع نژادی بود و نژادها دسته های مختلف اردو را تشکیل میدادند نظام الملك درینمورد بکتاب معروف خود (سیاست نامه) چنین مینویسد : عادت سلطان محمود چنان بودی که چند جنس لشکر داشتی چون ترک و خراسان و عرب و

(۱) بیهقی ص ۵۲۶ (۲) همانجا ۶۰۷

(۳) بیهقی ص ۵۲۶-۶۰۷ (۴) بیهقی ص ۴۶۳ (۵) همانجا ص ۴۹۰

هندی و دیلمی و غوری و درسفر هرشب از هرگروه معلوم کرده بودند که
 چند مرد بتیاق رفتندی وجایگه هرگروه پدیدار بودی و هیچ گروه از بیم یکدیگر
 نیارستندی جنبیدن تاروز و اگر روز جنگ بودی هر جنس مصاف کردند و بنام
 فرهنگ خود بکوشیدندی تا کسی نگفتی که فلان جنس در جنگ سستی کرد (۱)،
 این تنوع نژادی در قشون بنابر ایجاباتی بود که سلاطین موصوف احساس
 کرده بودند طوزیکه بوسورت هم در تتبع مدققانه خود مینویسد: چنین ملاحظه
 نه تنها در نزد قشون غزنه موجود بود بلکه آل بویه در اردوی خود دیلمیان
 ترکان و عربها را استخدام میکردند همچنان خلیفه فاطمی المنتصر (۳۲۳ الی
 ۳۸۷) در اردوی خویش عناصر بربر، سیاه پوستان، افریقا، بدویها و ترکها
 را شامل ساخته بودند. دولت بیزانتین در طول یکدوره بتمادی اخذ قطعات
 نظامی از دول باجگذار و اجیر خارجی را سیاست نظامی خویش قرار داده
 بود (۲) و او بعضی این تنوع نژادی را در اردو ضعف آن خوانده اند نظر
 بایجاب وضعیت اجتماعی و سیاسی توده های آنروزه درست بنظر نمیخورد زیرا
 درچنین تشکیلات تازمانیکه امرای مقتدر سرکار بوده اند و اداره قشون را
 بدرستی پیشبرده اند کدام خللی تولید نشده است یکی از اوصاف دیگر این
 دسته های مختلف نژاد این بود که بحیث جزئا سهای مختلف دارای تشکیلات
 داخلی و قابلیت شخصی بودند مثلاً در میدان جنگ هر دسته بنوبه خود
 میجنگیدند و اگر عقب نشینی در یکی از قسمتهای جبهه صورت میگرفت مربوط
 بیک گروه بود و باین صورت اگر دسته های چندی محاربه را قطع و عقب
 سیرفتند دسته های هم موجود بودند که تا آخر بجنگ دوام میدادند .

(۱) سیاست نامه ابوعلی حسن ابن علی نظام الملک ص ۱۱۰ - ۱۱۱

(۲) مقاله بوسورت منتشره تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۳۱۲-۳۱۳

گذشته از آن نژاد و قبائل مختلف هر کدام دارای قابلیت ها و خصوصیت های جنگ و مجاربه بود و این موضوع اردو را دارای قدرت حرب متکاملی میساخت سوق و اداره این دسته های مختلف از طرف افسران قومی ایشان آسانتر بود که این افسران نیز با اهتمام خاصی از طرف سلطان انتخاب میشدند حتی افسران بزرگ مجبور بودند یکی از فرزندان خود را بحیث گروگان بدربار سلطان بسپارند . اردوی غزنویان دارای دونوع عسکر بودند عسکر منتظم که بحال دایمی بود و حقوق آنان بعد از هر سه ماه بصورت نقد از خزاین دولتی پرداخته میشد (۱) .

این معاش نقدی ایشان را که بیستگانی میگفتند از طرف عارض (وزیر دفاع) یانائبان او بصاحب منصبان نظامی و افراد تقسیم و صورت حساب آن بذریعۀ (دارالاستیفاء) وزیر سلطنت که تمام امور مالی کشور را هم اجرا میکرد تسلیم میگردد و عارض فهرست اسامی اشخاص را باضائعات و کمبود پرسونل که از نگاه مریضی استعفا و جنگ بوجود میآید نزد خود نگهداشته و یک نقل آنرا بدارالتحریر می سپرد (۲) .

غنائم جنگ نیز بعد از آنکه خمس آن به سلطان تعلق میگرفت بین منسوبین نظامی تقسیم میشد بر علاوه صلہ و عطائیکه سلاطین به قشون میبخشیدند ازین مدارك خارج بود. نظام الملك توصیه میدارد که باید در عوض حقوق نقدی به نظامیان قطعه ای از زمین تخصیص داد (۳) این نظریه او پسانتر در دول مختلفه

(۱) سیاست نامه ص ۱۰۹-۱۱۰

(۲) تاریخ حیات سلطان محمود غزنوی تالیف دکتور ناظم ترجمه -

عبدالغفور خان امنی بهدوری ص ۱۳۵ .

(۳) سیاست نامه ص ۱۰۹ - ۱۱۰

معمول شده و عمان اصطلاح جاگیر را بوجود آورده است .
 گذشته از عساکر منظم و دائمی در اثنای سفرهای سوق الجیشی رضا کارانی
 نیز باردوالحاق گردیده و در محاربات اشتراك مینمودند خصوصاً بعد از آنکه
 محاربات سلطان محمود غزنوی در هندوستان باطراف انتشار یافت از هر طرف
 رضا کارانی جهت اشتراك در جهاد باردوی غزنه شامل میشدند چنانکه در
 سفر ستره و قنوج (۲۰۰۰ نفر) رضا کار از ماوراءالنهر در بست باردوی سفری
 الحاق نمود (۱) .

پس باین صورت غزنویان دارای دو نوع اردوی حضری و سفری بوده
 و قبل از محاربات بزرگ بوجود حضری اردوهای موجود سفری ابلاغ میشد
 که بصورت عمومی اردوی سفری را اردوی منتظم و شهزادگان تیولات و
 رضا کاران و عساکر محلی احتیاطی تشکیل میداد. مجموع تمام قشون غزنویان
 رانمیتوان درست تعیین کرد اینقدر محقق است که تعداد لشکر دولت غزنویان
 تا زمان عروج آن روبه از دیاد بوده است در سال ۳۸۹ ۵ ۹۹۹ میلادی
 هنگامیکه سلطان محمود غزنوی عبدالملک بن زوح سامانی را در سرو شکست
 داد اقلای سی و دو هزار از سواران در اختیار خود داشت و در ۴۰۶ ۵ سلطان
 محمود بقومانده قشونی بتعداد یکصد هزار به استقامت بلخ مارش کرد (۲)
 بروایت گردیزی هنگامیکه در سنه ۴۱۴ هجری سلطان محمود غزنوی در دشت
 شاه بهار (شبار حالیه که در ۱۶۶ کرومی شهر حالیه غزنی موجود است) لشکر

(۱) عتبی ص ۳۱۸

(۲) دکتور ناظم (حیات سلطان محمود غزنوی) ص ۱۴۷

خود را سان دید تعداد آن به ۵۴ هزار سوار سپرسید که درین تعداد لشکری که باطراف مملکت در سرحدات و یاساخلوهای محلی بودند شامل نبود تعداد فیل در آن روزبه ۱۳۰۰ زنجیر رسیده و اشتر واسپ را خود قیاس نبود (۱) سلطان محمود در سفر سوننات ۳۰۰۰۰ نفر از لشکر منتظم و بهمین تعداد رضا کاران را بسوی هند سوق داده و سلطان مسعود غزنوی در یک سوق الجیشی که در سال ۴۳۰ هجری باستقامت بلخ مقابل ترکمنان صورت گرفت پنجاه هزار سوار و پیاده تحت فرمان داشت (۲) پس ازین صورت میتوان بصورت تخمینی فیصله دکتور ناظم را که در مورد لشکر سلطان محمود غزنوی نموده درباره سلاطین پیشین غزنوی قبول کرد ناسبرده تعداد حضری اردوی سلطان را در حدود یکصد هزار سوار و پیاده تخمین کرده در حالیکه بوقت سفر تعداد معتنابهی از رضا کاران و عساکر احتیاطی محلی بران علاوه میشد (۳) .

دسته های مختلف اردو :

طوریکه قبلاً ذکر شد اردو هائی را که غزنویان تشکیل و بسفرهای متعدد سوق داده اند از دسته های مختلف اقوام و قبائل آسیائی برکب بوده و به اینصورت یک تنوع نژادی را در اردو های ایشان مشاهده میکنیم سربازان جدید بصورت عمومی همیشه از ماوراءالنهر گرفته میشدولی چون غلبه یک نژاد در اردو بعضی خطراتی تولید میکرد بنابراین اسیرا طوری غزنوی از قبایل مختلفه چون افغانه عرب ، هندی و کرد سربازانی داخل اردو میساختند به اینصورت طبق نظریه نظام الملك هیچ نژادی جرئت عصیان را نداشته در مقابل حس رقابت و همچشمی آنها در میدان

(۱) گردیزی طبع تهران ص ۶۳

(۲) بیهقی ص ۵۶۲

(۳) دکتور ناظم ص ۱۴۷

کارزار باعث بلند رفتن قدرت محاربه و عزم جنگجویی قشون میگردید .
 طوریکه بوسورت Bosuorth نظریه میدهد با احتمال قوی دسته‌های
 بزرگ سپاهیان اجیر درین قرون از شمال بجنوب در حرکت بود و این موضوع
 روز بروز باعث بزرگی حجم قشون غزنوی میگردید قرن دهم و یازدهم
 را درستپ‌های آسیای مرکزی یک دوره آشوب میتوان خواند زیرا مهاجرت و
 جنبیدن اقوامی چون غزوقیچاق ضربه‌های شدیدی بر سرحدات شمالی امپراطوری
 غزنوی وارد میکرد طوریکه در منظره‌های گذشته بان اشاره رفت تاریخ -
 افغانستان از قدیم با مهاجرت‌ها و تهاجمات اقوامی که از ماورای سیر دریا
 وستپ‌های آسیای مرکزی استقامت جنوب را گرفته وارد حوزه‌های مختلف
 خراسان شده اند علاقه نزدیکی دارند . درچنین موارد دریای آمو همیشه
 بحیث یک مانع طبیعی بمقابل آنها سنگر اتخاذ شده نقاط مستحکمی در آن
 قسمت بوجود آمده است (۱) پس بایصورت امپراطوری غزنوی در طول زمامداری
 خود با این مهاجرتها مقابله نموده و بعضا از قبایل مهاجر بصفت سر باز در
 اردو استفاده شایانی بعمل آورده اند . طوریکه درآینده ذکر خواهد شد در
 سال ۱۰۶۴ هجری وقتیکه سلطان محمود غزنوی در ماوراء النهر بود رؤسای
 قبایل ترکمنهای سلجوقی از سلطان اجازه توطن را در خراسان حاصل داشتند
 سلطان بگمان اینکه درآینده از آنها در اردو استفاده کند این کار را کردولی
 پس‌انتر این اقدام خطرات بزرگی را برای امپراطوری غزنوی بار آورد بنابراین
 سلطان محمود تا اخیر حیات خود از دستوریکه داده بود پشیمان بود (۲) .
 ولی باوجود آنهم ازین قبائل در بعضی محاربات استفاده شده است . ترکان

(۱) مقاله بوسورت

(۲) فصل ششم تاریخ افغانستان از نگاه عسکری .

در ترکیب قشون غزنوی سهم عمده داشتند و اکثر افسران عالی رتبه از همین گروه انتخاب میشدند نویسندگان اسلیمی آن دوره غالباً ترکان ستپهای آسیای مرکزی را طائفه گستاخ و دلیر در حالی که فاقد توت ذیاب بودند در بهارتهای مربوط به صنایع حرب و فنون جنگ فوق العاده رسیده و فاعار دانسته اند (۱) بنابر همین وجهه سلاطین غزنوی به ترکان امتیازی قائل شده در حالیکه خراسانیها به امور اداری اشتغال داشتند اکثر مناصب عسکری به آنها تفویض میگردد حتی امور شخصی سلطان را نیز انجام میدادند . حکامیکه سلاطین غزنوی در سرحدات میگماشتند اصلاً رؤسای عسکری یا شجنه های نظامی بودند که بعضاً به امور ملکی از قبیل جمع خراج از حکمرانان تیولات نیز می پرداختند نظریه نوشته مسای بیهقی اکثر این حکام عسکری از مردم ترکمن انتخاب میشدند (۲) این حکام در ایجاب حال برای مدافعه قطعی حدود از بعضی قبایل مجاور در خدمت عسکری کار میکردند چنانکه انتونتا ش که در عهد سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود نائب الحکومه مقتدر خوارزم بود برای تحکیم سرحدات از تجاوزات بادیه نشینان ، ترکان کجات و جغرات را از قبایل غزوقچاق استخدام نموده و همین دسته های اجیر را پس از پسرش هارون در برانداختن سلطه غزنه بکار برد (۳) .

ولی بروایت بیهقی هارون قبل از رسیدن بچنین هدفی از طرف گماشتگان

(۱) گردیزی ص ۶۷

(۲) صفحات ۴۴۶ و ۴۴۸ بیهقی دیده شود .

(۳) بحواله مقاله بوسورت ترجمه میرحسین شاه پروفیسر فاکولته ادبیات پوهنتون کابل .

وزیر غزنه کشته شد (۱) .

بوسورت در مقاله خود مینویسد : احتمال قوی موجود است که سلاطین غزنه تعداد زیادی از ترکان را از داخل خاک اسپراطوری خود که از بقایای سلاله های قدیم آسیای مرکزی بود و در حوزه های تخارستان و گوزگانان حیات بسر میبردند و پس از آنکه از هندو کش عبور و در قطعات افغانستان شرقی مسکن گزیده بودند در اردو شامل نموده باشد چنانکه سلطان محمود زمانیکه از امانت برگشته برای دفع الک خان نصر بطرف بلخ رفت ترکان آواره را که در علاقه های بین نابل و غزنه و بست زندگی میکردند به اردوی خویش جلب کرد (۲) .

حجم دسته های هندی که در قشون غزنویان شامل بودند بعد از اندک بیشرفت در خاک هند بزرگتر شد این گروه را که غزنویان برای تعادل موازنه با قشون ترکی استخدام میکردند نسبت به ترکان معتمدتر محسوب میشدند سلاطین غزنه بغلامان هندی علاقه زیادی داشتند و برای هندوهای مذکور در غزنه محله ای مخصوص تعیین کرده بودند (۳) از تفصیلاتیکه در بعضی وقایع بیهقی و گردیزی میدهند علاقه سلطان را به هندیها ثابت میسازد (۴) در قطعاتیکه سلطان مسعود با سپه سالار مکران علی نوشتگین همراه نمود دو هزار هندو ، هزار نفر ترک ، هزار اردو و عرب و پنجصد نفر از قبائل دیگر شامل بود علاوه بر آن وقتیکه مسعود براحمد نیانگین سپهسالار هندوستان مؤظن برد یکنفر افسر هندی مسعود به (تاک) را برای دفع وی

(۱) بیهقی به تصحیح دکتور غنی

(۲) مقاله بوسورت ترجمه میرحسین شاه (۳) مقاله بوسورت .

(۴) مقاله بوسورت ترجمه میرحسین شاه

گماشته پس از آنکه افسر مذکور بر احمد غالب شد این افسر هندو را بمقام سالاری هندوان ناسزد کرد (۱) این رتبه در تحت اداره حاجب بزرگ اسر و قومانده تمام لشکر هندو نژاد را بعهدہ داشت سربازان ہندی غزنویان در قابلیت های محاربوی فوق العادہ رسیدہ بودند چنانکہ مقابلہ های شدید - شہزادگان راجپوت باغزنویان این موضوع را واضحا تصدیق میکند دستہ دیلمیان کہ طائفہ جنگجو سرسخت و کوهستانی بودند و در اراضی - صعب المرور جوار بحیرہ کسپین زندگی مینمودند در قرن دہم شہرتی پیدا کردہ در اکثر بلاد اسلامی انتشار یافتند بوسورت مینویسد (۲) .

کہ ممکن تنگدستی و فقر اراضی ایشان سبب شدہ باشد تا در اردوہای ممالک مختلفہ آسیائی بصفت اجیر شامل خدمت شوند این موضوع در ست شبیہ بیک طائفہ دیگر ارو پائی یعنی ملت سویس در قرون وسطی میباشد این ملت اروپائی را ہمین عامل فقر و تنگدستی در عصر اصلاحات مذہبی مجبور ساخت تا بحیث اجیر در اردوہا خدمت نمایند باینصورت دیلمیان در اردوہای خلفای فاطمی مصر خود را تا اقصی شرق رسانیدہ بودند قطعاتی از قشون دینمی در اردوی آل بویہ نسبت بخراسانیہا و بدویہای مسافر سبقت جستند ابوعلی سیمجوری دیلمیان را در مقابل سلطان محمود غزنوی استعمال کرد و سلطان غزنہ کہ سہارت این طائفہ را در میدان بخوبی مشاہدہ کرد ممکن ازہمان تاریخ در فکر جلب آنها در اردو افتادہ باشد (۳) بہ اساس ہمین رشادت این طائفہ نظام الملک در سیاست نامہ بہ آنها اہمیت قابل ملاحظہ قایل گردیدہ مینویسند کہ (پیوستہ دو ویست نفر باید بردرگاہ کہ ایشان را مفردان گویند

(۱) بیہقی ص ۵۰۵ (۲) مقالہ بوسورت .

(۳) مقالہ بوسورت ترجمہ میر حسین شاہ

سردان گزیده هم بدیداروقد نیکو وهم بمردی ودلاوری تمام ازین جمله -
صدخراسانی صددیلمی که در سفر و حضر از خدمت غائب نباشند و مقیم بر
درگاه باشند و ایشانرا لباسهای نیکو بوده و سلاح ایشان به تمامی ساخته کنند
و بوقت حاجت بدیشان میدهد (۱) .

اهمیت دیلمیان طوریکه بوسورت نوشته درین بود که دسته‌های برگزیده
پیاده نظام شده سیتوانستند که سلاح مخصوص ایشان ژوین گفته میشد و آن
نیزه کوچکی بود که پیکان دوشاخه در انجام خود داشت و بالای دشمن
پرتاب میشد (۲) سلجوقیان کرمان در قرن ۱۲ آنها را بحیث قطعات پیاده
استخدام میکردند به اینصورت در اردوی غزنویان ازین دسته‌ها بحال پیاده
یاسوار شامل بودند دسته‌های کرد و عرب را که غالباً بیهقی بحال یکدسته ذکر
نموده (۳) از دو فرقه‌ای جدا تشکیل و دارای یک افسر مشترک بودند و در سال
۴۲۷ هجری سالاری کرد و عرب را سلطان مسعود به بوالحسن دبیر (عراقی)
تفویض نمود (۴) طبق نوشته بوسورت کردهای کوهستانی را حکم روایان
پارسی از ساسانیان گرفته تا شا همان قاچار عمه از وطن اصلی شان کردستان و
لرستان جلب مینمودند و آنها را بمقصد مسدود ساختن سرحدات شمال شرقی
در خراسان تمرکز میدادند و باینصورت عسکر اجیر کرد در قشون اکثر سلاله‌ها
دیده میشدند (۵) .

سواران عرب از نگاه سرعت حرکت و قدرت محاربات مستقل حایز اهمیت
بوده در اردوی غزنویان شامل بودند آنها بعضاً در وظایف مفرزه‌های پیشدار
و قطعات مستقل بغرض اجرای حملات ناگهانی (باصقین) و آنی استخدام می -

(۱) سیاست‌نامه (ص ۱۰۲) .

(۲) مقاله بوسورت (۳) بیهقی ص ۳۸-۴۰-۵۰ (۴) بیهقی ص ۶۰-۵۰ (۵) مقاله بوسورت

گردیدند . سلطان محمود غزنوی دستۀ عرب را بحیث سفرزۀ پیشدار به خوارزم در سال ۴۰۸ اعزام نمود که در نتیجہ آنرا فتح کردند (۱) علاوہ ہسران سلطان در سال ۳۹۸ در سوفا، الجیشی خود مقابل ایبک نصر محمد طائی را با لشکر عرب کہ در تشکیل قوای سفری وی شامل بود بہ تعقیب سباشی تلگین قوماندان مقدمہ الجیش ایبک از طوس اعزام داشت قطعہ عرب قشون غزنہ در بیابان خشک و خالی بعد از جنگ مختصری برادر سباشی تلگین را با ہفتصد نفر از وجوہ افراد و سران سپاہ اورا اسیر نمودہ بخدست سلطان آورد (۲) این دستہ ہای عرب از میان قبایلی کہ در صدر اسلام باین سرزمینہا مہاجرت کردہ و توطن اختیار کردہ بودند و در آن عصر در خاک ہای خراسان ماوراءالنہر و ایران زندگی میکردند شامل اردو میشدند و در عرصہ چند قرن اسراء و سلالہ ہای بزرگی کہ یکی در پهلوی دیگری بوجود آمدند ازین دستہ ہای عرب در نظام کار میگرفتند سلطان سعود بعد از لشکرکشی مقابل ابو کالیجار حکمران گرگان و طبرستان (۴۲۶ ہجری) عدہ ای ازین قشون عرب را در - تشکیلات عسکری خود بنام (مستامنہ) داخل کرد (۳) .

پس طوریکہ ذکر یافت اردوی غزنویان از دستہ ہائیکہ بقبایل و نژادہای مختلفی منسوب بودند تشکیل و این تنوع نژادی قابلیت ہای مختلف بحار بہ را در اردو بوجود آورده بود .

تشکیلات:

سورخین قدیم خصوصاً بیہقی اگرچہ در مورد رتبہ ہای عسکری قشون غزنویان بعضی نامہا را ذکر کردہ اند ولی تعیین حدود قطعی صلاحیت ہا

(۱) شماره دوم ۱۳۳۱ مجلہ آریانا بحوالہ مقالہ بوسورت .

(۲) عتبی ص ۲۹۶ (۳) بیہقی ص ۴۵۹ و مقالہ بوسورت شماره ۲ سال ۴۱- آریانا

وسوق و اداره در مقام خانی، از اشکال نیست البته سوال از همه مهمتر اینست که آیا رتبه‌ها حسب صوابدید سلطان و امراء داده میشد و یا کدام سلسله مراتب و تجربه های زبان و یا فعالیت های تجارجوی در کار بوده است. طوریکه در تاریخ دوره سامانیان بمطالعه میرسد صاحب سیاست نامه معتقد است که سامانیان در امور تعلیم و تربیه نظامی پروگرام مرتبی داشتند که در آنصورت شخصیت های نظامی باگذشتادن سلسله مراتب در سن ۳۵ سالگی به اسیری میرسیدند اگر این موضوع در اردوی سامانی حقیقت داشته باشد وجود آنها در قشون غزنه میتوان محقق باید دانست بعقیده بوسورت شماره اول سال ۱۴۰۰ آریانا تعلیم و تربیه غلامان دوره غزنوی فقط از یک سلسله تجارب و تمرین های عملی که در میدان جنگ سی آموختند بوجود میاید ولی بوجودیت یک پروگرام مرتب هنوزمانند درجات و رتبه های معین مشکوک است ولی بااحتمال قوی جوانان هوشیار و لایق بدربارسلطان دعوت شده و در آنجا تعلیمات عسکری را فرامی گرفتند که در جمله آنها فرزندان سلطان نیز اشتراک مینمودند. بهر صورت مساله قابل توجه اینست که آیا رتبه های نظامی بچه مربوط بوده است. ایامدت خدمت در آن مدنظر گرفته میشد و یا فعالیت های خاصه. برای درک این موضوع اولاً - باید در اطراف رتبه و درجات کمی بحث و سخن زد.

طوریکه از جریان وقایع تاریخی بررسی آید سر قوماندان عمومی قشون غزنویان شخص سلطان بوده و در محاربات سهم شخصاً سوق و اداره قوت های مسلح را در میدان بدست خود میگرفت بعد از سلطان قومانده قشون به سپه سالاران داده میشد که مشهورترین و مقتدرترین آنها سده سالار افواج خراسان بود امپراطوری غزنویان پنج وزارت داشت: دیوان وزارت (مالیه) دیوان عرض (وزارت حربیه) — دیوان رسالت (دارالتحریر) دیوان شغل اشرف المملوک (اسخبارات) و دیوان

و محالّت (در بار) (۱) درین وزارت و دیوانها از همه مهمتر دیوان وزارت (مالیه) بود که وزیر آن علاوه بر اجرای تمام امور مالی و داخلی معاون اول سلطان - بشمار سیرت سلطان در سوردش از وی در امور سیاسی، مالی و عسکری مشوره میگرفت .

وزارت دوم را که بنام دیوان عرض یاد میشد (۲) میتوان به وزارت حربیه - معادل دانست رئیس این دیوان که بنام عارض یاد میشد از اشخاصی انتخاب - میگردد که در امور مربوط به نظام دارای معلومات عمومی بوده و طرف اعتماد سلطان واقع میبود نامبرده در عین زمان حیثیت مشاوری عسکری سلطان را داشت طوری که از روایت بیهقی برسیاید عارض در امور لشکری بعضا باشاره و هدایت خواجه بزرگ (وزیر اول) کار میکرد (۳) به تحت امر عارض اشخاصی بنام - نایبان عرض و کدخدا در دیوان مذکور وجود داشته و در امور مربوط به عسکری با عارض معاونت میکردند (۴) عارض در وقت صلح سالانه قشون سلطان را در دشت (شاهار) که نزدیک غزنی بود سان دیده تمام سلاح و حیوانات ، صاحب منصبان و افراد نظامی را معاینه میکرد . معاش سربازان از طرف وی یا نایبان او بعد از - هرساله ماه به آنها توزیع شده صورت حساب آن بدیوان وزارت تقدیم میشد در اثنای سفرهای عسکری عارض وظیفه امور اکمال و خدمت را اجرا مینمود یعنی بصفت رئیس لوازم و نقلیه اردو اجرای وظیفه نموده در مراحل اقامت تمام - وسایط حمل و نقل قشون و اکمالات اعاشه اذوقه و غیره را انجام میداد و بعد از فتح نگرانی غنایم را بعهده میگرفت بصورت عمومی در جنگها تجاری با قشون

(۱) بیهقی ص ۲۵۷ و اکثر صفحات

(۲) بیهقی صفحه ۱۳۵ - ۱۵۵ - ۳۲۵ - (۳) بیهقی ص ۳۵۵

(۴) بیهقی ۳۳۰ - ۵۰۷

غزنه همراهی نموده و در مورد خرید و فروش و تهیه لوازم سفری استخدام میشدند (۱) در بعضی اوقات که جنگهای کوچک و سفرها در تحت فرماندهی سالاران صورت میگرفت در آن صورت یکنفر بنام عارض از طرف رئیس دیوان عرض — (وزیر حربیه) انتخاب و بالشکر اعزام میشد که این عارض شخص معتمدی بوده — معاش لشکر را توزیع و تمام امور حل و عقد و اثبات و اسقاط رابعهده میگرفت (۲) عارض یک اصطلاح است که مورخین آنرا چه در دودمان های قبل از غزنویان و چه در سلاله های مابعد آن بهمین معنی ذکر کرده اند و چنین بنظر میرسد که کلمه عارض در مورد اطلاق به عاملین امور نظام زماناً و مکاناً ساحه وسیع تطبیقی را حایز بوده است چنانکه در عهد سامانیها گماشتن عارض لشکر با ابوعلی اسباب مخالفت نامبرده را با امیرنوح فراغم آورد (۳) علاوه بر آن این لقب — بدوره غوریان که خلف مدنیت غزنویانند موجود بوده است (۴) بیتهقی در موارد مختلفه رول عارض بصفت یکوزیر مقتدر مکرراً ذکر نموده است (۵)

در ولایات امپراطوری روسای عسکری راسا اداره ایالت مذکور را بدست داشته و در عین زمان امور ملکی متعلقه رانیز انجام میدادند بصورت عمومی در سرحدات قوتهای بقسم حدودی و ساخلو بزیر فرماندهی همین روسای عسکری خدمت میکردند سلطان در ولایات سهم چون خراسان، عراق و هندوستان اشخاصی را بعنوان سپهسالار قشون تعیین میکرد. این سپهسالاران دارای اختیارات تامه بوده و وظایف آنها را بعضاً توسعه فتوحات و یا جلوگیری از مخالفتهای محلی و جمع خراج ذکر —

(۱) دکتور ناظم ص ۱۴۶ (۲) بیتهقی ص ۵۰۷ (۳) ابن اثیرج ص ۸ ص ۱۸۰

(۴) طبقات ناصری طبع کلکته ص ۱۴۶ - ۱۴۷ (۵) بیتهقی صفحات ۲۲۲ - ۲۲۵

و غیره .

کرده اند (۱) یکی از رتبه های بزرگ دیگر نظامی اسپراطوری غزنوی حاجب بزرگی بود (۲)

حاجب بزرگ را که میتوان بنام سپهسالار عموسی یاد کرد (۳) در حقیقت در پهلوی غرض از تمامی امور عسکری که در میدان جریان میگردید با امور متعلقه آن واری میگردید چنانکه در یک سوق الجیشی متقابل ترکمانها سلطان مسعود از بلخ قوتهای مختلفی به تحت فرماندهی حاجب بزرگ سپاهی به خراسان امر کرد که بتحت فرماندهی برادر خود ابوالحسن عراقی بهرات اعزام نمود و به ابوالحسن امر کرد که با برادر خود بیوندد ضمناً به تمام فرماندهان چنین امر داده بود که تمام سالاران بمثال حاجب بزرگ گوش فرادهند و از وی هدایت بگیرند (۴) - بعد از حاجب بزرگ سپهسالاران قوای ولایات مختلف دارای صلاحیتهای - نظامی بودند و طوریکه ذکر یافت تعداد این اشخاص نیز محدود وانگشت - شمار بود بمرحله دیگر هر قبیله و نژادی از خود سالارانی داشتند که راسا - بقوماندان جبهه ، سپهسالار یا سلطان مربوط بودند از جمله قوماندان عالی رتبه اردوی غلامان بنام سالار غلامان یاد میشود که حیثیت رسمی وی کمی پایینتر از سپهسالار عموسی بود این شخص که سرو قومانده غلامان را بدست داشت - در او ایل سلطنت مسعود حاجب بیک تغدی بوده است که بیهقی از وی بتکرار - نام نیبرد (۵) اردوی غلامان سرائی بداخل خود تشکیلاتی داشت که از - جمله بعضی اشخاص به وظایف بزرگ و سهمی انتخاب میشدند مثلاً مقام (جامه - دار) که مسئول تهیه و توزیع و اکمال لباس سپاهیان و امراء بود از همین گروه

(۱) بوسورت ترجمه میر حسین شاه

(۲) ابن اثیر - بیهقی ص ۱۶۱ - ۲۲۰ - ۱۵۱ - ۲۸۹ - (۳) بوسورت شماره

۱۲ آریانا ۱۳۳۱ (۴) بیهقی ص ۵۰۶ (۵) بیهقی همانجا ص ۲۲۵-۲۲۶

«۱۴۰»

غلامان انتخاب میشد همچنین در ادارات (سلاح دار) و (چتردار) و (علمدار) نیز ریاست به غلامان مذکور تفویض میگرددید (۱)

در تشکیلات دربار غزنوی اشخاصی بنام (رسولدار) (۲) و سپه‌دار (۳) و (حاکم لشکر) (۴) نیز شامل بودند که غالباً این عهده‌ها به غلامان سرائی منقوض - میگرددید. حرس که حیثیت قوماندان اسنیه دربار را داشت نیز در تشکیلات - غزنویان بملاحظه میرسد (۵) قشون هندی نژاد دربار غزنویان بعد از (حاجب - بزرگ) قوماندانی باسم سالار هندوان داشتند که سلطان مسعود بالآخر این - مقام را به افسر هند و موسوم به (تلک) سپرده (۶) سوق و اداره قشون دیلمی به اسرای مربوط آنها که مورد توجه خاص سلطان بودند سپرده میشد. کردها و عربها غالباً قوماندانی مشترکی داشتند این عهده را سلطان مسعود در سال ۴۷۳ هجری به ابوالحسن عراقی دبیر تفویض نمود دسته‌های سواره عرب که دارای قابلیت سرعت حرکت بودند و بیهقی آنها را بنام دیو سواران یاد میکنند (۷) در - ارسال مکاتیب مهم نیز استخدام میشدند و قدرت تاثیر و ضربه سریع آنها در - محاربات قابل قدر بود. حکمرانی و اداره قلعه و قصبه‌ها به شخصی بنام کوتوال سپرده میشد (۸) کوتوال در شهرها از وظایف شهرداری گرفته تا سوق و اداره امور ملکی و نظامی را بدوش میگرفت. بصورت عمومی مقامات ملکی و نظامی -

(۱) بیهقی صفحه ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۳۵۷ - وغیره

(۲) بیهقی ص ۳۴-۲۸۲ بوسورت ترجمه میرحسین شاه. بیهقی ۳۱۷-۳۸۸ ر

(۳) همانجا ص ۲۲۵-۲۲۶

(۴) بیهقی ص ۱۸۰ - ۱۸۱ وغیره ... (۵) بیهقی ص ۲۲۶

(۶) بیهقی ص ۵۰۵ (۷) بیهقی ص ۳۷۵ وغیره

(۸) بیهقی ص ۱۲ - ۱۷ وغیره

در دوره غزنویان وحتى در بسا از سلاله های این عصر به شکل ثابت تابع — اشخاص اختصاصی نبوده زیرا در عین زمانیکه یک شخص نظامی بعهده ملکی مقرر میشد اشخاص غیر نظامی نیز موجود بودند که رتبه های نظامی را احراز مینمودند . در رتبه های فوقیکه ذکر یافت صلاحیت های هر مقام بصورت دقیق معلوم شده نمیتواند زیرا اصلا رتبه های مذکور دارای تشکیلات ثابتی نبوده است مثلاً سپهسالار ممکن بود تعداد متفاوتی از نظامیان را در موا رد مختلفه تحت اسرا داشته باشد بر وایت سیاست نامه سپهسالار ان سلطان محمود غزنوی علی نوشتگین و محمد اعرابی هر کدام بر تعدادی از لشکر قومانده اجرا کرد از جمله علی نوشتگین پنجاه هزار مرد در تحت حکم خود داشت (۱) بهمین ترتیب از آنجائیکه تعداد لشکر قبائل مختلفه در اردوی غزنوی نظربه سیر زمان تفاوت میکرد بناءً سالاران قبائل مذکور نیز تعداد ثابت سپاهیان در اختیار خود نداشتند اکنون برمیگردیم بر رتبه های کوچکتر یعنی به تشکیلات مادونیکه در چوکات خود باید دارای صلاحیت و حدود ثابتی بوده در تحت نظر اسرای لشکر اجرای مجاربه کنند . بیهقی با اینکه رتبه های مادون را به نامهای خیلناش (۲) نقیب (۳) سرهنگ (۴) و حاجب ذکر نموده ولی بصورت واضح اندازه و حدود صلاحیت ها و تعداد عسکری را که در اختیار داشتند تعیین نکرده است. دکتور ناظم معتقد است که خیلناش شخصی بود که بالای ده سوار حکم میراند (۵) و بهمین ترتیب قائد قوماندان صدسوار وازو بالاتر سرهنگ افسر (۵۰۰) سوار و بالاخر حاجبی رتبه ای بود که

(۱) سیاستنامه ص ۳۸ - ۳۹ (۲) بیهقی ص ۲۲۸ تا ۵۹۸ (۳) همانجا

۲۵۱ تا ۳۵۸ (۴) همانجا ص ۱۵۰ تا ۳۹۲

(۵) دکتور ناظم (حیات سلطنت) ص ۱۵۰ تا ۶۱۰ و غیره صفحات

قوماندانهای لشکر های مستقل احراز میداشتند ولی برای فعلاً نمیتوان درجه صحت این نظریه را تعیین کرد . بوسورت در مقاله خود این طرح را سه مرحله آمیز خوانده طوریکه میگوید اصطلاح خیلشاه فقط برای یک نوع خدمت خاص و در عین زمان رتبه معمول بود چنان که در سال ۳۱۰ هجری در محاربه آخرین مسعود با سلاجوقیان پیشدار اردوی غزنه حینیکه از سرو حرکت کرد از پنجمصد نفر خیلشاه عبارت بود و این دسته در دندانقان بصورت دسته جمعی جنگیدند علاوه بران این اصطلاح را بیهقی جزء از اصناف لشکر ذکر کرده است (۱) هرگاه تاریخ بیهقی بصورت دقیق مطالعه گردد نظر بوسورت بخوبی آشکار میگردد . زیرا غالباً بیهقی وظایف خیلشاهان را بصفت خبر رسان ها و یا اشتراك در حرکات محاربوی ذکر نموده است (۲) .

گذشته ازان در مورد صلاحیت نقیب و سرهنگ نیز برای فعلاً کدام اظهار نظر قطعی کرده نمیتوانیم اینقدر محقق است که خیلشاه ، نقیب (۳) سرهنگ و حاجب نظامیان مختلف الرتبه بودند که در ایجاب وقت از بعضی آنها بصورت دسته جمعی نیز استفاده بعمل میآمد بطور مثال سلطان و سپهسالاران نقیب رابعضاً برای بردن و آوردن خبر های مهم استخدام میکردند (۴) .

سرهنگان باوصف اینکه صاحب منصبان نظامی بودند در بعضی امور خصوصی نیز استخدام میشدند وقتی که بامر سلطان اریارق ، سپهسالار ، هندوستان را

(۱) بوسورت ترجمه میرحسین شاه .

(۲) بیهقی ص ۴۷ - ۱۱۷ - ۳۷۵ - ۶۱۰ و غیره (۳) سیاستنامه -

نظام الملك در ضمن محافظین درگاه میگوید که بر هر پنجاه نفر باید نقیبی نصب گردد و این دلیل بلوکمشری رتبه نقیب را نشان میدهد بالاتر ازان را .

(۴) بیهقی ص ۳۳ تا ۳۵۷ و غیره

گرفتند پنجاه سرهنگ برای گرفتاری وی ماسور گردیده بودند و آنها از چپ و راست بروی ر یخته اورا گرفتند . (۱)

بعقیده نگارنده چون این رتبه ها از تشکیلات نظامی عباسیان متقدم منبع گرفته غالباً رجوع به ان زمینه را تا یک حدی بحل نزدیک میسازد بهرحال بعضاً در مورد رتبه سرهنگ اصطلاح (سرهنگ باخیل) نیز بمطالعه میرسد (۲) که در آن صورت مطلب از خیل باید لشکری مطلب گرفته شود که تحت امر یک سرهنگ موجود میبود . سرهنگ را امروز در ارتش ایران سرادف (غند) دانسته اند از روی نوشته های بیهقی رتبه حاجب بر سرهنگ و از سرهنگ بر نقیبان و خیلتاشان برتر بوده است (۳) لذا بصورت عمومی گفته میتوانیم که اردوی غزنویان در تشکیلات مادون خود رتبه های معینی داشته و سلسله مراتب در آن مدنظر گرفته میشد . تنها صلاحیت های مذکور را نمیتوان بصورت درست تعیین کرد این رتبه های مادون بازهم نظر بقبایل و دسته های مختلف اقواسیکه در اردو شامل بودند نامهای جداگانه ای بخود می گرفتند . اردوی غلامان خاصه سلطان دارای رتبه های فوق بوده و منسوبین آن بنام خیلتاش نقیب و سرهنگ سلطانی یاد شده اند که بصورت عمومی یکنوع قدرت جداگانه را تشکیل میدادند و رسماً بسطان مربوط میبود و بعد از او به تحت فرمان سالار غلامان سرائی وظایف لازمه را انجام میدادند . در جنگ علی آباد سلطان مسعود در وقت جنگ راساً به بیگتغدی سالار غلامان سرای امر داد تا یکهزار مبارز زره پوش نیک اسبه برای تقویه وی اعزام نماید (۴) .

لشکر هندی بعین ترتیب در بین خود افسران هندی بنام نقیبان و سرهنگان

(۱) بیهقی ص ۲۲۷ (۲) بیهقی - ص ۳۳۸ .

(۳) همانجا ص ۲۷۳ - ۲۷۶ . (۴) بیهقی

هندو داشت که به تحت امر شان سواران و پیاده هندی قرار داشتند (۱) کذا تمام افسران دسته های مختلف بنام قوم و قبيله خویش یاد میشدند . اکنون باید فیصله کرد که ترفیع افسران برتبه های بالاتر به اساس چه ملاحظه صورت میگرفت . برای فعلاً میتوان بعقیده دکتور ناظم بود که میگوید ترفیع نظامیان نظر بلیاقت و کفایتی صورت میگرفت که آنها در حضر و سفر از خود نشان میدادند و حتی یکنفر سپاهی نظر به ابراز لیاقت بمرور زمان به منصب قوماندانی میرسید (۲) بروایت بیهقی قراتگین اولین غلام مسعود در هرات بود که به نقابت رسید و پس از فعالیت رتبه حاجبی یافت (۳) همچنین التونتاش میگفت که من نقیب خلیتاشان سلطان محمود بودم و مرا با مسعود به (ری) گماشت و در آنجا حاجبی بزرگ یافتم تا اینکه امروز بدرجه سالار نام (۴) .

مسلكهای اردو:

بصورت عمومی صنوف و مسلكهای اساسی اردوی غزنویان عبارت بود از پیاده، سواری، فیل سواران، دسته انجنیران عسکری (استحکام) و جزء تامهای اکمال طور مجموع این مسلكها بازهم بداخل چوکات خود به اصناف جداگانه و دسته های اختصاصی جدا میشدند . صنف سواری که در اردوهای آنروز نظر به قابلیت حرکت سریع خود جزء تامهای مانور را تشکیل میداد نسبت بصنوف دیگر حایز اهمیت بوده و از حیث تعداد نیز بر دیگران سبقت داشت لوازم قشون سواری که به اسب و تجهیزات خصوصی احتیاج مبرمی داشت طور کافی از طرف مقامات اکمال تهیه میشد غالباً تعدادی ازین اسپان

(۱) بیهقی ص ۲۲۶ - ۲۵۲ - ۲۳۷ (۲) دکتور ناظم ص ۱۵۰

(۳) بیهقی ص ۱۰۷ (۴) همانجا ص ۶۱۸

را از تحف و غنایم جنگ بدست میآوردند . اسپهائیکه از ترکستان یاسمت آسیای
 مرکزی خریده و یاقسم تحفه تقدیم میشد بنام اسپان ترکی یاد شده اند
 قدرخان در ملاقاتیکه باسلطان محمود غزنوی در ماوراءالنهر نمود تعدادی
 از اسپان ترکی را بوی طور پیشکش داده و عتبی در مورد آن تفصیلاتی دارد (۱)
 سواران این مسلک غالباً دواسپه بوده اند (۲) و این موضوع احتیاجات اردو را
 از نگاه اسپ زیادتر میساخت معهذاً تعداد زیاد اسپ در اختیار سواره
 نظام ویابحال احتیاط وجود داشت پس از مرگسلطان محمود غزنوی هنگامیکه
 محمد در غزنه زمام امور را در دست گرفت بوی پیام داد که تا از (زرادخانه)
 در جمله دیگر آلات جنگ بیست هزار اسپ از مرکب و ترکی بوی —
 بفرستد (۳) دسته های سواره نظام سپاهیان زره پوش که سراپا در زره غرق
 بودند موجود بود (۴) اسپهای سواری بصورت عمومی دارای برگسوان (زره-
 اسپ و فیل) بود که تمام وجود آنها را می پوشاند (۵) دسته های سواره قبایل
 مختلفه اردو بصورت مجموعی صنف و یاقوت سواری اردوی غزنویان را
 تشکیل میداد . صنف پیاده دارای سرعت کافی نبوده ولی برای استعمال جنگ
 میدان و اشغال هدفهای تکتیکی فوق العاده مساعد بود تعداد منسوبین این
 مسلک نسبت بسواره نظام کمتر بود اما در محاربات حصارها و مواضع —
 مستحکم که رول سواری را کمتر میساخت صنف پیاده نظام به کمال مهارت
 طرف مدافع را زیرباران تیرقرار داده و با قدرت کامل ذریعه زینه ها به برج و
 باروی حصارها برسیامدند (۶) .

(۱) عتبی ص ۳۳۲ - ۳۳۳ (۲) بیهقی ص ۴۷۷ .

(۳) بیهقی ص ۷۴ (۴) همانجا (۵) همانجا ص ۳۴ عتبی ص ۹۳-۱۳۱

(۶) بیهقی ۱۱۰ تا ۱۱۳ گردیزی ص ۶۴

صنف پیاده باتیر کومنا ، نیزه های دراز و سپرهای فراخ (۱) شمشیر و ژوبین میجنگیدند . در صنف پیاده نیز دسته های مختلفی چون پیادگان سگری (سیستانی) غزنیچی ، هروی ، بلخی و هندو و دیلمی معروف بودند (۲) و تمام آنها بصورت مجموع صنف پیاده نظام را تشکیل میدادند .

فیل سواران در میدان جنگ قلعه های متحرک را در خطوط اولین محاربه بوجود می آوردند . رئیس این مسلک بناه مقدم یا مقام فیل بانان یاد میشد که تمام منسوبین این مسلک را تحت امر خود داشت (۳) در وقت سلطان مسعود این رتبه را حاجب بونصر داشت که پس از او را بزعامت حاجب رسانید . تعداد فیلهای غزنویان بعد از اجرای محاربات سلاطین پیشین غزنوی در هند زیاد تر شد زیرا در جمله غنایم و تحف راجگان فیل های جنگی قسمت مهم راتشکیل داده و باینوسیله شامل اردو می شدند . بعضا فیلان را برای فربه شدن به هند نیز میفرستادند . چنانچه در ابتدای سلطنت سلطان مسعود فیل ها را از هند به کابل خواسته و در همانجا بدیدن آنها آمد تعداد واقعی فیل های اردوی غزنه معلوم نیست دکتور ناظم تعداد مجموعی آنها در حدود ۱۷۰۰ و بحواله فتوح السلاطین ۲۰۰۰ نوشته است (۴) طوریکه قبلاً ذکر یافت مسعود برای معاینه فیل ها بکابل آمد و درینوقت (۱۶۷۰) فیل در شمار آمد . گردیزی در ضمن بیان بیان دیدن قشون در دشت شابهار در سال ۴۱۳ ۵ تعداد فیل ها را ۱۳۰۰ مینویسد (۵) صاحب طبقات ناصری تعداد فیل های سلطان محمود غزنوی را تا ۲۵۰۰ زنجیر ذکر نموده (۶) ولی همین تعدادیکه بیتهقی ثبت

(۱) و ۳۰۲ بیتهقی .. و ص ۲۸۲ و ۲۸۶ و غیره صفحات .

(۲) دکتور ناظم ص ۱۴۷ (۵) گردیزی ۶۳ (۶) طبقات ناصری ترجمه

راورتنی بانگلیسی ج (۱) ص ۸۴

کرده محقق تر است - افراد این صنف اکثر هندو بودند مسلک چهارم از انجیران عسکری که وظیفه صنف استحکام امروز را اجرا مینمودند تشکیل میداد - درین مسلک نسبت بهمه صنوف تنوع وجود داشت مثلاً : دسته های حفاران و سمج زنان (۱) سرتبات و سایل محاصره چون (منجنیق) برجهای چوبی و قچ جنگی که بصورت عمومی بنام عرادات ویا آلات قلعه کشادن خوانده شده است (۲) دسته هائیکه در احداث پل ها با اردو معاونت میکردند و شبیه آن تمام افراد مسلکی درین گروپ شامل بودند . در اثنای سفرها بنا بر لزوم تعدادی ازین اشخاص نظر باحتیاجات احتمالی شامل اردو میشدند چنانچه سلطان محمود غزنوی در سفری که به دره های نور و قیرات (درعلاقه لغمان) حالیه جهت احداث راهها و تأمین اسکانات حرکت در اراضی سنگلاخ سرداد تادسته بزرگی از آهنگران دروگران و سنگ کشان بالشکر همراهی نمایند (۳) دسته های حفاران و سمج زنان در اثنای محاصره در دیوارهای حصار رخنه هارا تولید میکردند و این رخنه ها نیز غالباً توسط قچ جنگی بعمل می آمد و بصورت استعمال آنها در آینده تحت عنوان (تحکیمات دایمی ، قلعه و مواضع مستحکم و طریق تعرض برحصارها ، اسلحه تحافظی و سایل و تکنیک تعرض برحصارها) خواهیم نوشت . سرتبات ماشین های رامیه نیز در طول محاصره با انداختن سنگهای بزرگ و مرمیات مختلف بطرف مقابل ضایعاتی وارد میکردند . این وسایل غالباً بالای عراده هائی حرکت مینمودند چون سلاطین پیشین غزنویان دیرساحه وسیعی بسفرهای سوق الجیشی پرداخته اند بناء به متخصصین پلسازی احتیاج زیادی احساس میکردند این اشخاص پل های مختلفی را روی عرض

(۱) بیهقی ص ۱۱۳ تا ۶۳۳ گردیزی ص ۶۲ (۲) بیهقی ص ۳۳۳ تا ۳۷۳ .

(۳) گردیزی ص ۶۱

دریاها احداث مینمودند که در آینده ازان ذکر خواهیم کرد . مسلك پنجم در اردو قدمه های اکمال و خدمت بوده است درین مسلك نیز دسته های مختلفی موجود بودند افراد این دسته ها در ساقه اردو حرکت میکردند وسایل حمل و نقل در اردوی غزنوی ها فیل ، اشتر و مرکب بود (۱) که بالای آنها سنگین بارهای اردو نقل داده میشد افرادی که برای اداره آنها مؤظف میشدند شامل همین مسلك بودند . درجه موفقیت اردو به فعالیت درست همین قدمه های اکمال مربوط بوده است از همین جهت در اثنای حرکات قومانندان جمله مجبور بود برای امنیت این جزء تام های اکمال که در ساقه اردو حرکت میکردند افراد لازم و کافی جدا نماید . ترتیبات قوی که سلطان محمود غزنوی با استفاده از همین مسلك برای عبور از صحرای (تهسیر) گرفت در آینده ذکر خواهد شد . بصورت عمومی مسلك های معلوم اردوی غزنویان بصورت مجموعی همین دسته های بودند که ذکر شد . جای شك نیست که درین مسلك ها تشکیلات منظمی موجود بوده است ولی کیفیت آنرا مفصلاً نمیتوان درست تعیین کرد .

علایم و مراسم اردو :

اردوی غزنویان دارای سمبول های مختلفی چون علم ، چتر ، طرادها ، جنبیت ، کوس و طبل و بوق که همه آن مثل وحدت و قیمت معنوی اردو بشمار میرفت - بوده است . گذشته ازان چنین فهمیده میشود که اردوی منظم غزنویان یونیفرم مخصوص و متحدالشکل داشته اند . در جمله ماسورین دربار سلاطین غزنوی شخصی بنام (علمدار) که غالباً از غلامان خاصه انتخاب میشد موجود بوده است این علمداران در روزهای تشریفات و یاسحاربات علم را در

(۱) گردیزی ص ۶۳ بیهقی ص ۷۴ - ۳۶۲ - ۳۵۰ - ۳۶۴ .

خطوط پیشترین محافظه و پیش سپردند اعلام غزنویان دارای تصویر شیر بود و این علم‌ها همان بیرق‌های رسمی سلاطین بودند (۱) البته اعلام دیگری که به امراء و سپهسالاران داده میشد رنگهای مختلفی میداشتند. چنانکه وقتی مسعود قشون احمد نیالتگین به سپهسالار هندوستان را در دشت شابه‌ارسان میدید باوی سه علم رسمی تصویر شیر و علم خود احمد بشکل دیبای سرخ همراه بود (۲).

اصطلاح سنجوق که در تواریخ عهد غزنوی نگاشته آمده ماهیت بیرق و بعضاً چتر را ارائه میدارد (۳) چتر سلاطین غزنوی دارای رنگ سیاه بوده و در عهد سلطان ابراهیم ابن مسعود (۳۵۱ - ۳۹۲ هـ) بر فراز چتر تصویر شاهین تعلیق میگردد که سزین بجواهر بود و کوپورلو عقیده دارد که غزنویان روی بیرق خود نشان مهتاب و سیمرخ را نقش میکردند ولی اصل ماخذ آن برای ما معلوم نشد (۴) بیرق‌های غزنویان دارای دسته‌ای بنام ماهیچه بیرق بود که در راس چوب آن تعبیه شده از طلا یا نقره در آن زمان بشکل پنجه ساخته می‌شده است (۵).

طرادها نیزه‌های کوچکی بودند که ماهیت همین اعلام یا نشان‌های اردو را حایز بوده اند. کوس طبل و بوق که در اثنای حرکت و میدان کارزار عظمت و طنطنه اردو را نشان داده مبارزین را به زور آزمائی تشویق مینمود به مفهوم موزیک امروزه در اردو موجود بوده است. سلاطین غزنوی به امراء و سپهسالاران لزوماً تعدادی از علم، طبل، کوس و بوق همراه مینمودند و در

(۱) بیهقی ص ۲۷۲ (۲) همانجا و همان صفحه (۳) حاشیه ص ۳۷۲ -

۳۳۳ بیهقی .

(۴) پاورقی مقاله بوسورت (۵) حاشیه ص ۲۷۲ بیهقی .

میدان جنگ تعداد معتنا بهی ازین سمبول های اردو موجود بوده اند (۱) .

از روی اشارات مؤرخین قدیم استنباط میشود که نیروی منتظم و گارد های غلامان غزنویان دارای یونیفرم و لباس متحدالشکل بوده اند بیهقی در مورد لباس غلامان سرائی اشاره کرده میگوید : که دوهزار آن با کلاه دوشاخ و کمرهای گران ، هزار غلام با عمود سیمین و دوهزار با کلاه چاربر ملبس - بودند (۲) صاحب طبقات ناصری لباس غلامان سلطان محمود غزنوی را متحدالشکل معرفی میکند و قبلاً در آغاز این بحث ازان ذکر رفت (۳) دکتور ناظم از روی نسخه بیهقی مورد استفاده خود میگوید که اردوی سلطان محمود غزنوی دارای لباس متحدالشکل بوده اند که از طرف دولت به آنها داده میشد (۴) گذشته ازان در مورد لباس و خلعت بزرگان نظامی بیهقی اشارات زیادی داشته و کلاه دوشاخ نظامیان مذکور را بمراتب ذکر نموده است (۵) .

اردوی غزنویان بروز های رسمی تشریفات مخصوص داشتند . سلطان مرسل در دشت شابهار نزدیک غزنی عسکر راسان میدید علاوه بران سپاهیانیکه عازم کداد سفر ویا به معیت سپهسالاران به ولایت ما فرستاده میشدند از طرف سلطان معاینه می گردیدند درین معاینه وسان دیدن سلطان اولاً آنها را دیده متعاقباً در محل بلندی استاده شده و لشکر از جلووی به تعبیه میگذاشت (۶) درین تعبیه یارسم گذشت غالباً در سرقطار اعلام و محافظین آن، متعاقباً دسته های غلامان که در فوج مذکور شامل بودند گذشته بعد ازان جزء تاسهای مختلفه بحال یک یک خیل سرعنگ یکی بعد دیگری از حضور سلطان میگذاشتند

(۱) بیهقی ۲۷۲ (۲) همانجا (۳) حاشیه ص ۲۷۲ - ۳۳۳ (۴) پاورقی

مقاله بوسورت (۵) حاشیه ص ۲۷۲ بیهقی .

(۶) بیهقی ص ۳۵

تا اینکه همه لشکر تمام میشد درین رسم گذشت سرهنگان پس از گذشتن از جلو سلطان به رسم تقدیم سلام و مراتب احترام می ایستادند (۱) .

در روزهای رسمی دسته های غلامان سلطان رول عمده تشریفاتی داشتند چنانکه درین موارد به دو طرفه تخت و یاراه صف میکشیدند . بعضا دسته های دیگر لشکر نیز بعین صورت ترتیب میگرفت .

قواعد تعبیه :

قواعد تاکتیکی و سوق الجیشی که در زمان غزنویان معمول بود همان اساسات همان پرنسپهای دوره اسلامی را احتوا میدارد که در تطبیق آن خصوصیات محلی و قابلیت سوق و اداره قوماندانها رول عمده — داشته است . قوماندانان غزنه در ساحة وسیعی باجرای محاربات پرداخته قدرت عبور از اراضی مختلفه چون دریا ، کوهسار ، دشت و صحرا و جنگلات را داشته در مناطقی که بکلی مغایر اقلیم وطن اصلی ایشان بوده به سفرهای عسکری پرداخته اند خصوصا فتوحات سلاطین اولیه آن درهند مظاهر این قابلیت است . لشکرکشی سلطان محمود غزنوی به کشمیر و مناطق صعب المرور برفداران یا حرکات سلطان از صحرای (تهسر) بطرف سومات دو قابلیت مختلف ومتضادی را نشان میدهد که اردوی غزنه آنرا نمیتوان دریافت پس درچنین موارد که خطوط اکمال و احتیاط اردو فوق العاده طولانی میشد سوق و اداره قوماندانان غزنه قابل تمجید بوده است . درین زمان سلاطین قوتهای محارب خود را بشکل قلب، میمنه، میسره ، مقدمه ، ساقه، طلیعه و بعضا مایه دار ترتیب میکردند . در قلب بازهم سر قوماندان جامیگرفت و اگر احیانا احتیاطی که بنام مایه دار معروف بود مدنظر میبود در همین قسمت تعبیه میشد وجود فیلان

(۱) بیهقی ص ۳۹۳

جنگی در اردوی غزنویان باعث تحکیم خطوط جبهه میگردید . سرقوماندان در اثنای جنگ برفیل سوار میشد (۱) ولی در وقت تعقیب یا عقب نشینی از اسب کار می گرفت (۲) فیلهای اکثری در پیشروی قلب بشکل قلعه های مستحکم و متحرک تعبیه شده (۳) پیاده ها و سواران دشمن را از بین میبردند به این معنی که فیل سوار و پیاده را ذریعۀ خرطوم خود به هوا برداشته و توسط اشکهای خود پاره و زیر پا میکرد و با قدرت مصادمه نیروی پیاده طرف مقابل را زیر پا میساخت . در محاربات حصارها نیز فیل بهمین قسم فعالیت کرده بدشمن تلفاتی وارد میکرد (۴) پس بصورت عمومی از فیل هم بحال یکسپر و هم بحیث یک حیوان متعرض وهم بقسم واسطه نقلیه استفاده میشد . فیلهای بعضی در میمنه و میسره جناح های راست و چپ قوت تعرض بوده و بعضی این قسمتها احاطه های یکطرفه و یادو طرفه را اجرا مینمودند و هدف های تعرض نورمال آنها میسر و میمنه دشمن بوده است . مقدمه قوت بالنسبه بزرگی بود که قبل از محاربه قوتهای کلی بدشمن تماس و یا بعضی هدفهای محدود را بدست میآورد ولی طلیعه قطعۀ کشفی بود که بمقصد کشف و امنیت افراز گردیده و قوت آن نسبت بمقدمه کمتر بود . قوماندانان غزنه در افراز طلیعه مهارت تامی داشتند چنانچه در روز و شب به هر چهار طرف طلائع افراز کرده بذریعۀ آن معلومات از دشمن ، اراضی و خصوصیات مطلوبه بدست می آوردند (۵) قوت طلایه یا طلیعه باندازه میبود که اگر بادشمن تماس مینمودند قدرت اجرای حرکات مستقل را میداشتند . ساقه همان قسمت ترتیبات محاربوی بود که در

(۱) بیهقی ص ۴۶۶ - ۵۷۷ - ۵۸۲ و دیگر صفحات

(۲) بیهقی ص ۴۹۴ (۳) عتبی ص ۱۵۰ - ۲۴۹ - ۱۵۱ - ۲۹۹

(۴) عتبی ص ۱۹۳ (۵) بیهقی ص ۳۵۰ - ۳۵۶ و غیره .

عقب قلب موجود بوده و قدمه های اکمال را احتوا میکرد . برای امنیت آن تعدادی از قوای محارب جدا میشد - ثقیل بودن بنه و نقل سنگین بارها بعضاً در مناطقی باعث ضعف اردو میشد این خصوص در مورد محاربات اردوی غزنه مقابل ترکمانان سلجوقی حایز اهمیت است زیرا بنه و ثقل و سنگین بارهای ترکمانان سلجوقی حایز اهمیت است زیرا بنه و ثقل و سنگین بارهای ترکمانان بمسافات دور (۳۰ فرسنگ) بعقب قوه مهاجم موجود بوده قوای محارب بصورت جریده بحال سیار و متحرک حرکات را اجراء نموده میتوانست درحالیکه در مقابل شان اردوی غزنه دارای سنگین بارهای گران و نزدیک به جبهه بوده و قوماندان جبهه مجبور بود قوای کافی برای امنیت آن جدا نماید علاوه بران این ثقلت حرکات اردو را نیز بطی میساخت . شکست های سپاشی و بیگتغذی سالاران مسعود از ترکمانان بنا بر همین علت بوده است (۱) بعد از آنکه از نتیجه محاربات با ترکمانان سلطان مسعود به ضعف اردو خود از نگاه ثقلت بنه پی برد در سفر آخرین خود بحصار دندانقان بدوا چنین پلان طرح کرد تا قوای بدون بنه و سنگین بار را مقابل ترکمانان اعزام و خودش با قسمتی از قوای بحال احتیاط منتظر فرصتی باشد (۲) ولی این پلان پسانتر تغییر خورد . سایه دار عبارت از احتیاط عمومی قوت های جبهه بود که سرنوشت آنرا سر قوماندان تعیین میکرد یعنی سر قوماندان بغرض استعمال در ایجاب وضعیت پیش از محاربه جدا کرده اکثر در مرکز جبهه تعبیه میشد (۳) موضوع دیگری که در قواعد تعبوی غزنویان ملاحظه میشود « کمین میباشد » که درینصورت قوای کوچکی که در محلات مخفی پنهان و ستر و اخفا میشد در

(۱) بیهقی ص ۵۸۳ - ۵۸۴ (۲) بیهقی ص ۵۹۸

(۳) بیهقی ص ۵۶۴

يك آن نازك بطور فجائی و ناگهانی بالای دشمن ~~پیدا~~ تاثیر خارق العاده‌ای تولید کرده می‌توانست (۱) .

قوماندانهای غزنه در تطبیق احاطه های وسیع و یا تطبیق محاربه جبهه معکوسی که دشمن را تحت شرایط نامساعد و عدم ترتیبات لازمه به محاربه مجبور میساخت مهارتی داشته و در حرکات چندی که بما معلوم است از آن استفاده شایانی کرده اند . (۲)

تكتيك تعرض بر محلات مستحکم و قلعه ها در قشون غزنه طبق همان - اساسات معمول این عصر که در فصل دیگری توضیح گردید صورت می‌گرفت. قوای مسلح سلاطین غزنوی به نسبتیکه در سرزمین پهناور هند اکثراً به محاربات قلعه مواجه شده اند و تفصیل آن در ضمن سفرهای عسکری متعاقباً خواهد آمد غزنویان دارای قابلیت عالی در اجرای محاربات حصارها بودند و طوریکه ذکر یافت مسلك مخصوص انجیری عسکری (استحکام) در چنین سواقعی باقوای پیاده و سواری تشریک مساعی میکرد در اشغال این نقاط قوای پیاده بسیار مساعد بوده سلطان محمود در اثنای محاصره به تیر اندازان و ماشین های رامیه (منجنیق) امر میداد تا برج و باروی قلعه را زیر آتش شدید بگیرند و آنگاهی که محافظین از سنگرهای خود عقب می‌رفتند لشکر پیاده غزنه ذریعه زینه‌ها بالا می‌رفتند و یا از طریق حفره نمائیکه سمج زنان و حفاران بوجود می‌آوردند داخل قلعه میشدند و یا گاهی در اثر سنگ منجنیق قسمتی از دیوار قلعه منهدم شده استقامت تقریبی پیدا میشد (۳) سلطان محمود برای انباشتن

(۱) بیهقی ص ۲۳۳ - ۲۰۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ .

(۲) عتبی ص ۱۳۵ - ۱۵۰ - بیهقی ص ۲۰۳ .

(۳) بیهقی ص ۱۱۵ - ۱۱۳ .

خندق تدافعی قلعه اسر میداد تا آنرا ذریعۀ سنگ ریزه و غیره مواد جامد می -
 انباشتند (۱) نظرباینکه اردوی غزنویان در اراضی وسیعی بمحاربات پرداخته اند
 موانع طبیعی واز جمله دریاها مقابل پیشرفت آنها سدی تشکیل میداده ازین
 جهت دسته های پلسازان و تکتیک پلسازی در اردو انکشاف شایانی نموده
 است . مورخین قدیم در مورد عبور لشکر غزنه از دریا روایات مختلفی دارند
 بروایت گردیزی سلطان محمود غزنوی برای عبور از دریای آمو اسر داد
 زنجیرهای بزرگ وقوی را در چرم گاو گرفته و ذریعۀ آنها کشتی ها را یک بدیگر
 بعرض آمو بستند و از بالای این پل سنگین بارها و قوای محارب را عبور دادند
 درسفری که سلطان محمود بقصد نندا بهند اجرا نمود افراد خود را از دریای
 راهب (اسروز بنام رامانگنا یاد میشود) توسط مشک بادشده عبور داد (۲)
 گذشته ازان ذریعۀ اسپ وفیل نیز اردو را از آبهای کم ژرفی عبور میداد،
 درفتح تانیسر قوای سلطان ازدو معبر استفاده نموده از دریا بگذشتند و بالای
 دشمنیکه تپه ها را اشغال کرده بود جدا جدا تعرض نمودند (۳) .

اردوی غزنه ترتیبات محاربوی و یاشکل تکتیکی را در وقتیکه بادشمن
 تصادم مدنظر میبود میگرفت ولی هرگاه در اثنای رفتار نیز خطرات احتمالی
 دشمن موضوع بحث میبود نظام محاربوی گرفته میشد (۴) هنگام سفر هر عسکر
 به تهیه مایحتاج و لوازم خود مکلف بود و ازین جهت معاش او بطور پیشکی
 داده میشد و هرگاه سفری بدوردستی مدنظر میبود سلطان ترتیبات مزیدی
 میگرفت (۵) چنانچه هنگامیکه سلطان مسعود سپاهی بمکران اعزام مینمود

(۱) عتبی ص ۲۸۶ - ۲۴۹ - ۲۵۱ .

(۲) گردیزی ص ۶۴ (۳) عتبی ص ۲۲۶ (۴) عتبی ۳۵۴-۳۵۵ - «۵» بیهقی ص

۳۵۷ .

وقتی از حاجب بزرگ در مورد معاش لشکر پرسان کرد ، حاجب گفت که معاش (بیستگانی) لشکر تا آخر سال توزیع شده است .
ارتباط اردو تحت نظر صاحب برید لشکر که با هر اردوی مسافر همراه میبود صورت میگرفت صاحب برید لشکر که در حقیقت رئیس پوسته نظامی بود خبر وراپورها را یابصورت باز یا بحال شفر (۱) به شخص سلطان میفرستاد این پوسته ذریعه سواران (اسکدار) یا چاپار بسرعت ارسال میگردد بعضا اخبار مهمه به خیلانشان و دیوسواران (سواران عرب) محول میشد در اوقات آشوب که سواران مذکور (چاپار) اطلاعات را نمیتوانستند برسانند اشخاصی بتغیر قیافه چون مسافر تاجر وغیره باین کار استخدام میشدند .

قلعه ها و شکل محاربه مواقع مستحکم - سامان تعرض بر آنها:

از بسیار قدیم در پهلوی تکتیک تعرضی مفکوره مدافعه نیز توأم موجود بوده است ملتها وقتیکه دارای نیروی تعرض نبودند لابد برای حفظ شئون پالیسی تدافعی را تعقیب و تعمیل نموده اند . اسکندر مقدونی یکی از دهات هایرگانه را (گرگان) را ذریعه کتاره های ضخیم محاط مشاهده کرده و البته همچو سوانع طبیعی و مصنوعی در هنگام محاربات (مشت و یخن) کار تحکیمات کارآمدی را برای مدافعین میداده است . نظر بملاحظه تاریخ این تحکیمات عصر بعصر در حال انکشاف بوده تانوبت بساختن حصار های سنگی ، گلی و خشت پخته و امثال آن رسید تاریخ ساختن حصارها بچندین هزار سال پیشتر میرسد خصوصیت حصار های باستانی درین بود که دیوار های آن باید بلندتر برآورد شود تا دشمن بتوسط زینه های عادی برفراز آن برآمده نتواند هرگاه ما از همین نوع تحکیمات دنیای قدیم بگذریم وطن عزیز ما افغانستان از حیث

(۱) بیهقی صفحه ۵۴ طبع تهران .

ساختن حصارها روی تپه‌ها و کریوه‌ها و ستیغهای کوهستانی در هر ولایت خیلی‌ها غنی و خرابه‌های آن نیز تماشائی می‌باشد .

از دوره ایجاد و ساختمان حصارها قرن‌های زیادی سپری گردید تا اینکه دفاع بشر با ایجاد و اختراع وسایط کشودن محاصرات و متودهای تعرضی برآمد در قدیم تکتیک قدیمترین تعرض بر حصارها . همان زینگذاری که مهاجمین ذریعه — زینه‌های چوبی یارستی یا انباشتن مواد جامد بالای دیوارهای حصارها صعود می‌نمود و باندرون قلعه‌رفته باره‌های آنرا در تصرف می‌آوردند در چنین اوقات بلندی حصارها روز بروز بلندتر شده میرفت چون زینه‌گذاری برای گرفتن حصارها کافی نبود باقرب احتمالات اولین واسطه شکست محاصرویی (قچ جنگی) بوجود آمد این ماشین قلعه کوب را از نظر تشابه قسمت مخرب آن با سه قچ به همین نام — موسوم کرده‌اند این آله برای دو مطلب استعمال میشد یکی وارد آوردن رخنه — در زیر دیوار و احداث راه‌های زیرزمینی بداخل قلعه . دوم تخریب دیوارهای قلعه .. بعد از ایجاد این آله وسایط سنگین رامیه اختراع شد مثل (منجنیق) — های متحرک هموار و برجهای متحرک چوبی یا تانکهای چوبی .

وسایط سنگین محاصره و تکتیک تعرض بر حصارها در عهد یونانیها انکشاف گرد هفلیپ و پسرش اسکندر در کشودن حصارها از وسایل مذکور خوب کار — می‌گرفتند ولی بانکشاف وسایل کشودن حصارها در ساختمان قلعه‌ها نیز تجدید نظر بعمل آمد و برجهای مربع قلعه‌ها به برجهای استوانه‌ای تحول نمود که در — مقابل قچ جنگی و دیگر وسایط استواری زیادی از خود نشان میدهد .

بدوره اسلامی در حصارها ساختن برجهای بسیار بلند بغرض ترصد نیز شروع گردید باروی قلعه (ارگ) و ریض نیز بدوران و حصار دیگر باصطلاح مورخین اسلامی (قهندز) اعمار میشد این ساختمان که بداخل قلعه‌ها بوجود می‌آید — نسبت باصل حصار مقاومتی می‌بوده است .

مقارن ظهور دین مقدس اسلام که تجدد نوینی در نظام بوجود آمد اصلاحاتی هم در اسلحه صورت گرفته از آن پس در دوره قرون وسطی (که زمان طویلی را (دربر گرفته) وسایط حرب نیز روز بروز جانب تکامل پیشرفت. سلاح دفاعی درین هنگام فوق العاده کسب اهمیت کرده خودوزره در تمام سربازان معمول گردید. سواران که سراپا سلبس به زره شدند برای اسپها وفیلها نیز برگستوانها (یکنوع زره حیوانی) تهیه کردند بصورت عمومی اسلحه معمول عصر اسلامی که قشون غزنه نیزبان مجهز بودند عبارت بود از شمشیر، نیزه کوتاه، سرنیزه، زلقی، تیر، قمه و اسلحه رامیه برای انداختن از مسافتات دور مانند فلاخن تیر و کمان منجنیق محرک و مقوس، منجنیق نیم مقوس، ماشینهای آتش انداز و غیره، از جمله اسلحه های جارحه نیز روز بروز ترقی شایانی نمود. گرچه قداره سنگین روسیها که از اسپانویها گرفته بودند و نیزه های کوتاه و بلند یونانی و روسی باتغییرات جزئی در آن هنوز معمول بود اما سعی اعظمی در انکشاف ماشینهای سنگین و اسلحه رامیه بوده است تا اینکه با استفاده از مواد محترقه و انفلاقیه که در آغاز تنها باروت بود وسایط مهمی بوجود آورده شد. مسلمین با تماس با قشون دنیای متمدن یا اسلحه مختلفه آشنا و در انکشاف آن کوشیدند پیشوایان اسلام در تکمیل فن تیراندازی سخنان ماثوری دارند. عربها نظر بوضعیت بیابان در تیراندازی مهارت کاملی داشتند چنانکه یکی از علل فیروزی مسلمین بر روسیها مهارت مسلمانان در تیراندازی بود تا اینکه در قرون وسطی مسلمانان اختراعاتی درین فن نمودند چنانچه کمائی بشکل لوله ای از آهن و چوب ساخته و در آن سوراخی کردند. که بان تیرهای کوتاه را بمسافتات دورتر می انداختند.

شمشیر نیز یکی از اسلحه موثر و محترم اعراب مسلمان بود که غالباً آنرا از زمین

وشام دهند وخراسان وارد میکردند . ونظر بخصوصیات محلی هرنوع شمشیر- ازهم فرق داشت بعضی رگه دار ، مصورینقش میبود اماشمشیر مهمترآن بود که ازروم وارد میکردند زیراآهن آن آبدار ومحکم بوده است . نیزه نیزیکی ازسلاحهای سواری وپیاده بود ومسلمین پیش از هرسوق درسواری آنرا خوبتراستعمال میکردند استعمال نیزه درجنگ بعقیده جرچی زیدان (۱) تعلیم مفصلی دارد مسلمانان- نیزه دراز و کوتاه هریک را خوب استعمال میکردند میل (شل) آنرا یابشکل سه شاخه یاپهن یا کج یاراست درست میکردند .

اسلحه تحفظی : عبارت ازسپر - خود - زره - برگستوان وغیره بود که هر کدام نوعیت خاصی داشت درجمله سلاله های مسلمان افغانستان غوریها- یکنوع سپری میساختند که تمام وجودسپاهی رامیپوشانید . غوریها درساختن هر نوع اسلحه مهارت تامی داشتند (۲)

زره : نیز در اردوی مسلمان وغزنویها معمول بود آنرا ازپارچه ها یا حلقه های آهنی ، فولادی وبعضی ازپارچه ها درست میکردند ونظر باینکه قسمت مختلف بدن راسی پوشاند بناسهای جوشن (زره تن) خود ومغفر (زره سر) موسوم وبعضی قسمتهای آن باز ، کف دست وپاها راسی پوشاند .

بعد از اسلحه فوق در اردوهای اسلای خنجر - تبرزین - چکش و کمند نیز شامل گردید .

وسایط محاصره و ماشینهای انداخت :

مهمترین اسلحه راسیه کمان بود یا سجات (کمان لوله های ساجوف) علاوه بصورت عمومی ماشین های راسیه رابدوگروپ عمده تقسیم نمود اول منجنیق های

(۱) تاریخ تمدن اسلام ج اص ۱۷۷ (۲) طبقات ناصری ترجمه از انگلیسی -

محرک مقوس **Catapult** دوم منجنیق های محرک نیم مقوس که عبارت از بالسته باشد **Ballista** این دو نوع ماشین را میتوان به ابوس وتوپ های امروزه تشبیه نمود طوریکه اولی جهت انداخت بزایه بلند و دومی برای انداخت بزایه پائین استعمال میشد بهر دو صورت قوه محرکه آن بواسطه یکدسته ریسمانهای تاو داده شده سوی ویا روده وپی حیوانات بایک ترتیبی که امروز فهمیده شده نمیتواند ایجاد میشد، منجنیق یک ماشین بزرگی بود که گلوله های ازسنگ . فلز و سنکریزه مخلوط یا گل رس بردشمن پرتاب میکرد. نیز ظروفی پراز نفت . نیزه های قوی و سنگین تا ۱۲ فت و آتش یونانی را بروی دشمن پاش میداد . مسافه انداخت آن مستقیما ۶۰۰ یارد و بصورت مقوس ۱۰۰۰ یارد بوده است (۱)

آورده اند که در جنگ طایف از مسلمانان سلمان فارسی منجنیق ساخت و در جنگ خیبر مسلمانان برج چوبی متحرک همراه داشتند . (۲)

قچ جنگی : نیز در حقیقت یکنوع (تانک چوبی) تنها اینکه این برای رخنه کردن در دیوارها و خراب کردن آن و برجهای چوبی در جائیکه زینه ها بسر دیوار حصار نمیرسیدند برای داخل کردن نفری در پایین قلعه از برجهای بلند چوبی کار می گرفتند .

آتش یونانی : یک سلاحیکه اخیرا در اردوهای اسلامی معمول گردید آتش یونانی است آتش یونانی را مسلمانان از رومی ها آموختند این عبارت از ترکیبات مواد محترقه و منفلقه ای بود که آنرا مشتعل ساخته و بطرف دشمن پرتاب میکردند جرجی زیدان درین مورد مینویسد که اروپائیان فقط در قرن هفتم میلادی ازین

(۱) دایرة المعارف بریتانیکا ج - ۹ ص ۵۲۳ - ۵۲۵

(۲) جرجی زیدان بحواله کتاب سیرت حلیه تاریخ تمدن اسلام ج اص ۱۸۰

اختراع بهر مند شدند و در آنموقع عربها به قسطنطنیه و سائر شهرهای آسیایی و اروپایی روم حمله میبردند و شهر قسطنطنیه را مکرر محاصره کردند اما نتوانستند بکشایند زیرا روسی ها مقابل آنها از آتش یونانی کارسی گرفتند و بسبب آن عقب می نشستند (آتش مذکور مرکب از گوگرد و یکتعداد از املاح کیمیائی و مواد روغنی میباشد) این مرکبات را بشکل مایع در آورده در استوانه هایی سیر میخند و در جلو کشتی می آویختند و همینکه بدشمن میرسیدند آن مواد را آتش زده بشکل کره های نورانی بالای قوای مقابل پرتاب میکردند . یا اینکه پارچه ای کتان را در نفت فرو بردند و آتش میزدند و بخانه ها و کشتی های دشمن می انداختند .

ظاهرا حصین بن نمیر که در سال ۶۴ هجری برای دستگیری عبدالله بن زبیر (رض) کعبه را آتش زد از همین آتش یونانی کار گرفت و عربها آتش یونانی را نفت جهنده سیناسیدند (۱) از واقعات تاریخی استنباط میشود که در اثنای محاربات قشون اسلام و پسانتر سلاله های اسلامی کشورها هم از مواد مشتعل که بصورت های مختلف بطرف دشمن پرتاب میشد کار می گرفتند بروایت چیچ نامه محمد بن قاسم در سال ۹۳ هجری مقابل داهر. رای سند از اشتعال نفت علیه دشمن کار گرفت (۲)

در روایت زین الاخبار گردیزی سلطان محمود غزنوی در محاربه جتان (۵۴۱۸) ۱۴۰۰ کشتی جنگی را در آب سند بکار انداخت و در هر کدام ۲ نفر باتیرو کمان و قاروره . نفت و سپر بنشانند و چون کشتی های وی با سفاین جتان برابر آمد تیر اندازان لشکر محمود تیرونفاتان نفت آتش را می انداختند و باین وسیله کشتی

(۱) تاریخ تمدن اسلام ج ۱ ص ۱۸۴ تألیف جرجی زیدان .

(۲) چیچ نامه - ص ۱۷۴ - ۱۰۴

های ایشان را تخریب می نمودند . (۱)

طبق شواهد فوق ثابت گردید که باروت در قرون وسطی نظام بوجود آمده که دوره اسلامی شامل آن میباشد اما تثبیت مخترع اصلی باروت مشکل است -
و موضوع تعیین مخترع آن که شرقی بود یا اروپائی از بحث ما خارج است .

اردوی غزنویان در استعمال کدام نوع اسلحه مهارت داشتند:

اردوی غزنویان که از اقوام مختلفی تشکیل یافته بودند با قابلیت‌های محلی که داشتند قادر به تحمل و استعمال اسلحه‌ای مختلفی بودند مثلاً دیلمیان در استعمال ژوبین مهارت داشتند و تر کمانها با تیرو کمان خوب می‌جنگیدند .
دیپوی اسلحه غزنویان بنام (زرادخانه) یاد شده است درین زرادخانه سلاح و وسایط احتیاطی موجود بوده و در وقت سفر بخشی از آن با اردوی مسافر به منطقه محاربه نقل داده میشد چنانکه سلطان محمود یک سوق الجیشی در ماوراءالنهر در عقب هر قسمت لشکر زرادخانه را بالذات تعبیه نمود تا در وقت لزوم کمبود اسلحه و جبهه‌خانه فوج را اکمال کرده بتواند . طوریکه از روی نوشته بیهقی -
برمیاید زرادخانه بتعداد کافی اسلحه داشته بود ، اما چنانچه مسعود بعد از مرگ پدر به محمد نوشت تا (. . . ۵) اشتر سلاح از زرادخانه برای او ارسال

دارد (۲)

و پس باینصورت پنجهزار بار اشتر سلاح تعداد کافی اسلحه را نشان میدهد .
در میان اسلحه غزنویان شمشیر هندی و اسلحه غور اهمیت خاصی داشت . غور در چنین عصری از نگاه اسلحه سرآمد خراسان بود و از آنجا اسلحه مختلفی بنام

(۱) زین الاخبار گردیزی طبع تهران

(۲) بیهقی ص ۷۴ و کتاب مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۳۴۱ -

و دیگر صفحات

هدیه . تحفه و خراج به سلاطین غزنوی تقدیم میشد . (۱)

بیہقی اسلحہ گارد غلامان رانیزہ سیمین ، شمشیر ، شقا (تیردانی) نیم لنگ (غلاف کمان) کمان وسہ چوبہ تیر ذکر میکند والبتہ این سلاح تشریفاتی۔
انہا بودہ است (۲) بر علاوہ در اثنای جنگ چماق (گرز) قراچولی ، یاقلاچوری ناخج ، تیرو ، دپوس خشت نیز مورد استعمال بودہ است (۳) در جملہ ملازمین دربار غزنویان شخصی بنام سلاح دار ذکر شدہ کہ بدون تردید آسرت اسلحہ لشکر رابرعہدہ داشتہ است . قشون غزنویان اگرچہ دارای دستہ های مخصوص زرہ دار بودہ اند ولی غالباً تعداد کثیری از نظامیان در اثنای جنگ خود وزرہ سی پوشیدند . فیل ہا واسپ ہانیز ذریعہ برگستوان از تاثیر سلاح دشمن محفوظ می شدند .
از روی گذارش محاربہ سلطان با جاتہا در سال ۴۱۸ ہجری معلوم میشود کہ اردوی غزنہ با آتش یونانی آشنا بودہ و این سلاح مورد استعمال بودہ چنانچہ درین محاربہ سلطان بر وایتی چہار و بروایتی ہشت ہزار کشتی جنگی کہ بدو پہا و و پیش روی آن میل ۔
ہای تیزی وضع شدہ بود مقابل ۱۴۰۰ کشتی جتان در دریای سند بکار انداخت ۔
سلطان در ہر کشتی ۲۰ نفر رابا تیرو کمان وقارورہ وسپر ونفت تعبہ نمود وباین ترتیب خود توانست تمام کشتی های جتان را غرق نماید (۴)

در اردوی غزنہ وسایط محاصرہ نیز موجود بودہ و بنام عرادات والت قلعہ ۔
کشادن یاد شدہ اند درین وسایط بدون تردید منجنیق . قچ جنگی وبرجہای ۔
متحرک کہ :

تفصیل مختصران گذشت ۔ منجنیق ہائیکہ سلطان مسعود در اختیار داشت
از طرف بیہقی بنام عرادیہ اند از یاد شدہ ومرسیات آن سنگہای پنج منی وشش منی

(۱) بیہقی ص ۱۱۰ - ۱۱۵ (۲) بیہقی ص ۲۹۰ (۳) بیہقی ۳۲۳ - ۳۸۲ -

۳۷۵ - ۳۵۸ - ۳۲۸ (۴) گردیزی

ذکر مختصر بعضی از محاربات غزنویان:

درینجا از یک جنگ ناصرالدین امیر سبکتگین که بحمایه امیرنوح سامانی — برخاست و فاتح برآمد و دو جنگ بزرگ سلطان محمود غزنوی طور نمونه از — تکتیک حرکات اردوی غزنه در ذیل مختصر صحبت میکنم:

الف: جنگ امیر سبکتگین بحمایت جانب نوح سامانی مقابل قوای متحدہ ابوعلی و فایق امراء عاصی امیرنوح در ۳۸۴ هجری در هرات صورت گرفت:

البتگین که در سال ۳۵۱ هجری بعد از شکست قوای اعزامی دولت سامانی اساس مملکت تازه ای را در غزنین گذاشت آهسته آهسته قلمروان وسیع شد — وزمانیکه نوح بن منصور زمام امور دولت سامانی را بدست گرفت در غزنین — سبکتگین با قدرت و نیروی خاصی سلطنت میکرد مقارن این زمان نظریه واقعات پر آشوب قلمرو سامانی نوح بن منصور از سبکتگین جهت رفع غائله ابوعلی و فایق امرای سامانی کومک خواست و در مقابل سبکتگین ازین پیشنهاد استقبال خوبی کرد آمادگی خود را اظهار نمود و بعد از یک ملاقات ابتدائی که در حدود کش **Kesh** (شهر سبز امروزه) و نخشب بین دو زمامدار دست داد سبکتگین رخصت خواست تا بغزنه برگشته و فوج تهیه کند (۲)

بنابراین بعد از انقضای مدت موعود خود امیر غزنه با سپاه کافی که با وسایط اسلحه و تجهیزات بهترین و مجهزترین اردو بود با پسرش محمود به استقامت — ولایات شمالی که نقطه تجمع و (تحشد) قوتها بود بحرکت افتاد — بروایت —

(۱) بیہقی ص ۳۷۳ - ۳۷۴

(۲) عتبی ص ۱۳۱ - کتاب تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۳۰۲ -

۳۰۳ طبع کابل .

العتبی در مقدمه این لشکر دوصد فیل بابرگستوانها (زرهفیل) واسلحه قوی۔
 موجود بود (۱) از جانب دیگر امیرنوح از بخارا بیرون آمده بجوزجان (سیمنه)
 آمد و اسرای دیگر مانند شارغرجستان و ابوالحرس فریغونی حکمران جوزجانان
 با او یکجا شد۔ سبکتگین با سپاه غزنه در جوزجان باقوای امیرنوح پیوسته تمام قوای
 آنها بعد از تجمع به استقامت هرات که مرکز ابوعلی و فایق بود بحرکت افتادند (۲)
 گرچه فایق و ابوعلی ازدولت دیلمیان نیز کمک خواستند ولی این پیشنهاد
 شان قبول نشد آنها وقتی از تقرب قوای متحده سامانی و غزنوی خبر شدند از
 نیشاپور بهرات آمده و در پی چاره کار خود شدند . ولی همینکه قشون متحده در
 حوالی بغ (از مضافات هرات) رسید ابوعلی قدرت مقاومت را مقابل این سپاه
 متحد که با عزم قوی جنگجویی در مقابل آنها فروکش کرده بود در خود ندیده
 رسولی نزد (سبکتگین) فرستاده از وی خواست با استفاده از وی بتواند این —
 سوق الجیشی را بدون تصادم و جنگ فیصله نماید . لذا بوی پیام داد که همواره
 اسباب موافقت بین او (سبکتگین) و پدر ابوعلی مستحکم بوده است و همچنین
 در وقت سپهسالاری خودش در خراسان نیز با دولت غزنه در روابط حسنه بسر —
 برده بناً از سبکتگین خواهش نمود تا بیعت میانجی بین او و ملک نوح وساطت —
 نموده مهم را بصلح انجام دهد و همچنین ابوعلی متعهد شد که بعد از این پای
 ازجاده اطاعت بیرون نهد سبکتگین این پیشنهاد ابوعلی را قبول کرده و بعد از
 چند مجلس بانوح رضائیت او را حاصل داشت و به ابوعلی نوشت که مهم شما
 اجابت شد و باید در مقابل ۱۵ میلیون در هم بحکم غرامت گناه به سه قسط
 بخزانہ برساند .

(۱) العتبی ص ۱۲۸

(۲) تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۳۰۵

اصحاب ابوعلی بعضی باین فیصله راضی شده وعدهای اظهار مخالفت نمودند بنابراین طائفه اخیر که میخواستند جنگی راساز کنند . طور فجائی به لشکر گاه سبکتگین حمله کرده و نگاهبانان فیلهای او را ربودند و ناسبرده را با چند نفر دیگر کشتند . وقتی این خبر بسبکتگین رسید به محاربه قطعی قرارداد و به ترتیب - قوی پرداخت . اینک از روی واقعه اخیر علت ظاهری جنگ بمیدان سی براید و دو اردوئیکه مقابل هم بفاصله نزدیکی مقابل افتاده بودند برای جنگ تیاری گرفتند پس میتوان از روی توضیحات فوق اسباب حرب را چنین خلاصه کرد :-

- ۱ - سبب حقیقی حرب ازین بردن مخالفین دولت ساسانی و تاسین نفوذ - قدرت دارالملک ساسانی بر حکومت محلی بود .
- ۲ - سبب ظاهری جنگ قتل نگهبان فیلها وعدهای از همراهان او که در لشکر سبکتگین شامل بودند میباشد .

طرز جریان حرکات :

سبکتگین بعد از اینکه به محاربه قطعی قرار داد به لشکر خود امر کوچ داد - و از (بغ) به ناحیه نزدیک آن که میدان وسیعی بوده و برای جنگ مساعد بود مواصلت کرد در همینجا به ترتیب و تعبیه نظامی قوا پرداخت . سبکتگین با امیرنوح و محمود در قلب جا گرفت و سردانی را که در محاربت و شجاعت بی نظیر بودند در علم گماشت آنگاه سرداران دیگری را به میمنه و میسره موظف نموده خط جبهه خود را باسدی از فیلان جنگی در پیشروی مقاومتر ساخت بوعلی نیز سپاه خویش را تعبیه نمود خودش در قلب ایستاده فایق رادر - میمنه و برادر خود ابوالقاسم رادر میسره جاداد . باهمین ترتیب هر دو صف باهم نزدیک شده محاربه سختی آغاز یافت از جنبه بوعلی سه تعرض به صفوف قوای متحدین واقع شده از جمله میمنه و میسره آن

بقومانده فایق ابوالقاسم برسیسره و سیمنه قوای متحده تاثیر وارد کردولی واقعه دیگر درین موقع ظهور کرد که اسباب شکست ابوعلی رافراهم گردانید تفصیل اینک : دارابن شمس المغالی بن وشمگیر ازملوک کال زیار ازقلب ابوعلی بطرف قلب سبکتگین تعرض نموده و همینکه بمیان هردوصف رسید سپرهای خود را - درپشت کشیده بخدمت امیرنوح آمده و اطاعت نمود آنگاه روی بمقابله لشکر ابوعلی آورد این موضوع اولین شکستی بود که درسپاه ابوعلی افتاد و بادیدن چنین حرکتی لشکر وی دل شکسته شد و بمقارن این وضعیت سبکتگین از قلب بتعرض مقابل پرداخت و ابوعلی ازخوف هیبت قشون وی بعقب نشینی آغاز - کرد و این دومین شکست ابوعلی بود و درهمین اثنا قوای دیگری بقومانده - محمود که از جناح صفوف ابوعلی دور زده بود ازعقب برسپاه ابوعلی تعرض کرد باین شکست سوم لشکریان ابوعلی در میان دوقوه محصور مانده آنچه داشتند در میدان جنگ ترک داده باپانیک مطلق عقب نشستند محمود آنها راتعقیب نموده عده زیادی ازایشان را بقتل رسانید .

بروایت عتبی درین میدان باندازه اسوال و اسلحه ای طرف مقابل بدست ملک نوح و امیر سبکتگین افتاد که اگر عشرآنها بعنوان همان غراست گناه که قبلاً - سبکتگین به ابوعلی پیشنهاد کرده بود میدادند کافی بود (۱) قوای فاتح - داخل شهرهرات شده دوسه روز در آنجا توقف کردند ملک نوح سبکتگین را - ناصرالدین و محمود راسیف الدوله لقب داده . سپهسالاری خراسان رابه محمود مفوض نمود محمود ازهرات به نیشاپور رفت (۲)

۲- و نمونه از حرکات و تعبیه سلطان محمود دغز نوی :

(۱) عتبی عبدالجبار یمینی ص ۱۳۵

(۲) کتاب مطالعه تاریخ ازنگاه عسکری ص ۳۳۷ - ۳۳۸

اول مجار به سلطان با ایلک خان:

چون اساساً هدف سلطان محمود تاسین و حدت ملی ولایات مختلفه «آریانای کهن یا افغانستان قدیم بود بنابراین همین مطلب تمام قشون کشی های وی را در پهلوی علی دیگری یکی همزاده همین سبب بوده است از طرف دیگر مقارن سلطنت محمود غزنوی دولت آل سامان روبه زوال رفته و در بخارا سلطه دولت ایلک خانی تحقق یافته بود از تاریخ حقیقی امرای ایلک خانی اطلاعات بسیار کمی در دست است و چنین تخمین شده میتواند که امرای مذکور پس از اتحاد با طوایف ترکان شرق ، فرغانه در قرن ۳ هجری مسلمان شدند و درینوقت پایتخت ایشان در کاشغر بود و ایلک خان نصر در سال ۳۸۹-۹۹۹ میلادی بعد از تسخیر ماوراءالنهر بخارا را مرکز قرار داده و از آنجا بر ولایاتی که از بحیره (خزر) تا چین امتداد داشت حکومت میکرد اما آهسته آهسته این امرادر صدد تسخیر ولایات جنوبی آمو برآمدند مگر باشکست که در همین مجار به یعنی ۳۹۸ هجری یا ۱۰۰۷ میلادی از نیروی سلطان محمود غزنوی یافتند بهمان ماوراءالنهر کاشغر و مغلستان شرقی قناعت نمودند (۱)

پس ازین جهت نفوذ دولت ایلک خانی در ماوراءالنهر هم به طبع سلطنت رو به انکشاف غزنه چندان موافق نبوده سلطان محمود که سغدبانه (ماوراءالنهر) را جزو خاک باستانی آریانا میدانست حاضر نبود این علاقه تحت تسلط ترکان باشد اگرچه یک سلسله مذاکرات و نمایندگان بین این دو دولت رد و بدل شده و برای تحکیم دوستی و صلتی نیز بین دختر ایلک خان و محمود صورت گرفت ولی این موضوعات نتوانست صلح را تاسین و خصوصت های را که

(۱) طبقات سلاطین اسلام تالیف ستانلی لین پول ص ۱۲۱

از دو عقیده و نصب العین متضاد منشا میگرفت از بین بردارد بناً در سال ۳۹۶
که سلطان غزنه بسوی ملتان لشکر کشی نمود ایلیک خان عملاً برای اشغال
خراسان داخل اقدامات شد پس باینصورت علت حقیقی این حرب از توضیحات
بالا خود به خود آشکار میگردد.

مانورهای مقدماتی:

طوریکه ذکر رفت ایلیک خان از مدت مدیدی خیال تسخیر و اشغال خراسان
را داشت و منتظر فرصت مساعدی بود، همینکه در سال ۳۹۶ هجری سلطان محمود
از غزنه جانب ملتان لشکر کشی نمود قشون دولت خانیه با ستقامت
خراسان حرکت کرد سلطان محمود که از خطرات احتمالی ایلیک خان غافل
نبود قبل از عزیمت بسوی هند بو زیر خویش ابوالعباس فضل بن احمد اسر
داد ه بود تا استقامت های تقریبی را که از طرف شمال بسوی غزنی ممتدند
ذریعه قوای مسلح مسدود سازد و همان بود که وزیر موصوف چنین راه هارا
از حدود پنجشیر که کوتل خاواک در آنجا واقع بود تا قسمت با میان
که آخرین قسمت هندو کش میباشد ذریعه سردان کاری و قوای محافظ -
مسدود نمود (۲)

همچنین سلطان به ارسال جازب والی طوس که در هرات مقیم بود اسر داد
تا با ظهور خطر شمالی با قوای خویش بغزنی بیاید محمود غزنوی در ملتان -
بود که قوای بیشترین ایلیک خان با د و قول رفتار

(۲) عتبی ص ۲۹۳

«۱۵۰»

دریای آمو را در دو قسمت عبور کرده دستہ اول تحت قوماندہ چغرتگین باستقامت بلخ آمدہ بلخ را اشغال کرد و دستہ دوم زیر فرماندہی سباشی تگین بہ ہرات آمد و از ہرات مفرزہ زیر قوماندہ حسن بن نصر بہ نیشاپور کہ مرکز بزرگ نظامی خراسان بود اعزام داشت باینصورت قوای بیشتر بن ایلاک خان توانست نقاط کلید خراسان را اشغال نماید وقتی خبر بسمع محمود رسید فی الحال بسرعت از ملتان بغزنی آمد بزودی قوای جمع نمودہ ہندو کش را عبور نمود و بہ بلخ آمد چغرتگین کہ مقاومت را بی ثمر دیدہ شہر بلخ را انتخابہ وبہ ترمذ عقب نشست . سلطان در حالیکہ بہ دہ ہزار سوار وظیفہ داد تا سرراہ چغرتگین را بگیرد و استقامت عقب نشینی نامبردہ را مسدود گرداند . از طرف دیگر سپاہ سباشی تگین نیز از ہرات گریختہ وقتی بہ آمو رسید دریاطوفانی بود بناء استقامت خود را منحرف ساختہ بسوی مرو آمد تا براہ بیابان عقب نشیند (۱) ولی شدت گرما اورا مجبور ساختہ تا بسرخس رو آورد و محسن بن طاق امیر قبیلہ غزراہ را بروی بست مگر در محاربتہ مختصری کہ واقع شد محسن بقتل رسید سباشی تگین بر سابقہ غالب گردید و از آنجا بہ نیشاپور گریخت ارسالان جاذب کہ اکنون وظیفہ تعقیب سباشی تگین را بعہدہ داشت بصورت دو امدار اورا دنبال میکرد حرکات سیاشی تگین از لحاظ بنہ و ثقل زیاد بطی بود تا بالاخر آنہمہ سنگین بارہای خود را ترک دادہ و بجانب سیمبار رفت تا بہ گرگان (جرجان) رسید از آنجا دوبارہ بمرو آمد تا از راہ بیابان بہ بخارا رود سلطان کہ درطوس بود و انتظار نتیجہ حرکات ارسالان جاذب را میکشید خبریافت کہ سباشی تگین میخواست از طریق مرو و بیابان بہ بخارا برود لذا از طوس حرکت

(۱) العتبی ص ۲۹۴ تالیف علامہ محمد عبدالجبار یمینی مورخ و ادیب

مشہور .

کرد تاراه اورا قطع کند ولی تاسلطان به او میرسید ، فرمانده ترکی گذشته بود . پس ابو عبدالله طائی را بالشکر عرب که در تشکیل قوای وی شامل بود به تعقیب سباشی تگین فرستاد این قوه عرب در بیابان خشک و خالی بعد از جنگ سختصری برادر سباشی را با هفتصد نفر از وجوه افراد و سران سپاه اورا اسیر گرفته بخدمت سلطان آورد و سباشی بتنی چند جان سلامت برده از آمو عبور کرد و نزد ایلک خان رفت .

درطول این تعقیب و سرگردانی سباشی ایلک خان جنرال فراری خود چغرتگین را که از بلخ عقب نشسته بود دوباره باشش هزار سوار به بلخ اعزام داشته بود تا توجه سلطان را از سباشی تگین برگرداند (۱) ولی سلطان در آنوقت به آن التفاتی نکرده همینکه سهم سباشی انجام شد جانب بلخ مارش نموده ناگهان بر چغرتگین تاخت و امیر ابوالمظفر چغانی نیز درینجا با سلطان غزنه متحد شده و قوای اعزاسی ایلک خان را از خراسان طرد نمودند (۲) .

و قتیکه ایلک خان ازین شکست قوای پیشرانده شده خود خبر یافت به قدرخان ملک ختن فریادنامه نوشت و اورا بمدد خواند و باینصورت لشکری از آنطرف جمع شده بالشکر ماوراءالنهر به (۵۰) هزار نفر پیاده و سوار رسید این قشون بقیادت شخص ایلک خان از آمو عبور کرده استقامت بلخ را در پیش گرفت (۳) . خبر عبور ایلک خان از آمو در تخارستان به سلطان محمود رسید و معزی الیه فوراً به لشکر خود امر کوچ داده جانب بلخ مارش نمود تا قبل از رسیدن ایلک

(۱) العتبی ص ۲۹۷ .

(۲) کتاب تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۳۳۹ - ۳۵۰ .

(۳) این تعداد (۵۰) هزار لشکر ایلک خان عقیده عتبی است اما گردیزی آنرا ۳۰۰۰۰ نوشته است .

خان آن شهر را ز بر قبضه گرفته اسکانات اکمال اردوی آنرا درین ناحیه از بین ببرد. در لشکر سلطان محمود دسته های مختلفی از اقوام خلیجی ها، افغانها، کردها، ترکمنهای غز، هندینا شامل بودند سلطان باقوای خود در چهار فرسخی بلخ کنار بل چرخیان به موضع عریضی که برای میدان جنگ مساعد بود فرود آمد (۱) ابن مغان را دکتور ناظم و گردبزی میدان کنر که از بلخ ۱۲ میل فاصله داشت ذکر میکنند (۲).

در همین وقت اینک خان نیز باقشون خود رسیده مقابل قوای سلطان غزنه اردو زد در آنروز اردو طرف ترتیبات جنگ را اتخاذ کرده فعالیت های کشف و سنیت جریان داشت.

ترتیبات طرفین :

زمانیکه به تعقیب همان روز اول شب فرا رسید طرفین پلانهای حرکات خود را تکمیل و برای جنگ فردا نیازی گرفتند سلطان محمود قاپ لشکر را به امیر نصر برادر خویش و والی جوزجانان (سیمنه و اندخوی) ابونصر فرنیغونی و ابو عبدالله طائس سپرد و سیاه بندو و کردها را در همین قسمت وظیفه داد. امیرالتونش را در سیمنه و ارسال جادب را در میسره گذاشت آنگاه صفوف بیشترین قاپ را با ۵۰۰۰ فیل استحکام داد.

ایلک خان خودش در قاپ جاگرفت و قدابخان را با لشکر ختن در سیمنه و چغرتگین را در میسره تعیین نمود با همین ترتیبات مخصوصین بتاريخ ۲۲ ربیع الثانی سنه ۳۹۸ وارد میدان مقابله شدند (۳).

(۱) العتبی ابن راپل چرخیان در چهار فرسخی بلخ ذکر میکنند ص ۲۹۸.

(۲) دکتور ناظم ص ۵۳۳.

(۳) دکتور محمد فاطم (حیات سلطان محمود) ص ۵۳ - ۵۴.

جریان حرکات:

همینکه بروز محاربه اردو لشکر مقابل همدیگر صف بستند تماس مستقیم اردو آغاز یافت و میدان جنگ را غریب و کوس و نهیب نعره مردان و برق شمشیر فراگرفت اردو قوت بقصد یکدیگر باهم نزدیک شدند ایلیک خان دسته نخبه را که مرکب از ۵۰ نفر شام ترکی بود در قدم اول از اسب پیاده کرد و به محاربه سوق داد این قوای منتخبه بقول عتبی به تیرسوی می شگافتند و بزخم شمشیر کوهی را از جامی گرفتند (۱) بایک تعرض شدید به قلم اردوی سلطان غزنه حمله آورد این تعرض که از طرف دسته غلامان منتخبه بعمل آمده و طوریکه قبلاً ذکر یافت حرکات عسکری این گروه دارای قدرت مخصوص بوده عزم جنگجویی شان مغلوب ناشدنی بود در قلم لشکر غزنی رخنه وارد کرده و نزدیک بود بایک ضربه دیگر به شکست قوای غزنه منجر شود یعنی هرگاه این تعرض را با تمرکز قوای دیگر در عقب آنها انکشاف میدادند - در عقب زدن اردوی سلطان تردیدی باقی نمیماند درین حال سلطان جرئت از دست رفته قوای خود را بوسیله استمداد یزدانی تجدید نمود به این معنی که در اثنای همین شدت تعرض و دفاع از میدان جنگ خارج و بر پشته ای برآمد و بسجده افتاد و از درگاه فتاح حقیقی فتح و پیروزی استدعا نمود آنگاه با قوای تازه و روحیات جدیدی در مقابل این پیشروی و تعرض طرف مقابل با قوتهای مرکز صف خویش بقلم قوای ایلیک خان تعرض مقابل نموده و در صفهای او راه یافت در تصادم اول فیل سلطان علم بردار ایلیک خان را با خرطوم در هوا برداشته و بر روی اشکهای فولاد پوش خود او را دونیمه نمود به همین طور فیلهای دیگر نیز سواران را از اسبهای شان ربوده در زیر پاها پست می کردند به این

(۱) العتبی ص ۲۹۸ لعبد الجبار یمنی معروف مورخ معاصر سلطان محمود.

ترتیب تعرض مقابل سلطان با فعالیت فیلان جنگی موفق تر شد وقتی تعرض سلطان بر قلب لشکر ایلك خان صورت می گرفت فرمانده سیمنه و میسره لشکر شزنه نیز از جای جنبیدن گرفتند و تعرض عمومی قوای سلطان آغاز یافت این تعرض که قوای روحی در آن بیشتر دخیل بود بزودی پیشرفته و وضعیت جبهه ایلك متزلزل شد تا اینکه بشکست قطعی قشون وی منجر گردید سپاه ایلك راه فرار در پیش گرفت و لشکر سلطان با وجود سردی زمستان آنها را تعقیب نمود چنانچه بروایت العتبی فراریان ترك را بماوراء النهر پس انداختند و در خراسان از ایشان نشانی باقی نماند تعداد زیادی از لشکریان ایلك حین عبور از آمو در دریا غرق شدند (۱) سلطان تعقیب قوای فراری را در ماوراء النهر ادامه داده نتوانست زیرا فاتح غزنه عجا لماً به پایتخت مراجعه کرد (۲).

نتیجه:

این جنگ نتیجه بزرگی برای هدف اساسی سلطان غزنه که آنها را توحید ولایات مختلفه افغانستان بود بمیدان آورد و طوریکه قبلاً اشاره کردیم اسرای دولت ایلك خانیه که بعد از تسخیر ماوراء النهر بخارا را مرکز قرار داده بود بالای ولایات متعددی حکومت داشته و روز بروز قلمرو خود را وسیعتر ساخته می رفتند و حتی بالاخر این امر ادراحد تسخیر ولایات جنوب دریای آمو برآمدند باشکستی که درین محاربه از سلطان محمود غزنوی یافتند بهمان ماوراء النهر کاشغر و مغلستان شرقی قناعت کردند.

۳- سفر سومنات:

سوق الجیشی سلطان بطرف سومنات مرکز بزرگ مذهبی هند از نگاه—

(۱) العتبی ص ۳۰۰ لعبد الجبار یمینی سورخ معاصر سلطان محمود غزنوی.

(۲) کتاب تاریخ افغانستان از نگاه عسکری ص ۳۵۲ - ۳۵۳ جلد اول.

ستراتیجی دارای اهمیت بخصوصی بوده و سلطان غزنه در يك ساحه طولانی
 موفقانه حرکات خود را پیش برده است. با سحر باتی که سلطان وقتاً فوقتاً
 تا سال ۱۶۵۴ هجری ۱۰۲۳ میلادی بطرف هند اجرا نمود اکثر نقاط کایدهند
 بدست سلطان افتاد و عقیده اسلام در اکثر سراز آن انتشار یافت ولی بعد
 از این همه فتوحات در برخی از نقاط هند وسیع تبلیغات جدید مذهبی بوجود
 آمده هندوان متعصب را از هر طرف جلب نمود این سراز جدید سعی نمودند
 تا غیرت مذهبی اهل هند را تحریک کرده مقابل آئین جدید یعنی اسلام به
 مقابله و مدافعه وادارند و برای مقصد بعضی، ذهنیت های تازه ای در میان مردم
 این دیار از اثر تبلیغات مذهبی بوجود آمد چنانکه میگفتند بت سوننات بالای
 سایر صنم های هند قهر شده و محمود را سوقع داده تا آنها را خراب نماید اگر
 بت سوننات خواسته باشد احدی نمیتواند چنین جسارتی بنماید - این تبلیغات
 و پروپاگندها که از يك مرکز باستانی مذهبی چون سوننات نشر میشد برای
 اخلال امنیت متصرفات هندی غزنویان بی تاثیر نبود بلکه این ذهنیت بصفت
 مفکوره خاصی پیروان زیادی پیدا کرد گروهی را که بمدد ارباب انواع تکیه
 داشتند به جنگجویی و حس تعرض واداشت پس به این صورت مرکز قوای
 مادی و معنوی مردم هند در يك مرکز بزرگ و معروفی که دارای استحکامات
 قوی مدافعه بود هدف قابل ملاحظه ای را برای حکومت مقتدر غزنی تشکیل
 میکرد لهذا سبب حقیقی این سفر تأمین امنیت و محافظه
 متصرفات هندی و نشر اسلامیت بعوض عقاید هندو . بوده است در حالیکه
 ذهنیتی که تازه بوجود آمده قبلاً ذکر شد سبب ظاهری حرب را تشکیل میدهد.

پلان و حرکات سلطان :

بمقصد بدست آوردن هدف سوق الجیشی که درین بار معبد بزرگ هند

بنام سومنات در قسمت جنوب شرقی آن مملکت انتخاب شده بود (پلان حرکات
 زمان چنین تخمین میشود : (با سی هزار لشکر سوار و پیاده منظم و تعداد
 زیادی از رضا کاران در مالیکه استقامت غزنی و ساتان تعقیب شود بعد از اخذ
 تدابیر لازم حجرائی (تھر) را عبور و بقسمیکه خط السیر لودروه ، چیکودرمانا
 نھروالہ ، مندیر ، و دیوالوا لھطی گردد بسومنات توصل میکند و بھرجائیکه
 بادشمن تصادف بعمل آید یا تعرضات آنها را امجا و یا مغلوب ساخته و بالاخرہ
 علاقہ سومنات را تسخیر و معبد ہندوان را ضبط ، عقاید باطل ایشان را از بین
 بردہ در عوض اسلامیت رانشر کند) در چنین وضعیت موقوف عسکری اہل ہند
 عبارت از مدافعہ معبد تا آخرین نفر بود زیرا استحکامات حصار سومنات کہ از
 چند طرف با بحر تماس داشت با عقیدہ مذہبی یکجا شدہ یک دکتورین مدافعہ
 عنودانہ و قطعی را بوجود آورده بود از طرف دیگر طبق پلان سلطان غزنویہ
 در ساحہ ستراتیژی فایقیت ہای زیادی بطرف ہندیہا بود مسافت بزرگی کہ بین
 غزنہ و سومنات قرار داشت طرف مدافع را موقع میداد تا ہر آن بالای اردوی خارجی
 بہ تعرضات پرداختہ قبل از رسیدن بہ هدف آنها از بین ببرد . همچنان نفوذ مذہبی
 و تکیہ بعقاید دینی مدافعہ سومنات را یکنوع وصف جنگ مذہبی دادہ بود .

ترتیبات سلطان و حرکات از غزنہ :

سلطان محمود بعد از آنکہ بسفر سومنات قرار دادہ سپاہیان خود را در دشت
 شامہار معاینہ و مان دید آنگاہ قوت ہای سفری را احضار و ترتیب نمود درین
 سفر تعداد زیادی از رضا کاران با اردوی سلطان ہمراہی سینمو دند
 طوریکہ دی کیمبرج ہستری، اف اندیا مینویسد : تعداد رضا کاران درین محاربتہ
 بہ (۳۰۰۰۰) نفر میرسید (۱) و تعداد لشکر منظم سلطان را دکتور ناظم

(۱) دی کیمبرج ہستری اف اندیا ج ۳ ص ۲۳ .

درین جنگ (۳۰۰۰) سوار فوج منظم و تعداد کثیری از رضا کاران ذکر نموده است (۱) .

سلطان قبل از عزیمت پنجاه هزار دینار در بین رضا کاران تقسیم نمود و بروایت در دهم و بروایت دیگر در ۲۲ شعبان سال ۶۱۶ هجری مطابق ۱۰۲۳ میلادی غزنه را بقصد زمین پهناور هند بعزم اشغال سوسنات ترک گفت ، سلطان در ۱۵ رمضان (۶۱۶ م) بملتان رسید بعد از آن مجبور بود صحرای تدر را عبور نموده بسفر خود ادامه دهد اما گذشتن از بیابان وسیع و خشکی که گریه طاق فرسای آن مقابل یک اردوی معظم بحیث یک مانع طبیعی بشمار میرفت مسأله ساده نبود آنچه امروز حرکات صحرار را شکل میسازد همانا موضوع آب و ارتباط است درحالیکه مشکلات آب رسانی در آنوقت نیز باعین وضع موجود بوده (!) بهر صورت سلطان که بگذشتن از صحرا تصمیم گرفت ترتیبات خارق العاده درین مورد اتخاذ نمود که در ذات خود قابلیت بزرگ سوق و اداره آن قوماندان بزرگ را نشان میدهد چنانچه در ۱۷ روز در ملتان توقف کرده و ترتیبات عبور را از صحرا گرفت در طول این مدت با وسایط و وسایل لازمه استفاده از معلوبات مردم ساکنی آن نواحی کیفیت و نوع بیابان را کشف نموده وضعیت راه را برای خود معلوم کرد آنگاه جهت اكمال آب در سفر دور و دراز بیابان برای هر سپاهی دو اشتر آب تهیه نمود و خود نیز بصورت جداگانه (۳۰۰۰) اشتر را برای حمل و نقل آب و غذا تخصیص داد و با افراد خود امر کرد تا برای چندین روز حرکت در بیابان خود را در همینجا آماده سازند گذشته ازین برای هر پیاده یک اشتر تخصیص داد و بعد از انجام چنین احضاراتی در روز دوم عید رمضان ۶۱۶ هجری براه بیابان به حرکت آغاز کرد. سپاهیان

(۱) دکتور ناظم حیات سلطان محمود غزنوی .

غزنہ در بیابان با سوانح مختلف چون گرسی جنگلات خار وغیرہ مواجه شدند ولی از یکطرف عزم جہاد و از سوی دیگر ترتیبات مکمل آنها را قادر ساخت تا بیابان مذکور را بدون ضایعات عبور نمایند۔ خطالسیر سلطان درین سفر باین صورت تعیین میشود :

دی کیمبرج دستری اف اندیا مینویسد : کہ سلطان بعد از عبور بیابان بشہر چوہن (در موقعیت اسروزہ اجمیر) کہ مرکز سام بہار بود رسید و از آنجا بہ نہروالہ (انہوارہ Anhilvara) در موقعیت پان تان اسروزہ آمدہ است (۱) دکتور ناظم درینمورد تحقیقات دقیقی داشتہ و خطالسیر سلطان را چنین نشان میداد : (۲) سلطان غزنہ اولاً بہ لودرہ رسید (کہ اسروزہ دہمیل بغرب شہر جیسامیر واقع میباشد) این شہر در آن زمان تختگاہ (جادونہای باتنی) بود و حصار مستحکم با ۱۲ دروازہ داشت سلطان از پنجا بہ لودرہ بہ چیسکلو در مانا (کہ ۱۷ میل بہ شمال پالن پور اسروزہ واقع است) رفتہ و در اول ماہ ذی قعدہ ۵۴۱ سال بعد از سفر طولانی بہ بہان نہر نہ نہروالہ پایتخت باستانی کجرات کہ اسروزہ بجای آن در شمال شہر بارودا، شہرستان تعمیر و در احمد آباد بمبئی واقع است رسید راجای این شہر کہ بہ دیو نام داشت و دارای قوتی مشتمل بر ۵۴۰ سوار و ۵۴۰ زار ہندہ و دوصد فیل بود پیش از رسیدن سلطان شہر را ترک دادہ بود بہ قلعہ (گندہ) گریخت و روایتی (۳) متعاقباً در حجرات کتیاوار نفر با سلطان مصاف داد ولی

(۱) ص ۲۳ - ۲۴ ج ۳ کیمبرج دستری اف اندیا .

(۲) حیات و اوقات سلطان محمود تحقیقات دکتور ناظم .

(۳) دی کیمبرج دستری اف اندیا ص ۲۴ ج ۳ .

همه ایشان بهزیمت رفتند بهر صورت سلطان در نهر واله به لشکر خود اسر داد تا آذوقه ، علوفه با خود بردارند (۱) آنگاه لشکر غزنه سفرکنان بهمنه هیر رسیدند درینجا با مقاومت کوچک راجای آن مقابل شدند ولی سلطان بر آنها غلبه کرده و بالاخره به قلعه دیوولواره که نام اسروزه آن (دلواده) میباشد مواصلت کردند - این محل اسروز در میان جزیره دیوو شهر جونه گر واقع شده و از سوسنات ۶۵ کیلومتر فاصله دارد اهالی این قلعه نیز مقابل سلطان کدام مقاومتی نشان نداده و قلعه بدست سلطان افتاد باین صورت آخرین هدف وسطی سوق الجیشی بدست سپاهیان غزنه آمده وقت آن فرا رسید که : بالذات در میدان کار زار با طرف مقابل مصاف داده نتیجه بگیرند .

طرز جریان حرکات در سوسنات :

باتفصیلی که گذشت اردوی غزنه بعد از سفر طولانی بتاريخ پنجشنبه ۱۴ ذی قعدة سال ۴۱۶ هجری در ظاهر قلعه سنیع سوسنات رسیدا شده و صدای اسلحه و شیهه اسپان مهاجمین و نعره های سپاهیان (غزنه) غلغله و آوازهای غریبی در میان مدافعین معبد که از دیرباز انتظار چنین واقعه ای را داشتند انداخت اما نظرباعتمادی که بغلبه خود داشتند از فراز حصار مستحکم سوسنات مسلمین را تهدید نموده و بر آنها بخند میزدند و بصورت قطع حکم مینمودند که سوسنات محمود را باینجا کشانیده تا به کیفر آنها همه جسارت های قبلی خود مقابل ارباب انواع برسد .

سلطان وقتی بحصار سوسنات رسید دید قلعه ای است مستحکم و رفیع و چند طرف آن آب بیکران بچرهند محاط است بنابراین طبق قواعد محاصره وسایط سنگین را داخل موضع نموده و در بحر نیز تدابیر لازمه گرفت تا استقامت عقب

(۱) زین الاخبار گردیزی ص ۶۸ .

نشینی فراریان را ازان طریق نیز مسدود کند آنگاه پیرامون قلعه لشکر را تعبیه کرد تصادم اولین در همان روز پنجشنبه بین طرفین واقع شد لشکریان غزنه باره قلعه را زیر باران تیر فروگرفتند ولی در آن روز کدام موفقیت بزرگی دست نداد بفرمای آن که روز جمعه بود محاربه اساسی آغاز یافت طو ریکه قبلاً ذکر نمودیم سلطان غزنه در حصارها از قوه شدید تیراندازی کارگرفته وقتی مدافعین را از سنگرهای شان از فراز بارهها عقب میزد ذریعه زینه داران - امر صعود را بحصار داده و این دسته هابتحت حمایه تیر اندازان باره های قلعه رابدست آورده بد اصطلاح امروز (موضع سریلی) در آنجا تاسیس نموده از همانجا به اشغال قلعه می پردا ختند .

در آنروز لشکریان غزنه باره های مدافعین را زیر آتش قرار دادند معتقدین سومنات بصورت دوامدار خود را بپای بت انداخته طالب فتح و نصرت میشدند آنگاه باعزم قویتر و روحیات زنده تر دوباره، بمدافعه وارد بارهها میشدند جنگ تارسیدن وقت نماز جمعه بکمال شدت جریان نموده بالاخره آتش تیرهای سپاه غزنه تاثیر زیادی بر مدافعین نموده آنها را از سنگر های حصار بداخل قلعه انداخت و موقع این فرا رسید که زینه داران برفراز حصار بالاروند و همین طور هم شد چنانچه دسته های لشکر اسلامی بر دیوار های قلعه برآمدند باره های قلعه را اشغال و نعره تکبیر برآوردند درینوقت تمام معتقدین بایک امید تازه جهت دفاع از دین و مذهب در حالیکه از سومنات استعانت می جستند بیکبارگی بر مهاجمین که تازه برفراز بارها بر آمده بودند تعرض مقابل نموده و تا عصر روز مذکور قوتهای داخل قلعه شده غزنه را بعقب زده سنگرهای خود را دوباره بدست آوردند .

بروز شنبه باز جنگ با شدت بی سابقه آغاز یافت درین روز بهیم دیو -

(Bhimdeo) رای (نهر والہ) نیز بمدد محاصرین آمد ولی لشکریان غزنہ با تعرضات پیہم بقومانده سلطان حصاریان را بار دیگر از فراز بارها عقب زده و داخل حصار شدند متعاقباً باوجودیکہ تعرضات مقابل از طرف مدافعین بعمل آمد ولی درینبار لشکر غزنہ توانست بعد از محاربه ایکہ ساعات متمادی در داخل قلعه جریان کرد بر قوای مدافعین غالب آمد . تعداد زیادی از مدافعین کشته شدند آنها ئیکہ میخواستند از طریق بحر عقب نشینی نمایند با تر تیبی کہ قبلاً اتخاذ شده بود لشکر سلطان از فرار آنها مانع شده بخش زیاد شان کشته شد میگویند در دفاع سومنات (.....۵) هندو کشته شدند سلطان بعد از اشغال قلعه امرداد تا بدور بت آتش افروخته تمام بتان راشکستانند . سلطان سربت سومنات را با بعضی پارچہ های آن بہ غزنہ برد و سومنات با انہمہ عظمتی کہ در نزد ہند یہا داشت از ہم متلاشی شد .

عودت سلطان :

سلطان بعد از فتح سومنات شنید کہ بہیم دیوبہ جزیرہ (بیت شانکھی وار) گریخته است بناً باقوای خویش بدانصوب عزیمت نمود (درآنقسمت آب بحر عمق زیادی نداشت) اما چون راجای مذکور خبرآمدن سلطان را شنید . قلعه را ترک دادہ فرار کرد (۱) سلطان قلعه را اشغال نمود بہ (آنہلوارہ) یاپاتان امروزہ آمد در آنجا دو ہفتہ عسکر خود را استراحت دادہ اما وقتی کہ سلطان عزم عودت نمود اطلاع یافت کہ گروہی از رایان ہند بقومانده راجہ پرم دیو برای انسداد راہ سلطان از گردنہ بار یکی کہ بین کوہای اراونی و خلیج کچ واقع بود حرکت کردند (۲) سلطان کہ سفر طولانی طی نمودہ و محاربه بزرگی اجرا کردہ بود بنا

-
- (۱) کیمبرج ہستری اف اندیاص . ۲۵ ج ۳
(۲) دکتور ناظم (کتاب سلطان محمود)

بر خستگی های سفر نخواست مستقیماً با آنها مصاف دهد لذا از استقامت غربی
ترازیان کچ وسند گذشته بطرف شمال رفت قلعه کنت کوپت را بدون مقاومت
اشغال و از آنجا براه سند رو ان شد دونفر از هندوان که وظیفه رهبردی را بدوش
گرفته بودند لشکر غزنه را از بی راهه بردند چنانکه شب و روز اردو منزل زدولی
به آبی نرسید سلطان آنرا سیاست فرموده بعد از مشکلات فراوانی که از گرسی
وتشنگی دید بمنصوره آمد و از منصوره سفر خود را به امتداد دریای سند دوام داده
بسوی ملتان شتافت . در طول راه درین بخش جتان در اراضی شوره زار بر ساقه
لشکر غزنه بعضی تعرضاتی نمودند و این جسارت جتان سبب شد که سلطان
دیگر دفعه سفری برای سر کوبی جاتنها در اوایل سال ۴۱۸ هـ بطرف سند اجرا کند.
بهر حال سلطان فاتح در ۱ صفر سال ۴۱۷ هـ مطابق ۱۲ اپریل ۱۰۲۶ ع
بغزنه رسید. هدف این مسافرت چه بود ؟

درین سفر هدف سوق الجیشی از بین بردن یک مفکوره مذهبی بود که برای
دفاع آن قوای مادی تجمع میکرد زمینه نیز دریک ساحه وسیعی انتخاب شده
و مقصد اصلی از بین بردن همان مفکوره بود در حالیکه امحای قوای مدافع هدف
ضمنی را تشکیل داد . بنا برآن از نقطه نظر تاریخ نویسی کدر کتر این سفر را
میتوان جنگ مذهبی تعیین کرد .

نیروی دفاعی افغانستان در طول تاریخ

اشاره به نیروی دفاعی افغانستان در طول تاریخ یک موضوع حیاتی و ملی افغانها
است که مورخین بهر طوری بوده از آن ذکری نکرده و با اصطلاح طفره زده اند .
افغانها مسلماً از روزگار انیکه قدامت آن بخاطر نرسد . و تحدید شده نمیتواند
باتعبیه قوای دفاعی بزرگی در شمال و جنوب و غرب و شرق کشور پیوسته احتیاط
را از دست نداده اند . و این با تغییر و تبدیل اسم تاریخی این کشور به تا کزیده .

آریا نا . خراسان و کابلستان دایماً از قضایای بود که از زمان باستان تا دوره احمد شاه کبیر بان اهمیت پیدا دند .

و بنحویکه محققین آلمانی تذکر داده اند این ملت تاریخی در ماورای هندو کش بحدود (۲۵۰۰ ق م) نیز طائفه حکمفرما داشته که عنعنات عهد ویدی و اوستائی نیز آنرا تائید میکند هرگاہ ما درینبارہ کنجکاوئیهای خود را در تاریخ دنبال میکنیم و همه ادوار تاریخ را از نظر میگذرا نیم موضوع بکتاب جداگانه ای احتیاج پیدا میکنند بهتر است از افسانه ها و عنعنات ادوار ادبیات ودا ، و اوستا بمنظور کوتاهی صرف نظر نموده بیک خیز بلند خود را بحوادث تاریخی اجداد قرون وسطی خود و ماجراهای کشور برسانیم و ازینجا بکنجکاوئی شروع نمائیم تا قضیه را خیلیها کشال نساخته و در طرز بیان مقتصد باشیم .

از وثایق مستحکم حیات میکنیم هزار ساله این ملت (افغانها) باثبات میرسد که افغانها سیلاب خروشان فاتحین اسلامی را در سرحدات کشور خویش متوقف ساختند و زمانیکه از طریق مفاهمه بمزایای آئین مقدس اسلام پی بردند خود علم بردار اعتلای این مقدرات گردیده برای نشر آئین مقدس بچنان فداکار یها حاضر گردیدند که از دیگران ساخته نبود و مسلماً از آغاز قرن چهارم خود افغانها توفیق حاصل کردند که درین گوشه آسیا چنان یک امپراطوری را تشکیل و استحکام بخشند که در حقیقت بنام خلفای پیامبر بزرگ ما حضرت محمد صلعم حاسی و نگهدار سنن آئین مقدس الهی بودند .

وقتی نوبت بسطان یمین الدوله محمود فرزند این آب و خاک رسید وی به نیروی تدبیر و استعداد فطری نخست وحدت افغانستان را تأمین نمود و در سایه آن بشکل چنان یک امپراطوری بزرگی در آسیا صرف همت گماشته که از اوقیانوس هندتاری وطبرستان و از کرمان تا ترکستان خانیان برو درازی داشته است .

در عین زمان یمین الدوله محمود زابلی بعبادت اجداد پیشین باز هم از فکر استحکام
 ثغور و تعبیه احتیاط نظامی در جنوب، شمال و شرق کشور رساعتی غافل و خالی ذهن
 نه نشسته و بطوریکه مورخین معاصران زما سدار بزرگ بوضاحت اطلاع میدهند
 سلطان افغان بمقابل کدام تعرض احتمالی و فجائی در خاکهای سه مرکز هم اصل کشور
 چنان نیروهای بزرگ و با اقتدار را تمرکز و بحیث احتیاط تعبیه کرده بود که عندالموقع
 هر قدرت متعرض احتمالی را از اطراف مرکز عقب براند و وقتی افغانستان آن عهد از
 کاشغر تا جبال ایران وسعت داشت و ازری تا حوزه گنگا «کاتیاوار» امتداد پیدا کرده بود البته
 بچنان یک احتیاط و تعبیه دفاعی بزرگ نیازمند هم بود - سلطان یمین الدوله نظام الدین
 ابولقاسم محمود زابلی این سه اردوی احتیاط را بدور مرکز در سه محل هم بدقت
 تمام تمرکز داده بود ازینقرار:

اول: شهر غزنه که غالباً برای قیادت اردوی افغانستان همیشه حاضر و آماده
 بود غزنه که بمنزل قلب آسیای سیانه و جنوبی و غربی شمرده میشو د با وصف اینکه
 کانون دانش و هنر قرار گرفته بود مرکز یک اردوی بزرگ و سخت مجهز و با سمانی
 هم بود و همین نیروی نظامی افغان بود که افغان خال در جنب ارک شاهی بافتخاران
 برپا گردید و از معسکر خویش در غزنه بخشهای شمال و جنوب و سمت شرقی را تا
 انتهای شبهه جزیره کجرات و سواحل اقیانوس هندی مربوطات امپراطوری را بدقت
 با خبری و دیدبانی میکرد. و از همین مرکز قوت و نیرو عندالضرورت به قوات متمرکز
 جنوب غربی و شمالی کشور نیز قوت الظهر می فرستاد و با استحکام احتیاط هاسی
 پرداخت.

دوم: بلخ و تخارستان که در قرون وسطی بلخ مرکز پارتیتخت

ثانی افغانستان بوده و علاوه بر اهمیت اداری و سیاسی که در برابر (بلاساغون) کرسی ترکان الک خانیه و گرگانج مرکز سامونویان خوارزم داشت یک باشگاه بزرگ نظامی افغانستان نیز بوده و نیروهای مجهز این مرکز گذشته از ادارات جوزجان، تخارستان و ختلان تا انتهای ترکستان و مغولستان هم دیدبانی سینمود چنانکه حوادث انعهد تخطی خانیان الک و قدرخانی این حقیقت را تأیید مینماید.

سوم: بست: شهر تاریخی بست که آثار باقیمانده لشکرگاه آن اشکار و

تا کنون از عظمت دور باستانی آن گواهی میدهد بست، علاوه از داشتن مرکزیت آنحد و باشگاه نیرومند نظامی افغانستان هم بوده حوادث مکرر آن و ما و رای رودخانه هیرمند و ارغنداب تا دروازهبغداد اهمیت این مرکز را تأیید میکند و ساختمانهای نظامی بست و لشکری بازار و سواحل ارغنداب و هیرمند بحدی عظیم و مستحکم و وسیع بود که دو جهانسوز مابعد چون علاوالدین و چنگیز با همه کین و شقاوت هم نتوانستند انهمه را از روی زمین نابود سازند. آن نیروهای مخرب و خونخوار البته دسته های نظامی را از بین بردند ولی بامحای قطعی قلعه ها کاخهای بزرگ توفیق نیافتند.

نیروی نظامی باشگاه بست بغرض این تعبیه شده بود که در فرصت لازم فوراً از رودخانه هیرمند عبور نموده تا اقصای عراقین دشمنان این خاک را مالش

سیداد و نیروهای مخالف را در هم شگسته نظم و امن عامه را تأمین
میگردد .

هنگامی که بدور دوم، خلافت عباسی از جانب آسیای صغیر و افریقا مورد
تهدید روم و فاطمیة مصر قرار یافته و اقتدار خلفا بعراق محدود شده بود همین
اردوی مجهز و شجاع زابلستان افغانی سبب میگردید که هرگونه تعرض و
توطیه اجانب را بیک هجوم و پیشرفت فوری از بین ببرد و مقام خلافت را بمقاومت
حمایه نماید . وقتی از نیروی بست بغرض دفاع از ولایات غربی افغانستان بنا بر ضرورت
آنروز قسمتی (دشت لکانرا) عبور می نمود و در ماوراء هیرمند با عاده امن و صلح
اقدام میگردید علی الفور از نیروی احتیاطیم غزنه نیروی قوی جهت استحکام
قسمت بست اعزام میشد و مطلب انجام میگردید و بنا برین تمرکز نیروهای
احتیاط بود که تازمان مرگ سلطان محمود هیچگونه تجاوز اجنبی بر خاک
افغانستان بدون کیفر در خور نماند .

همچنان بغرض تأمین اداره خراسان اردوی خاص دیگری در نیشاپور از جانب غزنویان
پشین تمرکز داده شده بود، آن اردو در تحت قوماندانی سپه سالار جداگانه با اسم :
سپه سالار خراسان اداره میشده است. در مابعد که تعبیه ثغور حدودی در
اثر بدینی مسعود اول باضعف و تغافل روپرو شد و پس از وی در اثنای باقتدار
آمدن پسران ابراهیم بن مسعود بعزت نفاق خاندانی تعبیه های سه گانه هم
از میان برداشته شد و قوم بیابانگرد ترکمانان بقیادت معزالدین سنجر تادر وازة
غزنین جلو آمدند. و بافتح غزنه ارسال شاه بن مسعود بن ابراهیم را گرفتار نموده
بدست بهرامشاه سپرد و خود دارائی غزنه را غارت کرده رفت. در مابعد دشمنی
و عداوت دو خانواده افغان (آل شنسب و آل ناصر) باعث تشتت و حدت ملی

گردید و از بی حزمی شهزادگان هردو خانواده آنهمه قدرت و نیر وی ملی افغان
برباد و مملکت را بطوایف الملوکی کشانید .

اری طلوع ستاره پرتو افشان وجود معزالدین محمد سام غوری برای کمی
کشور ما را دوباره بوحدت و قدرت دوره محمودی نوید داداما خوش درخشید
مگر دولت مستعجل بود - یعنی بعد از شهادت آن سلطان بز رگ افغان دیگر
تاعهد احمد شاه کبیر تاریخ افغانستان دستخوش حوادث نا مطلوبی قرار گرفت
که تفصیل آن ناگفته اولی است

منظره چہارم

مسکوکات سلاطین آل ناصر غزنہ

منظره چہارم : مسکوکات سلاطین آل ناصر غزنین .

امیر سبکتگین :

الف : مسکوکات طلا

جای ضرب ہرات :

۳۸۵ ہجری

وزن : ۴ گرام ، قطر : ۲۴ ملی متر

روی سکہ : ناصرالدین والدولہ «سبکتگین»

پشت سکہ : اللہ - الطایع باللہ - الملك المنصور نوح بن منصور .

حاشیہ سکہ : ہذا الدینار بہرات سنہ خمس و ثمانین و ثلثمائہ .

ب : مسکوکات نقرہ .

وزن : ۳۱ گرام - قطر ۱۸ ملی متر .

روی سکہ : الطایع للہ .

پشت سکہ : اللہ - نوح بن منصور - سبکتگین .

حاشیہ سکہ : سنہ ثلث و ثمانین و ثلثمائہ .

بیمین الدولہ محمود :

الف : مسکوکات طلا .

نومبرہ (۱) محل ضرب : غزنین ۴۰۴ ہجری .

وزن : ۳۹ گرام - قطر ۱۵ ملی متر .

روی سکہ : القادر .

پشت سکہ : اللہ - یمن الدولہ و امین الملہ ابوالقاسم .

نومبرہ (۲) .

محل ضرب غزنین سنہ ۴۱۷ .

وزن : ۳ ر۳ گرام - قطر ۲۵ ملی متر .

روی سکہ : القادر بالله .

پشت سکہ : لله - يمين الدوله و امين المله - نظام الدين ابوالقاسم .

نوسره (۳) .

محل ضرب : هرات ۳۱۳ هجری .

روی سکہ : مانند فوق .

پشت سکہ : لله يمين الدوله - امين المله نظام الدين ابوالقاسم .

نوسره (۵) .

محل ضرب نیشاپور - ۳۹۰ هجری .

وزن : ۹ ر۳ گرام - قطر ۲۶ ملی متر .

روی سکہ : القادر بالله .

پشت سکہ : لله - الاسير سيد يمين الدوله و امين المله ابوالقاسم ولي

اميرالمومنين .

نوسره (۶) .

محل ضرب سجستان ۳۹۲ هجری .

وزن : ۱۱ ر۷ گرام - قطر ۲۰ ملی متر .

روی سکہ : لااله الاالله وحده - يمين الدوله محمود - حاشيه : ضربه

سجستان. سنه اثنین و تسعين و ثلثمائه .

پشت سکہ : القادر بالله - حاشيه لااله الاالله وحده لاشريك له .

ب : مسكوكات نقرئی .

نوسره (۱) .

محل ضرب (خوانده نشد) قطر ۲۱ ملی متر .

«۱۷۲»

روی سکہ : القادر باللہ .

پشت سکہ : لله يمين الدوله و امين المله محمود بن سبکتگین .

نومره (۲) .

محل ضرب : بلخ . ۴۲۰ ہجری وزن ۲٫۸ گرام - قطر ۲۲ ملی متر .

روی سکہ : عدل .

پشت سکہ : ابوالقاسم يمين الدوله محمود .

سلطان مسعود :

الف : مسکوکات طلائئ .

نومره (۱) .

محل ضرب : حرّات - ۴۲۲ ہجری .

روی سکہ : الناصرالدين - القادر باللہ - مسعود - الله .

پشت سکہ : المنتقم من اعداء الله - ظهير خليفته الله - ابو سعيد .

نومره (۲) .

محل ضرب : غزنین - ۴۲۳ ہجری وزن ۳٫۷ گرام - قطر ۲۲ ملی متر .

روی سکہ : القادر باللہ .

پشت سکہ : القايم باسرا لله ، ناصرالدين الله ابو سعيد .

نومره (۳) .

۴۲۳ ہجری .

روی سکہ : (خوانده نمیشود) .

پشت سکہ : الناصرالدين الله ، ظهير خليفته الله مسعود بن محمود .

نومره (۴) .

محل ضرب : نیشاپور ۴۲۲ ہجری .

روی سکہ : القادر بالله .

پشت سکہ : لله ناصرالدين الله ، حافظ عبادالله مسعود .

ب : مسکوکات نقرهئی .

نوسره : (۱) سجل ضرب بلخ - بين ۴۲۱ - ۴۲۲ هجری .

روی سکہ . عدل - القادر بالله .

پشت سکہ . لله عليه السلام . مسعود .

شهاب الدوله سلطان مودود :

الف : مسکوکات نقرهئی - ۴۳۴ هجری .

نوسره (۱) .

روی سکہ : رجب ، عدل .

پشت سکہ : القايم باسراالله - شهاب الدوله مودود .

نوسره (۲) .

روی سکہ . عدل - القايم باسراالله .

پشت سکہ . فتح (؟) شهاب الدوله ابو الفتح مودود .

ب : مسکوکات برنجی .

روی سکہ : القايم باسراالله .

پشت سکہ : لدوله ابو الفتح مودود .

عبدالرشيد :

الف : مسکوکات طلائی .

وزن : ۲۱۸ قطر ۲۴ ملی متر

روی سکہ : القايم باسراالله .

پشت سکہ . لله - عزالدوله وزين المله . شرف الله . عبدالرشيد .

طغرل غاصب

الف : مسكوكات نقرئی وزن ۳ ر ۳ قطر ۱۹ ملی متر .

روی سكه . فتح . بامرالله .

پشت سكه . لله قوام الدوله . ابوسعید طغریل .

فرخ زاد :

الف : مسكوكات طلائی :

محل ضرب غزنین ۳۳۳۳ حجری وزن ۳۳ گرام قطر ۳۳ ملی متر .

روی سكه . القایم بامرالله .

پشت سكه . فر . جمال الدوله و کمال المله فرخ زاد بن مسعود .

ب : مسكوكات نقرئی وزن ۳ ر ۳ گرام قطر ۱۹ ملی متر .

روی سكه : عدل القایم بامرالله .

پشت سكه . لله ابوشجاع . فرخزاد بن مسعود .

سلطان ابراهیم (رض) :

الف : مسكوكات طلائی ، ۵۵۵ حجری وزن ۸ ر ۸ گرام قطر ۲۵ ملی متر .

روی سكه . لاله الاالله وحده لاشریک له . القایم بامرالله .

پشت سكه . ظفر - نصیرالدوله و ظهیرالمله ابراهیم .

ب : مسكوكات نقرئی .

نومره ۱ وزن ۳ ر ۹ گرام قطر ۱۸ ملی متر .

روی سكه . الله - القایم بامرالله - نصیری .

پشت سكه . ظهیرالدوله الملك ابراهیم .

نومره (۲) وزن ۳ گرام قطر ۱۹ ملی متر .

روی سكه . القایم بامرالله .

پشت سکه : محمد رسول الله - ظهيرالدوله الملك ابراهيم نصيرى .

نوسره (۳) وزن ۳۳۳ گرام قطر ۱۸ ملی متر .

روی سکه : ملك الاسلام - قاهرالملوك درحاشيه - ملك .

پشت سکه : لا اله الا الله - ملك الاسلام - ابراهيم .

نوسره (۴) وزن ۲۲۸ گرام ، قطر ۱۹ ملی متر .

روی سکه : القايم باسرا لله - ملك الاسلام - نصيرى - درحاشيه ، الملك لله .

پشت سکه : لله - السلطان الاعظم - قائدالملوك - سيدالسلطين ابراهيم .

مسعود سوم :

الف : مسكوكات نقرئى وزن ۲۲۸ گرام ، قطر ۱۹ ملی متر .

روی سکه : لله ، محمد رسول الله - المستطهر يمينى (؟)

پشت سکه : ابوسعيد الاعظم - القادم باسرا لله القايم بحجت الله مسعود .

حاشيه : الملك المؤئد علاءالدوله و.....

بهرام شاه :

الف : مسكوكات نقرئى وزن ۳۳۳ گرام قطر ۱۹ ملی متر .

روی سکه : لله المسترشد بالله - عزالدوله (معزالدوله) سنجر

پشت سکه : السلطان الاعظم يمين الدوله بهرام شاه

سأخوذ از كتاب فهرست مسكوكات قديمه سلاطين اسلاميه موزه كابل .

آغاز منظره پنجم : و مر بوط آن :

ازياد داشتهای بسیار مختصر وغير مكتمل محررين تاريخ دوره مدنيت ساطنت آل ناصر غزنى امثال عتبى . بيهقى و اشعار شعراى نامداران دوره امثال عنصرى ، فرخى ، فردوسى ، زينبى و مسعود سعد و باعتبار قرب زمان ابن اثير جزرى و برخى از مستشرقين و آثار و متروكات فنى غزنويان و غوريان بر ميآيد كه كاخها و عمارات

سهمه منسوب و مربوط به شاهان آن خاندان معروف و موثر در رقبه شهر مخروبه غزنین آن دوره که تا هنوز هم به شکل تل‌ها و خرابه‌ها و وجود مزارات و بقعات دانشمندان، روحانیون، وزرا و جنرال‌ها و رجال نامداران عصر ظاهراً در آن بخش شهر باستانی واقع آمده بود در وجود این آثار عمرانی سلطنتی و دینی، سیاست و اجتماع و حوادث زمانه هر چه سوثر بود را جمع به شرح و بساط آوری آن درین نگار شرحتی الا مکان مختصراً اشاره خواهد رفت ذیلاً این سه موضوع مهم را نظر بمطالعات کتب و حفاریات فنی این طور از هم جدا و راجع بیکر یک صحبت میکنیم .

اول :- کاخها، باغها و جایگاههای مرکزی و نشیمن دستگاه سلطنتی ناصرالدین سبکتگین بر سلا در بخش شمال مائل بسمت شرقی به ما و برای شمالی دو عدد منار که آبادی آن «منسوب بمسعود بن ظهیرالدوله ابراهیم بن مسعود شهید و امین الدوله ابوالمظفر بهرام شاه» میباشند و اکنون بگوشه از آن عمرانات جز همین دو عدد منار نیمه فرو و غلطیده دیگر اثری باقی نمانده است و همین ساحه را که در حوالی شمالی و غربی و جنوب منار ها وقوع دارد. بیتهی باسم افغان سال یا افغان چال یاد می‌کند که رسم الخط صحیح آن افغان خال است و از نویسندگان بزرگ عصر مرحوم سید احمد ادیب در تعلیقات خویش بر تاریخ بیتهی طبع تهران برای اولین بار برسم الخط اصلی افغان خال نوشته است. برقد سبکتگین نیز در نوشته جانب مشرق این ساحه افتاده است. درینجا بقرار توضیح ابوالفضل بیتهی کاشک محمودی نیز در همین بخش موجود بوده است که سلطان مسعود ابن محمود در زمان نخستین ورود خویش از بلخ به غزنین قصر فیروزه را بحیث آرامگاه پدر متروک گذاشته و تا انجام کار کاخهای کاشک مسعودی که بموضع قریه موسوم به کاشک درم کیلومتری شمال شهرک حالیه غزنین کاین است در همین

موضع موسوم به «افغان خال» در کَشک محمودی مقر شاهی و دستگاہ سلطنتی
اتخاذ نموده است .

دلیل باین اشاره بیہمتی ہم وجود صحن حماسی میباشد کہ سنگهای مفرش
آن از قسم رخام سخت عالی و مصنوع اکنون دریک ساحه وسیع بعمق یکنیم
سز در خاک مدفون بوده و سردم غزنین برای سنگفرش حماسهای شخصی خویش
بطریق خفیه و بر ملا آن سنگهارا از موضع مذکور می کشیدند و مصرف میکردند
این موضع بطرف شمال شرقی مزار مولوی عالم (رح) کہ جدید از طرف اولادہ
او آباد شدہ . وقوع داشته است .

یک عنصر مهمیکہ بفکر ہر خوانندہ خطور میکند عبارت از وجود آب است
کہ فعلاً بجز چند تا چشمہ های بی اہمیتی کہ از سمت شمال مغربی از کوهیکہ
در آنجا واقع آمدہ و تا قریہ موسوم بہ بہلول امتداد یافته است دیگر آب در دور
و پیش آن موضع دیدہ نمیشود ولی بعد از تتبع اندک معلوم میگردد کہ این
موضع بدورہ غزنویان آب جاری و صحتی وافر داشتہ است . منابع این آب
قرار آتی است .

۱:- چشمہ ہائیکہ از بغل کوه بین مزار خواجہ ابوبکر بلغاری و بہلول
علیہ الرحمہ فعلاً بطرف جنوب جریان دارد و تعداد آن زیاد است چنانکہ مردم
روضہ و دیگران در آنجا باغهای دارند کہ تماماً از همین چشمہ سار ہا سیراب
میگردند این چشمہ ہا با اشجار سر بوط آن زمانیکہ مولف در غزنین بود در
بین سردم بمبالغہ ہنگفتی خرید و فروش میشد از آنجملہ عبدالرحمن برادرزادہ
سرحوم عبدالاحد خان و فقیر محمد حسرت معاون مطبوعات دو چشمہ از همین
چشمہا را با باغهای آن از سردم روضہ خریدہ اند و الان از آنها حاصل می
بردارند . قرار معلوم و عنعنہ سردم غزنین این چشمہ ہا بزبان محمودیان آب

فراوانتری داشته که از آنها در تربیه نباتات و باغهای مربوط کاخهای دوپادشاه «سبکتگین و سلطان محمود» استفاده شایانی بعمل میامد و برای نوشیدن جمعیت دربار هم کافی بود ولی در مابعد در فتور علا و الدین غوری و چنگیز در اثنای تخریب و تحریق آثار عمرانی محمودیان همان چشمه های جوشان که همین منطقه را سیر آب و سر سبز میساخته است نیز کور و بعضی که دارای چاه ها بود چاه های آن تخریب و سدود کرده اند. این چشمه ها برای مدتی بکلی بی آب و منطقه افغان خال سرسبزی خود را از دست داده بصحرائی مخروبی بدل شد. در ثانی همین چشمه های که تا اکنون دیده میشوند بصورت زاء چشمسار سدود و مخروب شده قدیم بوجود آمده است.

۲:- از محل جویبار قلعه (سید) که مقابل قلعه آزاد خان و کشک بساحل راست رودخانه غزنین افتاده نهر بزرگی از سر بند رودخانه حفر شده که معلوم نیست بدوره کدام پادشاه از خانواده ناصرالدین سبکتگین بعمل آمده است. اما چون در مقابل خط نهر مذکور تپه های متعددی بطرف جنوب متعاقب یکدیگر عرض وجود میکند بنا بر آن برای بردن آب نهر مذکور غا مل آن مجبور به حفر یک سلسله چاه ها گردیده چنانکه چاه های مذکور اکنون موجود است. چون آب نهر فعلاً از سر بند قطع شده چاه های مذکور اکنون موجود است و لسی حالا خشک و بی آب دیده میشود. این نهر وقتی در حدود قلعه بس ساز از یک طرف و پشته ترك حضرت از طرف دیگر بیرون می برآمد باز هم ذریعه سوف دیگری از پشته مذکور بجانب ساحه افغان خال برده میشد و صحرای مذکور را آبیاری مینمود خط جوی قدیم و چاه ها و سر بند نهر حالا بر ملا دیده میشود مردم غزنین راجع بوجود نهر مذکور عنعنه فوق را تصدیق و خط نهر را تائید و تحدید مینمایند.

۳:- آب بند زنخان از عصر سلطان محمود در موسم زمستان ذخیره میشد.

چنانکه سلطانی فعلاً و کاد یوسه بند تجدید شده ارسیتواند. علاوتاً آب نهر روضه باندازه بیش از یک آسیاب وار از قدیم موجود و در بین باغ قصر فیروزی جریان داشت این آب هرگاه بانهر بند زرخان متوازی همدیگر جریان پیدا میکند ممکن است نه تنها ساحه افغان خال بلکه تمام دشت ما ورا و مادون روضه را نیز سیر آب و سرسبز گرداند پس نظر بوجود باغها و کاشکهای شاهی که بیهقی از آن سخن میراند حتماً ساحه و صحرای بین باغهای غزنین امروزه و کوه طرف شرق موسوم به (باد) آنهمه سزروع و مغروس و مسکون بوده است. پنانکه آثار و تل های کاخهای بخروبه الان در آنجا موجود و پی هم دیده میشود و تپه سردار از آن جمله است.

دوم: کاخها و باغها ئیکه به سلطان محمود زابلی منسوب بودند این گونه عمارات و کاخها عبارت از همان کاخهای اطراف باغ فیروزی و نوباغ محمودی و عمارات کاخ فیروزی میباشد که در محل ساختمانهای اهالی روضه حالیه واقع آمده بود و شعر ای آنعهد در توصیف ساختمانها و باغها و لواحق و مرافق آنها بحدی جلو رفته اند که انسان از مطالعه آن بیاد افسانه های هفت خوان رستم یا پرده های افسانوی کوه قاف می افتد و ابداً تصور شده نمیتواند که با آب و هوای نسبتاً سرد غزنین و کم آبی حالیه همان نباتات عجیب و غریب اقلیم گرم و بر که ها و آبگیرها پر از آب و نهرهای جاری و چشمه های جوشان واقسام با همی قشنگ و رنگ رنگ که شاعران دوره محمود بخصوص فرخی از آن یاد کرده است. تحت تربیه آمده و چنان کیف و کمی داشته است.

آیا آن عجایب در کاخها و یا باغهای غزنویان بچه شرایط طبیعی و چگونه و سایل فنی و دسترنج چه خیل صنعتگران و فلاحین و ناطوران و باغبانان شرقی و مهندسین همان عهد و زمان (که بعضی ها آنرا قرون تاریک خوانند) تربیه و ساخته و تهیه شده بود. مورخین احداث نوباغ و قصر فیروزه را از طرف محمود در زمانی نشان می دهند

که سبکتگین حیات داشت و محمود بحیث شهزاده و سپه سالار عسا کر غزنین بوده است.
از جمله نویسندگان و مورخان عمان عهد عتبی نگارنده تاریخ یمنی راجع باین
باغ شرحی نگاشته و چنین میگوید :

صحن و اطراف آبشار هابسنگ رخام فرش شده . گلد انهای آن نیز از رخام
اعلی و بدست ماهر ترین حجاران شرقی صنعت شده بودند . اضلاع این ادوات
باشکال هندسی طرح و تزئین شده در مربعات باغ اقسام نهالهای شمر و غیر
شمر نشانده شده که تعداد آن به هزار ها هزار بالغ میشد از جنس طیور
خوشخوان قمری . فاخته . ساره . سرخسار . انواع طیور و گنجشکهای حسین
و جمیل در هر گوشه باغ مذکور ریز و چهچه میکردند . در محل مشرف و
مناسب این باغ . کاخی تعمیر شده بود که یاد قصر خورنق و ایوان بداین را
از خاطر ها فراموش میکرد این قصر و بارگاه حضرت محمودی را فیروزه یا کاخ
پیروزی نام کردند . مصورین چاپکدست مصری و خطائی که هر یک از آنان در
کشیدن تصاویر و رنگ آمیزیها مایند نگار گران (ارتو رنگ) بود هاند در این
کاخ یک دیوار را میدان محسار به و رزم و دیوار
دیگر را محفل سرور و بزم سوسی را تصاویر شکار گاه چهارسی رابه تصویر های
کوهسار و آبشار های طبیعی بنحوی نقش و نگار کرده بودند که دیده هیچ
افریده نظیر این ایوان را در زیبائی و ریز کاری و قشنگی ندیده بود حسان خان مؤلف
خلاصه التواریخ می نویسد :

چون نوباغ محمودی و ایوان آن تکمیل شد عاقبت محمود از حضور
والد خود سلطان سبکتگین التماس کرد که حضرت سلطان با عده از فضلا و
زعمای درباری بر قسم افتتاح باین کاخ و باغ تشریف بیاورند . پدر و الا گهرش
دعوت پسر را بشرف قبول مترون و با اکابر درباری بوقت موعود بد آنجا نزول

اجلال نمودند سلطان سبکتگین بعد از صرف ضیافت شاهانه در هنگام مراجعت پسر نامور خود را مخاطب ساخته و فرمود .

نیکو باغ و عمارت ترتیب داده ای اما هر یک از خدام در باری ما را اگر اختیار و اقتداری که توداری میسر باشد میتواند همین طور باغ بسازند یا نه ؟
عرض کرد آری میتواند فرمود تو که پسر منی باید بوستانی بیارائی که دست تطاول خزان زمانه از آن کوتاه باشد و نام نیک ترا تا ابد بر صفحه ادوار باقی گذارد محمود زمین خدمت بوسیده التماس کرد آن کدام بوستان خواهد بود .
گفت پرورش «فضلا» از آنجا بود که محمود بوصیت پدر در تجمع و تربیت افاضل همت گماشت سلطان محمود در سال ۳۸۷ بعد از فیصله کار امیر اسمعیل برادر خود در قصر فیروزه بر اورنگ جهان بانی جلوس نموده نو باغ و کاخ فیروز یا فیروزی را کرسی شهر غزنین و غزنین را مرکز شرق قرار داد. البته زمان عروج نو باغ و قصر فیروزی در محل کنونی (روضه) و اطراف آن زمینی آغاز شده که کشک محمودی از همان شکوه نخستین خود افتاده و توجه سلطان یمین الدوله و امین الملکه محمود بزرگ تماماً بعمارات جدیدش یعنی قصر فیروزی و باغ و نهرها و حوضچه های مربوط آن معطوف گردیده است و در همین بخش مزار سلطان محمود وقوع دارد و بقرار گفته مورخین آن عهد محمود بزرگ در قصر فیروزه که در ایام زندگی خود آنرا نهایت خوش داشت مدفون گردید نویسنده یمینی در تعریف یک دعوت حضرت محمود که غالباً در قصر فیروزی بوده است چنین مینگارد :

مهمانان را بسرای ضیافت بردند . بهشتی دیدند آراسته بخونچها و طبق های زرین و سیمین منضد به آوانی مرصع و غوریهای فایق و ادوات رایق و پیش مسند - سلطان طار می زده و عضادات آنرا بمسایر زرا ستوار کرده و فرشهای رومی و خطائی و ابریشمی گسترده و در صدر مجلس منقله نهاده و حواشی آن بخانه های مربع و مسدس و مشمن و مدور منقسم کرده و هر خانه بانوعی از انواع جواهر پسر

گردانیده که پرتوآن نور دیده ها را خیره میکرده و همه متفق شوند که در هیچ عهدی اکا سره عجم و قیصر روم و اقیال عرب و تبایعه یمن و رایان هند را مانند آن نفا یس میسر نبوده است در حوالی مجلس طبق های زرین نهاده مشحون بمشک از فروغ نبر اشهب و کافور ریاحی و عود قماری و اترجهای مصنوع و انواع فوا که واثمار که از زر ساخته و عناقید را از لعل بدخشی اما اینکه قصر فیروزی یا فیروزه چه نوع عمارت بود و سعت آن چه و ملحقات آن عبارت از چه و چند ساختمان داشت تفصیل و معلوماتی در دست نیست اما از مشاهده تله های مخروطیه که در ما وراء کنبه مرقه سلطان یمن الدوله بطرف شمال غربی و جنوب شرقی تا فاصله سه کیلو متر پیهم افتاده و فعلا نیز آثار و زوایای عمارات قدیمی در تمام این ساحه بنظر میسرند چنان آشکار میگردند که این عرصه از روضه تا خواجه ابوبکر بلغاری و از آنجا بسمت جنوب تا گنبد معروف بسخی در نشیب کوهی جانب شرقی و همه عمایات و قصور شاهی و قراولخانه های پهنه ها و مواضع اسکان عسا در خاصه و وثا قها و باشگاه های غلامان سرائی کشک های صاحب منصبان اردوی سلطانی قرار گرفته بود و این کاخها و ساختمانها و کشک ها و قراول خانه بحیث مجموع در گوشه شمال و جنوب شهر غزنین کهن بذات خود یک شهر زیبای دیگری را تشکیل داده بود اینکه بدور روضه سلطان مردم خانه ها و باغچه ها و باغهای شخصی و آسیابها آباد نموده اند معلوم نمیشود که طرح هندسی قصر فیروز و زی و ملحقات و باغ آن بر چه قرار بوده است تاریخ نشان میدهد که سلطان محمود در باغچه سیب زار قصر فیروزی بخاک سپرده شد . لذا هرگاه محل گنبد او باغچه سیب زار قصر فیروزی باشد البته کاخها و کشکها و باغچه ها و باغ محمودی هم بدور گنبد تا فاصله های دور آباد و طراحی شده بود اینکه خانه های شخصی مردم روضه بقعه سلطان را تنگ در بر گرفته است

معلوم نمیشود که طرح اصلی ساختمانها و باغچه‌ها و باغها و ساحه قصر فیروزی و باغچه سیب زار آن بر چه شکل و هر کدام بچه، اندازه زمین و فضا را اشغال کرده بود ؟

تصور میشود که این بخش شهر غزنین نیز مانند الرصافه بغداد که در یک گوشه شرق مدینه السلام بغداد مشرف بر دجله باسم قصر تاج و قصر فردوس و دیگر کاخهای خلفای ال عباس را دربر گرفته بود این ساحه نیز نظیر و همانند آن بوده است .

و بنا بر اغلب در آبادی و طراحی کاخها و عمارات این ساحه طوریکه ابن اثیر در الکامل به آن اشاره کند از مهندسین استادان الرصافه بغداد استفاده شایانی بعمل آمده است بهر حال حقیقت این حدسیات هر چه باشد روزی از روزها حفریات فنی و کاوشهای علمی ممکن خواهد گردانید که سرایر و کنوز اثار آن آشکار گردد در حال بجز حدس و تخمین دلایل علمی و شواهد فنی در دست نداریم که بر ماهیت جای و کیفیت محتویات دفاین آن گواهی دهد .

اینکه قصر فیروزی یا فیروزه یا نوباغ بکدام زمان به (روضه) موسوم گردیده و نامهای سابق باغ و کاخ متروک و فراموش شده است تا جائیکه بمطالعات تاریخ پرداخته ایم مورخین چیزی ذکر نکرده اند و یا اگر راجع به آن شرحی نگاشته باشند بمانرسیده و از آن خبر نداریم ولی با اغلب احتمالات بعد از وفات سلطان یمین الدوله محمود بزرگ و نقل دادن دستگاه سلطنت از کاخها و کشک‌های محمودی و با سر سلطان مسعود پسروی بکشک مسعودی دیگر این عمارات اهمیت و طراوت خود را از دست داده و با اعتبار وجود مقبره سلطان محمود در آنجا باسم (روضه) موسوم شده است بابر شاه نیز راجع به (روضه) همین قدر تذکر میدهد که بجهت بودن قبر سلطان محمود این محله را (روضه) میگویند .

«ص ۸۷ بابونامه» فاضل مرحومی منشی احمدعلی شالیزی نیز در تاریخ خطی
غزنین خود چنین نوشته است .

سوم - کَشک مسعودی : محل کنونی کَشک مذکور بفاصله ۴ کیلومتر
جانب شمال شهر غزنی موجوده بکنار غربی جاده بین کابل و غزنی وقوع دارد
وتاحال موضع مذکور بنام کَشک موسوم است ولی مردم عوام آنرا بنام مالک
یکصد سال پیش آن آنرا کَشک عبدالقادر خان یاد میکنند .

سورخین عهد غزنویان را عقیده براینست : وقتی سلطان مسعود نخستین مرتبه
درعهد سلطنت خود از بلخ به غزنین نزول اجلال فرمود در کَشک مسعودی
بسیار توقف اختیار نکرد بلکه برای نشیمن خود و بارگاه شاهی و دوایر دولتی
وسرکز دستگاه سلطنت در همین موضع « بنام کَشک مسعودی » و باغ و عمارت
جداگانه بنانهاد و زمانیکه در اینموضع بصرف مبالغ زیاد و استعمال قوه انسانی
بزرگ حسب دلخواه باغ و دستگاه و عمارتها آباد شد سلطان مسعود در همین
کَشک و دستگاه سلطنتی بارعام داده بالای تخت مشهور بیکه بصرف زر و جواهر
ونیروی صنایع نفیسه ساخته و پرداخته بود جلوس نمود و بعد ازان تا اخیر حیات
خود همین کَشک مسعودی را مقر دستگاه سلطنت غزنیه قرار داده و از ساختمان
های عظیم و تاریخی سلطان محمود صرف نظر کرده است .

مسجد عروس الفلك غزنه

سورخین عرب امثال ابن اثیر - عتبی وغیره می نویسند :

سلطان محمود در ایام جمعه برای نماز با سه هزار غلام زرین کمر «گارد شاهی» از قصر فیروزی به مقصوره مخصوص بخودش که در میان جامع زیبا و معروف عروس الفلك آباد کرده بودند حاضر میشد و در مقصوره خاص جامع موصوف سلطان با سه هزار غلام بصفوف منظم بدون تنگی جای بادای نماز می پرداختند راه آمد و شد را هم از قرارگاه شاهی تا مقصوره واقع در وسط جامع «عروس الفلك» پوشش کرده بودند تا بدون سوانح و برخورد با ازدحام بمسجد رسیده بادای عبادت پردازد .

سحراب مسجد : حالا در وسط مسجد موسوم بجمع اولیاء که نظر بعننه مردم بقیه از حصص عمان مسجد عروس الفلك است . سحرابی وجود دارد که آنرا از سحرابهای فرعی جامع عروس الفلك بقلم میدهند پس هرگاه این سحراب واقعاً مربوط بهمان جامع عروس فلك غزنین باشد این محل از قصر فیروزی قرارگاه محمود و این مسجد جمع اولیا و سحراب آن بفاصله تقریباً (۵) کیلومتر وقوع دارد معلوم میشود که این جامع بحدی بزرگ و کلان بوده که عرصه باغهای کنونی قریه بهلول را بسمت شمال اکثر دربر میگرفته و مقصوره محمود نیز باید در بخش شمال جامع وقوع داشته است تا بقصر سلطان که از آنجا به مسجد سیامد نزدیک شده بتواند و فاصله راه پوشش شده از قصر شاهی تا مقصوره مسجد کوتاه باید باشد که طول راه هنگام رفت و آمد باعث تکلیف نشود در صورت صدق این حدس باید سحراب بزرگ وسطی جامع نیز بسمت شمال واقع آمده بود و این سحراب کوچک مسجد جمع اولیا یکی از سحرابهای فرعی جدار سمت جنوبی جامع بوده و خواهد بود یعنی مسجد حالیه جمع اولیا هرگاه جزء از

ساحه بزرگ جامع عروس الفلك باشد باید حصه از جدار جنوب غربی جامع بوده
 و وسعت جامع بطرف شمال جانب روضه حالیه باید امتداد میداشته است به عبارت
 دیگر هرگاه همین محراب موجوده جمع اولیاء را بخشی از حصص جدار سمت
 جنوبی جامع عروس الفلك تصور کنیم باید بخط متوازی ازین محراب صحن
 پوشش دار و عرصه سرباز جامع عروس الفلك بجانب شرق و شمال امتداد
 داشته قسمت اعظم آن بمجاورت باغ و عمارات قصر فیروزی اتصال پیدا می کرده
 است و باین ترتیب باید مقصوره مخصوص ادای نماز حضرت سلطان در بخش
 شمال شرقی جامع وقوع داشته و از قصر شامی تا محل نماز فاصله زیادی حایل
 نبوده که باعث تکلیف آمد و شد سلطان شده بتواند. این حدس و تخمین در مورد
 تحدید ساحه جامع عروس الفلك بنا برین است که فعلاً در غزنین موجوده جز یک
 محراب فرعی مسجد جمع اولیا اثر و نشانی از جامع عروس الفلك باقی نمانده
 است و از جانب دیگر چون میدانیم که مسجد عروس الفلك غزنین وقتی با همان
 دقت و اهتمام و صرف نیروی مالی و عضلاتی که سوره خین زمان راجع بآن
 فکر کرده و نوشته اند از جانب سلطان محمود آباد گردید البته جای خودی
 نبوده چنانکه میگویند در ظرف یکسال تنها سطح زمین آن در یعه هزار ها
 عامل و کارگر و صرف مساعی مهندسین امپراطوری و غیره هموار و برای تطبیق
 و شروع عمرانات تعبیه کردند. این حدس باین لحاظ نیز به حقیقت نزدیک است
 که کثافت جمعیت انسانی غزنین در همان زمان حتماً متقاضی این بود که
 باندازه گنجایش نفوس نهایت زیاد حضرت غزنین باید جامع وسیع و بزرگ
 که ظرفیت آن برای اجتماع چنان یک جمعیت کافی باشد تعمیر و تکمیل گردد
 باین حیث وسعت جامع عروس الفلك باید از محل وقوع محراب فرعی و قدیمی
 مسجد جمع اولیاء حالیه سمت های شرق و شمال فصحت و وسعت اختیار کرده تا

حدود مقبرهٔ حالیۀ رضی‌الدین علی لاشمالاً و باغهای اسروزی قریه بهلسول و حوزۀ زراعتی قشلاق «خواجه‌بقال» و «اربابا» شرقاً طول و عرض جامع عروس الفلك و ملحقات آن از قبیل کتابخانه‌ها و عمارات تدریس و جایهای اباتہ و لیلیہ های حلقہ های طلبہ و محصلین دانش بوده و ساحۀ وسیعی را در بر می‌گرفته است .

اسین احمد رازی مولف ہفت اقلیم می‌نویسد :

سلطان بعد از فتح ہند (مطلب محمود است) در مدنیت غزنین يك مسجد را از رخام خالص کہ آنرا «عروس الفلك» میگفتند بنا نمود ولی از آثار همان مسجد در غزنین حالیہ جز پارچہ های بیشمار سفید کہ روی سنگهای مذکور شکل محراب کشیدہ شدہ و بکثرت پیدا میشوند دیگر اثری باقی نماندہ است يك محراب در مزار جمع اولیا (جمع اولیا) (مسجد است نہ مزار) مشاہدہ میشود کہ برخی حصص آن شکستہ و در دیوار طرف غربی آنرا نصب کردہ اند و در حواشی آن آیات قرآنی نقش شدہ است و بعضی‌ها حدس میزنند کہ این سنگ محراب همان جامع غزنین است و جامع نیز در همین حدود واقع آمدہ بود ہر گاہ جامع موصوف در همین موضع بودہ است احتمال دارد اما اینکہ این سنگ محراب همان جامع محمودی باشد دشوار بنظر میرسد زیرا اولاً جنسیت این سنگ شایستہ آن نمیباشد کہ باید سنگ محراب مسجد بدان ہمہ زیبائی و تکلف خواندہ شود ثانیاً این سنگ بقدری خورد است کہ نمیتوان آنرا سنک محراب مسجدی بدان بزرگی قبول کرد. ولی همانگونہ سنگها کہ آنرا میتوان متعلق بجامع و قصرشاهی محمودی دانست در غزنین حالیہ بکثرت دیدہ میشوند چنانکہ در صحن مزار سید احمد مکہئی عدہ از سنگهای پارچہ و شکستہ و ہمچنان روی ہر قبری و دیوار مسجدی در غزنین يك تعداد

«۱۸۸»

بسیار از سنگهای مربوط به مسجد عروس الفلک دیده میشوند و هکذا همچو سنگها که متعلق بقصر زیبا و تار یخی محمود است . نیز در قبه سزار خواجه احمد وسید احمد وجود دارند و برخی از آنها را بکابل نقل داده اند نگارنده نیز همچو سنگها را بکابل برده در سوزۀ کابل الان وجود دارد .

اینکه سورخ مذکور با تردد ذکر کرد و گوید : احتمال دارد مسجد عروس الفلک در همین موضع بوده باشد میتوان گفت نویسنده هفت اقلیم معلومات کافی نداشته است چه حقیقتی که در نزد نگارنده و مرحوم منشی علی احمد و تمام نویسندگان . علما و مردم غزنین در اثر عنعنۀ قدیم ثابت است همانا اینست که جامع عروس الفلک غزنین در همین جا که محراب فرعی آن موجود است واقع بوده و همین محراب سنگی یکی از چندین محرابهای فرعی همان جامع عروس الفلک میباشد که از حد محراب بزرگ وسط جامع بطرف شمال و جنوب در جدار مغربی جامع بفاصله های معین نصب شده بود و اکنون از جمله تمام آن محرابهای سنگی . تنها همین سنگ و محراب بحال شکسته و از هم ریخته باقی مانده است . دلیل دیگر اینست که در اهل هند غزنین معروف است که یک بخش از بت سونات را محمود زابلی در موضع خاص و در ب جامع عروس الفلک در زمین فرو کرده و در آنجا مدفون مانده است و این جارا هندو دو مردم غزنه می شناختند . که ذریعۀ جمع پول اعانه سرازنو توسط یکی از روحانیون غزنه و علمای آنجا در ساحه مذکور مسجد جامع نسبتاً بزرگی تعمیر کردند که دارای باغ و اطاقهای سکونت دانش آموزان علوم مذهبی نیز میباشد در اطاقهای نوساخت جامع موصوف چندی ماسورین مطبوعات سکونی داشتند و بعد از تکمیل تعمیر جای عالی برای مطبوعات حالا جامع جمع اولیا که بگوشه جامع عروس الفلک غزنه آباد شده بباروالی غزنین مربوط و محل بود و باش دانش آموزان علوم مذهبی و علماً مدرس میباشد .

از هویت کامل جامع عروس الفلك غزنین که سخمود بزرگ آنرا بصرف نیروی انسانی و مالی هنگفت عمران نمود و اینکه دارای چه نوع عمارت و چه مقدار زمین را دربر گرفته بود باوصف اینکه داستان آبادی آنرا العتبی به بسیار کروفر نوشته است و قبلاً آنرا نوشتیم اما از تفصیل لازمی و تفسیراً ن‌مور خین دوره غزنویان کوتاه قلمی کرده‌اند تنها العتبی همینقدر نوشته است .

وقتی سلطان یمین الدوله و امین‌المله از غزوه قنوج و کشمیر بحضرت غزنین مراجعت کرد به تعمیر جامع «عروس الفلك» اقدام نمود (این غزوه قبل از فتح سوسنات از جانب محمود بعمل آمده است)

یمینی نویسد : سلطان هنگام نهضت هند امر کرد تا برای تعمیر مسجد جامع در غزنین زمین انتخاب کنند زیرا دران زمان جامع قدیم غزنه که مطا بسق مقتضای روزگار پیش بود و جمعیت حالیه حضرت را گنجایش نداشت .

چون سلطان از آن غزوه بغزنین آمد کار تسطیح عرصه جامع با تمام رسیده بود و تاسیس جامع و ترییع آن آغاز و تادابهای آن مهمل شده بود .

سلطان بفرمود تادرا انجام این بنای مقدس مال فراوان بریختند و استادان حاذق و عمله چابک تعبیه نموده از حضرت قهرمانی ماهری برای اهتمام مقرر کرد . مورخین عرب گویند . درنقل دادن اثقال این جامع از قبیل سنگهای رخام ، شاهیترها و غیره . که از نیشاپور و دیگر بلاد خراسان و هند بغزنی وارد میکرد «از جنس فیل تنها یکهزار زنجیر فیل بکار انداخته شده بود» .

این قهرمان مقرب حضرت سلطان از صبح تا شام بالای کار تعمیر جامع حاضر و از هر بخش آن نگرانی میکرد وقت شام تر ازو در پیش می نهاد و استادان و عمله را بوزن اجرت میداد تا باین طور سنگهای مرمر کار آمد جامع را از جاهای دور دست آوردند و آنرا باشکال مربع و مسدس و غیره تراشیدند

وطاق همان جامع را بحد ظریف و زیبا برآوردند که چشم از آن خیره میشد .
حصص مختلف عمارت جامع را برنگهای ملون و اشکال بدیع هندسی پیارا بستند
و همه را تذهیب و زرکاری کردند هرروز خوشه های زراندود را از ابدان او تان
جدا میکردند و بدروازه و دیوار های جامع بصرف میرسائیدند .

در آنجا سلطان یمین الدوله یک خانه را جهت اداء عبادت برای خودش
تخصیص داد (این خانه غیر از همان مقصوره است که سلطان برای عبادت
سه هزار نفر گارد شاهی در جامع غزنه آباد کرده بود) ماهرین فن درسا ختمان
همان خانه کمال ریزه کاری «میناتور» و نزاکت مخصوصی بکار بردند فرش
و پیزاره آنخانه را تمام از سنگهای رخام تعبیه کرد و در هر مربع از مربعات
آن خطی از زر کشیدند و به لاجورد تکحیل نمودند این خانه از حیث زیبائی
و تلوین بحدی بود که هر کس میدید انگشت حیرت بدندان میگرفت و با خود
میگفت ای آنکه مسجد دمشق را دیده و به آن شیفته شده ای بیا مسجد غزنین
را تماشا کن تا از روی معاینه به برتری آن اعتراف نمائی .

در پیش این خانه مقصوره ای آباد کردند که در مشاهیر اعیاد و ایام جمععات
سه هزار غلام در آن بادای عبادات فرایض و سنن باستانندی و هر یک در جایش
معلوم خود بدون مزاحمت دیگری بادای عبادت مصروف شدی .

در جوار این مسجد مدرسه بنا نهاد که آنرا به نفایس کتب و غرایب
تصانیف ائمه مشحون گردانید همه مکتوب بخطوط نیکو متقید به (....) علماً
ائمه فقها بود و طلبه علوم روی بدان نهادندی و در آنجا به تحصیل و ترتیل
علم مشغول شدند .

سارجن مالکم انگلیسی در تاریخ خود می نویسد : مسجدی را که محمود
بنا کرد از سائر بناهای شهر غزنی ممتاز بود وضع و طراحی رخامی که در آن
بکار بردند و فرشهای ملون و قنادیل مذعب و سایر تزئینات آن موجب خوشی

خاطر میگردید و آن مسجد را (عروس الملك) میگفتند شاید (عروس الفلك) به عروس الملك سهو کاتب باشد (.).

در صحن خارجی این بناء فواره های آب ساخته بودند که آب آن از بلندی های لازمه بطرف سطح آبگیر (برکه) کلان وسطی سرازیر میشد و هنگامیکه برکه را مالامال میکرد سپس ازان ذریعه جداول (جویچه ها) به نهر کلانی جریان پیدا کرده سی ریختند این منظره در نظر بیننده چنان يك کیفیت عجیبی را ایجاد میکرد که در آن رنگ صنعت باجمال قدرت درآمیخته و فصل سرت و حیرت انگیزی را جلوه میداد .

از مورخین عرب اشال ابن اثیر جزری و یاقوت حموی و مورخین دوره بعد از فترت مغل نیز در توصیف این جامع نامدار کم و بیش چیزی نگاشته اند اما از تمام نگارشات مورخین جز اینکه عظمت بنا و ظرفیت آثار آن و تذهیب و زیبایی آنرا ذکر میکنند جملی است که از آن طوریکه ما آرزو داریم چنان شرح و تفصیل نمیدهد که سزاوار همچو یک ساختمان تاریخی شناخته شود وقتی مادران باره بمطالعه آثار مترو که مدنیت ال ناصر رجوع میکنیم در همه جا حتی مواضع منزوی نیز و اطراف و اکناف شهرک کنونی غزنه بشکل پراکنده پارچه های سنگ رخام بنظر میرسند و از علامات و خطوط آن اشکار میگردد که يك بخش از این سنگها غالباً بفرش همان مسجد (عروس الفلك) محمودی تعلق داشته است زیرا در آنها باندازه يك سجده گاه علامه (محراب) کشیده شده است . یعنی هر کدام از سنگهای سفید رخام دارای محراب ظریفی بوده است و این شکل که عبارت از محراب کوچک و ظریفی باشد جز اینکه بجای غزنه مربوط باشد دیگر توجیهی ندارد اینگونه سنگهای رخامین بطور پارچه و شکسته در مسجد سرباز روضه و احاطه قبور علما و عرفا موجودند بخصوص در سنگفرش مسجد سرباز روضه مقابل قبه

سلطان محمود و سنگفرش عمارت بیرونی سید احمد مکہ ای و مسجد جمع اولیا۔
 و دیگر مواضع دیدہ میشود روی بعضی ازین سنگها گل و برگ نهایت ظریف و زیبا
 به قلم صنعت نقش شده در وسط نقش احیاناً مناظر شکار از قبیل جنگل . آهو ان ۔
 و سوارشکاری باخود و ژوبین دیدہ میشود اینگونه سنگها حتماً مربوط بقصر ۔
 فیروزی است کہ بردیوارهای آن قرار گفته مورخین از مناظر شکار بزم و رزم ۔
 نقش و نگاران سخن رانده اند ۔

همچنان روی یک نوع سنگها در وسط خطوط متساوی ساقین کہ زاویہ بالایی
 آن شبیه بہ انحنای محراب و منبر است وجود دارد چنانکہ محراب و منبر تا حال
 نیز نشان رسمی دولت افغان شناخته میشود همینطور بعضی سنگهای سفید رخام
 نیز بنظر میرسند و از خاک هم اخراج میگردد کہ روی آن تصویر حیوانات ظریف
 از قسم غزال . آهو ، رنک ، اسپ ، فیل ، آدم مسلح باخود و نیزه نقش شده .
 و شکل نباتات قشنگ و اشجار نیز بر آن دیدہ میشود . اقسام اینگونه سنگها را بنده
 برای نخستین مرتبہ در خارج قبہ سید احمد و خواجہ احمد شامعدہ نمودم و در دست
 فهمیدم کہ از جملہ همان آثاری است کہ بشهادت قصیدہ اشعار فرخی کہ بہ
 این مطلع آغاز شده است :

بفرخنده فال و بفرخنده اختر بنو باغ بنشست شاه مظفر

بکاخ محمودی مربوط و از بقایای نزهتگاه های پراز تصاویر زیبای قصر ۔
 « فیروزی » روضہ و نوباغ حضرت غزنہ و دستگاہ شاهی سلطان محمود زا بلی ۔
 بشمار میروند بنده چند تا از همین گونه سنگها را در زمان آسیریت مطبوعات غزنہ
 خود از گوشہ و کنار قریہ خواجہ احمد بزحمت تمام بدست آوردم و فوراً بموزہ کا بل
 انتقال دادہ ام روی یکی از همان سنگها تصویر تمام مردسوار عسکری مسلح
 کہ بانیزہ و ژوبین بر آهویی حملہ نموده و در گوشہ دیگر سنک مذکور وسط گل و
 برگ غلوبہ نهایت قشنگی و نفاست این چند کلمہ پارسی نقر و نقش گر دیدہ ۔

است : « زمانه . جمال و کمال » يك عدد ديگرازنوع همچو سنگها در پيزاره ديوار خارج قبه مزار شيخ احمد سکه ای نصب بود که روی آن نیز تصویری جنگل ظریف و سوار مسلح که آهویی راتعقیب میکند نقش شده مشاهده گردید خواستم آنرا از آنجا کنده در جمله ديگر آثار يکه در يکی از اطرافهای مربوط مزار سلطان محمود جمع کرده بودم بگذارم زیرا در موضع مذکور که با مسجد متصل است باعث کراهیت نماز هم میگرددیده است ولی سنگ و مجاوران زیارت سخت مانع آمدند چون از امیر محمد خان قوماندان غزنه کمک خواستم مجاوران سنگ مذکور را از جایش کنده مخفی کردند این همان سنگ است که زمانی استاد خلیلی از غزنی میخواست بموزه کابل نقل دهد اما مجاوران به تعقیب استاد ذریعه موثر دیگری بحد خاک خیر تصادف کردند و سنگ مذکور را بهر طوری بود دوباره بغزنه بردند و بجایش در گوشه مسجد قبه مزار موصوف گذاشتند مولنا شبلی در شعرا لعجم متذکر است که در زمان حیات یمن الدوله محمود کبیر در پهلوی جامع عروس الفلك غزنه علاوه بر دارالعلوم شاهی يك موزیم نیز وجود داشته که اشیای نایاب و گرانبها را در آن موزیم مانده بودند کتاب « ارتونگ » مانی نیز یکی از تحف نفیس و قیمت دار آن موزیم بود که در جمله آثار محفوظ مانده و دیده میشود هکذا ابوالمعانی محمد الحسینی العلوی البلخی در کتاب « بیان الادیان » که آنرا در سنه ۴۸۵ بقید تحریر در آورده متذکر است : کتاب « ارتونک » مانی در خزاین غزنه موجود است .

نمونه از دارائی در غزنه : راجع به اندازه تخمین ثروت و دارائی غزنویان در همان وقت ابن اثیر در الکامل ضمن حوادث سال ۵۰۸ هـ چنین نوشته است : هنگامیکه سنجر سلجوقی به معاونت بهرام شاه علیه برادرش ارسلان شاه بالشکرش بغزنین آمد و به نیروی اردوی ترکمان ارسلان شاه را بشکست و بهرام شاه را بر تخت نشاند طوریکه قبلاً مجمل ذکر کردیم در جمله غنائمیکه بدست سنجر افتاد پنج

« ۱۹۴ »

عدد تاج شاهی بود که قیمت هر کدام به هزار هزار دینار بالغ میشد و یک هزار و سه صد قطعه طلای سر صاع، هفده سریر که هر کدام را از طلا و نقره ساخته بودند.

هكذا در صفحه ۱۲ مجلد ۱ تاریخ الکامل نگاشته آمده است :

دراثنای توقف سنجر در غزنه وقتی قشون سنجر که مردم بیا بانی بودند دیدند که دهنه های مقسم آب در داخل باغهای شاهی و رجال بزرگ دولتی غزنه از نقره ساخته شده خواستند بآن دست درازی کنند سنجر مانع شد ولی نظر به تحقیقات جداگانه با وجود سماعت سنجر قشون او همان مقسم ها و تخته های نقره را که دیوارهای قصر را بآن پوشانیده بودند بتاراج بردند.

بیهقی در توصیف تختیکه برای سلطان مسعود بن محمود ساخته بودند و خود مؤرخ آنرا بچشم خود دیده چنین مینویسد: این تخت در عرصه سه سال انجام شد هر کس که این را میدید دیگر همه چیز در نظرش حقیر میآمد این تختی بود که همه از زرسرخ ساخته شده و صورتها و تمثالهای چون شاخهای نبات از وی برانگیخته و بسیار جواهر درونشانده همه قیمتی و دارا فرینها برکشیده همه مکمل بانواع گوهر و شاه دروانگی دیبای روسی بر روی تخت کشیده و پوشانیده و چهار بالش از شوشه زربافته و زنجیر زر اندود از آسمانخانه صنفه آویخته و تاج رادرو بسته و چهار صورت روئین ساخته بر مثال مردم و ایشانرا عمودهای انگیخته از تخت استوار کرده چنانکه دستها پازیده و تاج را نگه میدارند و از تاج بر سر رنجی نبوده که سلسله ها و عمودهای آنرا نگاه میداشت و بر زیر کلاه بود این صنفه ها را همه بقالی ها و دیباهای روسی برزو بوقلمون بردیبا آراسته بودند و سه صد و هشتاد و چهار مجلس ازین نهاده و هر پاره یک گز درازی و گزی خشک تر پهنای برای شما مه های کافور نافه های مشک و پاره های عود و عنبر و درپیش تخت اعلی یازده پاره یاقوت ربانی و لعل بدخشاخی و زسرد و سروارید و پیروزه .

استاد خلیلی در کتاب نفیس خود احوال و آثار (سنائی) همین تخت را تعریف و توصیف

نموده است. قبلاً از شکوه و تکالیفات یکدعوت سلطان محمود د رقص فیروزی
 که سالونها را بجو ا هر گرانها و اقسام یا قوت و لعلها تنویس
 فرموده بود در این اثر تذکره دادیم علا و تا به دور سلطنت
 یمین الدوله محمود و سلطان مسعود شمار فیل های جنگی به هزارها بالغ
 گردیده بود عتبی در تاریخ یمینی نوشته است. تنها برای نگهداری فیل های
 شاهی در غزنه یک هزار محوطه را آباد کرده بودند که در هر محوطه یک یک
 سرای برای سکونت پیلبانان هم ضمیمه شده بود سلطان مسعود بقول
 بیهقی در یکی از سفرهای بلخ در کابل از جمله پیلان شاهی به تعداد یک هزار و
 هشتصد و هفتاد زنجیر پیل نر و ماده را پسندید .

دکتور ناظم در پاورقی ص ۱۶۶ کتاب نفیس خود نوشته است : سلطان
 محمود دستی فراخ و دل مهربان داشت جوانمردی و بزرگ منشی ویرا تاریخ-
 نگاران و نویسندگان محقق ستوده و از آن داستانها نگاشته اند محمد ناظم
 جعبلیات خوند سیر و سیر خوند را که در اسساک سلطان دارند بدلائل وشواهد
 مستحکم تری تردید نموده و فیاضی و سخاوت سلطان را باثبات رسانیده روایت
 حبیب السیر و روضته الصفا را کوتاه نظری و اتهام عاری از حقیقت، جعل و بی-
 دلیل خوانده است واقعاً تحقیق بی غرضانه دکتور ناظم بخود صدها برهان
 مستحکم و شواهد و گواهان معتبر دارد که ذکر آنها درین مختصر بی لزوم
 است .

وسعت شهر غزنین بدوره آل ناصر

از معضلات واقعه نویس اسروزی یکی هم تعیین رقبه و تحدید ساحه شهر
 غزنین است شهریکه در اثر حوادث ناگوار زمانه چندین دفعه بکلی ویران و قتل
 عام شده و از آن همه شکوه، مدنیت و عظمت و جلال تاریخی جز بعضی متروکات

سنگی ، خطیره ها و تل های سهیب و رویهم ریخته هیچ چیزی باقی نمانده است
 امروز جز اینکه بروایات مورخین عهد غزنویان «افغانستان» راجع بمطلب
 فوق رجوع شود دیگر مدرکی بنظر نمیرسد حال اینکه حتی مؤرخین معاصر
 سلطان محمود و مسعود امثال العتبی، بیهقی گردیزی نیز درینباره کومه قلمی
 نموده اند تفصیلیکه ازان چگونگی پهنا و عرض و طول رقبه غزنین کهن
 بقید فرسنگ میل یا کیلومتر معلوم شده بتواند بصورت صحیح منبعی در دست
 زیست گذشته از مؤرخین مذکور شا عران بزرگ درباری آنحضرت نیز امثال
 عنصری ، فرخی ، عسجدی ، فردوسی ، مسعود سعد منوچهری و غیره ، جز
 اشعار مدحیه اشعار حماسی بتقریب فتوحات و جنگها در سوادجغرافیائی ، حیات
 اجتماعی باشندگان ، تعداد نفوس ودقایق زندگی مردم افغانستان عموماً و از
 حضرت غزنه گرسی آنروز وطن خصوصاً کمتر مداخله ورزیده و طوریکه باید
 مشبع حرف نزنده اند زائرین چینی اگر گاهی قبل از غزنویان ، صفاریان و
 طاهریان افغانستان در عهد حکمرانان کوشانیهای کوچک ، رایان ، کابلی
 لاویکها باین شهر بمتصد سیاحت وارد شده آنان هم بدون چند سطر مجمل
 دیگر معلومات نمیدهند مؤرخین و جغرافیا نویسان عرب امثال بلاذری ، مسعودی
 یاقوت و دیگران بذکر مجمل اکتفا ورزیده از شمار منازل و اوضاع اقلیم
 و بلده بصورت ناکافی صحبت نموده اند صرف بعادت همان عصر و زمان از جنگها
 معلومات میدهند پس مؤرخ امروز در صورتیکه مدارک فنی و ساخذ کتبی
 و مستند در دست ندارد بجز اینکه از نهایت بیچارگی در همچو موضوعات مانند
 تحدید رقبه شهر غزنین و چگونگی آبادی ومدنیت مضمحل و در خاک مدفون
 شده آن درباره وسعت و تحدید رقبه غزنین از دو منبع غیر مستقیم زیراستفاده
 کند دیگر مخلص ندارد .

اول - گواهی همان آثار و کتابه‌هاست که بذریعہ کاوشهای علمی عمیقاً تہای عتیقہ شناسی و دانشمندان از خیولوژی از حفریات تل‌های مندرس غزنہ استخراج شدہ اند .

دوم - مطالعہ همانگونہ آثار و مؤبدات تاریخی از قبیل منارہا ، الواح سنگی سزارات ، علما، وزراء سلاطین خانوادہ آل ناصر و خاندان آل شنسب غور است کہ در ساحہ مخروب شہر کهن غزنین تاہنوز باعوارض زمانہ مقاومت کردہ موجود و کتابہای منقور یا برجستہ تراشیدہ شدہ آن بقیدسنہ و سال از ہویت بانی و مدفون شدگان مقابرو ضمناً مدنیت باستانی حضرت غزنین آگاہی میبخشد علاوتاً بعضی ہمانگونہ نامہا کاخہا ، کویہا ، سدہا ، باغہا ، دہات ہم ہستند کہ نامہای قدیم آنہا در طول تقریباً پیکہزار سال گذشتہ تغییر نہ پذیرفتہ و تاہنوز بنامہای باستانی و تاریخی خود موسوم ماندہ برسمای خود تطبیق میگردد مانند کوی حدادیان کہ اکنون صرف نام قدیم آن ترجمہ شدہ بہ «آہنگران» موسوم است . کوی ہجویر ، کوی آہن ، کاخ فیروزی افغان خال ، کشک سعودی ، روضہ سلطان محمود ، جامع عروس الفلک ، قصبہ دہک ، جامع رامک یا کتابۂ بانی آن بہ عین عبارت ذیل : «بناء هذا المسجد المبارك في دولته السلطان المعظم معزالدنيا والدين ابوالمظفر محمد بن سام خليفته الله اميرالمؤمنين» بتاریخ المنتصف من شهرالله المبارك اربع وتسعون وخمسه مائت سنہ ۵۹۴ بالضرور ابدات مذکور و اماکن قدیمہ کہ اساسی باستانی خودرا حفظ کردہ و امروز ہم بہمان نامہای تاریخی خود شان موسوم و دربین مردم غزنین معروفند باین جہتہ در امر تحدید رقبہ شہر کهن غزنہ دورہ مدنیت آل ناصر دلایل موثر شناختہ شدہ اند کہ مواضع مذکور الان در حوزہ و رقبہ مخروب موقعیت قدیم شہر کهن غزنہ تاریخی واقع آمدہ و بہمان اساسی تاریخی خویش ناسزد و شناختہ میشوند از ہمہ خوشتر اینست کہ اماکن

فوق الذکر بجاها ئی افتاده اند که به دلیل وجود آنها شرق و غرب، جنوب و شمال یعنی حدود اربعه شهر کهن غزنه تجدید و معلوم شده میتواند مثلاً «کوی آهن» از مرکز شهرک غزنین حالیه جنوباً بکنار جاده کابل و قندهار بفاصله (۶۰ کیلومتر) بتلفظ عوام «گوائین» و قصبه «دهک» شرقاً بعین تلفظ بفاصله (۳۰ کیلومتر) و دهن شیر و آخر دشت تلخکزار و خاک خیر بفاصله (۱۲ تا ۱۵) کیلومتر شمالاً بالذات موجود و هر کدام برهویت تاریخی خویش عقلاً و عرفاً دلالت میکنند خط مغربی شهر قدیم غزنه بگواهی اجر سطر و عریضیکه از حوالی طول جاده کابل و قندهار موضع بموضع استخراج شده و میشود چنان بنظر میآید که از خط جاده بطرف غرب دیگر تجاوز نمیکند زیرا درساورای جاده بطرف غرب دره ها و بلندیها شروع میشود و کدام علامه از تلها نیز بنظر نمیرسد مزار بسیار معر و فیکه با سم شاه (ابوالفتح) به فاصله ۲۱ کیلومتری غزنه حالیه وقوع دارد آنها از خط جاده کلان کابل و قندهار که جانب غرب بموضع خولبوی واقع آمده آنقدر زیاد دوری ندارد و چنانکه از روی موقعیت جغرافیائی و وجود جوینهای آب که از رودخانه غزنین کشیده شده و بند و نهر سرده که بفاصله (۳۶ کیلومتر) جنوب شرقی غزنین حالیه افتاده و نهر تالاب حسینی که موضع قلعتی را سیراب میسازد و نهر نانی و نهر ارکتو و قرچه و زرد سنگ و غیره و غیره و کثافت نفوس حالیه قریه جاتیکه در منطقه شهر قدیم متصل یکدیگر واقع شده اند چنان برمیآید که شهر قدیم غزنه از نه برجه (۱۰ کیلومتری) شمال شهر حالیه گرفته تا کوی آئین جنوباً (۶۰ کیلومتری) غزنی موجوده از خط جاده (کابل و قندهار) بطرف شرق افتاده بود مغرب این منطقه را قره باغ و جلگه (نای قلعه) و مشرق آنرا سلطان باغ و قصبه مشمر و غله خیز (دهک) تشکیل میداده است و باید تصریح کرد

که در بین قرباغ در غرب و سلطان باغ در شرق از (۳۵ تا ۴۰ کیلومتر) فاصله موجود است و از قصبه (دهک) بسمت شمال مغرب تا روضه سلطان محمود (علیه الرحمه) که مرکز و محل فصر فیروزی شناخته میشود تقریباً (۲۴ کیلومتر) فاصله موجود است و اگر این حدس درتحدید منطقه شهر قدیم غزنین درست باشد چنانکه بکواهی آثار ووجود مواضع بهمان ناسهای قدیم ظاهراً دیگر صورت هم ندارد. در انکیف باید گفت که شهر قدیم غزنین غالباً شکل مستطیل یا منشور هندسی داشته است .

خشت پخته (اجر قدیمی) که از خط مقابل طول جاده بین کابل و قندهار از خط بین غزنین حالیه و قصبه دهک مخصوصاً از حدود قریه (تاسن) (۱۰ کیلومتری) سمت مشرق غزنین از یک خط عریض و طویل باره مانند از زمین کشیده میشود بروایت عبداللطیف خان لطفی از حیث عرض و طول و پخته گی فوق العاده چنان معلوم میشود که از بقایای عمارات قدیم شهر غزنین کهن است .

در پهلوی راست و چپ خط سرك بین غزنین و کوی آهن جنوباً دهات کلان، کلان از قبیل قلعتی، زرگر، اسفندی، قرباغی، قلعه شیر، نانی، ارکتو قره چه، دندقر باغ، شیرآباد، شبار، جانمراد، سنگی، بهبود، بادرگی واقع آمده اند هر کدام از قریه جات عادی نبوده بلکه مانند دهات بین غزنین حالیه و قصبه دهک از قبیل دهات بزرگ بزرگ ده خداداد، پیرزاده، منگور شالیج، آرزو، لغیاد، علیا و سفلی، زیوج، قلاغج، تاسن، رامک، جهان آباد کندور، رباط، هریک از پنجصد خانواده تاییکه هزار خانه جمعیت دارد و هر کدام از دهات مذکور دارای جویهای خر و شان رودباری یا کاریزهای کلان کلان بوده از حیث نفوس و سرسبزی و کثرت محصولات گندم فالیزها و باغهای شمر

برشهر غزنین حالیه مزیت دارد . این دهات بزرگ نظر بعنعنہ مردم در قدیم اجزای شهر غزنین محمودی و باهم متصل افتاده بودند چنانکه آثار عمارات شهر قدیم از قبیل استخراج خشت پخته نهایت قوی و علامات وبقایای گچ و سارو و چونه هم الان از هر بخش این منطقه از زمین می بر آید و اهالی دهات مذکور از آن استفاده مینمایند از جانب دیگر اکثر این نامها از قبیل قرباغ ، قرباغی ، سرده ، آهنگران ، دهک ، نانی ، قرچه ، شیرآباد ، شبار ، شالیز ، رباط ، تاسن ، رامک ، سلطان باغ ، کشک . موشکان کوی آهن وغیره نیز نامهای قدیمی بوده در بین اهالی عنعناتی دارند پس بعید نیست که در گذشته باهم پیوست و مربوط بوده مضافات ، محلات و قصبات شهر غزنین کهن را تشکیل میداده است . اینکه مولف هفت اقلیم و دانشمند مرحوم احمد علیخان درانی در یک مقاله که به مجله کابل انتشار داده است وسعت غزنین را در آن عهد بحدی خوانده اند که تنها شمار مساجد و مدارس آن به دوازده هزار بالغ میشده است . از این توضیح چنان فهمیده میشود که این مدارس و مساجد در نفس شهر غزنین کهن کاین و مربوط بمحلات بلده مذکور است .

شخصیت سلطان محمود و دید باونی او از تمام قلمرو و امپراطوری افغانستان :

یمین الدوله و امین الملله سلطان محمود زابلی از کبار سلاطین تاریخ گذشته و فرزند رشید افغانستان ، مرد فاتح ، علم دوست ، وطن پرور و هنر گستری بوده است که تقریباً یکهزار سال قبل از امروز از وسط افغانستان نهضت کرد او در اثر دادگستری ، تدبیر و دانش پروری چنان یک امپراطوری در این سرزمین براعظم آسیا تاسیس کرد که در تاریخ آسیا نظیر آن کمتر بنظر میرسد ، محمود هفده مرتب بر هند حمله کرد ، و در هرگونه شرایط جلو رفت و در هیچ مرحله عقب نشینی نه نموده است ، حال اینکه مسعود پسرش بادها و ادعائی که داشت رول پدر را طوریکه مساوی سول بسود ، بسازی کسره نده است و بهمرفته هنگامیکه برای خلیفه بغداد جزنام و مقام روحانی اقتداری باقی نماند و نفوذ

عباسی ها از هر طرف برچیده شده میرفت اقبال صفاریان روبه افول و سامانیهای بلخی در بخارا باضعف سیاست و اداره مواجه گردیدند. از وسط افغانستان و از سرزمین زابل دولت جوان و باحساسیت و کفایت عجیبی طلوع کرد این دولت افغانی از طرف ناصرالدین سبکتگین تاسیس گردید و بزودی طوایف الملوکی های داخل کشور را از میان برده شالوده وحدت ملی را در افغانستان طرح و پی ریزی نمود ولی هنگامیکه نوبت به پسر ارشدش محمود کبیر رسید آن مرد بزرگ از کمال بلند همتی برخوردار کشوریکه پدر والا گهرش ناصرالدین سبکتگین تشکیل داده بود قناعت نکرد او خواست امپراطوری باستانی افغانستان را در پرتو روح عالی و مردانه خویش سر از نو پی ریزی نماید بنابراین جانب شمال خوارزم راضیمه افغانستان گردانیده خانان ترکستان را بنحوی زیر سیطره گرفت که بدون وسیله دربار غزنه، نه خلیفه با خانان و نه خانان با بغداد سرآورده قایم کرده نمیتوانست محمود بز رگ فتوحات خود را از جنوب شرق تا بحر هند و از طرف مغرب تا مرز عراق عرب وسعت بخشید. سلطان محمود از جوانان رشید افغان و افغانیان چنان اردوی بزرگی تشکیل و تربیه کرد که برای انجام هر امر فوق العاده کافی بود سلطان برای اینکه بر تمام حدود و ثغور امپراطوری افغانستان در هر وقت مسلط باشد تشکیلات عسکری اردوی افغانستان را در سه مرکز بزرگ مملکت تأمین و تمرکز داد و یک اردوی قوی در حضرت غزنین و یک اردوی دیگر در ام البلاد بلخ و اردوی سومی در شهر تاریخی بست و لشکر گاه تعبیه نمود. پس اردوی مقیم حضرت غزنه به قیادت شخص سلطان ممالک مفتوحه را تا اقصای هند دیدبانی میکرد. اردوی دوم از سرزمین بلخ ماوراءالنهر تا انتهای ترکستان و اردوی سومی از ماوراء هیرمند تا مرز عراق و اطراف مدینه الاسلام بغداد مراقبت میکرد. دولت

و مدنیت افغانستان در عهد محمود بزرگ در تمام آسیا بخود نظیر نداشت
 و یهمرفته سلطان محمود همانطوریکه یک جنرال مدبر و سردار جنگجو بود،
 فنون حرب را هنگامیکه خیلی جوان بود، از پدر نامورش « ناصرالدین -
 سبکتگین، آموخته و با استعداد شخصی که داشت آنرا در اثنای معرکه
 ها و آزمونها و مانورهای زمان خود توأم انکشاف بخشید، و او آنیکه
 بجای پدر به سلطنت رسید و انگهی بحیث یک قوماندان بزرگ بقشون کشی های
 مهمتر یرداخته و در میدانهای سخت بحرانی جنگ (چون محاربه قنوج و
 جنگ خانیان ترکستان) به آنسوی شجاعت و دلاوری در خشیدن گرفت،
 پس از آن بشرق و غرب تاختها نمود، و تاوقتی شاهد فیروزی را در آغوش
 نمی کشید آرام نمی نشست .

مورخان همزمانش بصراحت نوشته اند : بزرگترین برهان شجاعت بینظیر
 سلطان محمود، عزم و اراده آهنین او هنگام جنگها و فتوحات بی دری
 میباشد تماماً حوادث با خطرات جانی توأم است از قبیل عبور از دریا های
 سواج و روبرو شدن با دشمنان سخت نیرومند و اقوام بزرگ شرق و غرب چون
 ترکان و ترکمنان و هندوان و عراقیان و دیلمیان و ازیان و شکستهای
 فاحش دادن به آنان و فتح و فیروزی بدست آوردن حقیقتاً از شهکارهای
 بخصوص آن قوماندان بزرگ بوده است محمود، در طرزهای محاربه و سوق
 و اداره نیروی نظامی افغان طرق بویژه بکار می برد و نتیجه میگرفت .

فخر مدبر، در کتاب (آداب الحرب و الشجاعة) تذکره میدهد که
 سلطان محمود به شمشیر و قلاچوری میجنگید، که سلاح مبارزه دلاوران
 است، وی در تیراندازی و استعمال نیزه آیتی بود .

و بقول استاد خلیلی، سلطان در هنگام نزدیکی خطر بیشتر از سایرین بحرب

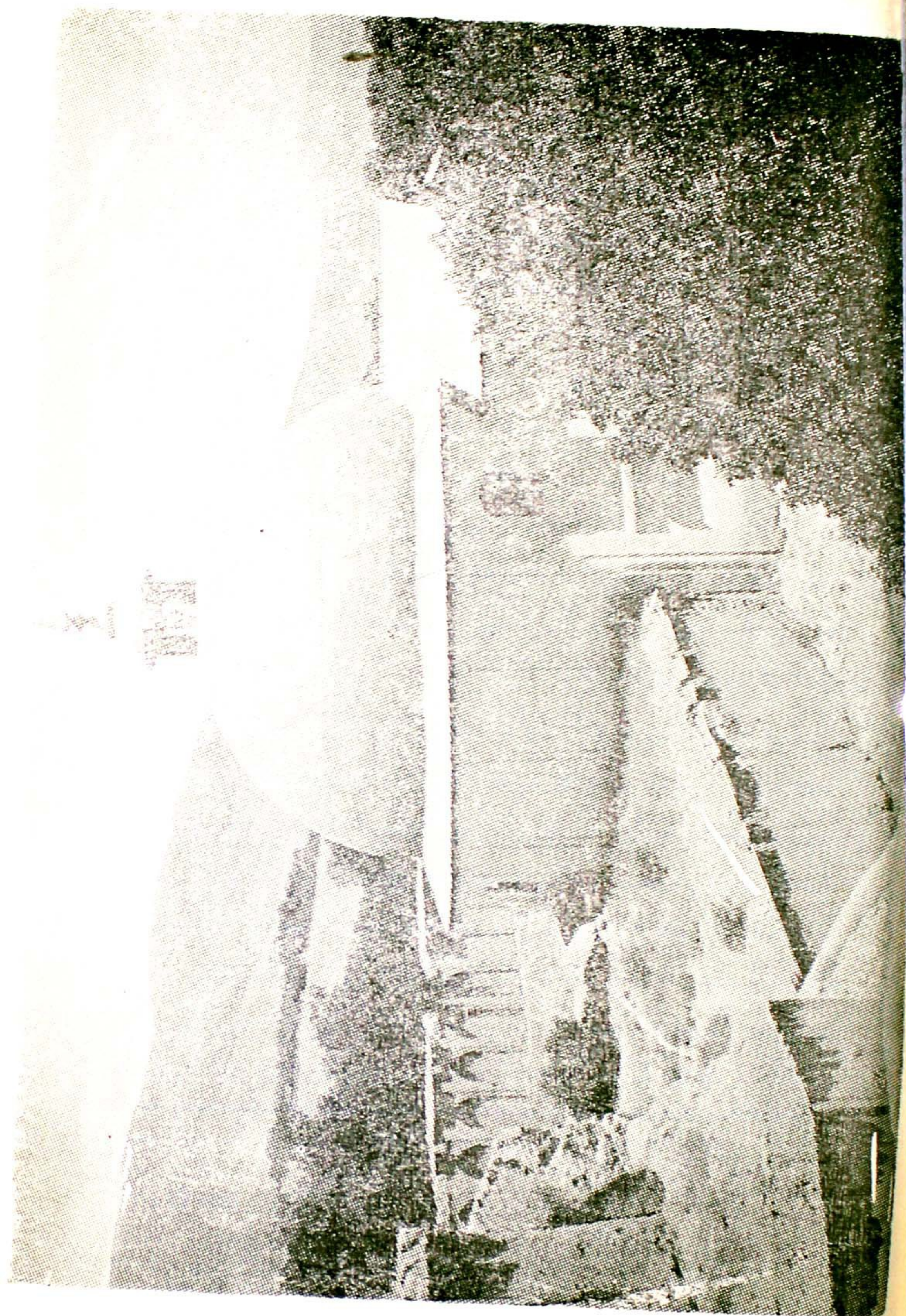
سی ایستاد ، و در ر ودخانه های سواج مقدستر از سپاهیان و قوماندانان اردواسپ خود را درآب می انداخت .

محمود بقول اسیر فرخی درهندوستان به یک ر و زسی کرگدن را شکار کرد پهلوی دانش سلطان : ابن اثیر میگوید ، یمن الدوله شخص خرد مند متدین ، فیاض و دانشمند و با معرفتی بود ، کتا بهای بسیار به دربار وی تالیف شد ، علمای جهان بخدست وی رسیدند ، و سلطان آنها را نواخت ، پذیرفت و با احترام بایشان احسانها نمود .

دادگستری : تاج الدین ابی نصر عبد الوهاب در طبقات شافعیة الکبری نوشته است :

من بعد از عمر بن عبد العزیز عادلتر از چهار کس سراغ ندارم و آن عبارتند از دو سلطان (محمود و صلاح الدین ایوبی) و یک بادشاه ملک محمود نور الدین ، و یک وزیر نظام الملك ... علاوهً طوریکه العتبی در تاریخ یمینی در باره فضایل محمود می نویسد ، سلطان از آغاز به تحصیل علوم نظر و جدل پرداخته و از عقاید اهل سنت و مذاهب دیگر معلومات در خور داشت ، و در تفسیر و تاویل و قیاس و دلیل و ناسخ و منسوخ اخبار و آثار دارای بصیرت کامل بود و نیز بر احوال ملل و فحل آگای هی داشته و چنانکه قبلاً اشاره نموده ایم علوم اسلام را از پدر قاضی حینائی فرا گرفته حتی بعضی تالیف کتابی را در درفقه قبلاً به سلطان منسوب دانسته اند .

در نثر دری پارچه نثر وی را طور نمونه قبلاً نشان دادیم که بنام خیل تاش نوشته است ... وی با وصف داشتن دلاوری ، همیشه در هنگام بحرانهای حرب هرگاه فتوری در نیروی سپاهیان خود میدید فوراً از اسپ پیاده میشد و سر بسجده می نهاد و از بار آسایش فلاح حقیقی نصرت طلب میکرد ، چنانکه در جنگ



سومنات و بحاربه ایلک خان نصر همین کار را کردند .
بعد از مرگ سلطان محمود هنگا میکه جسد او را می شستند هفتاد و دوزخیم
تیر و شمشیر و نیزه در بدن او نمودار بود (۱) .

شخصیت و اخلاق مسعود پسر سلطان محمود

سلطان مسعود از وقتیکه بسیار جوان بود با قشون پدر و الا گهر شیمین الدوله
محمود در تسخیر محمد غوری و قهر سپاه غور ، و کشودن حصار های آند یار
کار های نمائی انجام داد وی در آن جوانی در امور نظامی و سوق و اداره
قشون قومانندان داهی و با بصیرتی بار آمد . در شجاعت و دلیری بحدی رسید
که در یکر و زتنها هشت شیر را شکار کرد ، در فتوحات ری رشادتی
از خود نشان داد که خلیفه بغداد را بحیرت انداخته ولایت وی را برری
برسمیت شناخت ، و بطوریکه مولف آداب الحرب می نویسد مسعود باگرز
هفتاد سنی بازی میکرد ، و باگرز چهل سنی جنگ . مسعود حرب ری
و سپاهان را با همین گرز فتح کرد .

مسعود از کودکی به ورزشهای سخت می پرداخت ، سنگهای بزرگ را
برسیداشت و در بر فها و هوای طوفانی گردش میکرد ، وی بشکار شیر سخت
مایل بود ، همیشه ب جنگل های ادرس کن میرفت و با کمال دلاوری با شیران
خشمگین درسی اویخت ، زمانی با وجود اینکه به تب ربع بیمار بود ، هشت
شیر را بکشت ، پدر از کودکی و یرا بحسن اخلاق و پابندی دین توصیه
میکرد . مسعود در سخاوت و جوانمردی کم از پدر نبود ، در یکشب به
زینبی شاعر یک پیل وار درم بخشیده بود ، و بهانه میجست که بماند یمان
و چاکران و خادمان خود احسان نماید . مسعود مردنرم و باحیا ، ادشاه دانشمند

(۱) مجمع الانساب شبانکارئی مربوط کتابخانه ملی پاریس ص ۳۶۹ .

و فاضل و بقول بیهقی در هندسه آیتی بود ولی باوصف این مزایا و آنهمه شجاعت و دلاوری بزرگترین عیبی که داشت ووی را ناکام گردانید و حتی سلطنت غزنه را برباد داد استبداد رای ، غرور بی اندازه و بد گمانی وی درباره مردم بود .

و بهمین جهت بود که جنرال های بزرگ قشون پدر و جنگجویان و همان سپهبدان نامدار قشون غزنه را چون حاجب علی خویشاوند ، یوسف سپه سالار عم مسعود ، سپه سالار غازی و اریارق ، سالار هند منگی ترک ، بیک تغدی سالار غلامان سرائی که به مسعود وفادار بودند ، بنابر غلبه وهم خودش و سعایت اشخاص بهم انداز و فتنه جو ، از کار برکنار گردانیده و همه آنها را در محابس غور و غزنه و گردیز بند فرمودند چنانکه در حبس بمرند .

این سالاران سپاه غزنه اشخاصی بودند که بقول استاد خلیلی سی و نه سال در سوکب شهنشاه بزرگ شرق یمین الدوله دست به عنان و گوش بفرمان داشتند . از تاریخ ابوالفضل بیهقی برسیا ید در آغا زکار که مسعود داری بهرات رسید و بوسهل را بو وزارت برداشت چون شخص مذکور فطرتاً ساعی و حیلله گربود و سخنان او در مسعود موثر سی افتاد ، وزارت این شخص برخواجه بزرگ و تمام بزرگان عهد محمودی که با اردوی غزنه در تگین آباد بودند ، گران تمام شد و دانستند که بوسهل زوزنی بشیوه خویش مسعود را بر بزرگان دوره محمودی بد گمان میسازد و تخم نفاق را در میان سران و سپه سالاران میکار د ، چنانکه حاجب علی در تگین آباد به رئیس دیوان ریاست گفت که اگر مردم مرا بعیب منسوب نمی کردند و نمی گفتند که : سلطان محمود جهان را گرفت اما

اداره نزدیکان و خویشاوندان و خدمتگاران خود را نتوانست ، او با این لشکر گران که در فرمان و یست راه سیستان گیرد ، و کرمان و اهواز را تا در بغداد باین لشکر به ضبط خویش درآورد ... علی حاجب بزرگ باوصف این پیشگوئی با اردوی تگین آباد نزد مسعود بهر ات رفت و بحبس افتاد .
 و مسعود بهمین علت بود که در آخر تنها ماند ، و هیچکس به وی اعتماد نکرد ، و دستگیری نه نمود . و بقول این اثر در الکامل سلطان ابراهیم پسر مسعود همیشه میگفت :

« دروغا اگر او بجای پدر می بود (یعنی مسعود اول) سلطنت محمودی را آسیبی نمیرسید ، اما اکنون کار از کار گذشته و نمیتواند (ابراهیم) بر دشمنان فیروز گردد .

سلطان ابراهیم شخص با کفا یتی بود واقعاً او میتواندست سلطنت محمود را حفظ کند . و لی حاصل مسعود در موضع دندان قان سرو از تر کمانان سلجوقی شکست یافته از راه غور و غرجستان بغزنه معاودت کرد ، در غزنه نیز از و عم هجوم ترکمانان بر پایتخت غزنه ، خزاین محمودی را با لای سه هزار اشتر حمل نمود و برخلاف صلحت خواجه بزرگ (احمد عبد الصمد) و افراد خانواده و افسران سپه جانب هند عزیمت نمود تا در رباط ما ریگده عمان حادّه جا نگاه بظهور رسید و سانحه با هزار تأسف بشهادت عمان سلطان بزرگ افغانستان (مسعود اول) و تاراج خزاین غزنه از جانب سپاه خودش انجامید ، قبلاً به این تراژدی اشاره نموده ایم .

مختصری از مشاہیر رجال دورہ محمود غزنوی

از ارباب حل و عقد :

ابوالفتح بستنی: در آغاز بفرمان سبکتگین از روی صلاح دید بحکومت رنج تعیین شد چون در علم و هنر شخص تابعه بود، سبکتگین وی را خواست و بریاست دارالانشاء شاهی مقررش نمود، وقتی سلطان محمود بر تخت غزنه جلوس کرد ابوالفتح تا سال ۴۰۰ هجری بخدست محمود بر حال ماند، بعد بعلتی که روشن نیست از غزنه به اورگند رفت، در آنجا بهمان سال ۴۰۰ وفات کرد ابوالفتح علی بن محمد بن حسین، بن یوسف، بن محمد، بن عبدالعزیز بلخی، از نوابغ روزگار در هر دو زبان عربی و دری سمت استادی داشت، از مؤلفات او که چند است اطلاع ثقه در دست نیست و فتح نامه های محمود که به قلم او نگاشته آمده دیگران به ثبت آن شزرات ادب عالی، کتابهای خود را تزئین داده اند نکات ادبی ابوالفتح بستنی در نزد فضلالی آن عصر طور ضرب الامثال و اج یافته و در کتب و رسائل مؤرخان موجود است، قصاید او که مشتمل است بر علوم عقلی، طب، نجوم و فلسفه یک بخش در جلد چهارم یتیمه الدهر ضبط شده است.

عجبتز اینکه مزار ابوالفتح در غزنی موجود است، شاید میت ویرا از بخارا انتقال داده اند.

ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی: وزیر سلطان محمود بود، او را در آغاز سبکتگین بحیث وزیر محمود (در هنگامیکه محمود سپه سالار خراسان بود) مقرر نمود، حال اینکه محمود از ته دل احمد بن حسن سیمندی را بر وی ترجیح میداد، مگر پدر را اطاعت میکرد.

اسفراینی در سال ۴۰۱ از وزارت موقوف شد، علت عزل وی را که

عوفی د رجاس الحکایات نوشته ازان میگذریم و به روایت العتبی رجحان داده
در ذیل ذکر می نمائیم :

العتبی نگاشته است : این خواجه بمال و جان مردم دست درازی کرد ،
و مال بسیار و خز این فرا و ان جمع کرد ، بدین منظور خراسان معمور ویران
گر دید و مردم بینوا شدند .

سلطان دیگر چاره ندید ، بر وی سخت گرفت و مال مردم را از وی بازستانید
و اسفرائینی در اثنای این گیر و دار ، در زندانیکه خود اختیار کرده بود وفات کرد .

خواجہ احمد بن حسن میمندی : وی از بزرگزادگان میمند کندھار بود .

میوند یکی از شهرهای زیبای وطن ما بشمار می آید ، فرخی ازان تعریف
کرده است ، و الحاصل احمد حسن از کودکی باسلطان محمود یکجا پرورش
یا فته و برادر رضاعی سلطان است خواجه مدتی دبیر دیوان خراسان و عامل
بست و رنج تعیین و در ۵۰۳ بعوض اسفرائینی بوزارت برداشته شد ، همین
خواجہ امر داد که اگر سخاطب از د رک عربی عاجز نباشد نامه ها بزبان عربی
تحریر گردد ، این شیوه او را معاصرین انتقاد می نمایند ، رویهمرفته احمد تا
سال ۱۰۳۶ در د ربار سلطان محمود بامور و مهمات وزارت مصروف ماند ، و با
حشمت تمام کارها را انجام می داد ، چون مرد سخت گیر بود و از حقوق
د ولت بشدت دفاع میکرد مورد حسد مردم واقع گردید ، و سلطان محمود او را
د رقلعه کالنجر حبس فرمود و مال او را از صامت و ناطق خرجه بود مصا دره
نمود .

زمانیکه سلطان مسعود در آغاز شاهی خود ، از عذرات به بلخ عزیمت کرد ،
چون به خواجه احمد حسن نظر نیک داشت فرمان داد خواجه از حبس رها
و از قلعه کالنجر به بلخ بیاید ، خواجه نزد مسعود آمد و بوزارت او برداشته

شد ، خواجه بدورہ سعودسخت با احترام و حشمت می زیست و تا زمان مرگ
 خواجه سعود وی را با احترام مینگریست و میگفت : خواجه بزرگ ما را
 به منزله پدر است « خواجه در محرم ۴۲۴ در هرات سر یض شد ، و بعد
 از چندی وفات کرد ؟ .

خبر مرگ خواجه در نیشاپور به سعود رسید و سخت متأثر شد و فرمود :
 در یغا احمد یگانه روزگار چنو کم یافت میشد و بسیار تأسف خورد ، و توجع
 نمود ، و علاوه کرد اگر باز فروختندی ما را هیچ ذخیره ازو ، دریغ نبودی .
 بیہقی گوید : بمرگ این محتشم شہامت و دیانت و کفایت و بزرگی بمرسد .

حسنک میکال : ابوعلی حسن بن محمد بن عباس کہ بہ حسنک معروف
 بود ، از وزراء ناسور سلطان محمود و از رجال بزرگ آن روزگار است ، و ی
 از خاندان میکالیان بود کہ ہمہ افراد آن اہل علم و دانش و مرد سی
 محتشم بودند ، حسنک نخست رئیس نیشاپور گردید ، و آوائیکہ خواجد
 حسن سیمندی از وزارت برافتاد ، محمود بہ علو نسب و کمال حسب حسنک
 دیدہ وی را بوزارت مملکت برداشت محمود از کمال مرحمت وی را حسنک
 میخواند ، اما این وزیر با حشمت در عہد سلطان سعود بہ فرمان وی در
 ظاہر بہ تہمت قرمطی شدنش و فتوای خلیفہ بغداد بدار کشیدہ شد . ولی در باطن
 دوستی حسنک با محمد علت اصلی بود کہ در همان ہنگام محمودی نسبت بہ
 سعود سخنان ناسزا ہم میگفتہ است ، علت اتہام قرمطی شدن حسنک
 این بود کہ وی در سال ۴۱۴ بہ سرکردگی قافلہ حجاج بہ کعبہ مسکرمہ
 رفت ، ہنگام سراجعت بہ سبب عدم امن عامہ در سرزمین خلیفہ عباسی
 از راہ مصر برگشت و خلیفہ فاطمی الظاہر ، از وی پذیرائی گرسی نمودہ خلعتی
 ہم بوی عنایت کرد و خلعتی بہ سلطان فرستاد ، گرچہ ہنگام توصل حسنک

به غزنی محمود با اثر اعتراض خلیفه عباسی همان خلعت ها را به بغداد فرستاد و سوختا نده شد، مگر محمود از حسنک حمایت کرد این حادثه در زمان مسعود ، دوباره روی کار شد و مسعود به تهمت قرمطی شدن حسنک وی را بدار کشید سال ۳۲۲ هجری بیهقی تذکره دهد که بمرگ حسنک همه مردم زارزار میگردیستند نزدیک بود شورشی برپا شود اما سواران مداخله کردند و آشور را نشان دادند.

۱ ابو نصر مشکان : ابو نصر مشکان دبیر بادانش و سیاستی بود که تا هنوز که هنوز است دبیری بسویه او در افغانستان بوجود نیا مده است ، در قدیم شخص تا دا نشمند معقول و منقول و با داشتن سیاست مداری از ادب عالی باخبر نمی بود ابداً دبیری پادشاهان انتخاب شده نمی توانست .

ابو نصر مشکان در سال . . ۳ در خدمت دولت غزنوی داخل شد و مدت سی سال این عهد را با کمال لیاقت ، کفایت و حشمت انجام داد ، وی از خیر خواهان و ناصحان سلطان محمود ، و مسعود بود و آن مرد و پدر و پسر در کار های مهم باوی مشوره می نمودند و بر رأی و تدبیر او اعتماد داشتند خلاصه این دبیر بزرگ و دانا از دانشمندان و نویسندگان بزرگ و یگانه عصر بود ، بیاری و عربی نامه های نوشت ، و در رثای احمد حسن سیوندی قصیده عربی معروفی گفته که درینجا مورد ندارد .

بیهقی در مرگ وی گفته است (ختمه الکفایة و البلاغۃ والعقل) بعد ازین این بیت را می نویسد :

الم تر دیوان الرسائل عطلت - بفقدانه اقلامه و دفاترم

این اثیر در الکامل ذیل حوادث سال ۳۱۱ در باره وی نوشته است :
درین سنه بونصر مشکان کاتب دارالانشای محمود ، و پسرش مسعود رخت از جهمان بر بست وی از نویسندگان مفلح بود ، و نثری در

کمال جودت داشت فقط.

و به اثر تحقیقی که مولف نموده است قریه سوشکان قریه سوشک غزنی ،
قریه سوشکی قریه سوشک ز خرید یا اقطاعی بونصرمشکان بوده است .

عامای بزرگ عهد سلطنت غزنیان

شیخ رئیس ابوعلی بن سینا - ابوریحان البیرونی، ابو سلیمان خطابی ،
احمد بن ابراهیم بستی ، عبدالملک بن علی هروی ، ابو منصور ثعالبی ، ابو نصر
احمد بن علی سیکال، شیخ ابی عبدالرحمن سلمی ، ابی بکر احمد بن
حسین بن علی البیهقی ، احمد بن محمد عبدالرحمن باشانی، آدم بن احمد بن
اسد هروی ، ابو عبید عبدالواحد جوزجانی ، ابو الخیر خمار ، ابو نصر عتبی
عبدالحمی بن ضحاک گردیزی ، ابو المعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید
غزنوی بوده اند ، وغیره

از اینجمله دانشمندان عهد غزنوی، بنا بر تقریب جشن هزارم سال بیرونی که در نظر است
بشرح حال مختصر وی در ذیل می پردازیم :

ابوریحان محمد بن احمد البیرونی : البیرونی بگفته اکثر نویسندگان تاریخ
از (برون) خوارزم است تنها اما م فخرالدین رازی در تفسیر کبیر خود
وی را از هرات خوانده است ، زندگی و احوال ابتدائی او چندان روشن نیست
سلطان محمود وقتی خوارزم را فتح کرد ، او را از آنجا با خود بغز نه آورد ،
ولی بگفته عروضی سمرقندی پیش از کشودن خوارزم بدست محمود، سلطان
غز نه نماینده بخصوصی بخوارزم اعزام کرد ، و از نزد علی پسر ماسون
خوارزم شاه البیرونی و ابن سیناء را خواهش نمود که آنها را بغز نه بخدمت
سلطان بفرستد ابوعلی نیاسد و ابوریحان با کمال خوشی بخدمت محمود در غز نه حاضر شد
از آنجا که ابوریحان از دانشمندان و هنرمندان بزرگ و محققان عصر

بود ، سلطان محمود و پسرش مسعود باوی از عنایات و مراحم شاهانه دریغ نه نموده دائماً او را از انعام و اکرام بهره‌مند میگردانیدند ، البیرونی در یکی از قصاید عربی خود عنایات و انعامات سلطان را یاد کرده و ابراز ممنونیت نموده است ، در مورد حبس او که نویسنده چهارمقاله ذکر کرده از مقام حکیم دور بنظر میرسد. از تحقیقاتی که بدیع الزمان فاضل معاصر در آنباره نموده است از آن برمیآید که این داستان مبالغه آمیز است ، زیرا سلطان ، ابو ریحان را در سفر های خود بهند می برد و بوی موقع میداد که در مورد عادات ، اخلاق ، علوم و آداب هندوان تحقیقات وسیعی نموده و آن معلومات را بشکل کتابی جمع و تدوین نماید .

ابو ریحان البیرونی به سلطان ارادت داشته و در کتاب تحقیق مالهند محمود را شیرجهان و نادر زمان خوانده است ، چنانکه استاد گرانمایه (خلیلی) نیز این حقیقت را در اثر خویش (سلطنت غزنویان ص ۳۴۵) تأیید نموده است .

اینکه با ابوریحان الحاق واژه (البیرونی) چه مورد ، دارد ؟ از تتبعات نویسندگان برمیآید که وی از باشندگان (برون) خوارزم بوده نه از ساکنان شهر خوارزم یا اینکه محلی که مسقط الراس آنحکیم فرزانه شناخته میشد (بیرون) نام داشت ، بدانجهت ابوریحان البیرونی شهرت یافته است .

تالیفات حکیم

۱ - تحقیقات مالهند ، کتابی است که از عقائد هندوان در باره ماوراء الطبیعه ، جغرافیا ، نجوم و هیئت در آن اثر سخنرانده شده و حکیم این کتاب را در (۴۲۱) تالیف نمود .

۲ - الاثار الباقیه عن قرون الخالیه ، موضوع این کتاب مشتمل بر ذکر تواریخ مسائل مختلف از قبیل طوایف آریائی و یهود ، و صابئان و عرب و قبطی

ویونانی و روسی و مبادی آنان است، حکیم ما این اثر را در سال ۳۹۱ با تمام رسانید .

۳ - کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم .

موضوع این اثر نجوم و شناخت ستارگان و دو اثر فلکی و مدارات و حرکات آنهاست ولی از ریاضی بویژه حساب و هندسه نیز در آن سخنرانده شده است ، حکیم این کتاب را در ۴۲۰ تالیف نمود .

۴ - کتاب الاستیعاب فی صناعة الاسطرلاب .

این کتاب نیز بزبان عربی نگاشته شده و آنرا ابو ریحان در سال ۳۹۱ تالیف کرده است .

۵ - مقالید علم الهیئت .

این کتاب در موضوع علم هیئت نگاشته آمده و البیرونی آنرا در سال (۴۲۷) تالیف نمود .

ابو ریحان در سال ۴۴۰ در غزنه وفات کرد و همدران بلده طیبه به خاک سپرده شد ، ولی مدفن حکیم مشکوک و طوریکه شاید آشکار نیست ، برخی از نویسندگان معاصر غزنه از مدفن وی سخنها میزنند مگر مع الاسف تحقیق آنها نیز ناتمام و در خور اعتماد نیست سولف این اثر در پیدا کردن و کشف مرقد آن حکیم فرزانه وطن سا لها زحمت کشید و لی به نتیجه قطعی نرسید ، چون غزنه در اثر تخریبات جها نسوز ، و اردوی خونخوار چنگیزی و کرت سوم بسبب حمله مغولهای فارس علیه تر ماشرین چغتائی بکلی از بنیاد ویران گردیده است بدان علل قبور بعض سلاطین از قبیل مودود مسعود ثانی و ثالث ، ارسلان شاه و غیره نیز مفقود الا ثرند امیدواریم در اثر جدو جهد اراکین باستان شناسی وزارت جلیه اطلاعات و کلتور روزی مدفن ابوریحان در غزنه کهن کشف و آشکار شده بتواند .

امپراطوری و مدنیت افغانستان در عهد محمود بزرگ در تمام آسیا بخود نظیرنداشت این عظمت و شوکت افغانستان در عهد غزنویان پیشین تا د و صدسال باشکوه و عظمت و خوبی باقیماند تا بالاخره خسرو ملک آخرین پادشاه خانواده آل ناصر صحنه را به سلاطین افغان غوری خالی کرد . با آغاز دوره سلاطین غوری سلسله شاهان آل ناصر منقطع گردید ولی نام شمشیر و قلم و فیاضی و وطن دوستی و آثار جاوید سلاطین موصوف در تاریخ وطن تا ابد زنده و باعث فخر و مباهات فرزندان - افغانستان است .

در سطور آینده از آثار و متروکات آرامگاه سلطان محمود زابلی تذکره مییم :
 ۱ - مضمون کتابه روی سنگ ایستاده قبر سلطان محمود طرف غربی بخط کوفی به عین عبارت چنین است : « غفرانا من الله لامیر الاجل السید نظام الدین ابی القاسم محمود بن سبکتگین غفر الله » .

۲ - کتابه طرف شرقی روی سنگ ایستاده مرقد سلطان محمود بخط منقلی (۱) اینست :

« توفی رحمة الله علیه نور حفرته و بیض و جه عشیته یوم الخميس بقیة من شهر ربیع الآخر سنه احدى و عشر اربعه مائه غفر الله » .
 ۳ - نبشته دودائره که روی دیوار خارجی قبه محمود کبیر نگاشته آمده است :

نخست دائره اول بخط کوفی :

« بسم الله الرحمن الرحیم ، ربنا ارحم لنا ، نورنا و اغفر لنا یا نبی واله » .

دائره دوم بخط کوفی :

« بسم الله الرحمن الرحیم - غفرانک ربنا و الیک المصیر » .

(۱) منقلی شیوه نخستین خط است که ابن منقله در سنه ۳۸۹ هجری خط

کوفی را بان تغییر و تحول داد و بعد از آن اساس خط بر دائره نهاده شد .

۴ - چهار محراب کہ در چهار گوشهٔ قبہ مزار اعلیٰ حضرت محمود نصب
شده است :

محراب اول نزدیک مدخل قبہ مبارکہ :

« بسم الله الرحمن الرحيم - تبارك الذي بيده الملك و هو على كل شيء قدير
ن الذي خلق الموت والحيات . »

بسم الله الرحمن الرحيم : حسبى الله و كفى .

« شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة و اولو العلم قائمًا بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم »

محراب دوم :

« بسم الله الرحمن الرحيم : كل نفس ذايقة الموت و انما توفون اجوركم -
يوم القيامة . »

« بسم الله الرحمن الرحيم : ذوالعرش قل الروح من امر ربي . »

محراب سوم :

« بسم الله الرحمن الرحيم : مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تدل من تشاء
بيدك الخير . »

« بسم الله الرحمن الرحيم : بسم الله كافي ان الله يغفر الذنوب جميعا »

محراب چهارم :

« بسم الله الرحمن الرحيم : كل نفس ذايقة الموت و انما توفون اجوركم -
يوم القيامة لا اله الا حسبى و كفى عنده باذنه . »

سنگ ديگريکه بر ديوار قبہ نصب شده تاريخ اين سنگ : سنه احدی
عشره و سبعمائه نگاشته آمده که ظاهراً سه صد سال از فوت سلطان محمود
بعد تر است و بر آن چنین نگاشته آمده است : العبد المذنب محمد بن
الذين ضعيف عباد الله .

قليل عمرنا من دار دنيا و مرجعنا الى بيت التراب

له ملك ينادى كل يوم لدوالموت و بنوالمخرب

در حاشیه و دورادور سنگ مذکور سورہ تبارک الذی الخ بخط کوفی
خفی نقر گردیده است .

گفتیم کشک شاهی ناصرالدین سبکتگین بدامنہ شرقی کوه بین روضه و غزنی
حالیہ بجوار افغان خال-واقع آمده بود در ابتداء جلوس محمود بن سبکتگین
نیز در همان ساحه عمارات و قصر های جدیدی بر کاخهای عهد ناصرالدین
سبکتگین علاوه گردید و برای چندی محل نشیمن سلطان یمین الدوله محمود
کبیر نیز اتخاذ شد و لی در ما بعد و قتی سا ختما نهایی نوباغ و قصر
فیروزی محمود در موضع « روضه » حالیہ تکمیل گردید دیگر کشک سابق
یعنی عمارات شاهی عهد ناصرالدین سبکتگین متروک مانده و محمود بنوباغ
و قصر فیروزی نقل مکان نمود ، چون مرقد اعلیحضرت امیر سبکتگین در موضع
کشک سابق بدامنہ شرقی کوه بین روضه و غزنی وقوع دارد چنان بنظر
میرسد که سلطان سبکتگین نیز طوریکه سلطان محمود در باغچه سب زار قصر
فیروزه مدفون گردیده است . در یکی از عمارات کشک سابق خودش مدفون
گردیده باشد « در جائیکه اکنون مرقد سبکتگین افتاده است » و ازین دو مقبره
یعنی دفن سلطان محمود در باغچه قصر فیروزه و امیر سبکتگین در کشک خودش
چنان آشکار شود که سلاطین آل ناصر عادت داشتند هر کدام در عمارتیکه
بزمان زندگی نشیمن میکردند بعد از وفات هم در همان محل مدفون می شدند
بهر حال این یک نظریه است ، کتیبه روی سنگ مرقد امیر سبکتگین الان -
دارای این جملات میباشد :

« لاله الا الله محمد رسول الله ، العظمة لله لاله الا الله محمد رسول الله

الكبرياء لله كل نفس ذايقة الموت ثم الينا ترجعون ، بسم الله الرحمن الرحيم ،
من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعليها . » الامير الحارث الاجل ابو منصور
سبكتگين .

بقعه مبارکه :

سلطان مسعود شهيد « عليه الرحمه » در وسط باغستانهای قریه معروف به
بهلول حالیه وقوع دارد اما زارعین بی انصاف راه آمد و شد زیارت سلطان
موصوف را (واقع در زمین های مزروعی آنان) مسدود کرده اند فعلاً مزار
مسعود اول راه ندارند مولف روزیکه همراه استاد خلیلی
رئیس مستقل مطبوعات همان عهد هنگام بهار سنه ۱۳۳۲ هجری به زیارت
سلطان مسعود قصد رفتن نمودیم چون راه نداشت نخست بیک باغ داخل
شدیم قبه سلطان معلوم میشد ولی چون راه نداشت استاد از عقب گنبد پیام بالا
شد و از آنجا بسمت مدخل قبه سلطان بیراهه فرود آمده از راه می پرسید اخیراً
از گوشه باغ راه باریکی پیدا شد که جانب روضه سلطان منتهی میشد حاصل
اینکه بزحمت زیاد بمعیت استاد خلیلی به آرامگاه مسعود شهید رسیدیم دیدیم
بالای مرقد گنبد نسبتاً نوساختی از اجر تعمیر شده کوشیدیم اما تاریخ بنا واسم
بانی آن بما معلوم نشد بالای مرقد صندوق بلند و نفیسی از سنگ مرمر سرخرنگی
تعبیه شده روی صفحه صندوق مرقد لوحی دیده شد که روی آن بخط کوفی
این جملات منقور گردیده است :

بسم الله الرحمن الرحيم « كل من عليها فان و يبقى وجه ربك ذوالجلال
والاکرام كل نفس ذايقة الموت و الينا ترجعون » در بخش زیرین سنگ مرقد
آیه لکرسی نقر شده ، سال فوت سلطان مسعود اول در آنجا بنظر نرسید .


بقعه سلطان ابراهیم : اب السلاطين (رح) در کنار راست جاده بین روضه

وغزنین حالیه واقع آمده گنبدیکه بالای مرقد سلطان ابراهیم برپاست کوچک وازپارچه های اجرابنیة شهر قدیم عمران گردیده است بعقیده مولف این بقعه راباین کوچکی در خور شهرت و بزرگی چنان سلطان عظیم الشانی مانند - ظهیرالدوله ابالملوک ابراهیم بن مسعود بن یمین الدوله محمود بزرگ نمیبیند شاید اصل بناء مرقد در اثر حوادث و گذشت زمانه ویران شده بجای آن این گنبد کوچک از پارچه های آجر شهر قدیم عمران گردیده است - مزار ابراهیم درین عوام غزنین بسطان حلقوم شهرت دارد وجه تسمیة او به « سلطان حلقوم » نیز چنین بیان کنند که وی از بطن مادر از راه حلق تولد شده است-چون گفته عوام حدس محض و از قیمت معقولیت عاری دیده میشود آنرا اعتبار نمیتوان داد حقیقت این خواهد بود که نظر به گفته مورخین مقبره سلطان ابراهیم نیز مانند روضه یمین الدوله محمود و پسرش مسعود اول از دستبرد حوادث مصون مانده و تخریب نشده است و همین بقعه از ظهیرالدوله ابراهیم است- تاریخ وفات ولوح ندارد - اما بداخل گنبد در وسط دیوار سمت قبله بقعه موصوف محراب سنگی وجود دارد که نیمه آن در زیر دیوار مدفون شده و نیمه دیگر آن نمودار است . روی سنگ محراب مذکور بشکل نیمه دائره بخط کوفی و ثلث چنین نگاشته آمده است :

« و انتصر سلطان الاعظم ، اباسعید مسعود خلدا لله ملکه » روی حاشیة زیرین سنگ نیمه معلوم محراب مذکور بنرد و طرف آية الكرسي نقر شده است . ازوضیعت چنین برمیآید که بانی محراب سلطان مسعود « ثالث » پسر سلطان ابراهیم است زیرا از جمله (خلدا لله ملکه) برمی آید که بانی محراب مسعود اول پسر یمین الدوله سلطان محمود بزرگ نبوده است زیرا مسعود اول مدتی قبل از سلطان ابراهیم در ماریگله بشهادت رسیده بود اینکه روی سنگ

محراب (ابا سعید مسعود) کنده شده حال اینکه کنیه مسعود ثالث « ابي سعد مسعود » بوده است آنقدر فرق در بین « ابا سعید » و ابي سعد موجود نبوده شاید اباسعید ، ابي سعد یا ابي اسعد ، اباسعید نوشته آمده ، این محراب چنین بنظر میرسد که در روزگار حیات مسعود ثالث ساخته شده و بتقریبی بمزار - ظهیرالدین الدوله ابراهیم پدر مسعود سوم انتقال یافته است علا و تاروی دیوار های درون و بیرون بقعه ابراهیم و سنگفرش های هر دو طرف مدخل گنبد سلطان ظهیرالدوله ابراهیم بعضی سنگهای منقش و از هم شکسته دیده میشود که روی هر کدام بخط کوفی و ثلث یگان کلمه کنده شده که یک بدیگر مناسبت و پیوستگی ندارد حدس میتوان زد که این سنگهای سفید از هم شکسته از جاهای دیگر باین بقعه آورده شده اند چنانکه بریک تکه سنگ « خلد الله ملکه » و روی دیگری فقد استمسک - وقس علی هذا نقر گردیده تاریخ ندارد .

مقبره علاءالدوله مسعود ثالث را مردم در گوشه از شهر قدیم در جوار منار ها نشان میدهند شیخ محمدرضا نیز از زبان مردم غزنین در یاد داشتهای موسوم به (روضة الالواح) خطی خود که (نزد مرحوم منشی علی احمد شالیزی دیده شده) نیز مقبره مسعود ثالث را جانب شرقی شهر حالیه غزنین به نزدیک منار ها نشان داده است ولی آثار قبریالواح اکنون در آنجا موجود نیست شاید بقعه ولوح مزار او در فطرت سلطان علاء الدین حسین غوری یا مهاجرات مغلان فارس علیه ترما شزین چغتائی حکمران غزنه از میان رفته و مردم غزنین بنا بر عنعنه محل وقوع قبر او را میدانند و از آن معلومات میدهند « والله اعلم » .

در مقابل گنبد سلطان ابراهیم مزاری موسوم به « ابوجعفر » واقع آمده که پوشش ندارد بر لوح روی  برقد او این جملات کنده آمده است:

«قبر الفایز بعمل الاحاد. السيد ابوجعفر بن علی الخاص غفر الله - هذا»

الحجر بتا ریخ شهر الله المبارک رمضان ثلث و خمس مائه ۳۰ د ۳۰»

منارهای غزنین:

عوام الناس غزنه ساختمان این دو مناره را که در بین شهر حالیه و روضه سلطان محمود واقع آمده در کنار جاده به اعلی حضرت یمین الدوله سلطان محمود زابلی نسبت میدهند حال اینکه این حدس صحت ندارد حقیقت امر چنین است که مناره اول بجانب روضه واقع است و آنرا سعود ثالث بن سلطان ایراخم بن سعود بن سلطان محمود کبیر برپا داشته است و مناره دوم که بطرف شهر حالیه غزنین کنار جاده استاده است از آثار ساختمانی بهرامشاه بن سعود ثالث سبب شده باعث برآید هر دو مناره جز یادگار بعضی فتوحات هندی شاهان صدر الزمان دیگر حدس بنظر نمی رسد نوشته هائیکه دور هر کدام از دو مناره بصورت برجسته بخط جلی نوشته در سواد ساختمانی صنعت و روی گچ کنده شده بود اکثر در اثر سرور زمان ریخته و شکسته است چنانکه نیمه بالائی هر دو مناره در قدیم باقی نمانده فرو افتاده و نیمی از هر دو مناره باقیمانده است قرار معلوم بغرض جنو گیری از خرابی مزبور سر هر یک از دو مناره با سرور اراده اعلی حضرت امیر حبیب الله خان سید عثمان پوش شده است پس نوشته هائیکه باقیمانده و دور آنند استعارت سبب شده بصورت برجسته خوانده میشود حسب آن است:

مناره اول جانب روضه:

«بسم الله الرحمن الرحيم: السلطان المعظم ملك الاسلام علاء الدوله واندین

ابوسعبد سعود بن ظهیرالدوله و له ایراخم خدایه ملکه»

نوشته مناره دوم که بجانب شهر کنونی غزنی واقع است:

«بسم الله الرحمن الرحيم: السلطان المعظم ملك الاسلام سمن الدوله واندین

المله ابوالمظفر بهرامشاه خدایه ملکه»

نا گفته نماند که «یمین الدوله واسین المله» القاب رسمی اعلیحضرت - سلطان محمود بن سبکتگین میباشد که بهرامشاه نیز بعین همان القاب جد اعلاء خود ملقب بوده است و همین اشتراك در القاب می باشد که عوام الناس سا ختمان سناره هارا بسطان یمین الدوله محمود بن سبکتگین نسبت میدهند حال اینکه نوشته استداره سناره که بنام بهرامشاه بانی آن است بشکل جلی خوانده میشود .

عرصگاه شایه

محلّیکه در غزنه کهن بعهد غزنویان مورخین و شعرای نامدار ازان ذکر وتوصیف تمام نموده اند میدان شایه بوده است حرکات سفری عساکر و سان بینی سپاه غالباً از طرف شخص سلطان بهمین عرصگاه شایه بعمل میآید. شایه چنانکه دونفر استاد نظم و نثر از ان بمبالغه ذکر کرده اند (ابوالفضل بیهقی و فرخی شاعر نامدار آن دوره) میدانی است از قرا رگه شاهی که از جمعیت شهر و قشله های سپه باید دور نباشد آن میدان در تمام دوره دو صد ساله سلطنت فرماندهان آل ناصر غزنه محل پذیرائیها و اجتماعات بزرگ ملکی وعسکری جشن گیریها ، آتش افروزیهای معمول اتخاذ می شده آورده اند که در اکثر فصلهای سال این میدان سبزودارای بوته های نباتات و گل بوته های خرم بوده اطراف آنرا نیز نباتات زیبا و درختان کوتاه قد احاطه کرده تمرینات نظامی سان بینیها و سوقیات عسکری نیز از همین میدان بعمل میآمده وازین جهت بود که نام شایه روعرصگاه به آن داده بودند .

هکذا وقتی سلاطین مذکور بعد از انجام فتوحات و مسافرت ها بغزنین مراجعت میکردند جای پذیرائی اهالی مرکز همین میدان بود-وقتی سلطان

مسعود کورت اول بعنوان سلطنت از طریق بلخ بغزنین عزاجلال ارزانی کردند اهالی پایتخت محمود باعزازو استقبال پسرش مسعود اول ازین بستند خوازه ها ساختند جمعیت انبوه از مرد و زن برای خوش آمد امیر به شایبها رشدند تا اینکه بر حسب گفته نویسنده تاریخ آن دوره امیر نماز پیشین بسرا پرده شامی فرود آمدند و مردم چه خورد و چه بز رگ با حرارت کامل پسر محمود را پذیرائی کردند تاریخ این پذیرائی پوره ۹۶۳ سال پیشتر در غزنی اتفاق افتاده است.

بناغلی پروانه (یکی از نویسندگان غزنه باین عقیده است که این دشت در زمین های هموار حصه جنوب شرق غزنی واقع آمده بود ولی نویسنده محترم محل آنرا نشان نمیدهند که در کجا بوده است و حق هم دارد زیر رقبه و وسعت شهر باستانی معلوم نیست تا چه رسد بمیدان تمرینات آن (!) شاید مطلب پروانه از دامنه کوه باد گرفته قلعه سردار تا حوالی روضه حالیه که آنرا هم تصریح نکرده است میباید بعقیده بنده این دشت در د و موضع از سر زمین غزنه حدس میتوان زد اول دشت تلخکزار حالیه واقع در این معبر دهنه شیرو و مزار خواجه ابوبکر بلغاری سر روضه موجوده .

ثانی در موقع شیار قریباغ غزنه که تا کنون بنا به شیار که تغییر اسم شایبهار است شهرت دارد چون موضع اول الذکر در زیر نهر بند زنه خان واقع آمده است سرسبزی این میدان را که ذکر کرده اند شاید باعتبار وجود آب نهر زنه خان بوده است .

درینباره بناغلی منشی علی احمد خان شایبزی مولف تاریخ خطی غزنه معتقد است که دشت تلخکزار در طول دوره شاهان آل ناصر غزنه داخل منطقه شهری بوده است هرگاه این عقیده را قبول کنیم و دشت مذکور را گوشه شمال آبادی شهر باستانی غزنه بدانیم، شکل است، لذا جزاینکه دشت شیار قریباغ

را عرصه‌گا شاهي بدانيم ديگر چاره نداريم . زيرا ديگر همچو محايکه در اطراف حوزه شهر باستانی غزنه برای همچو يك عرصه‌گاه شاهي موزونيت داشته باشد ظاهرا بنظر نميرسد جلگه رودخانه که تا اشهای شلگر را در بر ميگيرد برای زراعت و باغ ها اختصاص شده است ديگر گوشه‌د رين حدود ديده نميشود که ميدان همان بينی و محل حرکات نظامی قرار داده شده بتواند .

این حدس ثانی را وجود بعضی ميدانها عرصه‌گاهای تاریخی در افغانستان تائید میکند علاوه بر تاریخ افغانستان بنامهای شبار، کل بهار، شیر، خيبر نوبهار، شاپها و مواضع متعددی ذکر شده که ریشه قدیم السنه آریائی دارد و از بسیار قدیم بهمین نامها موسوم بوده اند استاد حبیبی درباره اسم (شاپها) تحقیقات عمیقی با خود دارد که دلایل او بر اساس علم اشتقاق و تصریف نهانی هستند و علمی استوار است مادرین جاد در صدد شرح تحقیق تحولات ادبی و سیاسی این نلمه نیستیم صرف بصواب نزدیک اینرا میدانیم که میدان شاپها باید عبارت از دشت (شبار) قرباغ غزنی بوده باشد و بس .

استاد فرخی قصیده سرای بزرگ دربار غزنه در وصف شاپها چکامه شیوائی دارد که طور نمونه چند بیت از آنرا در زیر نوشتیم :-

باسن به (شاپها) بهم بود چاشتگاه ماه من آنکه رشک بروزد دو هفته ماه	
گفتا فراخ پهنا دشت کشاده چیست	گفتم که عرصه‌گاه شه بی عدد سپاه
گفتا چه خوانم این شه آزاد را بنام	گفتم یمین دولت ، محمود دین پناه
گفتا کنون کجاست سراده از و خبر	گفتم بزیر آن مهین رایت سپاه
گفت آن هزار هفتصد و اند کوه چیست	گفتم هزار هفتصد و اند فیل شاه
گفت آن زرهوران زبرهر یکی کمند	گفتم بتان مملکت آرای رزم خواه
گفتا که مردخوانمشان یاسه تمام	گفتم که سرو با کمر و ماه با کلا

گفتا که عرصگاه شه این دشت خرم است گفتم بلی و نیست چنین هیچ عرصگاه
گفتا چنو اگر بجهان هیچ شاه بود گفتم ز من سپرس به شهنامه کن نگاه
گفتا که شهنامه دروغ است سر بسر گفتم تورا است گیرودروغ از میان بکاه
گفتا سلک همی چه ستاند زخسر وان گفتم ولایت وسپه و گنج و تاجگاه
قصیده فرخی کشال است در اینجا بهمین قدر اکتفا شد ضمناً در صورتیکه
تفصیل و شانی از عرصگاه شامی شایبهار باخودنداریم از اشعار فرخی چیزهائی
راجع باین میدان بدست می آید از قبیل سر سبزی وسعت بی پایان میدان
جمعیت سپه در حالیکه بتمام سلاح آماده فرمان شامی میباشد و فیل های
جنگی به تعداد معین در گوشه میدان موجوداند .

درین باره دانشمندگراسی استاد حبیبی را نیز عقیده برین است که شایبهار در محل
(شیار) حا لیکه به فاصله ای ۵۶ کیلو متر از شهرک حالیه غزنه در طول
جاده قندهار وقوع دارد بوده است استاد از ریشه عمیق این واژه یعنی شایبهار
شیار : شهر خیبر و امثال آن تحقیقات عمیق تاریخی باخود دارد که معنوی
و استدلال شناخته میشود و مادرینجا به تفصیل آن مورد نداریم ولی موقعیت
و قسمت ساحه «شیار» حالیه میدان است و سیم که بطریق گوئل
(راه هند) نزدیکتر از دیگر حصص غزنه و صلاحیت بودن عرصگاه تاریخی
« شایبهار » را نیز دارد اما کدام سندی که موقعیت واقعی آنرا تعیین کند
از مورخین غزنویان عجالتا در دست نیست .

بخشی از تاریخ هنری منظره پنجم

آثار و متروکات مدنیت دوره آل ناصر غزنه از قبیل : آبدات خرابه های
کوشکها و کاخها و جامع عروس الفلک خطوط روی الواح مزارات سلاطین
عرفا ، شهزادگان ، علما و بعضی از رجال نامی و جنرال های بزرگ و رجال

قلم و شمشیر آند وره وطن و بعضی تلهای ر ویهم ر یخته و نظربه کشف موجود بودن آثار شهری رقبه قدیم و ساحه خراب آباد ، شهرباستانی غزنین قدیم و غیره ، در آینده شرح مختصری به عرض میرسد :

(مولف غلام جیلانی جلالی)

ما بقی بخش هنری

آبادات و متر و کات مدنیت آل ناصر غزنه

باتاسف باید نوشت که در اثر عوارض و حوادث گوناگون روزگار و عدم توجه ابنای زمان یادگارهای بس گرانبهای دوره مدنیت آل ناصر غزنه که بخش اهم قرون وسطی را در شرق تشکیل میداده از قبیل آثار عمرانی : - ساختمانها ، صنایع مستظرفه ، نقاشی ، خطاطی ، حجاری ، تذهیب ، شبکه - کاری ، سیناتور ، ودیگر نمونه های بسیار قشنگ و نفیس آن مدنیت بزرگ شرقی افغانی که در خارج از بطن زمین روی دیوارهای دخمه ها و لوح سنگهای مقابر و مزارات سلاطین آنخاندان معظم و علما ، عرفا وادبا باقیمانده بود ودر اطراف هر کدام مردمان غزنه افسانه ها میخواندند بسرعت از میان رخت بریست وبوسائل متعدد و عوارض بیرحمانه از میان رفت و نابود گردید .

چهل سال قبل که نویسنده در آنوقت بمسقطالراس خودم (غزنه) بودوباش داشتم بکرات و مرات بچشم میدیدم که برخی ازاهالی شهر موجودغزنی سنگهای بسیار نفیس مزارات مخروبه را کنده به خانه های خودشان نقل میدادند و درآنجا ظلم دیگری را ارتکاب میکردند یعنی نوشته های بسیار نفیس خطمقلی کوفی را از روی سنگهای سرر مذکور بزور چکش بیرحمانه حک مینمودند بعد ازصفا کاری و فالش آن سنگها را در حمامهای خانگی خود مصرف میکردند که تاهنوز این ستم بر تاریخ غزنه جریان دارد . علاوتا آوانیکه پای مردمان

اهل فرنگ بوطن ما آزاد شد و سردمان بی فکر با همیست آثار تاریخی پی بردند
 از کتابهای قلمی گرفته تاسنگهای نفیس و نقاشی قدیم که مخطط بخطوط
 عالیترین کوفی نویس های قرون وسطی یا ثلث عربی و فارسی بودند . بضمن بخش
 بالای فرنگیها سیفروختند در آنجمله بهترین کتابهای حدیقه دواوین
 شعرای متقدمین و سنگ ها و ادوات حجری از سیان رقت
 و تمام آن نفایس گرانیقیمت را که هر پارچه و هر برگ آن با جواهر برابر بود
 به بهای بسیار ناچیز به خارجیها فروختند. هکذا حکام وقت و زمان نیز از غزنه
 کتابهای خطی و نایاب را در دوره حکومت خویش برای خود ذخیره میکردند
 و هنگام تبدیلی آن گنجینه های دانش و ثقافت را با خود میبردند دیوان
 خطی بسیار قدیم سنائی را من شاهد بودم که یکی از روسای بناروالی نزد
 بنده آورده وقتی آن دیوان را با دیوان چاپی سنائی که در تهران طبع شده
 مقابله کردیم باندازه دو هزار بیت در دیوان خطی بناروالی موجود است که
 در دیوان چاپی اثری ازان بنظر نرسید شخص بناروال همان دیوان را بیکی
 از حکام اعلی غزنه هدیه کرد چون حاکم وفات نمود پسران او که ذوق
 ندارند برایگان آن گوهر نایاب را ضایع یا اتلاف خواهند نمود .
 بهمین طریق همه ساله در ایامیکه مردم کوچی های دامانی ما در بازگشت
 پائیز از کوهها و چراگاههای ناهور ، مالستان ، دایه ، دایزنگی بحدود غزنین
 میرسند باثر مفاهمه که بیشتر با بعضی اشخاص چالاک و مجاور آن بعمل آورده اند،
 شبانگاه با اشتر خویش در برابر سنگ نفیس (آبد) تاریخی سبز میشوند و در
 بدل چندسکه سیاه یا سفید، سنگ مذکور را بالای سرد که ی کوچی سیفروشدا و نیز بعد از
 تقابض فی البدلین سنگ مذکور را با لای اشتر خود حمل نموده بجانب داسان
 میبرد و معلوم نیست که بعد ازان سنگ مذکور چه میشود و بچه مبلغی

آنها بالای دوستداران آثار بفروش میرساند .

چهل و پنج سال قبل از امروز بنده بچشم خود قبر بونصر مشکان را مقابل قلعهٔ موشکان غزنین کنار جادهٔ عمومی در میان یک محوطهٔ گنبد فرو ریخته دیده بودم و مانند بنده بسیاری اشخاص بزیارت آن میآمدند سنگ سفیدی بانوشته های قشنگ کوفی بالای قبر استاده بود ولی سی سال قبل که بغزنه رفتم دیدم جز قبر بازمین همبستر از سنگ بالای سر آن اثری برجانمانده و آنرا برده اند شخص مسئولی هم شناخته نمیشود دیدبانی و پاسبانی هم نیست . پرسیدم معلوم نشد که چه بلائی بالای سنگ مذکور و همانند آن وارد آمده است . نویسنده هنگام نگارندگی روزنامهٔ (سنائی غزنه) تاجائیکه توانستم از همین جور سنگها را که ظاهراً بالای مزارات دارای مجاور نبوده و در دشتها و تپهها بدست میآید همه را جمع کردم و در روضهٔ محمود آنهمه را در یک اطاق کلانی رویهم ریخته بمجاور روضه سپردم در آنمیان سنگهای قیمت بهایی موجود است اکنون بناروالی غزنی آن مجموعه را بحیث موزه پذیرفته شنیدم در محافظت آن میکوشند .

شک نیست آثار و آبدائیکه بصورت شاذ و نادر باز هم با عوارض زمان مقاومت میکنند و بیک اندازه از بسیار کمی تا کنون باقیمانده است آنهم دارد در اثر بیخبری وعدم اعتنا یا مفقود یا از هم خوردشده در تادابهای عمارات جدید مصرف میشود و از نظرها ناپدید میشوند عاقلان دانند که این ضایعه بذات خود لطمهٔ بسیار شدیدی است که بیرحمانه بدون اراده برپیکر مدنیت قدیم و منابع تاریخ قرون وسطی وطن ما نواخته میشود .

نویسنده چند سال قبل که نگارنده روزنامهٔ سنائی و در غزنه بودم چنین تجویز نمودم که عجالاً بغرض جلوگیری از ضایعات مزید آثار و متروکات

مدنیت درخشان دوره آل ناصر غزنه باید در روزنامه کنونی برای نشر و احیای آبدات آن عصر اختصاص بدهم این کار را کردیم و آن چنین بود که بنده و فقیر محمد خان حسرت معا و ن اخبار و مولانا باقی یکی از فضلالی غزنه هیأت سه نفری تشکیل داده در حوزه مخروطی شهر کهن غزنه به گردش و تتبع پرداختیم درین ساحه خاموش خط سناره ها ، سنگها و لوايح مزارات عهد قدیم تاجائیکه خوانده میشود و از عوارض و حوادث محفوظ مانده و ماسه نفر بدیدن آن توفیق یافتیم ، آنهمه را حل و باخود یادداشتها گرفتیم سپس آن کشفیات را بشکل مسلسل در روزنامه سنائی انتشار داده رفتیم و مطلب از این زحمت و تتبع این بود که مبادا این بقیته الباقیات نیز در اثر عوارض از میان رخت بر بندد دوما از همان مدنیت بزرگ نمونه هم بدست نداشته باشیم .

این تتبع و کنجکاوی و خواندن لوايح و نوشته های گوناگون مدت چهار سال وقت گرفت آنچه در ظرف مدت فوق الذکر میسرمان شد در ذیل بنام خدمت بتاریخ مدنیت افغانستان تقدیم میشود :

از مزار سلطان محمود جانب جنوب غربی بسمت سنار دوم بفاصله یک کیلو متر بکنار چپ جاده بین روضه و شهر کنونی غزنین روی یک پشته که آثار عمارت قدیم بالای آن هویدا است درین تازگی قبر و لوح مزاری از زمین برآمده (کشف شده) لوح مذکور بقدر یکمتر ارتفاع دارد برعلاوه چندسانتی . وعرض متناسب ارتفاع - بالای سر مرده نصب شده این سنگ از مرمر سفید اعلی است ولی نوشته روی سنگ در اثر عوارض از هم ریخته و خوانده نمیشود یا عمدا حک شده است ؟ سنگیکه روی سر مرده افتاده و از جنس رخام اعلی است بران بخط کوفی این مضمون نقر شده است :

بسم الله الرحمن الرحيم : غفران من الله للشيخ السيد العالم (ابوالفتح) طغرل
الحنفي انارالله برهانه وبيض وجهه ونور حفرته) ناگفته نماند که لفظ طغرل
الحنفي قدری بمشکل خوانده میشود .

پایانتر از سنگ استاده روی اصل قبر در مرتبه دوم حاشیه قبر که آنهم
سنگ سفیدی است دور آن چنین نقر گردیده است : « کان وفات السيد غدوت
الجمعه غره محرم سنه احدى و تسعين و اربعه مائه » درینجا نباید اسم صاحب
این قبر که طغرل حنفی است با طغرل سالار خائن دوره سلطان عبدالرشید
ابن محمود اشتباه کرد زیرا چنانکه از سال وفات این شخص که سال ۴۹۱ هجری
قمری اتفاق افتاده از رجال مابعد دوره سلطان عبدالرشید بوده و طغرل
سالار خاین که سید خود عبدالرشید را بقول منهاج سراج جوز جانی و یا زده نفر
شهزادگان آل ناصر را بانهایت بیرحمی و ناجوانمردی بقتل رسانید و خود بر
تخت غزنه جلوس کرد قبل ازین شخص در حدود سال (۴۴۴) چهارصد و چهل و
چار بدست سالار خرخیز سه لارهند کشته شده است . از القاب این شخص -
معلوم میشود که سالاری بوده از سادات که دارای مزیت شمشیر و قلم بوده
است .

مدفن ظهیر الدوله سلطان ابراهیم غزنوی :

سزار سلطان ابراهیم از دروازه بهلول شهر غزنین کنونی بفاصله یک کیلو
متر جانب شمال شرقی بمنار اول نارسیده بکنار راست جاده ، بین غزنی و روضه
وقوع دارد صاحب این سرقد بنا بر اشتباه عوام بسطان حلقوم شهرت دارد و
معتقدند چون از راه حلق از شکم مادر بدنیا آمد لذا به حلقوم موسوم شد (.)
بهرحال تعبیر عوام در خور عوام است . حقیقت تاریخی اینست که اینجا
مدفن سلطان ابراهیم بن سلطان مسعود بن محمود است که میگویند علاوه

برفتوحات و غزوات زیادی که در هند نموده است بحدی متدین و خداجو بوده که در سال يك نسخه قرآن کریم را با آب طلا بخط خود می نوشت چون انجام میشد آنرا در لباسهای حریر پیچانیده بحرم محترم نبوی صلعم (یکسال بمکه مکرمه و سال دیگر بمدینه منوره میفرستاد و آنرا وقف میکرد) بالای مرقد این سلطان نامدار گنبد خردی از اجر و خشت خام آباد شده تاریخ و بانی این آبادی معلوم نیست . شاید بمرور زمان اصل بنای مقبره سلطان ویران شده و بدوره تیموریان بنای موجوده بالای مرقد او تعمیر گردیده است . در وسط دیوار سمت قبله این گنبد محرابی از سنگ رخام باخط کوفی قدیم نصب است اما معلوم نیست که این محراب را از کجا و بکدام تاریخ در اینجا آورده و استاده کرده اند نیم پایان این محراب با حصه بالائی آن جدا شده و بخدا معلوم که آن نیمه دیگر دستحوش چه عوارضی شده است. از مشاهده حصه باقیمانده معلوم میشود که این بخش حصه بالای محراب مسجد شامی بوده است . بالای سر منحنی شکل محراب در سنگ اعلی سفید رخام بخط بسیار درشت نیمه ثلث بطور افقی عبارات آتی بشکل برجسته کنده شده که همین بخش آن بصورت واضح خوانده میشود :

« انتمصر السلطان الاعظم الایا سعید سعود خلدالله »

باقیمانده نوشته اگر وجود هم داشته بسبب اینکه سنگ از میان شکسته و مفقود است یعنی درینجا نیست و بدوره این نیم محراب آیه الكرسي بخط پوره ثلث کنده شده و برجسته خوانده میشود امکان دارد این بخش محراب قسمت بالائی یکی از جمله سه محراب معروف که بنام سلطان سعود اول ابن سلطان محمود زبانزد خلق است بوده باشد . سنگ این محراب از سنگهای عادی نبوده بلکه از جنس رخام سفید و مواج است و خیلی قشنگ هم تراشیده شده است

مع الاسف در حال حاضر سحراب مذکور از طرف مجاوران آن بصورت پایه چرخ تیل شرف استعمال میگردد که از اثر دود و چربی تیل سیاه آلوده و غیر نظیف بنظر میرسد من رفتم مجاوران را ازین رویه اخطار دادم ولی یقین نداشتم که مجاوران رویه نامطلوب خود را ترك بگویند : (آثارنا تادل بنا فاعتبروا یا اولوالابصار) در خارج گنبد سلطان ابراهیم سنگهای خرد و ریزی فرش کرده اند و برخی را در دیوار گنبد گرفته اند معلوم میشود از دیگرجا آورده شده زیرا بالای گوشه از اکثر پارچه های سنگی بخط کوفی جملاتی کنده شده است چون در سنگفرش کدام ترتیبی بکار نرفته لذا ممکن نشد جملات سنگها را باهم نواخت داده ازان مطلبی برون آورم ولی فهمیدم که سنگهای مذکور برای سنگ فرش نبوده و از جای دیگر باینجا آورده شده است .

تراژدی لوح قبر بونصر مشکان

قبر بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت محمود و مسعود بفاصله چهار کیلومتر از شهر کنونی غزنه در شمال شرق ده معروف بمشکان بکنار راست جا ده بین کابل و قندهار در یک محوطه مخروبه که نشان میداد سابق گنبدی بوده است شخص نویسنده کشف کردم و لوح سنگ آنرا نیز که بخط زیبای کوفی روی مرمر اعلی و براق کنده شده بود خواندم ازان تا ریخ تا کنون چهل و پنج سال میگذرد اما وقتی در سال ۱۳۳۲ به نگارندگی روزنامه سنائی و اردان دیار شدم و سر از اول بها رض و رت ضبط و اهمیت آثار و متروکات دوره آل ناصر غزنه را درک کرده د رصد جمع آوری و طبع و نشر آن برآمدم اولتر بمزار بونصر به ده مشکان غزنه رفتم ولی با هزار افسوس جز وجود علامه قبری از لوح سنگ آن اثری بجا نمانده بود بدون شبهه کدام ناجوانمردی آن لوح قیمت دار را از جا یش کنده برده است باین طور ضایع شد .

استقبال پر حرارت اہالی غزنہ از فر اہم آوردن آثار باستانی

باید اعتراف کرد کہ مدارك رجوع هیأت پیدا کردن آثار و متر و کات دورہ آل ناصر تنها و تنها منحصر بجد جہد ما نبوده بلکہ مردم شریف غزنہ کہ بگذشتہ اجداد خویش بنظر ارادت فوق العادہ می بینند و از آن بدل و جان فداکاری ہم سینمایند برخلاف آن عدہ محدودی کہ آثار باستانی را بفتح شخصی خود حیف و سیل میکنند سواد اعظم غزنہ درین کار خیر یعنی جمع آوری آثار و احیای مجدد آن ذریعہ حل کتابہ ما و ابدات باستانی مشوق و محرک خوب ما شدند زیرا آنها و بخصوص خوانندگان محترم «سنائی یگانہ روزنامہ» شہر ایشان بسابقہ روح کنجکاوی کہ در ہر انسان طبعاً موجود است بکسب نکتہ از احوال و شرح حیات رجال علمی و عرفانی و ادبی تاریخ باستانی این سرزمین شوق و علاقہ زیادی از خودشان نشان میدهند زیرا می دیدیم وقتی در روز نامہ تحت عنوان آثار و متروکات دورہ آل ناصر غزنہ از چگونگی بعضی آثار و خطوط روی احجار والواح قبور مزارات متبرکہ سلاطین مجامد خانوادہ محمودی و بقایای متروکات شکستہ و از ہم ریختہ و پارچہ های منقور و برجستہ و یادگار های مدنیت قدیم و ثقافتہ آن عہد وزمان کم و بیش سطوری بطبع میرسید ولو این نشریات ما جز چیز های اندک و ناسکملی از بسیار جز اندک بیش نبود بسا بوقوع می رسید کہ در فرصت نشر اخبار جوانان صاحب ذوق و مردان باہوش و اندیشہ غزنہ در گرفتن اخبار و خواندن مضامین آن یک برد یگر پیشدستی میکردند و بسا کہ روزنامہ را از سر ماشین چہاپ می ربودند بمصداق این مقولہ فارسی : «ستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد»

بنابران ماہم دامن طلب را از کف رها نکرده تا جائیکہ خود از سیر علمی و کنجکاوی و جستجوی شبانہ روزی خود از آبدات اطلاع بدست آورده می توانستیم و یا از ارباب دانش و با معلومات غزنہ یاد داشتہای سودمند بما میرسید بدون وقفہ از فرصت استفادہ میکردیم و برای ہر شمارہ از ہمین جنس معلوماتی بہم میرسائیدیم و در روزنامہ فردانشر میکردیم تا ستون مقرر بی معلومات نماندہ باشد. اینک بکمک آقای فضلٰی یکجو ان بادرد غزنہ را جمع بہ رمضان بن یوسف معلومات آتی را عرض میکنیم :

سمرقندیکہ بداخل قبہ عارف غزنہ حضرت (سنائی) وجود دارد و نظر بہ تخمین یا عنعنہ عوام بمرقد سلطان یا شہزادہ روم شہرت یافتہ و سجاوران توصیہ میکنند کہ حسب توصیہ (سنائی) باید اولتر زائر بمرقد او دعا بخواند این همان قبر است کہ نزدیک مدخل قبہ واقع آمدہ است و تا سمرقند سنائی تقریباً ہفت متر فاصلہ دارد. شرح آمدن این عارف را بغزنہ چنین عنعنہ دارند آوانیکہ سنائی از غزنہ بسیر شہرہای خراسان سفر کرد و مدتی در آنجا ہا ماند تاج اولیا کہ مزارش نشان دادہ شد خواہرزادہ سنائی جهت آوردن مامای خود بغزنہ بدنبال سنائی رفت و در یکی از شہرہای آسیائی با سنائی تصادف نمود کراماتی از ہردو عارف بظہور پیوست سلطانی از سلاطین روم ترک دنیا نمودہ نزد سنائی ارادت و سلازست اختیار کرد و با سنائی بغزنہ و در غزنہ بکسب مقامات عالیہ پرداخت تا اینکہ بعد از مرگ بہمین جا دفن شد این افسانہ دائرہ بین عوام است ولی طوریکہ بناغلی فضلٰی بحوالہ نسخ قلمی قدیم تحقیقات کردہ و سنگ سمرقد این شخص نیز همان تتبع را تائید میکند از مجموع چنین برمیآید ہنگامیکہ سنائی از غزنہ بہ بلخ و از آنجا بسرخس و از آنجا بہ نیشاپور و اخیراً

(بمرور) وارد شده مدتی هم در شهر اخیرالذکر توقف ورزید در مرور مردی
پارسا مشربی موسوم به رمضان بن یوسف بجاذبه لطائف قلبی سنائی عاشق
گشته بعارف غزنه دست ارادت داده است .

این شخص در طول توقف حکیم در مرور شرف ملازمت مرشدش داشته در سلاک
میریدان خاص از انقباس سنائی کسب فیض مینمود و زمانیکه سنائی از سروجانب
غزنه مراجعت میکند ظاهراً رمضان بن یوسف که مرید صادق بود تاب جدائی
مرشد بزرگوار خود را آورده نتوانسته با ایشان عازم غزنه گردد و از مسقط
الراس خود (مرور) بغزنه آمده است و برای همیشه با پیر خود درین شهر و دینار
باقی مانده است این مرد حقیقت پرست در غزنه بقیه حیات را در حلقه سنائی
بکسب فیوضات سپری داشته اخیراً طوریکه از سنگ مرقدش پیدا است در
سنه (۵۰۹) هجری زندگی فانی را پدرود گفته به رحمت ایزدی شتافته بهمین
جا آرمیده است . کلماتیکه بر لوح مزارش منقور شده چنین است :

هذه الروضة المباركة الرمضان بن يوسف غفرالله له ولجميع امته محمد
صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم غره بحر من سنة تسع وخمسين مائة (۵۰۹) .

از جملات عربی لوح مذکور معلوم نمیشود که این تاریخ (۵۰۹) تاریخ وفات
رمضان بن یوسف است یا تاریخ کندن سنگ مزارش اگر این تاریخ و وفات
صاحب مدفن باشد غالباً چنین باید بود درین صورت اگر وفات سنائی را باختلاف
مورخان (از ۵۲۵ تا ۵۴۵ هجری قمری) باصح روایت تصور کنیم از سال اخیر
الذکر رمضان بن یوسف سی و شش سال پیش از سنائی فوت کرده و سنائی ۳۶
سال بعد از وفات رمضان بن یوسف هنوز در قید حیات بوده است . این شرح
باصول تحقیق و انتقاد تمام نیست ولی دیگر چاره‌ی نداریم . و اطلاعات ما
در مورد سنائی نا تمام است تا چه رسد بمرید او

روز دیگر هیات مابہ حصہ جنوب شرقی شهر حالیہ غزنی بہ کنجکاوی پرداخت
 درین بخش مسجدی بنام (شاه ابو الفتح) وجود دارد در جوار مسجد مذکور
 متصل بدیوارش دریک حجره خلوتی مرقد عزیزی را یافتیم کہ بعقیدہ عوام
 یکی از اکابر دانشمندان و وزراء دربار سلاطین متقدم
 آل ناصر بودہ است و عدہ وزارت او را بدورہ یمین الدولہ
 محمود منسوب سینمایند مرقد قدری مائل بطرف شرق تقریباً در وسط گنبد قدیمی کہ
 تاریخ ساختمان آن معلوم نیست وقوع دارد روی این قبر سه طبقہ سنگهای
 رخام نہایت شفاف سواج واعلی استادہ کہ ہر طبقہ آن سبب تغییر رنگ از
 دو طبقہ دیگر امتیاز خاصی دارد بطوریکہ سنگ استادہ بالای مرقد سفید زرد
 رنگ... و طبقہ هموار دومی سفید مائل بہ سیاہی و طبقہ سوم پایانترازدوم
 سفید براق و سواج است .

روی سنگ استادہ رخام زرد رنگ بخط ثلث عربی این جملات بصورت
 برجستہ کنده شدہ است :

«الشیخ الاجل عمید الدولہ ابو الفتح سعود محمد بن سعید غفر اللہ لہ
 و لو اللہ» پایانترا از همان سنگ استادہ روی مرقد سنگ دیگری از جنس رخام
 سفید مایل بہ سیاہی بعرض یک متر و هموار روی مرقد گذاشتہ شدہ حواشی
 این سنگ بانقوش بدیع و شبکہ کاری آراستہ گردیدہ و در وسط شبکہ بخط
 کوفی قدیم گلداز درشت و زیبا آیات قرآنی کنده شدہ ہیأت ما باوجود اینکہ
 حرف گلداز کوفی بشکل برجستہ مانند نقرہ روی رخام سی درخشدولی بسبب
 عدم سہارت بخواندن کامل آن اتفاق کردہ نتوانستیم پایانترا از سنگ مذکور
 روی مرقد سنگ شبکہ دار و نقشی دیگری بعرض یکمتر از جنس رخام
 سفید بیرنگ نظر را جلب میکند کہ بدور آن نخست آیة الکرسی بخط ثلث

اعلیٰ بشکل برجسته کنده شده و لی در زیر کتابه مذکورید و همان سنگ مرتبه سوم بخط کوفی نهایت زیبا ولی بدرستی از خط روی سنگ ط-بقه دوم نازکتر است بعضی آیات قرآنی کنده شده که ما سه نفر به علت عدم مهارت کافی بخواندن صحیح آن موفق نشدیم از خود مرقد ابو الفتح مسعود گذشته بقدر يك فاصله جانب سر و پای سرده دو سنگ استوانه بی بشکل منارهای سنگی نصب شده این دو استوانه مصنوعی حجری بعلمت نامعلوم از پایین بریده یا شکسته شده اند که طرف سر آن از میان رفته و بیخ آن دو استوانه بترتیب بطول یکنیم متر برجای خود باقی مانده است .

روی این ستونهای سنگی نیز حروف نقر شده و بخط کوفی مضمونهای نگاشته آمده است اما چون اکثر حصص آن از روی سنگ ریخته بکوشش زیاد این جملات آنرا حل کردیم : استوانه اول : بو سعید ابن صدر الامام الاجل عمید یاعمد الملة فی خمسة وعشرين وسن ذی قعدة الحرام سنه ستمائة (. . . ۶۰۰ هـ) . استوانه دوم : والدین اقصی القضاة ابی سعد مسعود اطل الله بقائه یرحم اسلافه الکبار و کانت فی . . . دیگر از هم ریخته است .

چنان حدس زده میشود که این سنگ استوانه بحرایی باشد زیرا روی دیدن بخط کوفی این جملات خوانده میشود : لاله الا لله محمد الرسول الله : السلطان الاعظم مالک رقاب الاسم ملک الاسلام نظام الدنيا والدین عجب اینست که نظام الدین لقب سلطان محمود بوده چنانکه روی سنگ افتاده مرقد آن پادشاه کنده شده است : ازین کتابه حدس میتوان زد که استوانه های سنگی مذکور از دیگر جا و احیاناً از کتاره های بحر ابی به این بقعه انتقال داده اند . . . از سنگهای اصل مرقد و اصالت جنس و خطوط زیبای کوفی آنچنان آشکار میگردد که اینجا حظیره و زراء و اعیان در بار غزنه بوده و یحتمل بعضی از شهزادگان

خاندان آل ناصر نیز بهمین موضع بخاک سپرده میشدند زیرا زمین موجوده شهر حالیه غزنین در گوشه شمال غربی حوزه شهر غزنین عهد محمودی واقع و در آن زمان بحیث مقبره وزرا، فضلا و اعیان و بز رگان غزنه قرار یافته بود این شهرک کنونی بعد از دوره مغل ذریعه ترماشترین چغتائی در مقابل مهاجمات قشون مغولهای ایران بکنار راست رود خانه غزنین روی تپه بلندی آبا ذ شده و بنای نخستین آن روی مقبره شهر کهن محمودی بوده است ازین است که مردم غزنه در هر خانه قبری یافته اند آنرا احاطه بسته و شبهای جمعه بنام سبز پوشروی چراغی در آن سجوطه سی افروزند معلومات مزید به کنجکاوی بیشتر احتیاج دارد .

حالا بایده تذکر داد که شیخ محمد رضاء سر حوم نویسنده اثر خطی « روضة الواح » که تقریباً شصت سال قبل مزار شاه ابوالفتح راز یارت کرده راجع بمرقد چنین اظهار سی نماید :

این مرقد دارای سه مرتبه آتی است : اول بخط رقاع نگاشته شده است :
 الشيخ الاجل عمید الدواہ ابوالفتح مسعود ، محمد ابن سعید غفر الله له و لوالدیه .
 مرتبه دوم بخط کوفی : کل نفس ذائقة الموت والینا ترجعون ولنبلونکم
 بالشر والخیر والینا ترجعون .

در مرتبه سوم مرقد بخط کوفی نوشته شده : « بسم الله الرحمن الرحیم ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة لاتخافوا و لاتحزنوا و بشروا بالجنة التي وعد المتقون ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلاً من غفورا لرحیم » سنگهای سرسفید و براق و زرد رنگ سواج این مرقد نهایت اعلی است . اکنون نویسنده روضة الواح راجع باین مرقد عقیده خود را چنین تصریح نموده است « این شخص ابوالفتح بستی است که تمام کتب تاریخ و تذکره ذکر او را نموده است استاد خلیلی رانیز عقیده بر این است که : چون اسم و کتیبه و

تاریخ وفات « ابو الفتح » را مورخین ذکر نموده اند: « ابو الفتح علی ابن محمد بستنی » که وفات او به تصریح ابن اثیر و ابوالفدا و محمد فرید وجدی در دایرة المعارف قرن ۲۰ در سال ۴۰۰ هجری قمری اتفاق افتاده و گویند ابوالفتح در تجنیس اختراعات دارد. و اشعار عربی و فارسی انشاء نموده است بساید صاحب همین سرقد باشد. بعقیده بنده هر دو نویسنده دانشمند یکسان همین قبر پهلوی مسجد شاه ابوالفتح مسعود را مدفن ابوالفتح بستنی میدانند زمینیه اندکی اشکال دارد زیرا وفات بستنی در غزنه بوقوع نبیوسته گیرم به عادت قدیم افغانها میت او را بغزنه انتقال داده باشند در آن صورت باز مشکلی دیگری در پیش است و آن اینکه صاحب این مدفن ابوالفتح مسعود خوانده شده نه ابوالفتح بستنی. همچنان روی محراب نزد یک مقبره امام حداد نیز نام ابوالفتح مسعود بنظر میرسد پس مرگه هر دو نام یک شخص باشد چنان معلوم میشود ابوالفتح مسعود قاتل ۳۶۴ نیز در قید حیات بوده است... لکن دو عدد استوانه که در بقعه ابوالفتح مسعود وجود دارد اول روی یکی از آنها جمالت: سعید بن صدر الامام الاجر عماد الملة فی خمس وعشرين من ذیقعدة الحرام سنه ۴۰۰ هـ (۱۰۰۰) و روی دوم آن... والدين افضى القضاة ابی سعد مسعود اطال الله بقاءه و رحم اسلامه الکبار و کانت فی... ازهم ریخته است، و المرئیت ابوالفتح بستنی را در سال ۳۶۴ از بخارا را بغزنه نیز نقل داده و این تاریخ انتقال میت او باشد، احتمال دارد، و الله اعلم.

از این دو نوشته دو استوانه آشکار میگردد که این سعید و ابی سعد مسعود نواده های ابوالفتح مسعود بوده اند که دو استوانه را از دو گوشه ای محرابی به بقعه جد خود انتقال داده و درست بدو ره سلطان معزالدین محمد سام غوری

زندگی میکرده زیرا از سنه (ستماته) همین چیز بدست میآید ، علاوه بر نام ابو الفتح که عوام او را شاه کلفت تلفظ کنند عزیز بیفا صله ۷ کرده از شهر کنونی غزنه بالای قریه نانی در قریه موسوم به ابو الفتح به اسم شاه ابو الفتح آراگاه دیگری وجود دارد که اهالی در مشاهیر اعیان در مزار موسوف اجتماع میکنند و خیرات میبرند معلوم نیست که آن شخص کدام ابو الفتح بوده است . هرگاه صاحب آن مدفن ابو الفتح بسنی باشد چه تردیدی وجود دارد . چون بعد از دوره غزنویان نخست به دوره غوریان و مغلهای شهر غزنه سه مرتبه احراق گردید باین وسیله طوریکه کساخها و کابها تخریب و بیساده فنا داده شده مزارات و بقعات مشاهیر غزنه حتی بعضی از سلاطین آل ناصر نیز ویران گردید کتابها سوخت یا به فیر و زکوه انتقال یافت دیگر نمی توان بصورت یقین قبر ابو الفتح بسنی و ابوریحان بیرونی را در خرابه های غزنین کهن تمیز کرد یا بصورت قطع بدون وجود کدام آبنده بمدفن کسی یقین حاصل کرد والله اعلم بالصواب .

لوح دیگر : در مقابل گنبد سلطان ابراهیم قبر سید ابو جعفر واقع آمده است . این سرقده در فضای کشاده واقع و پوشش ندارد . بر لوح سنگ این سرقده مبارک این جملات بخط ثلث کنده شده است :

«... قبر الفایز یعمل الاحاد السید ابو جعفر بن علی الخاص غفرالله...»

هذا الحجر بتاريخ شهر الله مبارک رمضان ثلث و خمس ماته (۳۰۵ هـ) .

جمله بن علی الخاص کنایه از علی قریب حاجب بزرگ سلطان محمود باید شناخته شود که از طرف سلطان مسعود در هرات بجرم بر تخت نشاندن محمد ابن محمود برادر مسعود سوخته شد و در یکی از قلعه های غور محبوس و در آنجا وفات کرد ، علی قریب سپهسالار اعظم و به پاس حقوق محمود به

پسرش مسعود اطاعت کرد و رنه چنانکه بیہقی نوشتہ است میتوانست باقشونی کہ در تگین آباد بزیر فرمان داشت تادر وازہ بغداد قبضہ کند پس ابو جعفر باید پسر علی خاص یا علی قریب باشد باز ہم چون معلومات کافی در دست نیست جز حدس دلیلی نداریم .

الواح سنگی مقابر دیگر . . .

در ذیل این سطور بیشتر از اینکہ بنوشتن جملات روی الواح مقابر دیگر شخصیتہای اداری ، ادبی ، حربی و بعض شہزادگان خانوادہ آل ناصر غزنہ پیر دازیم اولتر از یک مقبرہ تاریخی شروع میکنیم کہ بالای کوهی متروک مانده و محل آن از شمال شرقی بالاحصار حالیہ شہر غزنی برازندگی گرفتہ بشکل کوهی تار و ضہ محمود امتداد دارد و از آنجا بجانب شمال میل کردہ دشت تلخکزار را در بر میگردد و بجانب وادی کناویان چرخ میخورد ، این مقبرہ کہ راست بر بستر بلند کوهی بین غزنی و روضہ وقوع داشته بتبور رچال مذہبی از قبیل : اقصی القضا تہا و قضا ت و دانشمندان دورہ آل ناصر تعلق دارد - چون قرار گاہ شامی (کوشک سبکتگین و محمود) در دامنہ جنوبی کوه مذکور کساین بود چنان معلوم میشود کہ بہ علت ارتباط مستقیم با سر شہ شامی این قضا ت بزرگ در ہمین بخش بزندانگی خویش سکونت ہم داشتہ اند . و از اینکہ ہمہ آنها از صغانیان هستند یک معلومات دیگری ہم بمایند ہم کہ در آن اوقات علوم فقہی اسلامی در صغانیان (چغانیان) ترقی زیادی داشت کہ دانشمندان آنولایت بغزنہ وارد و بسامور قضاوت سلاطین خاندان موصوف شامل کار شدہ اند در آتی قبور و الواح قضا ت موصوف را مطالعہ میکنیم :

مقبرہ سر کوه مذکور : لوح ، مذاقبر شیخ الامام الزاہد سلیمان بن احمد

صغانی رحمۃ اللہ علیہ و نور حفر تہ سنہ (ستہ و خمس ما ئة ۵۰۶ ھ) .
 لوح دیگر : ہذا قبر امام الاجل الاعزام الخافقین (اقصی القضاة و
 الحکام امین الحلال و الحرام اختیار بن فخر بن اختیار الصغانی . تاریخ ظاہراً
 ضایع و لوح سرقد در ہمین بخش شکستہ است و لسی مرد بزرگ و ازائمہ
 زمان است .

لوح دیگر : ہذا قبر الشیخ الفقیر السید ابوالفضل محمد بن احمد الصغانی
 رحمۃ اللہ علیہ نور حفر تہ ، تاریخ وفات ضائع شدہ اما چون برادر سلیمان بن
 احمد است میتوان حدس زد کہ وفات او نیز در اوائل قرن شش ہجری اتفاق
 افتادہ است زیرا سرگ برادرش (۵۰۶ ھ) بود .

لوح دیگر : ہذا قبر الشاب الزاهد محمد بن بدرالدین اقصی القضاة -
 زینا لملة والدين صغانی نو راللہ مسجعه - مع الاسف محل تاریخ از لوح مزار
 مذکور از ہم ریختہ است .

لوح دیگر : کہ نیمہ آن از ہم خورد شدہ و از نوشتہ کوفی مابقی آن
 ہمین جملات باقیماندہ است :

« بتاریخ جمادی الثانی سنہ (ستہ و خمس و خمسين ۵۵۶ ھ »

لوح دیگر : غفرنا من الله للحرة الجليلة السيدة (دانش افروز) بنت
 سلیمان بن محمد ظاہراً تاریخ از لوح زدودہ شدہ است .

لوح دیگر : کان وفات الشاب الاعل و اکمل الانام و ماجاء الفضلاء
 الانام منبع الجود و الکرم المؤئد بتائيد الملك العلام شیر عدالت و مکرمت
 و در درج سعادت و سلطنت نتیجہ الانبیاء والا ولیاء امیرک محفوظ بن حضرت
 قدس سرہ . «سلطان مشایخ الاسلام مغفرت پناہی» ((این شرح کہ فارسی
 با عربی مخلوط است از مدفن امیری گواہی میدہد اما تاریخ وفات بسبب سرور

و عوارض زمان از لوح ریخته است .

لوح دی-گر : روضة الشیخ الانام اقصی القضاة ابی نصر احمد بن محمد بن سلیمان نورالله مسجعه . تاریخ از روی سنگ مزار ضایع شده است اما چون نوه سلیمان است شاید در اوائل قرن - درگذشته است .

لوح دی-گر : هذا روضة الشیخ الامام اجل شجاع الدین عمر بن محمد بن احمد الصغانی . تاریخ وفات ضائع شده . . ممکن این قبر احمد بن محمد و الی صغانیان باشد که سمدوح فرخی شاعر دربار غزنه بوده و امیر فرخی در مدح او قصیده بلند بالائی سروده است یا اینکه از خاندان و الی سمدوح فرخی کدام مرد دی-گری خواهد بود منشی مرحوم نیز بهمین عقیده بود .

سزارات ترک سربرو ترک حضرت و ترک علمدار نورالله سراقده نیز در انجام حظیره صغانیان بالای کوه بین غزنه و روضه محمود وقوع دارند و این هر سه بزرگوار دارای عمارات کهنه و از هم ریخته بوده در بین توده غزنین بناهای مذکور شهرت دارند مورد آمد و شد زائرین میباشد اعمالی از کشف و کرامات آنان افسانه ها دارند اما به نهایت تأسف الواح ایشان ضائع شده جز اینکه از قدمای عرفای غزنه هستند دیگر شرحی از ایشان از کتابهای تحت نظر عجلتاً بدست نیامد .

قبر شیخ عبد السلام (رحمة الله علیه) : این بقعه در بین توده نهایت مشهور مورد آمد و شد زائرین سردان و زنان میباشد در عقب کوه مقبره - صغانیان در بغل پشته پس حصار غزنی واقع آمده زیارت کردن از مزار او در هفته روز معینی دارد که بهمان روز مردم برای خواندن دعا بمرقده موصوف میرود شیخی است از قدمای متصوفین غزنه روی لوح بالای مرقدهش اول بسم الله الرحمن الرحیم و قل هو الله تا آخر و کلمه طیبه و آیه الكرسي و کریمه

شہد اللہ تا بہ اخیر نگاشته آمده (روی سنگ سزار نقر شده) و روی سنگ دیگر راجع بہ تاریخ چنین کـندہ شدہ است : (سبع و تسعین و خمس مائۃ) (۵۵۹۷) لوح دیگر در همان نزدیکی : بسم اللہ و باللہ و علی ملت رسول اللہ الملك للہ القد رة للہ العظمة للہ در سنگ کـندہ شدہ ولی اسم صاحب مدفن و تاریخ وفات او ظاہراً در اثر عوارض زمان از روی سنگ ریختہ و ضایع شدہ است .

سزار خواجہ محمد لایخوار : این ذات از قدسای عرفای غزنہ و باثر روایات سجلی و ذکر بعضی سورخین معاصر مجدد سنائی غزنوی است وی از سردان وارستہ زمان بودہ بہ اوضاع و فعالیتہای ابراہیم بن مسعود اول بنظر استہزاء میدید و غالباً قبل از وفات سنائی در حدود (خمس مائۃ سال . . ۵ ہجری) چشم از حیات پوشیدہ است .

خواجہ لایخوار باسنایی نیز افسانہ ای دارد چون خواجہ ہمیشہ در گلخن حمام بسر سبیرد و تا نشین (خت) نوشتابہ را پای دو حمام برایش میآورد و در آن گلخن وقت خوردن همان درد ، بزم شاہانہ برپا میکرد و با گلخنی حرف میزد ، آو رده اند کہ در عہد شاعری خود سنائی قصیدہ بلند بہالایی در مدح سلطان ابراہیم بہم رسانید آنرا بدر باری برد تا در برابر آن از ابراہیم غزنوی جائزہ دریافت کند اتفاقاً راہ عبور او بہ عقب همان گلخن نشیمن خواجہ لایخوار بود خواجہ در حالیکہ سنائی پشت گلخن رسید بخادم حمام گفت پرکن ساغرم را بکوری چشم ابراہیم کہ هنوز غزنی را درست سرانجام نکرده راہی است شہرہای دیگران را فتح میکند سنائی توقف کرد خواجہ دیگر بارہ بہمان لہجہ رندانہ بہ پای دو گفت ساغر دیگر پرکن بکوری چشم سنائی شاعر کہ هنوز نفہمیدہ او را برای چہ آفریدہ اند فردا روز ہشتر کہ ازو پرسند چہ آوردی برای چنین روزی این مرد نابینا چہ پاسخ -

خواهد داد .

این بولی اخیر خواجه در ضمیر سنائی چنان شور و هیجانی را مشتعل ساخت که دیگر یکقدم جانب در بار ابراهیم یا سعود سوم برداشته نتوانست و از همانجا باقصیده خود بازگشت و در زندگی او چنان تغییر فوق العاده ای رخ داد که دیگر از دنیا و اهل آن کناره گزید و روزی رسید که بهرامشاه همشیره عزیز خود را بزنی به سنائی عرضه کرده وی فوراً معذرت خواست و پاسخ داد :

من نه مرد زن و ز رو جا هم بخدا گر کنم و گر خوا هم

گرتو تاجی دهی ز احسانم بسر تو که تاج نستانم

برگر دیم بمزار خواجه لایخوار : قبر این مرد وارسته در نزدیک مزار - خواجه بقال موجود است و توده بعننه قدیم آنرا مدفن (لایخوار) میدانند ولی لوح آن ضایع شده کدام ارادتمند صادقی نگذاشته قبر خواجه بدون لوح سنگ باشد ولی مع الاسف این سریدبعادتیکه در مردم شهر ما معمول است لوح سنگ قبر دیگری را بمزار خواجه نقل داده و گذاشته است روی این لوح انتحالی چنین نقر شده است :

« وفات خواجه غلام علی بن مهتر خلیل غزنوی فی التاریخ یوم السبت ذی الحجة سنه اربع و سبعین و سعمائة ۷۷۳ هـ ، ق » این که لوح خواجه لایخوار شناخته نمیشود .

گفتم که همشهریان ماعادت دارند مدفنی را که دوست دارند حتماً برای آن لوح سنگ پیدا میکنند و بدون درک و قاحت این روش آنرا از قبر دیگر گرفته روی قبر مطلوب خود میگذارند چنانکه در همان فرصتیکه استاد خلیلی بزمان ریاست مستقل مطبوعات خویش بغزنین آمد با ایشان بزیارت روضه محمود

رفتیم در زمان بر آمدن قبر جدیدی در صفا سر ای بیرونی کتابه قبر مذکور را باو از بلند قرائت کرد معلوم شد به اوائل قرن پنجم هجری تعلق دارد این قضیه و لوله در هیأت رفقا تولید کرد بنده نیز رفتم دیدم قبر نو است با تعجب در انباره بجستجو پردا ختیم و قبر را احاطه کردیم درین وقت جوانی و ضعیفی با کمال ادب پیش آمده به بنده آرام ززمه کرد این قبر از پدر اوست که یک هفته قبل فوت کرد و در اینجا بخاک سپرده شد پرسیدم درباره این سنگ چه میگوئید . باز هم با طمانیت پاسخ داد این سنگ را از دیگر جا پیدا کرده و آوردم بالای سر مدفن پدرش نصب کرد که بی لوح نباشد همه خندیدند ... عین همین تجربه در مورد مدفن خواجه لایخوار بعمل آمده که لوح خواجه غلام علی را آورده و بمزار خواجه گذاشته اند . فاعتبروا یا اولوالابصار

لوح دیگر : در میان زمین خلیفه محمد میر در جوار بقعه معروف بخواجه بقال (در نزدیکی جنوب شرق) شهر کنونی غزنی دیده شد که روی لوح قبر مضمون فارسی ذیل نقر شده است :

« خداوند تبارک و تعالی بران بنده رحمت کند که بر بیچاره گنه کار دعا گوید بعد ازان این مصرع کسند شده است : سر وزستان سلاطین بر رفت آه پنجشنبه سنه (سنه و خمسما ئة) سنگی است بسیار کهن و صاحب مدفن هم معلوم میشود کدام شهزاده است ولی نام او واضح نمیباشد همچنان روضه خواجه معروف (بدیوار سوار) در جوار مدفن اربابا علیه الرحمه که اخیرالذکر در آغاز کوه هجویر غزنین کهن دفن شده و عنعنه است که (اربابا) پدر بزرگوار علی هجویری است بهر حال علی هجویری عارف مشهور که سزارش در لاهور و معاصر محمود کبیر بوده منسوب بهمین کوی (گذر)

هجوير غز نه قديم بوده است و الحاصل روى لوح خواجه ديوار سوار چنين
نقر شده است :

لااله الاالله محمد رسول الله - اشهدان لااله الاالله وحده لا شريك له
آمنار بنا فاغفر لناذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا و توفنا مع الابرار . د ر حاشيه زيرين لوح بخط
ثلث نقر شده :

بسم الله الرحمن الرحيم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقت لنا به و اعف عنا و اغفر لنا
وارحمنا انت مولنا فانصرنا على القوم الكافرين .

روى لوح ديگر كه نيز در همين مقبره افتاده است آيه الكرسي و آيات كريمه
« آمن الرسول » تا به اخير نقر شده اما هر دو لوح داراى تصريح نام شاي
ارباب دودفن نميباشد تنها صاحب قبر اول به خواجه ديوار سوار معرفت و
دريين توده شهرت دارد والله اعلم بالصواب .

حضرت تاج اوليارح واقع دريكنيم كيلومترى جنوب شرقى شهر كسنولى غزنه
بوده و تاج بعننه مردم خواهرزاده سنائى است برلوح اندرون كنبه اين بزرگوار آيه كلى نفس
ذا ثقة الموت و كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام نقر شده تاريخ ضايع
شده است لوح ديگر نيز كه داخل بقعه مباركه است روى آن چنين نگاشته
آمده است :

شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلم قائما با لثسط - بسم الله الرحمن الرحيم
كل من عليها فان تاريخ ضايع شده .

لوح ديگر كه از هم شكسته و خورد شده اما بيك پارچه آن بخط رقاع
اين جملات خوانده ميشود :

العبد الاحد السيد ابو الفتح رازى . راجع با بن ابوالفتح رازى در صفحه
۹۶ تاريخ بيهقى چاپ تهران تعرفه موجود است و از ان چنين برميآيد .

« ۲۴۷ »

ابو الفتح رازی سردی بود از مستوفیان سلطان مسعود اول که در رتبه با طاهر و ابو الخیر بلخی مساوی شمرده میشد احتمال میدهد که این لوح سنگ از همان شخص باشد این شخص آورده اند که بابوسهل روزنی وزیر در وظیفه شریک و توام بود اما چون لوح مزار از هم شکسته است بنا بران تاریخ وفات او بدست نیامد .

لوح دیگر در خارج بقعه تاج اولیا موجود است اما در اثر حوادث زمان از هم خورد شده تنها بریک پارچه آن جملات آتی خوانده میشود :

سبحان الله والحمد لله الخلافة لعمارة المحراب اقضى القضاة ابي لمجد
تاریخ وفات حک و شکسته است خوانده نشد .

لوح دیگر در عقب بقعه حضرت تاج اولیا ، بکنار چپ راهیکه بقلعه مرحوم برگد عبدالاحمد میروند واقع آمده و بران چنین نگاشته آمده است :

« العبد المذنب الی رحمة الله تعالی ابو بکر الحسین المعروف دهستانی
بتاریخ غره ماه رجب سنه تسع و تسعين و ثلثمائة (۳۹۹ هـ) .

لوح دیگر بنام محمد بن الیاس نور تربته ولقنه محبة اللهم اجعل حشره مع حبیبک و خلیک محمد علیه السلام » مگر تاریخ آن ضایع شده است .

لوح دیگر دارای این کتابه است : لاله الا الله محمد رسول الله علی بشیر
البغدادی بن الحاجی المسترشدی - الخامس والعشیرین من شهر الله دیگر
معلوم نشد . ولی از مسترشدی معلوم میشود از شهزادگان عباسی بوده است .

لوح دیگر دارای این جملات است : هذا قبر الشيخ ابي الفرج بن الطائی - تاریخ آن ضایع شده است .

لوح دیگر : بقعه « شامیر فالیز وان » رحمة الله علیه بر لوح بالای صفة درون بقعه این کلمات مقدسه نقر شده است : لاله الا الله محمد رسول الله

بسم الله الرحمن الرحيم - كل من عليها فان ثم الينا ترجعون - قبل هو الله احد
الله الصمد تا آخر - تاريخ لوح ضایع شده و بنظر نرسید شا میر از عمر فای قدیم
است . و در میان بومیان افسانه دارد .

لوح دیگر که در بین طاق بقعه شا میر افتاده و بران این کتابه نگاشته
آمده است :

بسم الله الرحمن الرحيم - هو الله الذي لاله الا هو عالم الغيب والشهادة
هو الرحمن الرحيم تاريخ وفات واسم متوفى از لوح جدا شده و ضایع گردیده
است :

حظیرہ موسوم بہ پشته باغ بہشت :

بنده در هنگام تحریر این اثر با نویسندگان و اہل دانش عزیزہ تماس مستقیم
داشتم و از معلومات و یاد داشتہای ہر یک کہ راجع بسکشف یک آبدہ یاقبر
کہدام سرد خدا برایم می نوشتند ازان استفادہ میگردم اینک در یک نامہ
شاغلی فضلی چنین نوشتہ اند :

طوریکہ از تذکرہما و کتب تاریخ معلوم میگردد امام احمد حداد، بک تن
از ائمہ ای حدیث و در عہد خویش از اجلہ علما و اہل زہد و تقوی شمرده
میشد راجع بمزار پرانوار ایسن بزرگوار معلومات میدہم کہ ہر قد امام حداد
در حظیرہ معروف بقبرستان حدادیان در دو کیلو متری مغرب شہر حالیہ
وقوع دارد کہ بسمت جنوب مزار سنائی در دامنه عیدناہ گفتہ میشود کرجہ
قبر شیخ احمد حداد بعلت اینکہ لوح سنگش ضایع شدہ مشخص معلوم نیست
اما چون در همان حظیرہ دو لوح از صر صر عوارض سلامت مانده کہ یکی
آن بنام محمد بن امام احمد - و دیگرش بنام محمود العامر ، ابن محمد ابن
امام احمد الحدادی میباشد ازین دو قرینہ برمیآید کہ قبر امام احمد -

الحدادی نیز در حظیره مذکور بوده است و این مقبره خاندانی حدادیان است
نوشته روی دو سنگ در حظیره حدادیان قرار ذیل است :

۱ - روی يك پارچه حجری ... ابو بكر محمد بن شیخ الا سام احمد بن محمد
الحدادی رضی الله عنهم .

۲ - روی پارچه سنگ دیگری کمل نفس ذائقة الموت و الینما
ترجعون اللهم اغفروا رحم محمود العاسری بن حداد ، بن محمد بن احمد...
آقای فضل علاوه میکند طوریکه در يك کتاب خطی مطا لعه کرده است
نام ادبی این شخص حامد الحدادی بوده و با سلطان سعود اول معاصر است
وی در سال ۳۳۰ هجری قمری وفات کرده است .

معلومات آقای فضل هـرچه هست در فوق برای استفاده اخذ شد جانب
شرق همین حظیره قریه آهنگران واقع آمده واقعاً مزار امام احمد الحدادی
باید در همین حظیره ده آهنگران باشد که مفرس حدادیان است .

بهر حال معلوم است که این جانب از قبورائمه حدادیان نگاشته آمد . است در محفل
دیگر بسلسله آبدات نگاشته آمد است درینباره بآن توضیحات رجوع شود .
جناب منشی علی احمد خان شالیزی وسیله نامه چنین نوشته اند :

از چندی است میبینم که در روز نامه سنائی يك ستون را برای نشر آثار
و آبدات دوره آل ناصر غزنه تخصیص داده اند باری درین حصه با دیگر
چیز نویسان غزنه تجویز نیکوی مدیر فاضل روزنامه را قابل قدر دیده وظیفه
خود میدا نم که درین باره آنچه معلومات و یاد داشت ها دارم باید از تقدیرم
آن بفرض نشر در روزنامه سنائی دریغ نکنم، اینک بتأسی این منظور مینگارد :
در سنه ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ هجری شمسی به نوشتن تاریخ غزنی مصروف بودم
برای تحقیق و تدقیق سنگای متبرکه که مزارات غزنی شخصاً خودم نیز بسیار

کوشیده ام و هم برای تصحیح و تحقیق همان معلومات گرد آورده خویش
 بیاد داشته‌ای روضةالالواح مرحوم شیخ محمد رضا که آنرا در سال ۱۳۳۰
 هجری قمری با سراج علی حضرت سراج الملة والدین شهید از روی نقوش لوح
 سنگهای مقابر از خطوط کوفی قدیم، رقاع، ثلث و ریحان و مقلی و غیره درینباره
 جمع کردم. از جمله همان ذخائر بعضی یادداشتها تا حال در نزد من موجود
 است اکنون با اثر دعوت مدیریت مطبوعات می‌خواهم آنرا جسته جسته ترتیب و
 تدوین کرده پیهم با داره روزنامه تقدیم کنم، اما چون جناب سر حو م علی احمد خان
 سر منشی اعلی حضرت شاه امان الله خان در اثر فشار و تتبع و نوشتن تاریخ غزوه
 که تا حال خطی مانده از بصارت چشم عاجز شد بجز برخی از یادداشتها
 که ارسال کرد دیگر موفق نشد حقوقاً نامه منشی سر حو م را به شیوه قدیم
 شناسی درینجا درج نمودم. الحق بعضی یادداشتها نیکه در مورد آثار و
 متر و کات دو رة آل ناصر غزنین بمن داده اند همه در خور استغاده است. از
 آنجمله نوشته اند:

قبر ابو الحسن شهید بلخی در حظیره سنائی واقع است مرقد شهید بنا عله
 ۲۵ متر از گنبد سنائی و قوع دارد (۱) بر لوح سنگ قبرش این جملات بشکل
 برجسته کنده شده است:

« ابو الحسن شهید بلخی بن حسین تاریخ از سنگ زدوده شده است .
 این قبر در میان مردم عوام غزنی باسم قاضی دار الشفاء شهرت دارد منشی
 شرح حال شهید بلخی را قدری بتفصیل نوشته اند و بر بلندی طبع او این
 بیت فرخی سیستانی را گواه آورده است :

(۱) مطلب گنبد قدیم است که از میان رفته است .

از دل آرائی و نغزی چون غزلهای شهید از دلاویزی و خوبی چون ترانه بوطیب بنده معلو مات منشی مرحوم را با سنگ مز ار شهید تطبیق کردم عیناً هما نظور است که در فوق نگاشته آمد ولی اکنون قبر او در اثر پختکاری قبر نوی از اعیان غزنه از میان رفته تنها سنگ مزارش باقیمانده است لوح دیگر که ظا هر تاریخ وفات ندارد ولی روی آن این جملات کنده شده اند :

« غفرا نأمن الله للشاب السعيد الصالح العابد دهستی غزنوی فی يوم الاثنين من شهر جمادی الثانی تاریخ ظاهراً ضایع شده است .

لوح دیگر : که فعلاً از هم خرد شده ناقص و شکسته است تاریخ ضایع شده بر یک با رچه سنگ این جملات خوانده میشود : هذ المحبس المبار که المیمونه الرفیع العادلی المظفر المنصور ... ظاهراً نوشته از سنگ محبس یاد میدهد ولی صفات ما بعدش با آن جور در نمی آید شاید پا رچه از سنگ مسجدی باشد . والله اعلم .

سنگهای مرمر مواج قصر شاهي غزنه

در غزنه دو نوع سنگهای سفیدر خام حجاری شده و با بهترین پرداز و صفا کاری در هر جا نظر را جلب میکند نوعی از همین سنگها همان است که در میان نقشکار یها شکلی همانند به سحر اب و سبر نیز روی آن دیده میشود اینگونه سنگها سر بوط بفرش صحن وزمین و پیزاره رواقهای جامع عروس الفلک محمودی سیبا شد که بعد از ویرانی آن بنای مقدس بحد اکثر در زیر خاکتوده ها مدفون گردیدند و بعضی از آنها از موضع اصلی کنده شده دست بدست در اکثر حصص سنگفرش صحن مزارات و بعضی مساجد تیت و پراکنده شده اند.

قسم دوم همان نوع سنگهای براق و مواج دیوار های قصر محمودی بنظر میرسد که آنها با ویران گردیدن همان تالارها و دیوار های منقش قصر شاهي

در اطراف غزنه متفرق شده و نظریحسن فنی که دارد مردم این سنگهار اهما نند
یاک تحفه مقدس نگهداری کرده اند .

روی این نوع سنگها شکل جنگل و نباتات زیبا ، حیوانات از قبیل اسپ ،
فیل ، آهو با آدم ملبس بالباس نظامی - خود ، و ژوین کننده شده است این
سنگها در برخی از سزارات از قبیل عمارت سزار خواجه احمد (سید احمد)
سکی و بعضی سلاطین پیدایش شدند این همان سنگهای تالار قصر فیروزی
محمود است که بیہتی از آن تعریف و فرخی در یک چکامہ مشہور خویش از
آنها وصف کرده اند واقعاً این سنگها جزئی از محتویات کاخهای شاهی
واز بقایای ادوات خانه های پراز نقش و نگار قصر فبروزه و نوباغ سلطانی بوده
است .

بندہ چند عدد از همین گونه سنگهای ظریف الصنع را از غزنہ بموزیم
کابل انتقال دادم کہ در سوزیم موجود است و باعث حیرت تماشا کنندہ واقع
میگردد روی همین جور سنگها تصویر از سردسوار مسلح بر اسپ بانیزہ ژوین
دیدہ میشود کہ بر آهو حملہ نمودہ و در گوشہ دیگر سنگ در میان غلوی گل
و برگ کہ بہ منتهای ظرافت و قشنگی نقش و کندہ شدہ کلمات آتی نظر را
جب میکند : زمانہ جمال و کمال . یکتا از همین عدد سنگها الان در
پزارہ دیوار خارج عمارت سزار شیخ سید احمد سکی کہ در ما بین شہر جدید
غزنہ افتادہ نصب است روی این سنگ نیز شکل جنگل سوار مسلح با ژوینی
آهورا تعقیب میکند بندہ برای اینکه سنگ را از آنجا کندہ در جملہ دیگر
آثار و متروکات دورہ آل ناصر کہ در رو ضہ گرد کردہ بودم بگذارم بہ سلا امام
ومجاور گفتم این سنگ دارای اشکال آدم و حیوان بودہ باعث کرامت نماز

میگردد . اگر بد یوار مسجد نصب باشد خوب نیست این تبلیغ بنده بجای نفع
 ضرر کرد زیرا سنگ مجاور زیارت سنگ مذکور را از دیوار کنده بخانه
 خود برد و مخفی کرد... در ما بعد سنگ مذکور بزحمت بدست آمد که آنرا از غزنه
 بموزیم کابل آوردم و در آنجا با هنر صنعت خیره کننده که دارای آن است
 موجود میباشد .

و اگر در اطراف روضه محمود که محل قصر پیروزی بوده حفريات و کاوش
 های علمی صورت گیرد به یقین میتوان حدس زد که يك شمار زیادی کشف
 خواهد شد بنظر بنده اینگونه سنگها بهترين نمونه متروکات آن دوره بشمار میرود .

بقعه سيد حسن علوی

در کنار راهیکه از جامع معروف بجمع اولیا بطرف شمال خارج باره شهر
 حالیه غزنین امتداد یافته بقعه ای بطرف راست جاده واقع آمده که اهالی
 غزنه طور عنعنوی در آن بقعه قبر سيد حسن ابن ناصر علوی رحمه الله علیه
 را نشان میدهند .

این سرقد مبارک هرروزه مورد زیارت اهالی سرد و زن غزنه قرار یافته از قبر
 همان بقعه بند و خرده میگیرند و تبرکاً باخود میبرند این سرقد از قدیم محل
 نیاز و دعای توده قرار گرفته بولایت و سیادت صاحب مدفن معتقدند . قبر لوح
 ندارد و سنگ آن در اثر عوارض و حوادث زمان از میان رفته است .

اهل تاریخ وفات سيد حسن علوی را هنگام سفر حج در ارض راه بازگشت
 بسرزمین ایران (جوین) حالیه نشان میدهند و لی يك عنعنه تاریخی و سلی
 مردم غزنه که بوجود این قبر بصورت واقعی از سيد حسن علوی گواهی
 میدهد همانا اینست که اهالی افغانستان از زمانه بسیار قدیم جسد مرده های
 خود را در خاک بیگانه نمی گذارند و بهر طور ممکن شده بتواند آنها ولو بعد

از سالها باشد بمسقطا لراس مرده بر میگردداند افغانها در اثنای محاربات خارج از سرحد افغانستان هم مرده یا مقتول را بهر قیمتی که تمام میشود در اسارت دیگران و خاک اجنبی نمی ماندند و اجساد مقتولین خود را خواه فاتح باشند یا شکستی با خود بوطن اصلی نقل میدهند درینباره با مخاطرات پنجه نرهمیکنند ولی این سنت باستانی رابجا میکنند بهمین باعث طوریکه جنازه احمدحسن میمندی و از ابو نصر مشکان و بوالفتح بستی را از ثمرات و بخارا بمینند و غزنه نقل داده اند و بقعات این مردان در عین مسقطالراس ایشان حاضر و موجود است بدون تردید جنازه سید الحسن علوی را نیز از خارج بغزنه انتقال داده و آورده اند چنانکه زائرین ملی درین قضیه ابدأ تردید ندارند که این قبر از سید حسن نباشد و حدس آنها بی دلیل نمیباشد .

شخصیت ممتاز سید حسن علوی :

دانشمند مرحوم قاضی (برکت) بحواله یک تذکره خطی در شرح زندگی سید حسن ابن ناصر علوی غزنوی نوشته است (شماره ماه میزان ۲۶-۱۳۳۲ شمسی سنائی) :

سید حسن علوی در حماسه سراشی یکه تا از این میدان است قصیده او که باین مطلع آغاز میشود :

داند جهان که قرت العین پیمبره شایسته سیوه دل زهرا و حیدر
از جانب بلقانی ، کمال اسمعیل و از متأخرین آذری استقبال شده و قبل از
سید کسی به پختگی چنین قصیده نسروده است . وی واعظ بزرگی بوده و بسموع
موعظه های او هفتاد هزار نفر دربای منبر خطابه او جمع میشدند . سلطان
ابراهمیم را این شهرت سید خوش نیامد و دو شمشیر را در یک غلاف جا داده
نزد سید فرستاد . سید رنجید و از غزنه بقصد حرمین رفت وقتی بزینارت رخصه

آنحضرت صلعم مشرف گردید قصیده ذیل عرضه داشت :

یا رب این مائیم این درگاه صدر انبیا است

یا رب این مائیم این خاک جناب مصطفی است (ص)

.. بازگشت از سفر حج چون سید بولایت جوین رسید در قصبه (از آریا آزاد) داعی اجل را لبیک گفت وفات او و در شهو رسنه : سته و ستین و خمسماته (۵۶۰ هـ) اتفاق افتاد و در همان قصبه بخاک سپرده شد از وجود مرقد او و در غزنین بموضعیکه ذکر شد چنان معلوم میشود که مخلصین سید را از جوین بغزنین آورده اند و بهمین موضع دفن کرده اند. زیرا افغانها عادتاً اجساد مرده های خود شانرا بخاک دیگران نمی گذارند و حتماً آنرا بمسقط الراس خود شان نقل میکنند و این یک عنعنه افغانی است .

جامع جمع اولیا یا گوشه از جامع عروس الفلك :

در غزنین حالیه جامع جمع اولیاء از مقدس ترین مقامات قدیمی غزنه شهرده میشود و از صبح تا پاس اول شب یوسیه درج نماز خوانان ، طلبه علوم دینی و زاوار قرار میگیرد .

جامع جمع اولیا ، رضوان الله تعالی علیهم در جوار درازوه شلگرد بجنوب بقعه معروف بمزار سید حسن علوی واقع آمده بنای سابق آن که غالباً از بقایای جامع عروس الفلك محمودی بوده چندین کت تجدد شده و اکنون بچشم دید نویسنده این سطور نیز تجدد شد محراب قدیمی که درین جامع نصب است حتماً یکی از محرابهای فرعی همان جامع محمودی بوده است که دارای کتابه ذیل میباشد :

« لا اله الا هو ... تا سریع الحساب این کلمات مقدسه بخط کوفی قدیم کنده شده است بعد ازان روی سنگ محراب بخط ثلث این کلمات مقدسه

نقر گردیده اند :

« بسم الله الرحمن الرحيم : انما يعمر مساجد الله من امن بالله واليوم الآخر
واقام الصلوة واتي الزكوة . سپس سنگیده در دیوار مسجد نصب شده روی
آن جملات زیر را کنده اند : اللهم ارحم و اغفرالحسين المبارك شدستگی ها
دا رد و در حاشیة با لائی کنده شده بخط رقاع : ا لسلطان ظهیرالدوله ...
سابقی از هم ریخته مگذا روی گوشهای سنگ بخط مقلی چنین نقر گردیده است :
« الله - محمد - ابوبکر - عمر - عثمان - علی - الحسن و الحسين (رض)
بخش با قیمانده سنگ محراب از میان رفته ولی آشکار میگردد که این محراب
نه محراب اصلی و مرکزی جامع محمود است و نه در زمان محمود و سعود
ساخته شده بلکه بسبب کنده شدن نام ظهیرالدوله ابراهیم روی -
سنگ با قیمانده از محراب مذکور چنین برمیآید که این محراب بدورہ سلطان
ابراہیم تهیه شده است . زیرا لقب ظهیرالدوله که روی سنگ موجود است
مرا ن سلطان را بوده است .

سنگیکه بر دیوار سمت چپ موضع نصب است محرابی داشته که از شمش
شکسته بر پا رچہ ازان این جملات بخط رقاع کنده آمده اند :
« اللهم انصر احمد بن امام الاجل الاعزالاخص العالم العادل الكبير المتقى
شرف الملة والدين ذى علم .

الواح مقابر :

لوح دیگر - صاحب قبر در بین توده سید « میر نجات » مشهور است این
مرقد زیر قلعه سررمگ در میان مجری رود غزنه واقع آمده است . راجع به
کرامات این مرد خدا اهالی غزنه متواتر گواهی میدهند که در هنگام طغیان
آب رود خانه هر قدر سطح آب بالا میشود به دو بخش از هم جدا میگردد و از

جوار شرقی و غربی سرقد میگردد و بمرقد تماس نمیکند گرچه سطح قبر بلندی
 ندا رد که از آب بی گزند بماند ولی با و صفآن قبر از آب خارج است و ضرری
 بآن عاید نیست (عرف هذا من کر اما ته) قبر سیر نجات لوح سنگ ندا رد
 لذا تا ریخ و فات میر معلوم نیست ولی در یکجانب سرقد سنگی خورد موجود
 است که روی آن بخط ثلث این کلمات باقی مانده است :

هذا الروضة صبيح السالك المسالك این سنگ چون لفظ میر یا سید
 بران کنده نشده و تا ریخ وفات را نیز یوم الجمعة سنه (سته و ثمانین و
 تسعمائة) نشان میدهد غالباً شخصی بروج مدموم اهالی غزنه این سنه را
 از جای دیگر آورده و بمرقد میر نجات هدیه داده است و الله اعلم .
 محراب یا منبر داخل بقعه حضرت سنائی حیثیت تاریخی دارد و بالای آن
 چنین کنده آمده است :

« هذا لمنبر الشيخ العزيز الشهيد الزاهد: لا با محمد اكبر ابو بكر بلخي
 رحمة الله عليه ، خدای عزوجل بران بنده رحمت کند که عم حکیم را بدعا
 باد آورد » عم حکیم ، شاید ویرا عم خوانده باشد .

لوح دیگر : در پیشروی روضه حکیم سنائی که بداخل محجرشان
 وقوع دارد روی آن بر وش برجسته این جملات نقر است : « هذا القبر العبد الذليل
 الراجي الى رحمة الله على بن محمد حسين البلخي » .
 تاریخ ندارد یا ضائع شده است اما این شخص از قدمای " گویندگان شعر
 فارسی بوده و از معاصرین استاد دقیقی بلخی است .

لوح دیگر : در عقب بقعه سنائی و بر روی آن این کلمات کنده شده است :
 « كل نفس ذا ثقة الموت ا لشيخ الجليل مظفر الحسان العزيز ابن السنائي
 تا ریخ ندارد اکثر نویسندگان معتقداند که این سرقد قبر پسر حضرت سنائی

میبا شد ولی اشکال اینست که بنام پسر سنائی در هیچ تذکره چیزی بمطالعه نرسیده از اشعار خود سنائی نیز مفهوم میگردد که وی اصلاً زن نگر فتنه است تا چه رسد به دانشمندی پسر سنائی را باین اعتبار نمیتوان این قبر را از پسر سنائی یقین کنیم احتمال می رود مرید صادقی بوده که حضرت او را پسر میخوانده است . اینهم خیلی اهمیت دارد والله اعلم .

لوح دیگر : هذا القبر ابو طالب بن ابو الحسن بن ابوالعباس البلخی : «بسم الله الرحمن الرحيم ، كل نفس ذائقة الموت شهد الله انه لا اله الا هو الملك و اولو العلم قائماً بالقسط ، لا اله الا هو العزيز الحكيم » نوشته محراب نزدیک مقبره امام احمد حنبل رحمه الله عليه :

«الامير السيد الملك المودد شهاب الدولة و قطب الملة و فخر الامم ابو الفتح بن مسعود ا طال الله عمره ، حرره من شهر رمضان سنة سنه و اثنين و اربع مائة (۳۶۴ هـ) بايد گفت که لقب سلطان مودود ابن سلطان مسعود شهيد نیز ابوالفتح بود که در سال (۳۶۱ هـ) ا حدود اربعين و اربعمائه بر حمت حق پیوسته است اما شاید این کنیه و لقب همان ابوالفتح مسعود باشد که سرقد ا و بجوار مسجد شاه گلغت غزنه وقوع دارد ، ا قبلاً در باره او صحبت کرده ایم - نا گفته نماند که این محراب را از جایش کنده و در جامع - عید گاه غزنه نصب کرده اند .

لوح دیگر : معروف بمزار قاضی دارالشفای روی لوح آن : خدا بران بند رحمت کند که دعا بر بندگان گنهگار کند .

لوح مرقد مبارک مجدد و د سنائی

بايد گفت که مرقد متبرک مجدد سنائی دو لوح سنگ دارد یکی همان است که بعد از وفات حکیم بفاصله کمی بمزار پيرانوارش نصب کرده اند و روی

آن این جملات نقر شده :

« هذا قبر الفقير الى رحمة الله مجدود السنائي غفر الله له » همین قدر ... لوح سنگ دیگری که بظن غالب بعد از مرور سالها از وفات حکیم بدوره مغولها یا تیموریان بر قبر سنورا یشان ایستاده کرده اند و روی آن چنین کنده شده است :

کان وفات شیخ العالم الفاضل شمس العارفین قطبا لمحققین طوطی شکرستان فصاحت بلبل بوستان بلاغت مظهر اظهار معانی بگریه مطلع افوار الفاظ فکریه اعنی مجدود سنائی خمس و عشر ون و خمسا ته (۵۲۵ هـ) .

در اطراف همین سنگ نقر کرده اند :

اللهم صلی علی سیدنا و مولانا و نبینا و حبیب ربنا و شفیع ذنوبنا و شفاه صدورنا و قره اعیننا مولانا محمد و علی آل محمد بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله ، حسنت جمیع خصاله ، صلوا علیه و آله ، الف الف تحیه و الف الف سلام بعدد انفاس الانام و قطرات اغمام علی الدوام الی یوم القیام - و صلی الله علی خیر خلقه و نور عرشه و مهبط وحیه و مظهر لطفه محمد علیه الصلاة والسلام .

سلام علی خیر الانام و سیدی؟ حبیب الله العالمین محمد (ص)
بشیر نذیرها شمی سکرم هطوف رؤف من یسمی باحمد
سلام علی تراب الذی اظهر جسمه فیا خیر سیدی ویاخیر مشهد
درینجا باید یاد آوری کرد که بگواهی آثار خود سنائی و نویسندگان محقق چون صاحب مجمع الفصحا و فوات سنائی بگفته صحیح تردد (۵۳۵ هجری) اتفاق افتاده است . اکنون که با مرا علیحضرت همایون

(محمد ظا هر شاه) بنای مقبره سنائی بطرز جدید تعمیر و آهن پوش گردیده است لوح نوی هم علاوه بر دو لوح قدیمی بالای سر مرقد نصب کرده اند و روی آن شعر دو ستم محمد ابراهیم خلیل کنده شده در آن شعر سال ۵۲۵ هجری قمری برای وفات سنائی تأیید شده است نویسنده با وفات آن مرد بزرگ که در ۵۲۵ هجری وقوع یافته باشد اتفاق ندارد بلکه وفات حضرت سنائی را بشهادت آثار خودش در (۵۳۵ ه) اصح میدانند .

بقیه حظیره پشته باغ بهشت غزنه:

لوح دیگر: ۱) لساجدة العابده اغه بوبونت المغفور المبرور شرین .. تاریخ ندارد .
لوح مرقد مبارک پسر امام احمد حداد رحمة الله دارای این جملات است :
« ابي بكر محمد بن شيخ الامام احمد بن محمد الحدادي رضي الله عنهم »
تاریخ ضایع شده است .

لوح دیگر در همان مقبره : ده آهنگران محتوی این جملات است : کل نفس ذائقة الموت و الينا ترجعون : اللهم اغفر و ارحم محمود العاصم بن حداد بن احمد . تاریخ ندارد .

لوح دیگر : روی آن این جملات خوانده میشود : بخط کوفی قدیم ان الشهداء - خالدین . باقی شکسته .

لوح دیگر : قد ارتحلته من دار الدنيا الفانيه ، عزيز الاولياء فخر المستورات المسماة اغه ملكي بنت خواجها قی سیستانی فی یوم الجمعة من شهر صفر تسع و تسعون و خمسمائة (۵۹۹ ه) .

لوح دیگر : هذا قبر الصالح السالك استاد حاجی محمد ابن امر حوم استاد محمد الغزنوی فی اربعه و عشرين من شهر رجب المرجب سبع و ثمانين و خمسمائة (۵۸۷ ه) .

لوح دیگر : هذا قبر الصالح الاسيرالاجل نظام الملك و قوام الدوله ابى جعفر محمد بن ا لصاحب ا لاجل الشهيدانار الله مقامهما « در زیر متباقی کتابه چون بخط مشکل کوفی کنده شده است خوانده نتوانستم به متخصص ضرورت دارد .

الواح متبرکات موضع معروف بجهل مسجد که بجوار مقبره امام احمد حدا د علیه لرحمه وقوع دارد از بس شکسته و از هم ریخته است به الفاظ مختلف المعانی انسان گیر میآید که یک دیگر ارتباط ندارد از پارچه های این مقبره چیزی دستگیری مان نکرد

لوح سزار امام محمد اعرابی ضائع شده اما سحرابی در آنجا موجود است بجوار سرقد امام محمد اعرابی که روی آن چنین کنده آمده است :

سالا ذالدوله والدين سغيث المسلمین المظفر ابراهيم - محمد اعرابی سالار اردوی عرب و کرد سپاه یمین الدوله محمود نیز در تاریخ مقام بلند نظامی دارد ولی نمیتوان بیقین اظهار کرد که صاحب این قبر همان محمد اعرابی سالار بوده است یا دیگری تفصیل در دست نیست . بعضی از اهالی جمله (محمد اعرابی را) امام محمد غزالی تصور میکنند که حقیقت ندارد .

حظیره معروف به پشتهای باغ بهشت واقع در جنوب شهرک حالیه که سزار خواجه احمد سکی را هم در بر میگیرد و بغرب جاده شاهی کابل و قندهار وقوع دارد (بغرب جاده شاهی)

درین حظیره روی یک سنگ چنین کنده آمده است :

بسم الله الرحمن الرحيم : کل نفس ذایقه الموت ، انما توفون أجورکم يوم القيامة
الهم اغفرو ارحم الشیخ ا لاجل السید ابی بکر محمد بن علی رحمة الله علیه
نورا لله قبره لیلۃ الخاس و العشرین من شهر رمضان المبارک سنه اربعه

و ستین ، اربعمائة . (۵۶۴)

لوح دیگر به خط کوفی : بسم الله الرحمن الرحيم : آیه کریمه شهد الله - یاسین والقرآن الحکیم تا مقمحوں روی سنگ استاده کند آمده است ، ا ماروی سنگ افتاده نیز جملا تی به خط دشوار کوی نقر شده که بسبب عدم تخصص بخواندن آن توفیق حاصل نشد تاریخ ندارد .

لوح دیگر که از هم شکسته و ریخته در پارچه های آن این جمالات باقی مانده است بخط رقاع هذا لقبر ... لمتوفی ... خطیر ... رحمة الله علیه تا ریخ ضایع شده است مزار معروف بخواجه کلبی از کتابه لوح همین قدر باقیمانده است : سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار ، تاریخ ندارد .

لوح دیگر : سلام علیکم ... طبتم فادخلوا الجنة بما كنتم تعملون .
لوح دیگر : مربوط بمرقده خواجه باغبان رحمة الله علیه روی سنگ مرقد :
الهم اغفرو السهل محمد الباغیان الهروی کان و فاته من شهر ربیع الآخر
سنة سبع و اربعین و اربعمائة (۵۶۷) .

د رجوار مزار امام سید احمد مکی رحمة الله علیه بر سنگ قبری جمالات آنی نقر شده است :
« وفات شیخ العمید الجلیل السید ابوالمعانی محمد بن علی الصوسی نور الله
حفرته بتاریخ یوم الخمیس التاسع من شهر الله تعالی رمضان سنة سبعین و
اربعمائة (۵۶۷) معروف بمزار باباطاهر آب شناس ... در عرف خواجه
روشنائی سنگی است که روی آن آیه الکرسی تا آخر بخط ثلث آندوده شده
روی پارچه دیگر بخط کوفی السید ... و روی پارچه دیگر : الرحمة والرحمة
لنا صرالدوله الامام مغیث المسلمین خلیفة الله » کنده شده چون پارچه های
یک لوح نه بلکه قطعات چندین لوح بهم درآمیخته مطلب کافی از یکی
آنها بدست نمی آید تاریخها ضایع شده با وضع حاضر جز اینکه بگوئیم متده

رجال بزرگی بوده است ولی سنگهای سزار ایشان بعلل طول زمان و عوارض آن از هم ریخته و تاریخها ضایع شده است دیگر معلوماتی داده نتوانستیم .
 کتابه قریه رامک دهک که در خارج مسجد بدیواری استناد دارد دارای مضمون آتی است :

بناء هذا المسجد المبارك في دولة السلطان المعظم معزالدنيا و الدين ابو المظفر محمد بن سام خليفة الله اسيرا لمومنين بتاريخ ا ل نصف من شهر الله المبارك سنه اربعة و تسعون و خمسمائة (۵۹۴ هـ) .
 از روی این کتابه روی هر سنگی که جمله خلیفه الله نقر شده مربوط بدوره سلطان محمد سام است .

سنگ جدید مرقد سلطان شهاب الدین غوری و صندوق

هر رین آن :

درین اواخر بتاریخ ۱۹ ثور سنه ۱۳۳۳ هجری شمسی در اثر توجه به مفاخر ملی باسر و اراده پادشاه ترقیخواه ما اعلیحضرت محمد ظاهرشاه (خلد ملکه) سنگ مرقد اعلیحضرت سلطان شهاب الدین محمد سام غوری از طرف ریاست مستقل مطبوعات کشور بفاбрика حجاری و نجاری فرمایش داده شده و لوح و صندوق مرقد همایون آنسلطان غازی از سنگهای بها دار معادن کوهسار و وطن باصول هرچه تمامتر زیبا و قتی تهیه شده ذریعه نماینده ریاست مستقل مطبوعات و مدیر روز نامه سنائی از کابل به (دهک) محل وقوع مرقد آن پادشاه بزرگ افغان انتقال داده شد و در محل وقوع مرقد بحضور عدّه از روحانیون، علما و اعزّه (دهک) با تشریفات مخصوصی روی مرقد سلطان گذاشته آمد اطراف صندوق روی مرقد ذریعه معمار ریاست مستقل مطبوعات که از کابل با آن بدهک آمده بود با مواد پخته کاری و سنگ

جغله استوار گردید در حمل و نقل مواد پخته کاری برای استواری صندوق روی سرقد اطفال خود سال بهوشی محلی دهک با شوق تمام فعالیت نمودند و ابراز احساسات میکردند در انجام کار از جانب علما و روحانیون محلی و مدیر مطبوعات غزنه خطا بهای جذابی ایراد شد و هرکدام از توجه ریاست مستقل مطبوعات کشور در مورد احیای مفاخر ملی و عمران اماکن و بقعات رجال بزرگ تاریخ وطن قدر دانی نمودند این صندوق (آبدۀ روی قبر) عبارت از یک تکه سنگ مصقل سبز رنگ معدنی و قیمت بهاست که با مهارت فنی بعرض و طول متناسب تراش و صیقل شده ای میباشد که حواشی آن برآمدگی و میان آن فرو رفتگی مقبولی دارد و طوری صنعت گردیده مثلیکه آنرا در قالب ریخته باشند و زن آبدۀ بیش از یکصد سیر کابل است و تنها ذریعۀ یک لاری قوی تا مزار سلطان آورده شده توانست . چون لوحیکه استاده باشد آنقدرها در مقابل عوارض دوام ندارد بنابراین مضمون زیر روی سطح برجسته آبدۀ نقر گردیده است اینک :

الملک الله : سلطان شهاب الدین - غوری غازی شهید :

شهادت ملک بحرو بر شهاب الدین کز ابتدای جهان همچو او نیامدیک
سوم زغرۀ شعبان بسال ششصد و دو فتاد درۀ غزنی بمنزل دهک (۱)
این بنا بفرمان پادشاه دانشمند افغانستان اعلیحضرت المتوکل علی الله
محمد ظاهر شاه در سال (۱۳۳۱ شمسی) آغاز و در سال (۱۳۳۲ شمسی) انجام
یافت .

امالی دهک در روز آبدۀ گذاری روی امرقد سلطان مکرر به نسبت تعمیر

(۱) صحیح آن دهمیک در ضلع جهلم پنجاب واقع و جای شهادت عم

در آن معلوم است .

بقعات سلاطین اولوا لعزم و معرکه آرایان میدان جهاد و آزادی افغانستان مانند
بنای مقبره غازی سلطان معزالدین محمد سام افغان غوری ابراز احساسات و
از حکومت ملی خود اظهار قدر شناسی مینمودند .

با آغاز قرن ششم کم کم تغییر مجری مدنیت غزنه از مشاهده آثار ما بعد محسوس میشود

این یک قضیه سوسیولوژیکی است که با سقوط مؤسس و مشوق و مربی یک
مدنیت ثابت دفعتا از هم خرد نمیشود زمین نمیخورد اما این طبیعی است در اثر
تداخل دستها یا اوضاع ضد و منفی دوره تغییر و ناتوانی در همه آثار مدنیت
آغاز میگردد و کم کم خود را نشان میدهد مدنیت مروج عهد غزنویان هم
پس از صحنه برآمدن آخرین سلاطین آن خاندان بزرگ بشکل مرئی و غیر
مرئی طریق ناتوانی و کاهش خود را دنبال کرده است تا بکلی از میان
رفته است از مشاهده آثار بنائی و روش خط و سنک تراشی و بعضی متروکات دیگر
برسیا مید که در عهد غوریان و غلامان ایشان نه تنها در نیمه اول بلکه
در نیمه دوم قرن هفتم نیز از تاثیر طرز غزنویان در امور ساختمانی و سنگتراشی
نکاسته و کدام تفاوت فاحشی در آن بنظر نمی رسد اگر از یکطرف کوشکها
و کاخها و باغهای محمودیان در عهد غوریان واقع در شمال غربی غزنه
از التفات دستگاه سلطنتی برکنا رساند یا متروک شد غالباً بهمان سبک و روش
در بخش جنوب شرقی شهر غزنه بخصوص در تاسن و رامک و علاقه (دهک)
ذریعه همان هنرمندان و مهندسین ساختمانی و همان مواد مروج وقت و زمان
کاخها، کوشکها و باغها طرح و پیریزی شده که در زمان حکمرانی
شاهان آل ناصر معمول بوده است از حدود قرینه تاسن هم اکنون از یک دیوار
باز شهر آجری از زمین برسیا مید که هر دانه آن بدرازی سه چهارک و به

عرض نیم گز شاه میبا شد .

طرح و همواری سطح عرصه سلطان باغ نزد يك دهك بهمان نقشه است که در باغهای محمودیان رواج داشته است البته چنگیز غزنین را مانند دیگر شهرهای افغانستان تخریب و قتل عام کرد ولی چنین طوفانی زو دگذر هم نمیتواند دفعتاً ریشه های يك مدنیت را که بعمق در اذهان فرو شده از هم متلاشی گرداند یا بکلی از میان ببرد . مدنیت اسلامی اندلس را بشهادت آثار و یادداشتهای شیخ العروبه احمد زکی با شامسپانویها در قرون مابعد بلکه تا به امروز تقلید میکنند .

از چندین نمونه مدنیت و متروکات دوره غوریان که در دست ماست بشکل صریح آشکار میشود که آثار دوره غوری در نباله همان سبک سنگ تراشی و خط و کتابه مروج عهد غزنویان است طبعاً نباید چنین باشد که تغییر فوری در شکل آن مورد ندارد .

چون بحصه دهك و رامك که باشگاه دستگاه سلطنتی غوریان قرار گرفته بود تا کنون کاوشهای علمی اجرا نشده و آثار آن دوره در زیر تلهای رو بهم ریخته مدفون مانده است بنابراین ما از عهد غوریان از مدنیت ایشان برگه های بسیاری ندا ریم تا بحیث گواهان عرضه نمائیم این مشکل زمانی صورت حل بخود میگیرد که ذریعه کاوشهای علمی آثار دوره غوریان از خرابه ها استخراج و مورد مقایسه قرار داده شوند .

در ذیل این سطور ما علاوه بر آبدات عهد غوریان قرن هشتم و نهم و دهم هجری مدنیت غزنه را نیز دنبال میکنیم تا خوانندگان محترم آثار قبل از دوره مغول غزنه را با دوره مغول و عهد تیموریان نیز طرف غور و مقابله و مقایسه قرار داده بتوانند :

الف- آثار و آبادات قرن ہفتم ہجری از مدینت غزنہ :

لوح سنگی سفید مرمر : وفات خواجہ اجل اکرم معزالدولہ والدین خواجہ رحمۃ اللہ روز پنجشنبہ ۶ ربیع الاول تاریخ سنہ : ستہ و ستماء (۶۰۶ ہ) .

لوح دیگر : این لوح سنگ از ہم شکستہ مگر روی یک پارچہ بخط رقاع این عبارت کندہ شدہ کہ و اضح خواندہ میشود . بتاریخ سابع و لعشرین شہر شعبان سنہ ستہ و ستماء (۶۰۶ ہ) .

الواح اطراف روضہ محمود :

لوح دیگر : در نزدیک روضہ محمود کہ روی آن چنین نقر شدہ است :
« عوا لرحمن الرحيم هذا القبر السيد المغفور المرحوم المبرور المسمى امير
على بن اميرا لا عظم افتخار الادراء والسادات . امير سيد عالم غفرالله لهما . تاريخ
ضايع شدہ اما از تاريخ فوت نوادہ اش معلوم میشود کہ در حدود سنہ
۶۵۰ ہ وفات یافتہ است زیرا نوہ او سيد شمس الدين بن سيد على اکبر بن
افتخار الاولياء و السادات امير سيد عالم در سنہ ثلاث و خمسين و
سبعمائه (۷۵۳ ہ) وفات یافتہ کہ در آثار قرن (۸) خواہد آمد .

بقعہ سلطان شہاب الدین غوری :

بقعہ این سلطان نامدار افغان در علاقہ (دھک) بفاصلہ (۳۰ کیلومتر)
جانب شرق جنوبی شہر کنونی غزنہ واقع آمدہ این محل بکنار راست جادہ
بین غزنی و گردیز موقعیت دارد این مرقد بموجب عنعنہ مردم (دھک)
وسند رجات صفحہ (آخر) مجلد ہم الکامل ابن اثیر جزری و بدلیل وجود
سحراب جامع قریہ رامک کہ بفاصلہ یدنیم کرورہ راہ از مرقد سلطان افتادہ
است باثبات رسید و بر سنگ سحراب جامع رامک مذکور چنین کندہ آمدہ
است :

» بناء هذا المسجد المبارك في دولة السلطان المعظم معز الدنيا و الدين ،
ابوال مظفر ، محمد بن سام خليفة الله اميرا لمؤ منين بتاريخ منتصف من شهر الله
المبارك سنة : اربعة و تسعون و خمسماته (٥٥٩٣) .

ب- آثار و آبدات قرن هشتم هجری از مد نیت غزنه :

لوح سنگی در اطراف روضه محمود : هذا القبر الا مير المعظم المبرور و المغفور
والمرحوم سيد شمس الدين ابن مير على اكبر بن افتخار الاولياء و السادات امير سيد عالم
الغزنوى غفر الله له بتاريخ يوم السبت سبع من شهر ذى قعدة الحرام سنة ثلاث و خمسين
و سبعماته (٧٥٣ هـ) لوح ديگر : اين مرقد سه مرتبه دا رد اما روى لوحى كه
استاده است اين جملات نقر شده است :

» ولا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات بل احياء ولا كن لاتشعرون ،
اشهد ان لا اله الا هو العزيز الحكيم ، شهادت الامير فى شهر رمضان سنة
تسع و اربعين و سبعماته (٧٣٩ هـ) هذا القبر الشهيد عبدالرحمن الصغانى .
روى حاشيه مرتبه دوم نقر شده است :

مضى صاحب الدنيا فلم يبق بعده
فضلت الم و اختتم با لعلی
آب حیات خلد در یغا سرا ب شد
سروى ز بوستان معانى فرو شکست
کریم یروث الارض فیض غمامه
کذالك کسوف البدر عند تمامه
برجى ز آسمان معانى خراب شد
ماه تمام چرخ بزیر نقاب شد

د ر مرتبه سوم سنگ مرقد بخط رقاع نقر شده باينطور :

» هذا مرقد امير الامام صدر الشهداء العظام الكرام سلك العلماء و الاحكام
سلالة الصدور العظام اقضى القضاة و الاحكام ناصر المذهب
النعمة نيه افصح الخطباء و اشجع الشجعان وارث الانبيا و السلاطين جلال
الملة و الدين عبدالرحمن بن ملك القضاة جمال الدولة و الدين سليمان بن احمد

الصغاني نورالله مسجعه كان شهادت الامير في يوم الجمعة . »

صاحب این قبر که ابن سلیمان بن احمد الصغانی خوانده شده است سلیمان موصوف در سال سته و خمسماته (۵۰۶ هـ) مرده و بدوره سلطان ابراهیم میزیسته و بهمان دوره نیز فوت کرده باین حیث عبدالرحمن پسر سلیمان نیز از بازماندگان اسراء عهد سلاطین آل ناصر معلوم میشود مگر یک مشکل وجود دارد و آن اینست: در حالیکه سلیمان بن احمد چغانی در سال ۵۰۶ هـ مرده باشد و پسر او امیر عبدالرحمن باید از مرگ پدر (۲۳۳) سال بعد زندگی کرده باشد تا در سال (۷۴۹ هـ) بشهادت رسیده است و این از روی عقل مستحیل شمرده میشود درینباره جزاینکه سلیمان الصغانی را که در (۵۰۶ هجری) وفات کرده شخص دیگری و سلیمان پدر عبدالرحمن صاحب سرقده را مرده دیگری بشناسیم که خیلی ها بعد مرده و با اول الذکر همان بوده است دیگر چاره نداریم .

بر لوح سرقده دیگر چنین کنده شده است :

«غفرانا من الله الشاب لسعيد الشهيد فخر الاولاد سيد المرسلين . الامير الكبير سيد مسيح بن الامير المغفور المبرور المخلص برحمة الملك الغفور الامير بزرگ کلام الکرام الغزنوی کان وفاته يوم الخميس عشرين شهر رجب المرجب سنة: ثمان وعشرون وسبعمة (۷۲۸ هـ) .

«المحترم الدوله والدین احمد بن ابوبکر سنة: احدى وعشرين وسبعمة
لوح دیگر که روی آن چنین نقر آمده است (۷۲۱ هـ) .
لوح دیگر : هذا سرقده امیر زاده معظم مکرم . مظفر امیر زاده میر احمد بن امیر معظم امیر طوغان فی تاریخ خمس شهر ذی قعدة سبع وسبعین وسبعماته (۷۷۷ هـ) .

«۲۷۰»

لوح دیگر: هذا قبر امير زا ده معظم مكر مشهور الاقران اميرزاده برهان بن امير معظم امير طوغان شاه نور الله مرقدہ فی تاریخ سبع و سبعين وسبعمة (۷۷۷) .

لوح دیگر: كان وفات السالك العابد العارف استاد جعفر بن امر حوم المغفور استاد حید را لغزنوی فی تاریخ لیلة الجمعة خمس عشر من شهر شعبان ثلث وثمانين وسبعمة (۷۸۳) .

ج: آثار و آبدات قرن نهم هجری از مدنیته غزنیه:
در جوار سنار ما :

لوح دیگر هذا روضة الميمونة بنت الامير الاجل مقبول الخواتين والاعاظم والسلاطين محمد بن السلطان غفر الله لهما يوم الجمعة شهر ربيع الاول سنة احد وثمانين وثمانمئة (۸۸۱) .

لوح دیگر: هذا القبر اجل السعيد المرحوم والمغفور امير الاعز جلال الدين محمود بن محمد اكرم سلطان شاه بن محمود تاريخ يوم سبه ثمانية مائة تسع و ثمانين وثمانمئة (۸۳۹) .

لوح دیگر: - در وسط کشتزار ما پیشروی دروازه سنگر غزنین کنونی استاده است .

« كان وفات الشاب المرحوم المبرور ركمال الدين احمد بن خوراجه كمال الدين الغزنوی فی سابع وعشرون من شهر رجب المرجب سنة: سبع و سبعين وثمانمئة (۸۷۷) . »

لوح دیگر: هذا قبر الشاب السعيد الشهيد المرحوم المغفور يوسف بن مرد انشاء الغزنوی طيب الله مرقدہ فی تاریخ خمس و عشرين من شهر الله سنة خمس وخمسين وثمانمئة (۹۵۵) .

لوح دیگر : بجوار سرقد باباحیدر پهلوان از سربوطات حطیره تاج او ایاروی لوح :
« هذا القبر الضعیفة الصالحة الصائمة الساجده آغه بی بی بنت : واجه
محمد کمال وفاته فی تاریخ ثمان وسبعین وثمانیماة (۸۷۸ هـ) .

لوح دیگر : سربوط بحطیره نزدیک آرزو روی آن چنین نقر گردیده است :
« غفرانا من الله الصمد الاحد شاه حسین السلطان بن نیک محمد بن توغان
شاه بالطف الله طیب مشواه وجعل الجنة مقامه فی سنه اربعین وثمانیماة
(۸۴۰ هـ) .

لوح دیگر : اللهم اغفر وارحم الکامل اللیب العاقل الفاضل الحیب مهدی
ارباب المنفق بالصیف والخریف مولینا استاد فی شریعة الحق الملتی وادین
عثمان بن محمد یوسف المنسوب الی شیخ فقیر السالك الغز نوبی تغمده الله بغفرانه
واسکنه فی دار جنانه خمس عشر من شهر ذی حجة الحرام ثمان وستین
وثمانیماة (۸۶۸ هـ) .

(د) آثار و آبدات قرند هم هجری از مد نیت غز نه :
در محوطه روضه محمود (رح) :

لوح داخل باغچه سلطان محمود واقع و بر روی آن چنین کنده شده است
(بخط ثلث) .

کان وفات السالك العارف الفاضل العابد الصالح الکامل افضل
العمائد والاعیان اشرف الامثال والاقربان المختص بجوار رحمة الملك الاحد
شیخ محمد ابوطالب بن العالم الفاضل شیخ عبدالعلی روضه بی فی تاریخ
یوم الخمیس اثنی عشر من شهر رجب سنه سبع وثمانین وتسعمائة
(۹۸۷ هـ) .

لوح دیگر : غفرانا من الله لعالم الفاضل الکامل جامع العلوم الزکیه

كاشف النعمته التابع الايات وا لشريعة الشهيد في مآب الطيبته ضياء الدين
بن مولينا صل الله الر وصى في ليلة اثنين في وقت صلوة العشاء في عشر من
شهر شوال سنة خمس و سبعين و تسعمائة (٥٩٧٥) .

لوح ديگر : غفرانا من الله الزبدت الصلحا العارف السالك العابد الزاهد
الكامل البلغاء و الاها لي المدعوفى جوار الملك المتعال نتيجة الشيشا شيخ المشايخ
المرحوم شيخ علي بن شيخ محمد الروضه بي في تاريخ يوم الخميس من شهر
ربيع الثاني سبع و سبعين و تسعمائة (٥٩٧٧) .

لوح ديگر : در پيشروي درواز ه بيرون ر و ضه محمود رحمة الله عليه بالاي
صفه :

« غفرانا من الله للشاب السعيد الشهيد عبدالعلي ابن المرحوم المغفور شيخ
ابو طالب كان و فاته في تاريخ يوم الجمعة اثني عشر من شهر رمضان
المبارك سنة تسع و ثمانين و تسعمائة » (٥٩٨٩) .

لوح ديگر : بالاي همان صفه نزديك درواز ه دوم بيروني .
« غفرانا من الله الشيخ السالك الصائم العالم الفاضل الكامل
المختص بمواهب الملك الغفران قدارتحل من دار الدنيا الي حريم الجنان
وارا دالاقامة بجوار رحمة الملك المنان نتيجة الشيخ المشايخ شيخ يوسف
بن المر حوم المبرور شيخ محمد روضه بي في يوم الخميس عشر من شهر
صفر سنة : ستة و سبعين و تسعمائة (٥٩٧٦) .

روضه محمود : جلو گنبد سلطان عبدالرزاق ابن الغبيك تيموري سرقدمعروف
بخواجه كو توال :

« غفرانا من الله سعيد الشهيد حاجي الحرمين الشريفين حاجي درويش
ضياء الدين بن فقير د رويش سيف الدين روضه بي تاريخ يوم الادبهاء من شهر

شوال المكرام اثنان وتسعمائة من هجرة النبي صلى الله عليه وسلم سنة (٩٠٢ هـ).

لوح دیگر : غفرانا من الله الصالح العابد الزاهد خواجه روضه يري سنة
عشرين وتسعمائة (٩٢٠ هـ).

مزارات واقع در ساحه پيشروي گنبد سلطان ابراهيم :

لوح دیگر : هذا قبر الشاب السادات ذى سعادت منبع الكرم والسخاوة

سحب الفقرا ملجاء الضعفاء اعنى السيد عبدالاحد بن الامير الاعظم المغنم
المبرور المرحوم سيد سيرولى الغزنوى فى تاريخ يوم الاثنين اثنى و عشرين
من شهر ذى قعدة الحرام سنة ثمانين و تسعمائة (٩٨٠ هـ).

لوح دیگر : قد ار تحل من دارالغرور الى دارالسرور الشيخ الاجل الامام
الاكمل نور حدقته المهدي و نور حديقته التقى العالم الربانى والمرشد
الصمدانى سلا لة العلماء و نتيجة الفضلاء كهفا لانام و شيخا لا سلام
و المسلمين كمال الدين مولانا عبدالفتاح بن المغفور المبرور المختص بعنايات
الملك الغفور مولانا عبدالاول بن فاضل الكامل راشد الشريعة الغراوهادى
طريقة لزا هر الساكن بحوة الجنان نورالدين مولانا عبد الرحمن الغزنوى
سنة اثنان و تسعون و تسعمائة (٩٩٢ هـ).

الواح واقع در پشته جنگل :

لوح دیگر : غفرانا من الله الخواجه مغفور المبرور خواجه اسدالله الغزنوى
ابن خواجه عثمان ا لخاص غفرالله لهم كان وفاته فى يوم الثلث الثامن عشر من
شهر محرم الحرام سنة : تسع و ستين و تسعمائة (٩٦٩ هـ).

لوح دیگر : كان وفات خواجه الاعظم المرحوم المغفور المحترم جامع للطف
والكرم المختص بعناية الملك الاله : عبدالخالق بن خواجه عبدالله الغزنوى المشهور
بخواجه عبدى تغمده الله و يغفر له يوم ا لخميس ثلث عشر من شهر ذى قعدة
الحرام سنة سبع و عشرون و تسعمائة (٩٢٧ هـ).

« ٢٧٤ »

لوح دیگر: غفراناً من الله الشاب السعيد المغفور المرحوم مولانا محمد بن
مولانا فخر الدین الغزنوی کان وفاته فی یوم الخمیس شهر شعبان سنه اربعه و اربعین
و تسعمائة (۹۴۴ هـ) .

لوح دیگر: غفرانا من الله الشيخ الصالح السالك العارف العابد خواجه
علی بن الحسن المرحوم المغفور خواجه عبدالکریم الغزنوی بتاریخ اثنی عشر
من شهر شوال سنه احدى وثمانین و تسعمائة (۹۸۱ هـ) .

لوح دیگر: اللهم اغفر وارحم المتقی الدوران معین الضعفا والاعیان العارف
السالك الهدی المختصر بمواهب الملك الشکور مولینا عبدالغفور جامع
المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مولانا عبداللہ الغزنوی سنه اربعه
و ثمانین و تسعمائة (۹۸۴ هـ) .

بقعه معروف بمقبره محمد شریف خان: این گنبد عظیم برتبه جنوب شرقی
سازار بهلول علیه الرحمه واقع آمده درون گنبد بمهارت تمام نقاشی شده با
تذهیب که از عصر خود بوضاحت نمایندگی میکند و باندرون بقعه روی
دیوارهای دا بروی آن سوره انافتحنالک فتحاً سپیناتاً اخیر بخط ثلث جنی نگاشته
آمده است و روی کچ پخته به منظور کتابه این سوره مبارکه قرآنی شهنکار
عربی بیادگار مانده است. در صحن گنبد چند سرقد (بربه بر) دیده میشوند غالباً
الواح سنگی دارند که روی آن جملات آتی نقر شده اند:

لوح اول: غفرانا من الله الامام الاجل یار محمد بن امیر الکبیر المختص
بر حمة الملك القوی امیر یار محمد غزنوی شهر ذی قعدہ سنه (۹۶۶ هـ) .

از عنعنات اجمالی (چنانکه خانواده او تا کنون در غزنه نامدار مانده) چنین
بر سیاید که محمد شریف خان که مقبره بنام اوست از امر ابرارک دربار جلال الدین
محمد اکبر بوده اند او این بقعه را در زندگی خود آباد کرده بود نسب او را

چنین ضبط کرده اند: محمد شریف خان ولد یار محمد خان ملقب بمحمد کلان خان از اسرای بزرگ در بار ظهیر الدین محمد بابر شاه بوده است تفصیل این گفته را محمداً سم هند و شاه در تاریخ فرشته ضبط کرده است.

چون درین مقبره لوحی باسم شخص محمد شریف خان و جود ندارد و سه قبر بربر سوجو داند آشکار میگردد که یالوح او ضایع شده و یا نام اصلی وی یار محمد بوده که روی لوح اول کنده شده و پسر امیر کبیر امیر یا محمد ملقب به محمد کلان خان است.

لوح دیگر: هذا المرقد المرحوم محمد بیک بن امارت شعار جلال الدین بن امیر ابراهیم فی سنه تسع و خمسين وتسعمائة (۹۵۹ هـ).

لوح دیگر: کان وفات سیده النساء الزمان خدیجة الدوران الساجده ثمره الشجره طه و یسین و فخر عتره سید المرسلین المسماء صفیه بنت الملك سید مرتضی بن سید المعظم المکرم امیر سید عبدالله الغزنوی ثم الاصفهانی فی تاریخ شهر جمادی الثانی المنتظم فی سلك شهور سنه اثنان وتسعين وتسعمائة (۹۹۲ هـ).

لوح دیگر: کان وفات سیده النساء الزمان و ملکه الدوران المغفوره المبرره المسماء (معصومه) بنت سید الامیر معظم مکرم الکبیر سید مرتضی الهوفیانی (از هوفیان پروان) ثم الاصفهانی فی شهر ذی قعدة الحرام فی سلك شهور سنه سبع و ثمانون و تسعمائة (۹۹۷ هـ).

لوح دیگر: هذا قبر الصالحة السیده الصائمة فخر المستورات وزین المخدرات شجره آل طه و یسین نتیجه الاولاد سید المرسلین المسماء بی بی صنوبر بنت سید السادات منبع السعادات الامیر الکبیر امیر سید حیدر بن المرحوم المغفور المکرم المجتبی امیر سید مرتضی الهوفیانی فی تاریخ یوم الخمیس اربعه من شهر ذی حجة الحرام سنه: خمس و تسعين و تسعمائة (۹۹۵ هـ).

لوح د یگر : غفرانا من الله الشاب السعيد الشهيد المقتول امير حسن بن امير على
بن سيردرويش محمد الكابلي غفر الله بتاريخ ثامن شهر جمادى الاول سنة
خمس و تسعمائة (٥٩٥ هـ) .

لوح ديگر : غفرانا من الله الاحد الامير نتيجة الا ولاد المصطفوى قدوة
الا حفاد مرتضوى المدعوالى رحمة ملك الصمد شهاب الدين بن امير سيد
محمد ابن المرحوم المغفور سيدالسادات امير شاهى الغزنوى سنة ثلث وسبعين
وتسعمائة (٥٩٧٣ هـ) .

لوح د یگر : هذا الروضة السيد العالم العامل الفاضل الكامل السيد -
السادات و سند اهل السعادات السالك مسالك الدين و ناسك مناسك يقين
زيدة الاولاد طه و يسين قدوه اولاد سيد المرسلين هادى عباد الله المخلصين
خلاصة النقا سلالة الانبيا المختص بعناية الله امير محمد رضاء ابن اميرالكبير
العظام مفتخر اولاد سيدالانام سيدا لحسين الغزنوى غفر الله لهما و عطر مشهده
كان وفاته فى يوم الخميس اثنا عشر من شهر صفر سنة : ثلث و سبعين و
تسعمائة (٥٩٧٣ هـ) بدقت اين تاريخ (اثنان و سبعين و الف خوانده شد) .

لوح ديگر : واقع در حظيرة پايان : روى آن چنين نقر شده است :
هذا قبر سعيد ا لشهيد درویش حسين ابن خواجه مهتر خليل الغزنوى
فى تاريخ يوم الاربعاء و عشرين من شهر شوال سنة : سبع و سبعين
وتسعمائة (٥٩٧٧ هـ) .

لوح ديگر : هذا قبر العفيفة الصالحة العابده فخرالمستورات و تاج
المخدرات (معصومه) بنت مولينا المعظم خواجه خليل الله الغزنوى اثنى
عشر من شهر جمادى الاخر سنة سبع و ستين و تسعمائة (٥٩٦٧ هـ) .

لوح ديگر : قبر شاه كابل : غفرانا من الله ... و امر كرد بعمارت . . .

کمال الدین نواب سلطان محمد بن نواب سلطان فی شهر ذی حجه سنه
سبع و تسعمائة (۹۰۷ هـ) .

لوح دیگر : مربوط بمقبره باغ حرم روی آن نقر شده .

» هذا مرقد الامير الافاق الغيبك بن سلطان محمد بن طوغان شاهنور الله مرقدہ
فی تاریخ خمس عشر من شهر جمادى الثانی سنه اثنی وعشرین و تسعمائة (۹۲۲ هـ) .
نا گفته نماید این الغیبک غیر از الغیبک پدر سلطان عبدالرزاق تیموری عم
با بر شاه است .

لوح دیگر : غفر انا من الله العفیفه الساجده الصالحه جهان سلطان بنت
خدا داد الغزنوی فی سنه ثمانیه و اربعین و تسعمائة (۹۴۸ هـ) .

عدۀ از مشایخ و فضلاء کبار آنایکه اکثر سنگهای مزارات
ایشان ضایع شده سراقدها در زیر مطابق شهر تیکه در توده دارند نگاشته آمده : اکثر
از قدما و سردان مشهور اند .

(۱) شیخ اجل سررزی علیه الرحمه : مزار این سرد خدا در شمال غربی
مزار سنائی بفاصله دو کیلومتر در یک فضای سرباز وجود دارد سحر حضرت که جوطه نسبتاً
مستطیلی رادریس گرفته قدیمی بنظر میرسد مرقد از زمین بلند و بقدر نیم قد آدم
بلندی دارد سنگ نبشته بر سر قبرش وجود ندارد در توده کرامات این بزرگو ار
مشهور است مولوی جلال الدین محمد بلخی از این سرد خدا در مشنوی داستانی
دارد وهم درباره او گفته اند که در ایام حیات بریاضات شاقه مصروف میشد
بطوریکه بجای نان برک تان تناول میکرد ازینرو اورا سررزی خوانده اند وی
در زمان زندگی خویش در حال سستی از عشق سرمد آرزوی رویت داشته و باخدای
عزوجل راز و نیاز میکرد : یاربى هرگاه تو را دید هنتوانم از وجود چه لذت خواهم
برد . چون قضیه رویت موسی نبی (ع) را میسر نشده و در دنیا به قانون الهی برای

هیچ بنده امکان ندارد رویت باری حاصل شود شیخ اجل سررزی سه دفعه از قله کسوه گردن مسجد (کسوه به ۵ کیلومتری مزار حالیه اش واقع آمده است) خود را بسزیر انداخت ولی در هر دفعه بعنونه مردم سلامت به دامنه کوه افتاد کرت دوم و سوم همین کار را تکرار نمود چون نتیجه نگرفت منزوی شد و احتیاجات انسانی خود را محدود ساخت چنانکه بجای غذا از برگ انگور سد جوع میکرد از جمله قدماست..... دیگر اطلاع ثقه راجع به زندگی این مرد خدا عجالاً در دست نداریم....

مولانا جلال الدین رومی در اثر نامدار خویش مثنوی معنوی از ایشان یاد کرده اند با بسیار احترام.

رضی الدین عالی لالار حمة الله علیه :

علی لال از خلفای حضرت شیخ نجم الدین کبری است و در قرن هفتم هجری قمری مری زیسته اند. وی پسر سعید غزنوی است که با حضرت سنائی نسبت ابن عم داشته است دیوان اشعار خطی نیز به علی لال منسوب است که در غزنه نزد ارباب تصوف یافت میشود.

مزار رضی الدین علی لال در شرق غزنین حالیه بقاعده دونیم کیلومتر و قریب دارد لوح سنگ ندارد اما گنبدی بالای مرقدش برپاست که آبادی آن از دوره حکومت تیموریه عند تجاوز نمی کند قبر این مرد خدا در محوطه باغ قدیمی که رشته دیوار آن بچشم میرسد افتاده بدور و پیش گنبد وی قبور بعض سرداران بزرگ افغان موجود است.

در سمت جنوب قبر علی لال ده آبادی از سجاوران و ستولیان او دیده میشود - معلومات مفصلی درباره زندگی او عجالاً در دست نداریم.

حضرت خواجه بقال رح: مزار این مرد خدا در یکنیم کیلومتری جنوب شرق

شهر حالیہ غزنہ در میان کشتزارها و اشجار شمر واقع شدہ نظر بعنعنہ مردم از شاہخ باستانی غزنہ بودہ اند احوال و شرح زندگی این مرد خدا در تذکرہ های خطی مشایخ غزنہ کہ زیر نظر است دیدہ نشد بحدی کہ حتی نام اصلی او را ہم پیدا کردہ نتوانستم لابد بعنعنات مردم از وی باسم خواجہ بقال نام بردیم زیرا رت وی غالباً مورد آمد و شد زوار میباشد کہ از بقعہ اودیدار میکنند ودعا میکنند عجاتاً دربارہ اودیگر چیزی نداریم .

مزار اربابا علیہ السلام :

حضرت اربابا در آغاز خرابہ کوی ہجویر غزنہ قدیم بقعہ ای از اجردارد برای بجا آوردن عبادات و ریاضات اطاقی برای اربعین (چلہ خانہ) ہم دارد مردمان وارستہ در مزار اربابا صاحب ہمیشہ دیدہ میشوند کہ بایفای ریاضات مصروف میباشند محل وقوع این بقعہ در جوار گنبد خواجہ بقال بفاصلہ یکنیم کیلومتری شہر حالیہ غزنہ است کہ بکشتزارها و باغهای اهالی احاطہ شدہ است. قرار عنعنہ مردم غزنہ (اربابا) صاحب پدر بزرگوار شیخ علی ہجویری صاحب کشف المحجوب بودہ از شاہخ متقدم و از معاصرین ابومنصور سبکتگین میباشند. در کدام تذکرہ چاہی یا خطی در بارہ این بزرگوار چیزی بنظر نرسیدہ اما از اینکہ در غزنہ کنونی شہرت ولایت دارند و کوی ہجویر غزنہ کهن نیز بوجود بقعہ او شناختہ میشود اشکار میگردد کہ شہرت بزرگی اربابا صاحب از زمانہ باستان بتوارث آمدہ والی یومنا ہذا مورد احترام و مزار ایشان محل نیاز ودعای اهالی قرار گرفتہ است .

در اطراف روضہ محمود :-

مزار امام شہید: روی یک سنگ شکستہ قبر امام چنین کندہ آمدہ است :
 ,, هذا مرقد الامیر امام صدر الشہدا العظام الکرام ملک العلما والحکام سلا لہ

الصدور والعظام اقصى القضاة والحكام ناشر الاحكام ناصر المذهب النعمانية افصح
 الخطب واشجع الشجعان وارث الانبياء والسلاطين. جلال الملة والدين عبدالرحمن بن
 ملك القضاة جمال الدولة والدين سليمان بن احمد صغاني نور الله مضجعه كان
 شهادت الاسير في يوم الجمعة . . . تاريخ ضايع شده است .

قبر آدم :

این قبر در خارج دروازه شدگرنزده بمفاصله نیم کیلومتر در میان باغهای اهالی
 وجود دارد بالای سرقد گنبدی نیست شخص از قدمای مشایخ غزنه و نظریه عنعنه
 مردم این قبر از پدر حضرت سنائی میباشد در کدام تذکره بنظر نرسید اما چون اسم والد
 سنائی نیز آدم بوده است یحتمل این سرقد مربوط به آدم پدر سنائی باشد. در حال حاضر
 این سرقد بحدی فرسوده و از هم ریخته است که اگر بلدی غزنه توجه نکند بزودی با
 زمین هموار و باغداران جای آن نهالها غرس خواهند کرد چون بیک سرد بزرگ تاریخ
 نسبتی بهم میرساند اقلابدور قبرش محجری باید ساخته شود .

مزار خواجه سبز پوشان :

صاحب قبر شیخ با کرامات و از قدمای مشایخ غزنه بوده است سرقد سبز پوشان در
 زیر بالاحصار غزنه افتاده لوح سنگ پوره ندارد اما روی یکپارچه سنگ شکسته
 این جملات کنده شده است: خمس وعشرون سن شهر جمادی الثانی .

مزار حاجی بابا طوطی :

در میان مسجد خطیبی شهر غزنه واقع و اهالی صاحب قبر را از قدمای مشایخ غزنه
 میدانند سرقد لوح ندارد مگر در جوار مسجدی که میان بازار واقع است سنگی بشکل
 محراب نصب شده و روی آن بخط کوفی کریمد: شهد الله تا آخر نقر شده است در
 تذکره های روی دست از بابا چیزی معلوم نشد .

زیارت دیگر :

مشهور به سید علوی دارای لوح شکسته و بر پارچه بخت رقاع این جملات کنده آمده است: هذاروضه ابن حسن ابن علی واللہ اعلم

لوح دیگر که از هم شکسته و ناقص است واقع در جوار حضیره حدادیان روی سنگی بخت کوفی چنین کنده شده: بسم الله الرحمن الرحيم۔ ان الشهدا خالدین دیگر فهمیده نشد که حتی اسم صاحب قبر چیست

لوح دیگر: این سرقد و لوح دارد استاده و افتاده روی لوح استاده نقر شده : بسم الله الرحمن الرحيم۔ کریمه شهد الله یسین تا مقمحون روی لوح افتاده نیز کلماتی کنده شد خط هر دو لوح کوفی است ولی اسم صاحب سرقد و تاریخ وفات او بدست نیامد .

قبر افضی القضاة یوسف حدادی در قریه شالیز (حوزه شهر کهن غزنه) واقع است گرچه لوح سرقد در اثر عوارض از میان رفته اما شخص موصوف از جمله کبار دانشمندان و قاضی القضاة مسعود ثالث بوده است سنائی بعبارات بسیار عالی از این سرقد وصف کرده است نویسنده و شاعر محترم ما نظر محمد سروش در یک مضمون خود که بنامه سنائی انتشار داده اند چنین نوشته اند: علاء الدین ابو یعقوب یوسف بن احمد الحدادی الشالیزی الغزنوی گذشته ازینکه سنائی او را در کارنامه بلخ منظومه خویش ستوده اند در پنج قصیده دیگر سندرچ دیوان سنائی شخص ابو یعقوب یوسف الحدادی و پسرش ابوالمعالی احمد را نیز مدح کرده است نام ابو یعقوب (یوسف) و نام پدرش: احمد است کنیه او ابوالمعالی ذکر کرده اسم این دانشمند در رجال خانواده امام احمد (حداد) در اشعار سنائی پیهم دیده میشود چنانکه بیاید .

سزار یعقوب حدادی که او نیز یکی از افضی القضاة دور غزنویان است لوح ندارد

وقبر او بفاصله یکہزار متر از مرقد یوسف حدادی در شرق عمان قریہ موجود
 میباشد ہذا مرقد مبارک ابوالمعالی احمد الحدادی در قریہ زیوج بفاصلہ ۱۵ کیلو
 متر از شہر حالہ غزنین وقوع دارد کہ آنہم لوح سنگ ندارد اہالی این سہ دانشمند
 را بنام خواجہ گان یاد می کنند اما در حقیقت ہر سہ نفر از بزرگان رجال عدالت و قضای
 مملکت بودہ معروفترین شخصیتہای سرشناس دورہ غزنوی میباشند .

مزارات مشایخیکہ در منظومہ زیر نام بردہ شدہ لوح سنگ ندارند باین قرار :

سنائی در کارنامہ بلخ اثر خطی خویش چنین گوید :

ساحہ علم درج در بینی	عرصہ دین ز شرع پر بینی
حد دین با ہزار آزادی	خاصہ از خاندان حدادی
مجلس ابدار چون آتش	امتی با فقیہ است خوش
آنکہ ہمنام یوسف خوبست	یوسف صد ہزار یعقوب است

در یکی از قصائد سنائی فرماید :

چون جمال گوہر حدادیان یوسف کہ او بتک حجت بر سراعدای دین حداد وار
 در قصیدہ دیگر گوید :

خورشید زمین یوسف احمد کہ فلک را چون او بگہ علم مجاہدگری نیست
 و در ہمین قصیدہ است کہ سنائی سلطان مسعود را نیز ستودہ است اشکار میگرد
 کہ : یوسف احمد در زمان او (۳۵۳-۵۰۸ ہجری) اقاضی القضاة ممالک مربوطہ و
 ظاہراً پس از قاضی القضاة عبدالودود باین منصب نائل آمدہ است کہ سنائی در
 زمان اقا مت خویس در بلخ و د و ر ی
 از غزنین باز ہم اورا نیکو توصیف کردہ است و ازینکہ سنائی در چندین قصیدہ پدر
 و پسر را با ہم توأم ستودہ اند معلوم میشود کہ ابوالمعالی در حیات پدر ہم

اقضی القضاة وشہرت علمی بسیاری داشته مختاری غزنوی نیز از وی چنین توصیف نموده است . -

فقیہ امت و صدر ہدی مجاہد دین نظام شرع ، اخلاق امام روی زمین
اساس عالم اقبال یوسف احمد بطبع اختر علم است پشت قوت دین
سخن شناسان از لذت فصاحت تو همی کنند بہ عمر گذشتہ بر نفرین
کنون ز بہر تو گر اقتدا کند شاید زمین کعبہ بمحراب و مسجد غزنین

ہکذا: نجم الدین ابوالمعالی احمد بن یوسف بن احمد الحدادی الشالیہ غزنوی از خاندان حدادیان و مانند پدرش سمت اقضی القضاة داشت نام و کنیہ او در اشعار سنائی بدینگونه ذکر گردیدہ است . -

احمد محمود خصلت خواجہ کا بروز کرد از سخن چشم عدوی احمد مختار تار
بوالمعالی احمد بن یوسف بن احمد انک او اسمان دانش است و افتاب روزگار
این دانشمند در مرکز امپراطوری افغانستان باستان (غزنین) سرد بزرگ و محترمی بودہ و سنائی را در مدح وی و پدرش یوسف بن احمد قصائد معروف است در کارنامہ بلخ ہم کہ ظاہراً اولین مثنوی او میباشد و ہمچنان در حدیقہ اینہا را توصیف کردہ علاوتاً ذریعہ قطعہ و رباعی (ص ۸۰۲، ۸۵۶) اورا مرثیہ گفتہ اشکار میگردد کہ وفات اونیز کمی قبل از وفات سنائی اتفاق افتادہ بقعات این سردان دانشمند عصر طوریکہ قبلاً اشارہ شد در نقاط ذیل شالیز غزنہ وقوع دارند . -

بقعہ ابوالمعالی یوسف بن احمد در جوار قلعہ شیر محمد خان شالیز وقوع دارد
بقعہ ابوالمعالی یعقوب نیز بجانب دیگر قلعہ شیر محمد خان » »
در میان این دو بقعہ تقریباً ہشت صد متر فاصلہ موجود میباشد حال آنکہ :

بقعہ ابوالمعالی احمد بن یوسف در قریہ زیوج واقع در دو کیلومتری بجنوب شرقی بقعات این دو سردان سداً موجود است این سہ دانشمند غزنہ قدیم در میان اہالی بخواجگان

معروف و مزارات پرتاثیری دارند .

شیخ پادشاه ولی - میرسید محمدغازی - سید احمدصابر - شاه عبدالقادر
شاه سکندر - سیرعبدالرحمن - این حضرات در قریه قرباغی غزنی بفاصله ۱۵
کیلومتر طرف جنوب شهر کنونی غزنین به آرامگا های ابدی خویش غنوده اند - از
تذکره های روی دست احوال ایشان معلوم نمیشود .

مزار پیرانوار خواجه ابوبکر بلغاری :

این بقعه شریفه از روضه محمود بسمت شمال غربی بفاصله یک کیلومتر در محل با
هوا و فضای کشاده وقوع دارد چشمه باصفای در آن جاری است که آب زلالش شفا
دهنده بیماریها شناخته شده بنا روالی غزنی کافی را در مزار موصوف آباد کرده در
اوقات گرما همیشه پراز دحام و جای آمد و شد زوار و جهان گردان است .

حضرت ابوبکر بلغاری از قدمای شایخ غزنه است داراشکوه در اثر خود از
فیوضات خواجه بهر مند شده و در شبی که بمزار خواجه مانده سخن از وجود و حال و
مکاشفه میزند مزار خواجه و صوفه ها و سقابه های آب چشمه باسر جلال الدین
محمد اکبر گورگانی سردوباره آباد شده زیرا در یکطرف مرقد روی سنگی بفارسی شرح زیر
نوشته شده است .

«بعون عنایات الهی و بمن دولت پادشاهی شهنشاه ملک رتبت فلک منزلت
گردون بسطت. کیوان رفعت. بهرام شوکت. سر پنجه شیرشکارش مفتاح امن
و امن و لثغه شمشیر ابدارش سرانجام اسباب نصرت راضمان - سنان جانستانش
به املانصر من الله بزبان تیز و پرچم لوای کشور کشایش به نسایم فتح دولت
و حزم شاهیش ضامن تشئید قوا عدم ملک و ملت الموائد المجاهد ابوالغازی و ابوالفتح
جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله تعالی ملکه ... جلال الدین
محمد محمود ساعی تعمیر این بقعه شد فی شهر سنه اربع و ستین و تسعمائنه (۹۶۴)

«۲۸۵»

از شرح بالا معلوم شد که سزار آنحضرت دوباره بزمان امپراطور اکبر اباد شده است.

مزار شمس العارفین:

گنبد معروف به مزار شمس العارفین رحمة الله علیه جانب غرب رود خانه غزنه و از خط جاده ای بین کابل و قندهار دو کیلو متر فاصله دارد از مجاوران بدور گنبد حضرت دهی اباد شده است.

این سزار بخصوص در موسم بهار خیلی مزدحم میباشد و زوار ذکور و اناث از جاهای دور دور بزیارت و دعا خواندن میرسند حضرت شمس العارفین در اواخر قرن (۶) هجری بدوره تسلط نخستین غوریها در غزنه زیست میکردند و بقراریکه استاد خلیلی تذکر میدهد وی باشاه قسور گردیزی معاصر بوده و با ایشان مکاتبه میکرد است در غزنه ولی با کرامات و خرق عادات معروف است ولی چون آثار آن دوره همه در کام حوادث فرورفته و نابود گردیده اند درباره زندگی و مدارج عرفانی این سرد خدانیز معلوم است بسنده داده نمیتوانیم.

بداخل بقعه شمس روی سرقده لوح سنگ بنظر نمیرسد ولی در اندرون گنبد حضرت کتابهای موجود است که روی آن چنین نبشته اند:

(لا اله الا الله محمد رسول الله) العبد الذلیل الی رب الغفور بتاریخ خمس وعشیرین من شهر رمضان المبارک عظم الله برکتہ سنه احدى و ستمائة (۱۰۶۰ هـ) وفات حضرت شمس یکسال قبل از شهادت سلطان معزالدین محمد سام غوری اتفاق افتاده و این نوشته داخل بقعه واقعا از وفات شمس خبر میدهد چون شهادت محمد سام غوری در سنه اثنین و ستمائة (۱۰۶۰ هـ) بوده لذا وفات شمس یکسال قبل از آن اتفاق افتاده.

در جوار بقعه علمی لالا غزنوی:

سرقده وجود دارد که لوح سنگ قبر طوری از هم شکسته که پارچه پارچه

شده است بر یکی از آن پارچه ها این مضمون کنده آمده است:
 «هذا قبر الا میرالاجل العالم العادل شمس الدولة المجاهد»
 و بروی پارچه دیگر این کلمات کنده شده است: شمس بیک نورالله مرقده سال
 وفات معلوم نمیشود. بموجب عنعنہ مردم یکی از شهزاد هاست.

لوح دیگری که روی دیوار خارج بقعه حضرت سید شهباز زیر قریه پیرزاده نصب است
 بخط کوفی چنین کنده شده است: اللهم اغفرلابی بکر بن محمد بن عبدالملک
 ولجميع المومنین در حاشیه این سنگ بخط خفی نوشته شده که نزدیک
 بمحو شدن است. - الفقراء والمساكين سنه خو انده نشد.

لوح دیگر که روی دیوار بقعه سید شهباز نصب است بخط مقلی در چند جای چنین
 نقر شده است اسمای مقدس محمد - و علی بشکل مربع منقوش است .
 در حصه زیرین سنگ بخط ثلث کنده شده است :

«شاگرد استاد سلطان حیدر بن مبارک - این لوح از روی خط مقلی بر حصص آن اشکار
 میسازد که لوح سنگ شخصی است که بدوره سلاطین ال ناصر می زیسته است .
 لوح دیگر: بسم الله الرحمن الرحيم بخط کوفی کنده شده بعد از آن ان الشهدا
 خالدین بعد ازین بعلت از هم ریختن لوح سنگ چیزی اشکار نمیشود اما بقریه خط
 قدیم میتوان حدس زد که صاحب قبر مردی از پیشینیان بوده است .
 بقعات و سزاراتی که در ذیل این سطور یاد میکنیم از جمله فضلا و عرفای قدیم
 غزنه بوده اند اما چون بمرو زمان لوح سنگهای قبور آنها ضایع گردیده است مجبوریم
 هر کدام آنها را بنمان نام ذکر کنیم که در بین اعمالی شهرت پیدا کرده و در حقیقت
 همین عنعنات توده سرچشمه تمام معلومات میباشد از طرف دیگر چون تاریخ عرفای
 غزنی تا کنون تحریر و چاپ نشده لذا ما بجز اینکه از فضلالی مذکور به نا سهای مروج
 توده تعبیر نمائیم دیگر منبعی با خود نداریم. اینک بنوشتن همین بخش آغاز نمودیم :

قبر معروف به باباسیری و سرقد مشهور بخلیفه عالم رحمت الله علیهمادر جوار منارها
بطرف شهر حالیه غزنه وقوع دارند هر دو لوح سنگ ندارد اما در توده بنا سهای که
ذکر رفت شهرت دارند .

بقعه معروف به بهلول دانا :

این سزار پرانواردر خارج دروازه بنام بهلول شهر غزنی در میان دهی بزرگی روی
تپه بلندی واقع آمده است اما چون بهلول از متقدمین و باهارون الرشید معاصر و در بغداد
سی زیست چطور سزارا و باید در غزنین باشد اما از عنعنه عموسی توده هم که در بعضی
اوقات حکم تواتر را میگیرد انکار دشوار بنظر میرسد برخی میگویند که سرقد معروف
به بهلول از شیخ عثمان نام عارف دیگر است اما عنعنه توده بجز اینکه همین سرقد
ذاتاً از بهلول است دیگر هیچ دلیل رانمی پذیرد اما چندین قرن پیشتر که بدوره
قریب روی احجار نقر شده از بهلول و قریه بهلول به تکرار یاد شده است بهر حال اینکه
بهلول معروف در غزنی دفن شده باشد سندی پیدا کرده نتوانستم چون برگه دیگری
در بقعه موصوف وجود ندارد تاریخ وفات این سرقد خدا معلوم نشد .

در اثنای نگارش این اثر بخصوص درباره وجود بهلول در غزنه بکنجکاوی مصروف
بودم که روزی از جانب (زهیر قند هاری) سکتو بی از قند هار وارد آمد او چنین
نوشته است :

«از چندینست که یک جلد دیوان قلمی مشتمل بر (۲۵۰۰ بیت) با قبول زحمات زیادی
بدست آوردم که شاعرو گوینده ان (بهلول) میباشد قراریکه درباره دیوان موصوف با دیگر
فضلائی قندهار بمذاکره پرداختم دیوان مذکور را (از بهلول دانا غزنوی) تسلیم
کردند یعنی گوینده این اثر نفیس بهلول است این دیوان در سال ۱۰۱۰ هجری قلمی
گردیده اشعار ان خیلی شیرین و سلیس و مملو از کلام عارفانه است تصمیم گرفته ام که این اثر
نفیس را در داخل و یا خارج بچاپ برسانم در ضمن این نامه بناغلی قندهاری از بنده توضیحات

مزید در شرح زندگی بهلول خواسته بود و نمونه اشعار بهلول را غزل ذیل نشان داده است :

تا عکس افتاب رخس در جهان فتاد شور و شری ز عشق بکون و مکان فتاد
چون خواست تا مشاهده عشق خود کند سرات حسن دوست با نسان عیان فتاد
دراب و خاک چو نکه تجلی عشق بود معشوق را نظر بسوی عاشقان فتاد
در گلستان نسیم سحر چون و زیده بود زانرو بجان بلبل عاشق فغان فتاد
بارا مانت از خرو سما بر ندا شتند آخر بجسم ما همه خاکیا ن فتاد
هر چند گوش کردم از آن چشم و ابروان آخر خد نگ نرگس مستش بجان فتاد

بهلول از قضا و قدر کا تب ازل

انچه قلم رقم زده بود انچنان فتاد

راجع باین اثر در غزنین از فضلا و دانشمندان پرسیده ایشان از وجود دیوان خطی بهلول دا نای غزنوی در غزنه نیز معلومات مثبت دادند و باین عقیده بودند که دیوان مذکور سال هجری پنجمین بهلول است که بالای تپه معروف به (بهلول) دفن شده است و بس . دیگر تفصیلی از زندگی و مشرب عرفانی و تاریخ بهلول از هیچ طرف حاصل نشد تا بدوست قند هاری از آن پاسخ بدیم از آنجا که شعر و روش ادبی این دیوان چنانکه از نمونه آن پیداست بسیار عالی نمیشد که باشهرت بزرگی بهلول نسبتی بهم برساند چنان بنظر میرسد این دیوان مال یکی از صوفیان موسوم به بهلول بوده و با افتادگی اشعارش قدامت هم ندارد. شاید شاعر متصوفی متخلص به بهلول در غزنه می زیسته که با شرب عرفانی شعر هم میسرود ولی بهیچ گونه این دیوان را ساخته و پرداخته همان بهلول معاصر هارون الرشید عباسی که تقریباً در اخیر قرن دوم هجری و احیاناً اوائل قرن سوم هجری می زیسته شناخته نه میتوانیم عجاالتا معلومات نویسنده درباره بهلول دانای غزنوی خیلی محدود و ناچیز است و جز آنچه از عنعنه توده و ملا حظه دیوانی بنام بهلول در فوق نوشتیم دیگر چیزی در حال درین مورد

بکف ندا ریم .

مرقدسبارك پیرپاره دوز که بجوار مرقد معروف بحضرت بهلول افتاده وقبرهای معروف به دو نفر ابدال از سریدان با کمال حضرت بهلول بعرف مردم یاشیخ عثمان در همین مقبره بهلول وقوع دارند که هر کدام به شاخ گاو «تربنر» شهرت دارند مردم راجع به این دو بزرگوار بتواتر چنین حکایت کنند که این دو بزرگوار مرشد خود بهلول را بنشان دادن خرق عادات گستاخانه از من نمودند مرشدیای همان بهلول علیه الرحمه همان چیز خارق العاده را که از وی درخواست بودند نشان داده بعد از آن از ایشان اظهار ناخوشنودی نمود سریدان صادق که تب ازار مرشد خود شان را نداشتند بزاری و وساطت ستوسل شدند پیر عفو جسارت آنان را بشرطی پذیرفت که دو نفر سریدش مدام الحیاة بنامهائی که برای شان خواهد گذاشت ذلیلانه قبول کنند پرسیدند آن نامهای جدید چه خواهد بود بهلول فرمود: نام تو (مخاطب بهلول) شاخ گاو و اسم اندیگر را «تربنر» کرده ام سریدان این تا دیب مرشد بزرگوار خود را قبول کردند بنابراین هر دو یکی به شاخ گاو و دیگری به (تربنر) موسوم گردید. آنان وقتی همین نامها را که جزای جسارت خود آنها بود پذیرفتند بتوجه و دعای پیرهریک به درجه ابدال عامل نائل آمد بعضی متصوفین این گروه را سه نفر گفته اند که ثالثان دوبه «گوش خر» موسوم گردید قبر او ظاهرا اشکارنمیشد این عنعنه را چنین نظم کرده اند :

شاخ گاو ، تربنر با گوش خر هر یکی زیشان با بدالی شمر

مقبره نصر خندان و نصر گریان حاوی دو قبر کهن است و قبر سوم این حظیره بمرقد جانشین و خلیفه حضرت بهلول شهرت دارد این مقبره در خارج بقعه بهلول وقوع دارد اهالی غزنه مرد و زن به زیارت این سه نفر مردان خدا میر و ندو دعا میخوانند و ای سترو که سنگی یا مقوله تحریری

در کدام تذکره بمطالعه نرسید عجالاً جزا اینکه سه نفر مو صوف را از متصوفین باستانی تصور کنیم دیگر سندی در دست نیست درین مورد تواتر گفتار و آمد و شد دسته های توده را بچشم سرد یدم و نوشتم و الله اعلم . قبر دیگر معروف به سرقد خواجه خباز در اطراف بقعه حضرت شاه سیرپالیز و ان بهمین شهرت و جود دارد عجالاً در باره او کدام تفصیلی در دست نیست .

قبر معروف بمرقد باباحیدر پهلوان که مجاهد بزرگی بوده است شاید مدفن یکی از صاحب منصبان مجاهد و شجاع دوره یکی از سلاطین ال ناصر بوده که نام شجاعت و پهلوانی او در توده نسل به نسل بیادمانده و زمر قدش با احترام زیارت میکنند و بروی درود می فرستند عجالاً دیگر معلومات بدست نیامد .

قبر معروف بمرقد سید فقیر علیه الرحمه متصل دیوار زیارت باباحیدر و جود دارد اهالی بمزار این سرد خدا ارادت دارند و درود می فرستند . قبر حضرت (شاه پیل افگن) یاشاه پیلی علیه الرحمه به مجامده و زور آزمائی با مخالفین مشهور است . جز همین نام دیگر چیزی راجع بزرنگی این سرد خدا بدست نیامده است .

قبر معروف بشاه کابلی جز عنعنه سردم که یکی از پادشاهان قدیم کابل است دیگر سندی بنظر نرسید بچشم یکی از لو بیکان غزنه یا از جمله کابل شاهان باشد . هر گاه این حدس صحت داشته باشد باید دوره زیست او را با آغاز نهضت ائین مقدس اسلام تصور نمائیم و الله اعلم . قبر معروف بخواجه سبز پوشان علیه الرحمه که بجوار مزار شاه کابلی و قوع دارد اهالی بوی عقیده و لایت و بزرگی دارند و الله اعلم . قبر معروف بخواجه حمدالله (نور سرقد) در حطیره قریه پیرزاده

افتاده مردم برا بر قبرش بند میگیرند و در گردن بیمار سی بند ندگویند علاج
سجرب است از مطالعه تذکرهای خطی مربوط به سزارات غزنه در
باره این مرد خدا چیزی بدست ما نرسید تنها همین عقیده توده نسبت
ایشان است و بس . و الله اعلم .

مرقد معروف بشاه کابلی غیر از شاه کابلی فوق الذکراست که بیرون
دروازه شلگر شهر حالیه غزنه وقوع دارد بلکه در پیرزاده افتاده است اما
جز عنعنه مردم دیگر معلوماتی در کف نیست .
قبر معروف بمرقد خواجه غیب داد در حطیره قریه پیرزاده افتاده
است اهل بزیارت او سیر و نود و دوی سیفر ستند عجاله از شرح
زندگی او اطلاعی در دست نیست .

بقعه مبارک سید شهباز یاسیر شهباز بفاصله
شش و نیم کیلومتر از شهر کنونی غزنه بساحل چپ رودخانه غزنین
وقوع دارد بالای قبر میرگنبد بزرگی از اجر برپاست این مرقد برای
گذراندن چله محل مخصوصی دارد چون در وسط دها تکلان کلان
اسپنده، آرزو و شالیزو پیرزاده و زین افتاده همیشه زوار برای ادای ادب دعایند
مردم پیرزاده که بسادات حسینی شهرت دارند منسوب باولاده سید شهباز
میباشند بداخل گنبد عظیم سید کدام آمده که از روی آن تاریخ و فاتح
فهمیده شده بتواند وجود ندارد شیخ بزرگی گذشته است .

مرقد معروف به بابا جمعی علیه الرحمه در زیر قریه بزرگ ده خدا داد
واقع آمد از شرح زندگی این بزرگوار نیز جز شهرت عوام اطلاعی نداریم .
قبر خواجه هشیار در حطیره قریه شالیزو ۹ کیلومتری شهر حالیه غزنه
وقوع دارد جز شهر تیکه به وارستگی و همین نام در نزد توده دارد دیگر
چیزی از زندگی و مشرب عرفانی او عجاله بر ما مجهول است .

مزارات علماء و عرفای باستانی غزنه که هر اقد پر بر کات ایشان
بد اخل شهر کنونی غزنه وقوع دارند در بین توده بناها و شهرتهای
ذیل معر و فند :

قبر معروف بشاه شهید در جو ارقشله نظامی جنب بالا حصا ر غزنه
و قوع دارد . اینکه نام او چه بود به کدام زمان از دست که بشهادت
رسید . عجاله جواب ندریم .

قبر معروف بخواجه احمد سبز پوشان در زیر بالا حصا ر غزنین
وجود است بریک پارچه سنگ داخل بقعه نقر شده : الخامس و عشرون
من شهر جمادی الثانی . .

قبر معروف بشهید راه خدا در نزد یک مسجد جامع غزنه وقوع دارد .
مرقد یا حظیره معروف به « چهل تن » و مرقد مشهور بقده گاه در
پشت دیوار شهر کنونی غزنه افتاده است از هویت آنها در حال بعلت عدم
اثار معدرت میخوام .

مرقد معروف به باباعلی در وسط بازار کهنه و متر و ک شهر کهنه غزنه
وقوع دارد .

مرقد معروف به حاجی بابا طوطی در میان مسجد خطیبی غزنه افتاده است .
مرقد دیگر نیز معروف بسبز پوشان بجوار مسجد خطیبی موجود است .
مرقد معروف بخواجه عبد الله انصاری رحمت الله علیه نیز در غزنه
وجود دارد چون سزار خواجه در گاه زر گاه هرات واقع آمده این جاشاید
با صطلاح نظر گاه خواجه و یا شخص دیگری است که ما از شرح زندگی
او عجاله معدرتیم .

مرقد معروف بقبر اسیر عبد السلام که در باغ قلعه زرین پانزده کیلومتری

شهر حاليه غزنه جنوباً واقع دارد بالاي يك پارچه سنگ شكسته روي
قبر چنين نقر شده ه:

«شمس الدوله والدين امير الاسلام والمسلمين الاسير اسقلان بن اجل
الاسير الموند المنصور

معلوم نميشود از اسراي کدام دوره است اما چون نام امير اسقلان است ولي روي پارچه
سنگ مذکور: جمله امير الاسلام نقر شده است مردم انرا امير عبدالسلام
خوانده وقبر او بنام قبر امير عبدالسلام حدس زدند در حال راجع بچگونگي
حيات اين شخص جز اينكه از اسرا و جنرالها بوده است ديگر معلوماتي نداريم.
مزاراتي كه از قدماي غزنه در اطراف كوشك مسعودي واقع آمده اند چون
الواح نذرند ذيلاً بدكر نامهاي مبارك ايشان اکتفا جستيم اينست:

مرقد حضرت سيدخمار، مرقد معروف بحضرت ملك پيار پرنده - مرقد حضرت
سيد شاه - مرقد اول شاه، مرقد معروف بحضرت جلال شاه (رح)

قبر قد شرف وقد هو - كه در توده بنام قد قد هو - شهرت دارند .
مرقد معروف بخواجه علي نى تاز كه در وسط باغهاي قره خواجه احمد
بكنار چپ جاده بين كابل و قندهار واقع آمده صفا بلندي دارد بدون گنبد.
مزار حضرت ابو الفتح كه بتلفظ عامه شاه گلفت عليه الرحمه بقا صله
۲۱ كيلومتر از بازار شهر كنوني غزنه جنوباً بكنار راست جاده بين كابل و قندهار
بالاي ده كلان ناني در آخر واغذوقوع دارد اين مرقد خدا از قدماي عرفاي
غزنه بوده به شاه گلفت واغذي موسوم و ناميده ميشود گنبدي بساخت قديم دارد
ين مرقد مجمع اجتماع اهالي و در ايام عيد ميله جا و اطراف آن بطور بازار مكاره
استعمال ميشود ولي چون در بحث مربوط به ابو الفتح بستي و ابو الفتح مسعود
نيز قبلاً بمزار اين مرقد خدا مختصر اشاره نموده ايم از اكاير رجال شناخته

شده میتواند .

مزار معروف به شاه بیرانه یا شاه ویرانه بفاصله ۲۷ کیلومتر از شهر غزنی
حالیه بسمت جنوب غربی بالای قریه هفت سیاب واغظ وجود دارد صاحب
مرقد بولایت و مشیخت مشهور و از جمله عرفای قدیم است در جوار قبر او چشمه
جوشانی بر خاسته در اطراف سزار جنگل طبیعی و اشجار شمیری که سرده نشاندند
بنظر میرسد مردمان وارسته شب و روز در آن موضع بعبادت مشغول دیده میشوند
اصلاً مزار در یک موضع بلند کوهستانی و جای خوشاب و هوایی کاین آمده
در ایام عید محل اجتماع اهالی چهار اطراف قرار داده میشود . از روزگار
زندگی و نام اصلی او عجاله چیزی عرض کرده نتوانستم مردم اطراف از کرامات
شخص افسانه ها میگویند و چوب جنگل قبر او را قطع نمیکنند .

شاه مزار : این زیارت بقا صله چهل کیلومتر از شهر غزنی بسمت جنوب در
دامنه کوهی افتاده است اسم و زمان زندگی او معلوم نیست اهالی از زبان
گذشتگان خویش صاحب این مدفن را یک پادشاه غازی معرفی میکنند این
قبر در اوقات مخصوص محل اجتماع اهالی و ساعت تیری قرار داده میشود
عجاله متأسفانه درباره این بقعه جز اینکه بروایت مردم از قدماست دیگر
اطلاعات داده نمی توانیم .

مزار سلطان شهاب الدین غوری در علاقہ داری دهک و بقریه مشهور به دهنک
وقوع دارد راجع بشخصیت سلطان معزالدین محمد ساد غوری صاحب این
مدفن قبلاً بقدر امکان شرحی نوشته ایم این موضع تقریباً بفاصله ۲۵ کیلومتر
در جنوب شرقی غزنین حالیه وقوع دارد .

مرقد معروف بمیرسید محمد غازی در حظیره قریه رامک وقوع دارد این
مرقد در عرف اهالی بقبر اسامسید حاجی نیز شهرت دارد بفاصله ۸ کیلومتر

بکنار چپ جاده غزنین وگر دیز در جنوب شرق غزنی تعیین شده میتواند.
 قبر معروف بخواجه بهاء الحق یا بیهق در محال مقر غزنه بکنار راست
 جاده کابل وقتندهار بدامنۀ کوهی واقع آمده است بعضی از نویسندگان غزنه این
 سرقد را به ابوالفضل بیهقی مورخ معروف دوره غزنویان و مولف کتاب تاریخ
 مسعودی اختصاص میدهند آنها بجای نام مشهور توده یعنی خواجه بهاء الحق
 این قبر را از خواجه بیهقی تعبیر میکنند چون لوح سنگ خواجه دیده نشد
 و در تذکره هانزد سولف نیز راجع بمدفن ابوالفضل بیهقی چیزی بنظر نرسید حتماً نمیتوان
 این سرقد را از ابوالفضل بیهقی شناخت. عجاله در مغاره کوه سزار موصوف عدۀ از
 متصوفین چله میکشند. قبر در یک احاطه سربازی افتاده و در جوار آن ستولیان
 برای بو دوباش خودشان خانه های سکو نت ساخته اند آب و هوای خوش دارد بهر
 حال این بقعه شریفه یادگار عرفای دوره آل ناصر غزنه شناخته میشود و سنگ
 های سفید همان دوره بدور سرقد دیده میشود.

سزار سید حیدر ولی علیه الرحمه :

این سرقد بسمت جنوب شرقی ده معروف سرده که از دهات باقیما نده غزنین
 قدیم است وقوع دارد سرقد در مغاره کوه بلندی است و از شهر کنونی بفاصله
 ۳۶ کیلومتر در جنوب گفته میشود یک تعداد اهالی سرده خود را از بازماندگان
 این سید بزگوار میدانند مردم چهار طرف از کرامات سید افسانه
 هادارند در اطراف قبر سید کدام آبدۀ وجود ندارد که از روی آن زمان وفات او فهمیده شده
 بتواند اما نظریک افسانه که سند گفته نمیشود سید را از عرفای قدیم تصور میکنیم والله اعلم
 سرقد معروف به پیر پایمال در زیر باران حصار غزنین وقوع
 دارد در بخش شمالی شهر مذکور نشانی از تاریخ وفات و روز گار زندگی
 شخص موصوف در بقعه و اطراف آن دیده نمیشود و صرف اهالی او را از عرفای دوره آل ناصر

غز نہ بشمار سید ہند . عجلتہ سا نیز جز عنعنہ مردم در بارہ پیر یا یمال
کدام معلومات مستند نداریم .

حطیرہ کوشک مسعودی غزنہ : و قبور متفرق در اطراف شہر غزنہ
لوح دیگر : غفر انا من اللہ لخواجہ الصالح العابد خواجہ داد محمد بن
خواجہ ناصر الدین الکوشکی توفی رحمت اللہ علیہ فی یوم السبت تسعة من
شہر جمادی الاولی سنہ ثلاث وستین وتسعمائة (۳۹۶ھ -)

لوح دیگر : بتاریخ ۱۷ رجب المرجب کہ سید یار محمد بن شیخ والی یک
عمارت را وقف خواجہ حکیم سنائی نمودہ فی تاریخ (۳۹۶ھ -) عمارت خراب
شدہ و بجای آن ہمین سنگ مانده است . از جملة منقورہ این سنگ معلوم میشود
کہ شخص خیر دوستی کدام عمارت شخصی خود را برای زوار سنائی
وقف کردہ بود کہ ازان رایگان استفادہ نمایند .

لوح دیگر : غفر انا من اللہ لشیخ الصالح الغنی خواجہ حسن الغز نوبی
الحسینی قد ارتحل من دار دنیا الی حریم العقبی یوم الخمیس اثنی عشر من شوال
سنہ سبع وتسعين وتسعمائة (۳۹۷ھ -)

لوح دیگر : سرقد سبا رک معروف بخواجہ توبند رحمت اللہ علیہ روی لوح
این قبر نقر شدہ است : « هذا قبر عابد الصالح السعيد خواجہ علی بابا الغز نوبی
غفر اللہ ذنوبہ من شہر شعبان سنہ ثلاث وتسعمائة (۳۹۶ھ -)

سزادات واقع در حطیرہ غیب قلندر زیر قلاتی علیا : روی یک لوح سنگ نقر شدہ
هذا قبر درویش السالك الفاروق الغیبی قلندر بن درویش شہباز قلندر غفر اللہ
لہما وکان وفاتہ فی تاریخ یوم الثلثا شہر ربیع الاول سنہ : ستہ ثلاثین وتسعمائة
(۳۹۶ھ -)

اطراف بقعہ بھلول دانا :

غفر اننا من الله لشيخ العابد السالك شيخ دولت علي بن مرحوم المغفور مولانا شيخ دوست بھلولی فی تاریخ يوم الخميس اربعة عشر شهر ربيع الثاني سنة : ستہ وثمانين و تسعماته ۵۹۸۶ -

لوح دیگر : هذا قبر الال عزالالخص الامجد الاكرم المسمى شيخ بنده علي بن مرحوم شيخ برهان بھلولی يوم الخميس الثالث من والعشر ون من شهر ذي حجة الحرام سنة : ثلث وتسعين تسعماته (۵۹۹۳ -) آبدات و سنگھائی کہ در زیر نگاشته آسده اند گرچہ تاریخ ان قرن دھم ہجری یا از قرن دھم نیز تجاوز میکند اما مواد این سنگھا در عہد سلطنت ال ناصر تھیہ شدہ ود رقرون ما بعد از قرن ششم کہ دورہ سلسلہ و سلطنت ال ناصر بدست غور ر یھا قطع گردید با زھم مردم غزنہ در اباد یھا و قبور اموات خود شان از همان سنگھای متروکہ محمودیان بچند نوع استفادہ کردہ رفتہ اند مثلاً چون کدام معدن سنگ رخام ود یگر ا حجار کریمہ در غزنین وجود ندارد و مردم سی دیدند کہ مقابر دورہ ال ناصر بسنگھای رخام سفید و خطوط متنوعہ مقلی - کوفی . ثلث - ریحان و غیرہ تزئین شدہ اند اینھما نیز بھوس آسده در ابادانیھای خویش سنگھای سابقہ را برای فرش حماسھا و لوح سنگھای عہد محمودیان را برای الواح مقابر بکار برده اند این استفادہ از متروکات ال ناصر بطریق لازمی بعمل نیاسد ہ بلکہ بعضاً نقوش و خطوط کندگی الواح سابقہ را بزور چکش حک کردہ اند بعد بخیال خود بر لوح سنگ مذکور بالای قبر میت خود بنحوی کہ حاجت داشت مضمون نوی کنند ہ وان لوح را بر قبر متوفای تازه خود نصب کرد ہ اند اینکہ قبر یک دانشمند ، یک ہنرمند یا یک سلطان را بی لوح سنگ ساخت و لوح ان ، رقدرا بمصرف شخص خود زد بعامل چنین کار فرق نمیکند البتہ ضیاع الواح مزارات دانشمندان عہد ال ناصر غزنہ بتاریخ کشو رخسارہ است نہ بر شخصی کہ برای قبر عزیز خود کہ تازہ بسنگ ضرورت دارد .

باتا سف باید گفت که بعضی هموطنان ما برخی از سنگهای منقوش و مسخوط مزارات دانشمندان تاریخی غزنه را بی باکانه از جاهای دور دور حمل میکنند و بدون اینکه خطوط سابق انرا پیرانند و حک نمایند انرا بهمان طوریکه هست بالای قبر عزیزان خویش نصب مینمایند و قباحت این را حس نمیکند که با این کار خود تاریخ دو قبر را با اشتباه روبرو کردند نخست از قبوری که لوح گرفت مجهول ماند ثانی این تازه عزیزش نیز بعد از مدتی بجای همان مرقد سابق که این لوح بان مربوط بود از روی سنگ شناخته میشود . همچو اغلاط در حظیره های عصر اخیر غزنه بنظر میرسد که سنگ تعمیر کدام کاخ سلطنتی یا زمان پیشین را بدون تمیز بالای قبر گذاشته اند اهالی غزنه طوریکه بعد از دوره اهل ناصر غزنه و تخریب شهر باستانی تا امروز از خشت پاره های اجر قدیم خانه های جدید برای خود میسازند در غصب یا استعمال لوح سنگهای زمان گذشته برای اغراض کنونی خویش نیز خود داری نمیکند باید بالای قبر عزیز خویش لوح نصب کند از هر جا و هر قبر دیگری که میآورد مانعی ندارد و باین رویه خود تاریخ غزنه را جریحه دار ساخته اند مثلاً ابوریحان البیرونی در سنه ۴۴۰ م غزنه وفات کرد و در آنجا بخاک سپرده شد اما اکنون قبر او معلوم نمیشود علت اینست که غالباً لوح قبر برونی را برد هاند و رندی انرا بمصرف خودش رسانیده است در جلوگیری از همچو تشبثات بنا روالی غزنه نزد تاریخ و اجتماع مسئول شناخته خواهد شد .

بالای صدفه بین دروازه دوم و دروازه سومی و برونی بقعه محمود کبیر : لوحی وجود دارد که روی آن چنین نقر شده است :

« كان وفات الشيخ السالك المالك الشريعة وواقف اسرار طريقة كاشف الدقائق الحقیقة
 شیخ درویش بن یوسف الروضه یی فی شهر ربیع الثانی سنه خمس و الف (۵۰۰۵) م
 در اطراف قریه روضه محمود :

لوح دیگر . - بزبان فارسی روی ان چنین نقر شده است :

«وفات مرحوم المغفور فضيلت پناه شيخ عبدالغفور ولد شيخ محمد رحيم غفر الله له
در تاريخ غره شهر رجب المرجب احدي والف (١٠٠١ هـ)

لوح ديگر: در خارج قريه روضه: كان شهادة الشاب السعيد الشهيد امير عبد العلي بن
نظام الدين سلطان على ارغون في تاريخ يوم الجمعة - ديگر روي همان پارچه سنگ
باقيماند ه كه از اين پارچه جدا شده در اطراف قبر ديده نميشود .

لوح ديگر. - داراي اين كتابه است: قد انكسر نخل الحيات هذا الميت في اوان الشباب بامر
ملك الوهاب واليه يرجع وهو حسام الدين بن كمالات انتساب المرحوم المغفور المبرور شيخ
عثمان الروضه ي في تاريخ يوم الجمعة خمس عشر من شهر محرم سنة ثلث والف (١٠٠٣ هـ).
حطيره پشته جنگل غزنه :

لوح ديگر . مولينا عبد اللطيف الشريف الغزنوي الخطيب سقى الله روضته من ينابيع
الجنان ونور تربته بانوار المغفرة والرضوان بتاريخ شهر ذي قعدة سنة خمس و الف
(١٠٠٥ هـ) لوح ديگر . - كان وفات مولانا الاعظم الامام المعظم كهف الانام
المتورع المجتهدا لنحرير عالم الهدى عامه الوري الاكابر والاعاظم منبع الفضل
والكرم العالم الكبير والعلامة الفرد قطب الاوليا ووارث الانبياء والشرعية وسحى
السنة وقامع البدعة سلطان العلماء المتقدمين الملك المشائخ الاسلام والمسلمين
سبين المعاني النعمان تانى بر همان الحقايق كشف الدقايق الشريف الحبيب مولانا
عبد اللطيف بن مولينا عالم ربانى والمرشد الصمدانى مولانا ابى احمد الخطيب الغزنوي
سنة . خمس والف (١٠٠٥ هـ)

لوح ديگر . - غفرانا من الله الشاب الشريف الحنيف العالم الصالح العابد مولانا
المسماء خواجه يار محمد بن خواجه شمس الدين الغزنوي كان وفاته في شهر رجب
المرجب سنة : ستة والف (١٠٠٦ هـ)

لوح ديگر . - غفرانا من الله الشيخ السعيد الشهيد الرشيد نتيجة لا كابر والاعيان

سلالة الافاضل الدوران مفتخر الاقران في الزمان المختص بعناية الملك المنان
 الشيخ عبدالقهار بن حاجي الحرمين الشريفين شيخ العالم العابد حاجي ابو الفتح غزنوي
 وفاته يوم الجمعة احدى وعشرين من شهر صفر سنة . - تسع و الف (٥١٠٠٩)
 لوح ديگر . - بالاي صفه دروازه دوم بقعه سلطان محمود . -
 كان وفات الشيخ السالك المالك الشريعة وواقف اسرار الطريقة كاشف الدقائق
 الحقيقة شيخ درويش بن يوسف الروضه يبي في شهر ربيع الثاني منه خمس و الف (٥١٠٠٥)
 دربرون قريه روضه . -

لوح ديگر . - قدارتجل من دار الدنيا الفانية الى حريم العقبي الباقيه الشاب السعيد
 الشهيد محمد علي بن شيخ محمد رحيم غفر الله له تاريخ غر شهر رجب المرجب
 اربعة وعشرين و الف (٥١٠٢٣)

لوح ديگر . - قدارتجل من دار الدنيا الى حريم العقبي الشيخ الصالح العابد المجاهد
 الدين معين الضعفاء من الفقراء المعتصم بحبل الله الملك الصمد شيخ پاينده
 محمد ابن المغفور المرحوم شيخ ابو الفضل الروضه يبي . كان وفاته في تاريخ يوم
 الاربعاء عشر من شهر ربيع الثاني سنة . سبع وستين و الف (٥١٠٦٧)

لوح ديگر . - غفراناً من الله الشيخ العالم الصالح السعيد الرشيد المسمى قاضي
 محمد حسين بن المغفور المرحوم ... ، قاضي ابو الحسن الغزنوي كان وفاته في يوم
 الاثنين خمس عشر من شهر محرم الحرام السنة ثمانية وخمسين و الف (٥١٠٥٨)

لوح ديگر . - غفراناً من الله للشابة الساجدة الصالحة تاج المستورات المسماة
 اغه شهربانو بنت المرحوم المغفور المبرور المرحوم بعناية ملك الغفور محمد الروضه يبي
 الغزنوي شهر صفر لمظفر منه . ستة وخمسين و الف (٥١٠٥٦)

لوح ديگر . - هذا القبر المخدومة الولية المغفور هافتخار المستورات ماه بيگم بنت

فاضل العاقل مولانا فاضل الروضه يى يوم الجمعة سنة : ستة وعشرين و الف (١٠٢٦ هـ)
 لوح ديگر : در خارج بقعه رضى الدين على لالا : المختص بعناية
 ملك الامنان الشيخ الصالح العابد لسعيد محمد زهر خان ابن رستم خان
 درانى عزيز ائى خلو رزائى كان وفاته فى شهر صفر المظفر ختمه بالخير
 والظفر المنتظم فى سلك شهو رثم نية وثمانين و الف (١٠٨٨ هـ)
 لوح ديگر : غفر انا من الله الشيخ الصالح العابد الكامل حاسى الضعفا
 وسرى الفقر المسمى مشيخت باب محمد ابن المر حوم المغفور على الغزنوى
 كان وفاته فى تاريخ يوم السبت غرة من شهر رمضان المبارك سنة خمس و
 خمسين و الف (١٠٥٥ هـ)

لوح ديگر : غفر انا من الله الشيخ الصالح القانع الرا كع الساجد
 العابد زبدة الاقران و مفتخر الاخوان المنتظر الى جوار رحمة الملك
 القوى صوفى معصوم على بن خواجه رحيم داد غزنوى كان وفاته فى يوم
 خمسة و عشرون من شهر ربيع الثانى المنتظم فى سلك الشهور سنة : اربعة
 و سبعين و الف (١٠٧٣ هـ)

الواح جوار بقعه سلطان ابراهيم عليه الرحمة :

لوح ديگر : هذا لروضة الشاب السعيد الرشيد المر حوم الراجى الى
 رحمة الملك الصمد شاه قلى بن درويش محمد الغزنوى ارتحل فى شهر
 رجب المرجب سنة : ستة الف (١٠٠٦ هـ)

لوح ديگر : غفر انا من الله الكريم الرحيم الغفور الشيخ الصالح
 العابد الساجد العالم العامل العارف بمعارف الالهية الكاشف بحقايق اسرار الله
 متقن القوانين و مبين العلى الحجج المبرهن محبط الانوار لجليل محمد
 اسمعيل ارباب بن خواجه المغفور المر حوم خواجه نيك محمد ارباب كان

وفاته يوم اربعاء ثمان عشر من شهر محرم الحرام سنة اربعة وثلثين
والف (٥١.٣٣)

لوح ديگر: قدارتجل من دارالديوالي حريم العقبي العفيقة لصاحبة المستورة
فخرالمستورة وتاج المخدرة بلقيس الزمان وخديجة الدوران المسماة بهم اغه
بنت المغفور المرحوم المبرور السعيد الشهيد يابنده حسن الغزنوي ليلة العشرون من
شهر جمادي الاول سنة: عشرون والف (٥١.٢٠)

لوح ديگر: قدارتجل من دارالغرورالي دارالسرورفي جوار رحمة الملك الغفور اعظم
السلطين العظام الخوانين الكرام المتخلق باخلاق الكرم والاحسان ميرزاان بيژن
بن المغفور ادعليخان كان وفاته يوم الاربعاء سبعة وعشرون من شهر ربيع الثاني خمسته
وثلثين والف (٥١.٣٥)

لوح ديگر: هذا مقبره امين الدولة والدين اميرعالم قتلغ سنة مغشوش است .
لوح ديگر: هذا القبر الصالحة الساجدة الصائمة نازك اغه بنت ميرخداقلي الميداني
كان وفاته في يوم الجمعة من شهر رمضان المبارك سنة سبع وعشرون والف (٥١.٢٧)
لوح ديگر: بزبان دري . - خدايار بن ترسون سنة (٥١.٢٢) اثنى وعشرين والف .
لوح ديگر: ميرزاقرين بن نادعليخان سنة (٥١.٣٦) ستة وثلثين والف .

لوح ديگر: وفات مرحوم ميرزا محمد اثار بن ميرزا محمد بخاري محرم سنة ٩٢٠١٠٥ اثنان
تسعين والف .

مقبره بالتر ازين لوح اخري مربوط بشهر ادگان مغول بوده است .
لوح ديگر: قدارتجلت من دارالغرورالي جوار رحمة الملك الغفور والرضية المرضية
بمشيت الله وارادته السيدة المعصومة والشريفة المرحومة
فخرالمستورات وزين المخدرات - نتيجة السادات العظام نسباء عزيز الاسراء الكرام جميعا
المسماة (بي بي جهان سلطان) بنت المغفور المرحوم السالك الشريفة
الفرد السالك المناسك الطريقة الزهراء سيخديو منا و مولانا -

يارمحمد الغزنوى فى شهر رجب سنة (٥١٠١١) احد عشر و الف .

لوح ديگر: غفرانا من الله السلطان الاعظم صاحب اللواي المجد و الكرم صاحب
السيف و القلم معهد احكام السلطنة مشيد ار كان ا لمملكة
عضد الدولة القاهره يمين الملة ا لباهره جامع الشرع و الدين
قدوة الامراء و السلاطين عمدة الوزراء و الخوانين المشخص بغفران ملك الغفور الموثد
بعنايات الله الصمد مولانا يار محمد غزنوى كان وفاته فى شهر ربيع الثانى سنة:

اثنى عشر و الف (٥١٠١٢)

لوح ديكر: قدار تحل من دارالد نياالى دار العقبى الصالح
السالك . . . الزاهد زين ا لملة و الدين كهف اعلام المسلمين الشيخ الاكرم
الاسجد مولانا عبد الصمد ابن المرحوم المغفور شيخ حاجى محمد نور الله مرقده الى
يوم القيامة و اسكنهم فى الجنة الى يوم القيامة با لفضل و الكرم- كان وفاته فى
يوم الخميس السابع من شهر صفر المظفر سنة: سبع و اربعين و الف (٥١٠٣٧)

لوح ديگر: الساجدة ا لصائمة الجاهدة اغه نهال بنت خضرى الغزنوى سنة
(٥١٠٨٣) ثلث و ثمانين و الف

لوح ديگر: كان وفات الشاب الصالح العابد المسمى به عبد السلام بن المتعلم العالم
الشرعية نتيجة ا لمشا يخ العظام شيخ يوسف الغزنوى يوم الجمعة اربعة عشر
من شهر شوال المكرم سنة. ستة و ثمانين و الف (٥١٠٨٦)

لوح ديگر: هذا الروضته الصالحة السيدة الصائمة العابدة ا لساجدة افتخار
المستورات و تاج المخدرات بلقيس الزمان و خديجة الدوران نتيجة السادات
العظام سلاله الائمة الكرام عزيزة الاولياء المسماة بيگم بى بى . . . بنت
السيد السادات منبع الجود و الكرامات زبده آل طه و يسين و قدوة الاولاد حضرت
سيد المرسلين امير سيد محمد الحسينى الغزنوى فى يوم الثلث خمس عشر من شهر

ذی قعدة الحرام سنه احدى وثمانين و الف (۵۱۰۸۱)

لوح ديكر : هذا مرقد حاجي الحرمين حاجي خداداد الغزنوي ابن مرحوم المغفور
خضري الغزنوي بتاريخ شهر رمضان المبارك سنه (۵۱۰۸۱)

لوح ديكر : المبرور المختص بعنايت الله الملك الرشيد مولانا بايزيد الغزنوي في
تاريخ شهر صفر تسع وعشرون و الف (۵۱۰۲۹)

لوح ديكر : در خارج بقعه حضرت شاه مير عليه الرحمه :

غفرانا من الله الغفور الرحمن الرحيم الشيخ الزاهد الراكع الساجد الشهيد السعيد
العبد المستحق الرحمة العزيز الحميد المدعو الى جوار رب المشرقين محمد حسين في
يوم الاثنين اربعة من شهر رجب المرجب سنه اثني عشر مائة و الف (۵۱۱۱۲)

لوح ديكر : غفر انا من الله الشابة الصالحة الساجدة الصائمة بلقىس الزمان
و خديجة الدوران المسماة فاطمه سلطان بنت المغفور المرحوم المبرور المختص
بعنايت الملك القوي المسمى خواجه ولي محمد الغزنوي كان وفاته في يوم الاربعة
الرابع عشر من شهر رجب المرجب سنه اربعة وثلثين و الف (۵۱۰۳۴)

لوح ديكر : قدار تحلت من دار الدنيا الى حريم العقبي الصالحة الساجدة الصائمة
المسمى بلقىس الزمان و خديجة الدوران المسماة «اغه صنوبر» بنت المجاهد
معين الضعفاء المسمى سلا ولي محمد الغزنوي يوم الاربعاء المنتظم في سلك
شهور سنه (۵۱۰۳۱)

لوح ديكر : خواجه قربان بن عبد الحكيم سنه : سبع و اربعين و الف (۵۱۰۴۷)
مقبره معروف بقبرستان پيرزاده واقع در كنار چپ رودخانه غزنه بفاصله پنج كيلومتر
از دروازه شلگر شهر كنونى غزنيں در جنوب شرقى .

لوح ديكر : قدار تحل من دار الدنيا الى حريم العقبي الشيخ الصالح العابد الراكع

الساجد سیادت ونجات دستگاہ میرعلی بن میراللہ داد بن میر قمبر بن شاہ اسمعیل
بن میر شہباز (قلندر) تاریخ وفات ہزاروسی و پنچ (۱۰۳۵ ھ)

ناگفته نماند لفظ (قلندر) با اسم حضرت میر شہباز از جملہ الحاقات بنظر میرسد زیرا
لقب (قلندر) با پیر شہباز کہ در حدود پشاور مدفون دارد از جانب مخلصین او ذکر
میشود وی از متقدمین است و با بر شاہ بسبب اینکہ مزار او محل اجتماع مخالفین وی
قرار میگرفت خراب کرد بعد از با برد و بارہ تعمیر گردید پس لفظ قلندر را بدنبال نام
میر شہباز ما بہ تقلید لقب پیر شہباز قلندر است۔ اسما از شرح زندگی سید شہباز غزنوی
معلوم میگردد کہ شخص متقی و متورع و متشرع زیستہ از قلندری و شیوہ آن دور بودہ است۔
لوح دیگر: قدار تحلت من دارالدنیا الی حریم العقبی السیدة الصالحة المستورة
المرحومة المغفورة فخر المستورات وزین المخدرة نتیجة السادات الکرام سلالة اولاد
المشايخ العظام المسماة بی بی گل ماہ بنت المرحوم المغفور میر
شہباز الغزنوی کان وفاته فی شهر جمادی الاول سنه سبع و مائه و الف (۱۱۰۷ ھ)
لوح دیگر: سنگی است مربوط بمرقد واقع در باغ مولینا آزاد الکلام باقی غزنوی در سواد
نخلستان زیر نهر بقبقی بهلول کہ مرقد مذکور بقبر شیخ حقداد رحمة الله علیه در بین
عوام شهرت دارد ولی روی سنگ مذکور چنین کنده شدہ است :

عفران بن الله الغفور الشاب الاعزالاخص الامجدالاکرم فخر الاقران وزین الاخوان
المسمى خواجه نعمة الله بن المجاهد معين الضعفاء والفقراء المسمى خواجه اکرم الغزنوي
کان وفاته فی يوم الخميس ستة عشر من شهر رجب المرجب المنتظم فی سلك
شهور سنه ستة وثلثين و الف (۱۰۳۶ ھ)

لوح دیگر: الراجی لشفاعة رسول الله المسمى محمد سعيد بن المغفور المرحوم
محمد شجاع از یکی الغزنوي غفر الله له کان وفاته فی يوم الاربعاء اثنان من

شهر ربيع الاول سنة ١٠٥٠ يا ١١٥٠ هـ

الواح جوار كوشك مسعودى :-

لوح ديگر ! قدارتجل من دارالدينيا الى حريم العقبى السالك العالم العابد الصائم
البادل زبدة الاقران والامائل المختص بعناية الملك السولى المسمى داد على
المشهور عبدالحى ابن المغفور خواجه اسير داد الكوشكى وكان وفاته فى ليلة
الجمعة اثنى وعشرين من شهر ذى حجة الحرام سنة : خمسين و الف (٥١٠٥٠)
لوح ديگر : قدارتجل من دارالغرور الى جوار الملك الغفور الشهيد المظلوم المرحوم
المسمى خواجه على بن حسن الكوشكى ثم الغزنوى كان وفاته فى يوم الجمعة
عشرين من شهر جمادى الاول سنة خمس واربعين و الف (٥١٠٣٥)

لوح ديگر ! قدارتجل من دارالدينيا الى حريم العقبى الصالح العابد الساجد نتيجة
الامائل والاقربان المختص بعناية المنان المسمى غلام على بن المغفور المبرور
خواجه الكوشكى الغزنوى و كان وفاته اربعة عشر من شهر رمضان المبارك
سنة احدى وعشرون و الف (٥١٠٢١)

لوح ديكر : وفات الشاب السعيد زبدة الاولاد مصطفى قنوى اولاد المرتضى
المسمى سيد محمود بن سيد سيرا احمد بغدادى الغزنوى فى يوم اثنين من شهر
رجب المرجب سنة . . . مغشوش . . .

لوح ديگر :- درخار جروضه حضرت سنائى عليه الرحمه :
قدارتجل من دارالدينيا الى حريم العقبى الصالحة الساجدة الراكعة
فخر المستورات وتاج المخدرات بى بى جهان بنت المرحوم المغفور محمد حسين خان
وفا تها فى يوم الخميس احدى و عشرون من شهر ربيع الاول سنة . ستة و سبعين و الف
(٥١٠٧٦)

لوح دیگر :- قدارتجل الى روضة الجنان زبدة الامائل والاوليا المسمى خنجری
ملقب بخواجه ابراهيم خمس وعشرون والف (۱۰۲۵ھ)

لوح دیگر :- غفرا نا من الله للصا لحة الساجدة لطاهرة المسماة اغه پرويز
بنتا لمغفور المرحوم المبرور شيخ مصلى الغزنوى كان وفاتها فى شهر صفر المظفر
احدى وستين والف (۱۰۶۱ھ)

لوح دیگر :- قدارتجل من دارالدنيا الى حريم العقبى الشاب الصالح السيد
المجاهد سعين الضعفا وا لفقراء فخرالا خوان وزبده الاقران المغفور المبرور چهره
على بن خواجه مير محمد الغزنوى كان وفاته يوم الاثنين من شهر جمادى الاول
سنة ستة واربعين والف (۱۰۴۶ھ)

لوح دیگر :- غفرانا من الله لشيخ الصالح العابد شرف الاخوان و زبده الاقران
المفتخر الى جوار رحمة الملك الغفور خواجه دوست محمد بن المر حوم خواجه محمد
على الغزنوى كان وفاته يوم الخميس خمسة عشر من شعبان سنة (۱۰۵۶ھ)

لوح دیگر :- قد ارتجلت من دارالدنيا الى دارالعقبى زين النساء الصالحة العابد
الساجدة زين المستورات وفخر المخدرات وفقها الله تعالى الى اداء الصيام والطاعات
وكرها بصيام الصيف واعطاء الصدقات الزمانها العالمة المكرمة فى افضل الرضا
المختصة بعناية الملك القوى المسماة اغه بانوبنت باباسيرا لغزنوى كان وفا تها يوم
اثنين من شهر ذى قعدة الحرام اثنان وثمانون والف (۱۰۸۲ھ)

لوح دیگر :- قدارتجل من دارالدنيا الى حريم العقبى الشيخ الصالح الساجد
العابد شرف الاخوان وزبده الاقران المتوكل على الملك القوى اعنى خواجه درويش
محمد ابن المرحوم المغفور خواجه سلطان حسين الباي قراء الغزنوى من شهر شعبان
مائة والف (۱۱۰۰ھ)

لوح دیگر :- قدارتجلت من دارالدنيا الى حريم العقبى الصالحة الساجدة الصائمة

خد یجۃ الدوران وبلقیس الزمان المسماة اغه ماہ نوبنت صلاح اثار خواجه نیک محمد

الغزنوی فی شهر ذی حجة الحرام سنہ ثمان وثلثین ماته و الف (۱۱۳۸ھ)

لوح دیگر :- واقع در کنار راه موضوع چهل بچگان :-

قد ارتحلت من دارالدنیا الی حریم العقبی الصالحة المستورة اغه شادمان بنت دریا

خان القلاتی فی تاریخ شهر جمادی الاول اربعة واربعین و الف (۱۰۴۴ھ)

لوح دیگر :- هذا الروضة العفیفة الصالحة المستورة بلقیس الزمان و خدیجة الدوران

المسماة پنجه ماہ بنت محمد قلی القلاتی کان وفاتها یوم الخمیس اربعة من شهر شوال

سبع وستین و الف (۱۰۶۷ھ)

لوح دیگر :- قد ارتحل من دارالدنیا الی حریم العقبی الشیخ الصالح العابد

المجاهد سعین الضعفا و مربی الفقراء المسمی محمد قلی بن خواجه الله قلی القلاتی

کان وفاته یوم الثلث اربعة عشر من شهر محرم الحرام احدی وستون و الف (۱۰۶۱ھ)

لوح دیگر :- قد ارتحل من دارالدنیا الی حریم العقبی الصالح العابد المسمی ناصر ابن خضر

قلاقی کان وفاته یوم الجمعة اثنان من شهر ربیع الاول سنہ سبع وتسعون و الف (۱۰۹۷ھ)

لوح دیگر - غفرانا من الله العابد حامی الضعفا و مربی الفقراء مقبول الاخوان و شرف الا

قران المختصر بعنایت المنک الصمد محمد فاضل ابن المغفور المرحوم خواجه پاینده محمد

القلاقی ثم الغزنوی کان وفاته فی تاریخ یوم السبت غرة من صفر ختم بالخیر والظفر سنہ

سبع وخمسين و الف (۱۰۵۷ھ).

لوح دیگر - قد ارتحل من دار الغرور الی جوار رحمة الملك الغفور الصالحة العابدة الساجدة

المسماة ماہرخ بنت المرحوم المغفور خواجه فیروز القلاقی الغزنوی کان وفاتها فی تاریخ

الخامس من شهر شعبان سنہ ستہ وخمسين و الف (۱۰۵۶ھ) .

لوح دیگر :- بنام المسماة المعصومة سنہ ثمان وخمسين و الف (۱۰۵۸ھ)

اطراف مزار بهاول عليہ اتر حمد :-

لوح دیگر :- قدارت محل من دارالدنيا الى حريم العقبي الشيخ الصالح العابد الراكع
الساجد المسمى شيخ پير محمد بن شيخ قطب الدين البهنولي كان وفاته في شهر رمضان
سنة اربعين وماتة والسف (۱۱۴۰ھ)

لوح دیگر :- غفرانا من الله الشاب الاعز الا خص الامجد الشجاع الشيخ يار محمد بن
المغفور المرحوم ترسون بيك البلخي توفي چهارشنبه. غره شوال سنة اثني وعشروا لسف
(۱۰۱۲ھ)

لوح دیگر :- قبر العبد الفقير المحتاج الى الله الغفور الرحيم الصمد ملا فيض محمد
الغزنوي الخطيب بن ملا امير محمد سنة خمس عشروا لسف (۱۰۱۵ھ)

لوح دیگر :- غفرانا من الله لشيخ الاجل الاكرم العالم العامل الفاضل حاوي المعقول والمنقول
جامع الفروع والاصول سالك سالك الشريعة عالم المعالم الفرعية مولانا عبد الله بن الشيخ
الصالح كمال الدين الغزنوي كان وفاته في شهر ذي قعدة سنة ستة وعشرين والسف (۱۰۲۶ھ)
لوح دیگر :- قدارت محل من دارالدنيا الى حريم العقبي الصائمة العابدة الساجدة
تاج الميخدرات وزين المستورات بلقيس الزمان وخذ يجة الدوران عصمت پناه
عفت دستگاه المسماة اغه مايم بنت المرحوم المغفور مولانا عبد الله المفتي
الغزنوي كان وفاته في يوم الجمعة سبعة وعشرين من شهر ربيع الاول سنة واحد
وثلاثين والسف (۱۰۳۱ھ)

لوح دیگر :- كان وفات المستوره «حاجي بيكم» بنت حاجي علي بيك الغزنوي
شهر صفر عشرين والسف (۱۰۲۰ھ)

لوح دیگر :- غفرانا من الله الغفور الكريم ورضوان من ملك الرحمن الرحيم الشيخ الصالح
المعروف بحسن النية في زمانه الموصوف بمكارم الاخلاق بين امثاله واقرانه القائم
بمصالح الامور الرعايا الصارم بسلوك المسالك المحبة بالبراياء الراجي بعنايت

الملك الصمد القوي خواجه بيوند بن خواجه محمد الغزنوي كان وفاته في يوم
الاثنين تسعة وعشرين من شهر شعبان سنة تسع وتسعين والالف (١٠٩٩ هـ)

لوح ديگر :- مربوط بحطيره (پشته باغ بهشت) قدارتجل من دار الدنيا الى حريم
العقبى السعيد الشهيد الصالح العابد فخر الاخوان وشرف الاقران المستقر الى
جوار رحمة الملك المنان ميرد وست محمد بن المغفور خواجه حسن الغزنوي سنة
ثمان و اربعون والالف (١٠٣٨ هـ)

لوح ديگر :- قدارتجل من دار الدنيا الى حريم العقبى الشاب السيد الرشيد المختص
بعناية الملك القوي المنان المسمى بخواجه رمضان بن خواجه باباء الغزنوي كان
وفاته في يوم الاثنين وثلث من شهر صفر سنة ست وستين والالف (١٠٦٦ هـ)

لوح ديگر :- قدارتجل من دار الثرور الى دار السرور بجوار رحمة الملك الغفور
الشيخ الصالح العابد مربى الفقراء المختص بحبل الله الملك القوي في الدارين
خواجه خداداد الغزنوي في تاريخ يوم السبت من شهر ربيع الاخر سنة خمس
وستون والالف (١٠٦٥ هـ)

لوح ديگر :- قدارتجل من دار الدنيا الى حريم العقبى الشاب المعز المخلص المجدد
المسمى سيرگل ابن المغفور المرحوم خواجه حسين الغزنوي كان وفاته في يوم الاحد
خمس وعشرون من شهر رجب المرجب سنة ست وعشرون والالف (١٠٦٦ هـ)

لوح ديگر :- قدارتجلت من دار الدنيا الى حريم العقبى الصالحة العابدة الراكفة
الساجدة فخر المستورات العفيفة المسماة اغه ما هم بنت المرحوم المغفور خواجه
نور محمد الغزنوي كان وفاتها ورحلتها في يوم الخميس الثاني من شهر محرم
الحرام سنة سبعين والالف (١٠٧٠ هـ)

لوح دیگر۔ اللہم اغفر وارحم العالم الکامل اللیب العاقل الفاضل الحیب معلی
 الواضع والشریف مهدی ارباب الاعز بصیف والخریف مولینا استاد فی الشریعة
 الحق والملة و الدین عثمان بن محمد یوسف المنسوب الی شیخ فقیر السالك -
 الغزنوی تغمدہ اللہ بغفرانہ واسکنہ فی دارجنانہ۔ خمس عشر من شهر ذی حجة
 الحرام ثمان وستین وثمانیة مائة (۸۶۸ھ)

یک تضحیه تحقیق طلب تاریخ غزنہ . . .

نویسنده این اثر هنگامیکه بمشاهده و تتبع در چگونگی آبدات و متروکات دوره
 آل ناصر غزنه در خرابه های آن مرکز باستانی مدنیت وطن مصروف بودم همیشه
 قرار نصب العینی که داشتم کوشش میکردم متروکات ال ناصر و آل شنسب راتا
 جائیکه از دستبرد حوادث و عوارض روزگار تا هنوز در آن سرزمین بصورت ناقص
 باقیمانده از هر پارچه از پارچه های آن بمفاد تاریخ استفاده کنم. بنده بهمین مرام
 بزیرات قبور قدیمه رفتیم، در خرابه های شهر باستانی غزنه گشتم، در دامنه کوه پایه ها
 و بقلل جهال دور و نزدیک آن شهرستان سیرو گشت و گزار نمودم، الواح سنگی منقور
 و برجسته۔ مزارات دانشمندان، سلاطین، شهزادگان، اسراء، وزراء و رجالی حربی و
 اداری آنجا را تماشا کردم نوشته ها و نقوشی که روی سنگها بخطوط کوفی، مقلی، ثلث تام
 ثلث نیمه، ریحان و غیره باشکال کندی و برجسته باقی مانده و تا هنوز در خرابه
 های آن شهرستان نظرها را جلب میکند همه و همه را دیدم و از بیم اینکه مبادا این
 چیز کمی که از آن مدنیت عظیم بجای مانده اینهم بمرور زمان در اثر عوارض از
 میان برخیزد خواندم و خطوط آن را بکمک دو نفر همکار دیگر خود حل نمودم و نقوش
 هر کدام آن را روی کاغذ یادداشت گرفته بعد از ترتیب و تعیین زمان و مکان و نوع
 خط و چگونگی صنعت طور مسلسل در روز نامه سنائی هم طبع و نشر کرده رفتیم .

علاوئاً باثريشت كاروتعمق درموضوع يك تعداد لوحهاي منقوش و مخطوط
 و داراي كتابه هاي روي سنگها را كه از بعض ويرانه ها و بخصوص از بغلهاي هردو
 نشيب جنوب شرقي و شمال غربی كوهپايه اي كه درميان شهرستان كنونی
 غزنه و روضه يمین الدوله محمود زابلی و اطراف نخلستانهاي بخش شرقي و اطراف
 قريه روضه بدون صاحب يافتم آنهمه را با هم گرد آورده در محل محفوظ بداخل عمارت
 روضه سلطان گذاشتم و در آنرا قفل زده كلید آنرا بعد از اخذ است آن به متولی سپردم
 چون ديگر غور و خوض و تحقیق و تدقیق فنی درباره آثار و ابدات مذکور بعمل
 نیامده است این جمع آوری الواح سنگی و خطدار در محلی از روضه سلطان يك اقدام
 مقدماتی و ابتدائی صرف برای این بود چون آثار مذکور در کدام حطیره یا حفاظت
 کدام متولی نبودند و از خرابه ها و سر نشیبی های محلی بدست آمده بودند در اثر
 حوادث مانند بسیاری آثار ممنوع آن كه ضایع شده نابود نگردند - اکنون این
 چیز باقیمانده كه آثار مذکور از هم تفریق و بزمانها تقسیم و نقوش آن حل و ترتیب
 گردد چون این مهم از بنده ناتمام مانده بنابراین در اینجا از آن یاد آوری نمودم و بیستین
 گفته میتوانم كه با تحقیق و تحلیل از میان آن سنگها روزی معلومات قیمت داری
 برای انكشاف تاریخ فنی غزنه بدست خواهد آمد . . .

ناگفته نباید گذشت كه در یکی از روز هائی كه بتحقیق و تدقیق آثار و متروكات
 دوره های آل ناصر و غوریها مشغول بودم يك نفر از نویسندگان محلی غزنه بن
 مژده داد كه مجاور موسفید شيخ عبدالسلام بوی اطلاع داده كه او مرقد مرد
 بزرگ تاریخ وطن علامه البيرونی را یافته است .

گرچه نظر بمطالعه تاریخ البيرونی در سال (. . .) بغزنه وفات كرد و در مقبره آنجا
 بخاك سپرده شد اما تا كنون مزار او پیدا نشده و مفقود الاثر است . . .

در بهار سال (۱۳۳۳ هـ) نظر بدعوت همان نویسنده محلی بوعده مجاور موسفید مزار شیخ عبد السلام بهوای سرقد علامه البیرونی افتخار تاریخ افغانستان فوراً از اداره مطبوعات روان شدیم بسرعت به مزار موصوف رسیدیم ولی چون مجاور دروغ گفته بود از اینکه کم نیاید خود را کنار گرفت. در محلی که نویسنده ما سرقد علامه ما را نشان میداد دیدیم قبرهای کهن بسیار بود از آنجا که محل دفن ملك الجبال غوری که علاءالدین اورانبش کرده بغور برد بقرینه سنگ منقوری بمشاهده ما پیوست ولی از قبر علامه البیرونی اثری بدست نیامد . . .

هکذا مولینا آزاد الکلام باقی غزنوی به نویسنده اینستور مزدگانی داد که او سرقد مطلوب را در گوشه باغ خود کشف کرده است باوی بیاغ او واقع در نخلستان نزدیک مزار علی لالاعزیمت نمودیم در آنجا بقبر کهنه ای برخوردیم که لوح سنگ آن از هم خرد شده بود اما روی یکپارچه کلمه البیرونی خوانده شده میتوانست که این لوح سنگی اکنون از آنجا برداشته شده است . بهمین طور هم سرقد ابوالفتح بستی نویسنده شاعر و نویسنده زبان یمین الدوله بصورت قطع کشف نگردیده است گرچه ظاهراً در غزنه به سه محل مختلف از خرابه زار شهرستان کهن غزنه بنام ابوالفتح قبری و لوحی دیده میشود اما یکی از آن سه قبر جمله ابوالفتح طغرل حنفی با خود دارد و دو قبر دیگر به نشانی ابوالفتح سعود معنون است. شیوه خط هر سه کوفی قدیم و لوح سنگهای براق سواج و سرراعی دارند . قبر چهارم که آنهم به شاه ابوالفتح شهرت دارد آن يك لوح سنگ ندارد - استاد خلیلی و شیخ محمد رضا و مرحوم منشی علی احمد شالیزی را عقاید برین بود که سرقد واقع در جوار مسجد شاه گلقت داخل شهر کنونی غزنه قبر ابوالفتح بستی میباشد مگر بعقیده بنده مشکل است با داشتن لفظ ابوالفتح سعود روی لوح مزار مذکور و تغییر و تفاوت تاریخ

وفات هردو شخصیت مرقد موصوف را از ان ابوالفتح بستنی بدانیم. بنظر اینجانب
 قبر ابوالفتح (شاه گلفت بتلفظ عوام) که بفاصله بیست و یک کیلومتر بجنوب شهر
 حالیه غزنه وقوع دارد و دارای هیچگونه لوح سنگ نمیباشد بایدقبر ابوالفتح
 بستنی نویسنده معروف بوده باشد. قبر ابونصر مشکان بقرینه وجود ده سوشکان در
 پنج کیلومتری جنوب شهرک غزنه نین کنونی کسه
 لوح قبر او را برده اند معلوم است. قبلاً لوح سنگ مرقد او دیده و خوانده شده و محوطه
 گنبد مخروطی هم بدور قبر کهنه درمقا بل ده سوشکان دیده میشود. (والله اعلم)

یک تبصرهء مجمل در مورد:

بعضی جاهای تاریخی شهر تاریخی غزنه کهن از قبیل روضه - کوشک سعودی
 (دهک) قرارگاه سلطان معزالدین محمدسام غوری و تعیین موقعیت های دو محبس
 متروک غزنویان قلعه (سو) و قلعه نای که هردو موضع محبس سعودی سعد
 سلمان شاعر معروف دوره غزنویان نیز قرا ریافته بود و پیش ازین تحقیق دقیق احدی
 از ان آگاهی نداشت و همکذا بعقیده مولف برخی از معلومات تازه دیگر اهمیت خاصی دارد
 و مسلماً از مطالعه قسمت های گذشته خوانندگان گرامی با اهمیت و هویت مختصر
 روضه - کوشک سعودی و برخی معلومات دیگر از وسعت شهر غزنه، مینارهای بیرون
 شهر حالیه غزنه و روضه و جامع عروس الفلک و دارائی تاریخی آن شهرستان وطن را
 دریافت کرده خواهند توانست. در ذیل این تبصره از (دهک) قرارگاه امپراتوری
 سلطان معزالدین محمدسام غوری و محابس (سو) و (نای) که تا کنون مجهول مانده
 است و در هر دو موضع سعود سعد سلمان شاعر معروف آن دوره (آل ناصر) ساداتها
 بسر برده بود تازه کشف و از ان شرحی مطالعه مینمایند.

تبصرہ مجمل :

دهك غزنه و معزالدين محمد سام غوری

آیا قلعه سوونای محابس مسعود سعد سلمان در کجا بود ؟ :

تقریباً سی سال قبل جهت تتبع و تعیین مدفن سلطان معزالدين محمد سام غوری در علاقہ (دهك) که بسراہ غزنین و گردیز بفاصلہ (۲۰ کیلومتر) سمت جنوب شرقی شہر حالیہ غزنہ واقع است از جانب یکعده فضلائی محترم ماضیاً ماضیاً مفیدی نگاشته آمد کہ در سبک کابل طبع و نشر گردیدہ در انجملہ از دانشمندان کشور شاید همچو اشخاص نیز شامل بودند کہ اصلاً دهك و مدفن سلطان شہید راندیدہ یا از آثار و آبداتی کہ در انجا وجود دارند اطلاع کافی حاصل نہ کرده بودند آنان صرف از روی نوشتہ های مورخین و تذکرہ نگاران متأثر آمدہ و بہ نقل و پیروی از نظریات ضد و نقیض متأخرین آنچه فهمیدہ توانستہ اند چیزها ٹی نوشتہ اند ...

اما وقتی بہ عقاید و نظریات همان مورخین در مورد تعیین و تشخیص مشہد و مدفن سلطان با اختلاف مورخین برخوردہ اند (تذکرہ نگارانیکہ صرف در نام منزل گاہی کہ سلطان در انجا بشہادت رسیدہ) ہم اتفاق ندارند برخی آنرا دہمک، دیبک، رتہک، وعدہ دہمیک، دہمیک، دسبک و بالاخرہ (دهك) نوشتہ اند

رفقا موضوع را مشکل دیدہ دیگر از ہا کہہ و مقایسہ طبقات مورخین و نقاط ضد و نقیضیکہ آنان ذکر کردہ اند (بعضی دہك غزنہ را تا دہك بین زرنگ و بست اشتباہ نمودہ اند و یک تعداد ہم بدون ارادہ جنازہ سلطان را از دہك غزنین کہ مدفن اوست دوبارہ حمل کردہ جانب مشہدش بہ پنجاب سی برند) در گذشتہ و بشرحیکہ ابن اثیر جزری درص (۸۳، جلد ۱۲) الکامل دادہ است اعتماد کردہ اند (باین دلیل کہ مورخ الکامل بعصر وقوع حادثہ نزدیکتر است زیراوی کتاب خود را در سال ۶۲۸ ہجری انجام دادہ و نبشتہ نویسندہ طبقات ناصر ی ہم تقریباً باین اثر مطابقت دارد

و غیره) . . . حاصل اینکه آنان جنجال و مطالعه روایات متفاوت را جا بجا گذاشته وقوع مرقد سلطان را در قصبه (دهک) غزنین یکی نی و صد آسان محقق دانستند . . . با وصف آنکه همان عده فضیلابی بدون انجام تتبع و تحقیق عمیق از نیم راهی بمنزل رسیده اند چون - حق با ایشان است و مدفن سلطان واقعاً قصبه دهک - غزنین می باشد سعی شان را مشکور می خواهم چه به استناد همین تحقیقات بود که به امر واراده اعلیحضرت همایونی پادشاه افغانستان بسایقه قدر شناسی از یاد و بود رجال تاریخی کشور بالای مرقد سلطان معزالدین گنبدی در خور تعمیر و صندوقی هم از رخسار عالی وطن ساخت کارخانه حجاری و نجاری روی خاک او گذاشته آمد .

اینهمه بوقت و زمان خود درست بود مگر از آنجا که نویسنده این سطور را عقیده بر این است که این تحقیق بدیدن موضع (دهک) و ذکر ا به قلعه (سوکوه) که بالای قلعه سنگلاخی افتاده و مسعود سعد سلمان شاعر دوره غزنویان در حبسیات خود از آن یاد کرده والان نیز همان نام (سوکوه) در بین بومیان شهرت دارد و مشاهده رقبه باغ سلطان که در گوشه جنوبی دهک به سلطان باغ موسوم است از روی طریق انتقادی تمام شده میتواند و همین چیزهاست که دیدن آن باثبات موضوع دلایل اقامه میکند بدان منظوم رسیل دارم این قضیه را روشن کنم و معلومات و مشاهدات خود را درین باره شرح دهم اما قبل از آن که بنده به تحقیق خود آغاز نمایم بیک تتبع نسبتاً عمیق استاد حبیبی برخوردم که ایشان بر متن کتاب طبقات ناصری اثر معروف و سنهاج الدین عثمان جوزجانی بصورت تعلیق نوشته اند اینست خلاصه تتبع جناب « حبیبی » .

دمیک ، دهیک نام اینجای را که مشهود و مقتل سلطان معزالدین است در نسخ طبقات ناصری به املاهای مختلف نوشته اند . در نسخه خطی سن یکجا

د سیل و در دیگر سو ارد دسبک است. در نسخه خطی راورتنی نیز چنین است
 ازینکه ششده این سلطان غیور دسبک یاد هیك است شکی نیست ولی اینجای
 کجا بود؟ سوالی است که باید حل گردد و موقعیت جغرافیایی اینجای
 تثبیت گردد.

از همه اولتر این واقعه را در تاریخ ابن اثیر مطالعه میکنیم چون وی بعصر
 و قوع حادثه نزدیکتر است و کتاب خود را در (۶۲۸ هـ)
 نوشته بنا بران قولش نیز درین مورد ثقه تر خواهد بود وی گوید :

« شب نخستین شعبان (۶۰۲ هـ) بود که اَبوالمظفر
 محمد بن سام غوری پادشاه غزنه و خراسان از لهاور بر میگشت و در وقت
 نماز خفتن بمنزل (دسنگ) کشته گردید . »

چون این حادثه واقع شد بزرگان پیشرو عد الملك رفتند (بن خواجه)
 (خواجه) و در حفظ خزاین و امنیت کوشیدند. محفه سلطانی را حرکت دادند
 چون به پرشا بور (پشاور) رسیدند اختلافی در بین آنها پیدا شد. غوریان میخواستند
 که از مکرهان به غزنه بروند تا پادشاه باسیان بهاو الدین سام بر خیزد و
 خزانه را تصرف نماید ولی تورکان سیل داشتند که از راه سوزان بروند تا به
 مقر حکمرانی تاج الدین الدز که سملوک شهاب الدین بودند نزدیک جویند زیرا که
 وی در بین غزنه و لهاور در کرمان (غیر از کرمان مجاور فارس) حکمداری
 میکرد باین وسیله خواستند تا خزاین سلطان غور بدست تاج الدین باز افتد
 بعد از کشمکش زیاد از راه مکرهان روی به کرمان نهادند و درین راه
 بسبب تاراج و حمله های تیراهیه (سکنه تیراسو جود) و او غا نها محنت
 بزرگی را دیدند تا به کرمان نزد تاج الدین باز رسیدند . تاج الدین الدز از

بزرگترین غلامان شهاب‌الدین بود (الکامل جلد ۱ ص ۸۳) و نزد سلطان منزلی داشت. بعد از شهادت سلطان خواست که بر غزنه تصرف جوید بنابراین خزاین سلطانی را بدست آورد، محفه شهاب‌الدین را به غزنه حرکت داد و در تربتی او را دفن کردند که سلطان در حیات خسویش داشته و دختری را هم در آنجا بخاک سپرده بودند این حوادث تا ۲۲ شعبان سال (۶۰۲ هـ) پایان یافت (الکامل جلد ۱ ص ۸۳) .

این بود خالص آنچه ابن اثیر ۲۳ سال بعد از شهادت سلطان شهاب‌الدین در الکامل خویش نوشته و درین مورد قول منہاج سراج نیز بساوی مطابقت دارد زیرا منہاج سراج نیز اختلاف فریقین را با باز آمدن بسوی کرمان ذکر میکند (طبقه ۱۹ شرح حال علاءالدین محمد و طبقه ۱۸) مؤرخان و نویسندگان گمانی که بعد ازین راجع به این حادثه چیزی نوشته اند نام مقتل سلطان را بصورت های مختلف مینویسند مثلاً :

ابوالفدا گوید : در شب اول ماه شعبان قبل از نماز خفتن بعد از غروب در لاهور بمنزل (دمبل) شهادت یافت (و المختصر فی اخبار البشر جلد ۳ ص ۱۱۲) میرخوند متوفی (۶۰۳ هـ) گوید که در منزل (دمبک) فدائیان اورا شهید کردند و عین دو بیت طبقات ناما صری را نقل کرده (روحه الصفا ص ۳) .

غیاث‌الدین خوند میر متوفی (۶۰۱ هـ) نام این منزل را (دسینک) نوشته با دو بیت مذکور (حبیب السیر جلد ۲ ص ۱۵۶) . محمد قاسم فرشته (رتھک) نوشته و داستان دیگر وقایع را مانند ابن اثیر و طبقات عینا نقل کرده است (فرشته مقالت ۲ ص ۱۰۴ ، ۱۰۵) . ولیم بیل انگلیس نویسنده مفتاح التواریخ (دمبک) نوشته و گوید : دهمی است از توابع غزنوی در کنار

نیلاب (۵۱، ۵۲) . قاضی فقیر محمد ابن رضا (دیک) ضبط کرده (مرجع التواریخ ص ۲۱۵) . غلام حسین گوید که در دهی از دهات غزنه زین شهید شد. سیرزا نصرالله اصفهانی (رتهك) گوید و آنرا بر ساحل راست نهر سند تعیین میکند . در تذکره بهادران اسلام (دهمیک) متصل سوهارس ضلع جهلم پنجاب نوشته شده است. حال اینکه دایرةالمعارف اسلامی (دیک) را بر ساحل دریای سند میداند (ج ۲ ص ۱۶۳) . راورتی از اختلاف مورخان در مورد نام مذکور گوید : بریکس در ترجمه فرشته آنرا (سهیک) و (رتهك) خوانده است .

بعد ازین نویسنده به مقالاتیکه در مجله کابل راجع به این موضوع طبع شده اشاره نموده مضمون دانشمند گویا اعتمادی را خلاصه کرده تذکر داده که بناغلی گویا مقتل سلطان را (دهیک یا دهك) خوانده و باز (دهك) را بقول مقدسی و ابن حوقل منزلی خوانده است که در بین زرنج و بست واقع بود .

نویسنده با نگارش گوشگوز یا جزاینکه (دهك) مقتل سلطان نه بلکه مدفن اوست و نیز مراد ابن اثیر ازین قول که گفته است : تاج الدین محفه سلطان را بغزنه حرکت داد و در تربتی او را دفن کردند که سلطان در حیات خویش برپا داشته بود و دختر او را هم در آنجا بخاک سپرده بودند مطلب از (دهك) غزنه است نه دهك بین زرنج و بست. رجوع شهید به (الكامل ج ۱۲ ص ۸۳) با دیگر تفصیل گویا کاملاً موافقه ندارم .

استاد حبیبی مینویسد : اگر همین دهك (دهیک) را مدفن سلطان بدانیم که به فاصله شش کوه از شهر کنونی غزنه واقع شده بردن محفه سلطان

را باید از غزنین بطرف هند و سواحل آب سند قبول کنیم زیرا کرمان و جبال تیرا و اوغانیه و باز هم کرمان محل حکمرانی تاج الدین بعد از همین دھیک بطرف شرق شمال اقصی ناحیت های غزنه واقع است و راه عبور و مرور از غزنه به لاهور هم باید همین راه سمت جنوبی موجوده و تھل باشد پس بلا شبہه وریب بقول ابن اثیر و منهاج سراج باید (دھیک) مشہد سلطان ما سوا ای (دھیک) کنونی غزنه و (دھیک) مسعود سعد سلمان و دھیک البیرونی باشد .

بعقیدہ نویسندہ این مضمون اینکه اسناد حبیبی دھیک مسعود سعد سلمان را غیر از دھک غزنین محل تامل تصور کرده اند بہ قرینہ و جوہ خرابہ درہ و قلعہ (سو) کہ فعلاً ہم درہ سو صوف بقلعہ خرابہ (سو) در بین بوسیان بہمین نام (سوکوه) شہرت دارد و قلعہ (نای) یانای قلعہ مقابلی خرابہ قلعہ (سو) سمت مغرب آن در شمال غربی قرہ باغ غزنین بعین نام موجود است و محبس مسعود سعد سلمان نیز ہمین قلعہ (سو) (دھک) بودہ است و بس این گفتہ وقتی خوبتر متیقن میشود کہ بعلا قہ داری (دھک) رفتہ نامہای تاریخی را کہ تا هنوز زندہ مانده بعین موضع تطبیق کردہ آید و (دھک) و خرابہ قلعہ (سو) بالمشاعدہ دیدہ شود .

البیرونی را کہ استاد مثال آورده او نیز در (الصيدانہ) چنین گوید :
اسطو خودوس از لنجستان بغزنہ آورده میشود کہ در بین پرتاور و رخص
هند در میان جبال افغانیہ بطرف (دھک) واقع است (برگ ۶۶ - الصيدانہ)
ازین تصریح البیرونی برمیآید کہ لنجستان در بین پشاور و جبال افغانیہ
بطرف (دھک) در میان کوهستان سمت جنوبی افتادہ بود کہ نسبت بہ

پشاور به دهک نزدیکتر فهمیده میشود. علاوهً هم اکنون در علاقه منگل در کوهپایه های بالای خوست کنونی ولایت پکتیا بنام (غلنگ) علاقه جداگانه وجود دارد که نظر به پشاور به (دهک) غزنه نزدیکتر هم میباشد. یحتمل همین (غلنگ) منگل بمرور زمان منغن لنجستان شده باشد. نکته ثانی اینکه استاد از قول ذکی ولیدی توغان (دهک) را با داکه (د که) حالیه یکی تصور نموده اند. بعقیده من توجیهه پروفیسور توغان خیلی بعید و بانظر مورخین و جغرافیا نگاران بهیچ وجه مطابقت نشان نمیدهد (دهک) از قصبات غزنه بوده و اکنون نیز بهمین نام موجود و معروف است.

کرمان : راجع به کرمان و محل وقوع آن و پیداوار سرسبز و آبادی کرمان طوریکه شاید و باید پیش ازین شرح و تفصیلی بنظر نرسیده بخصوص که این ولایت و شهرستان آن در عهد غوریان از سلطنت غزنین بود و در حادثه نقل سحفه سلطان معزالدین غوری از (دسک) هند به قصبه (دهک) غزنه نقشی داشته خوشبختانه اهمیت موضوع نظر نویسنده استاد حبیبی را جلب کرده و در جمله تعلیقات بر طبقات ناصری تحقیق ۳۷ راجع به کرمان است و در باره آن چنین تفصیل میدهد :

کرمان در عهد سلطان معزالدین محمد سوم غوری از اقطاع تاج الدین الدزیکلی از غلامان معتبر وی بوده است. وقتی سلطان موصوف در مقام (دسک) بین سند و جهلم به شهادت رسید محمد عبدالله سنجری وزیر وی جسد سلطان را از مقتل برداشته براه جبال تیرا واوغان به کرمان آورد و از آنجا به غزنه انتقال یافت.

نام این شهر یا ناحیت در هنگام تاخت و تاز مغل ذکر شده نا حیتی بود در بین غزنین و هند ابن اثیر در حوادث ۶۰۲ هـ گوید.

محفه سلطان شهيد را از (دسيك) از راه مكرهان به كرسان
 (غير از كرمان فارس) آوردند و در آنجا تاج الدين الدز مملوك سلطان بزرگ
 حكمرانی داشت از شرح ابن اثير برسی آید كه سواران و مكرهان و كرسان
 بعد از جبال تيرا در نزدیکی يكديگر واقع بودند و از بیان منهاج سراج و ابن
 اثير به این نتیجه سیرسیم كه كرمان در ماوراء سمت جنوبی موجوده كا بل
 بطرف شرق آن ولایت بعد از سرزمینیکه اکنون اقوام جا جسی و منگل در آن
 سکونت دارند واقع و تمام وادی كرم و دامنه های جنوبی سپین غر تا سجری
 دریای سند را در بر میگرفت . مستر راورتی كه غالباً این حدود را دیده بود
 شرح مستر فائی درین باره نوشته و كرمان را كه اکنون به فتحه اول وراء
 مشقه بنامتو گفته میشود تعیین موضع میکند چون شرح مذکور مفید بنظر آمد
 در ذیل آورده شد :

سرزمینیکه اقطاع تاج الدين الدز بشمار میرفت عبارت از دره ماورادی ها ئیکه
 بدو طرف آن كوهها و دریاهاست كه از جنوب سپین غر آغاز گردیده و به
 سوی جنوب غرب تا نواحی جنوبی دره گومل به درازای سی كشته و بطرف
 غرب تا سلسله كوهستان گردیز میرسد و شرقاً بمجرای دریای (سند ساگر)
 متصل میگردد حصه بزرگ این ناحیت از دریای كرم آبیاری میشود كه
 ناحیت بالائی آنرا دره كرم و پائین آنرا در محاذات آب سند بنون و سروت
 گویند .

دره كرم چهل كروه طول دارد و شلوزان بطول هفت كروه از دامنه های
 سپین غر تا وادی پیوار افتاده اقوام توری افغان، بنوخی از اقوام جت در آن
 سكنی دارند. كرمان عبارت از دره های كوچکی است كه آبهای آن به
 شلوزان و دریای كرم می ریزد و سن وجود شهر را درین دوره درنوشته

های یکی از سولفین ندیده و نیافته ام . دره بزرگ دیگر این ناحیه ایریاب یا (ایر یوب) قرار گفته حیات افغانی است که بطول دوازده کسره بسوی جنوب غرب سپین غر جدا میشود و کوهستان آن دارای میوه های خوب است برون ازین دره نهری جاری است که به آب کرم سی افتد .

دره دیگری پیوار است که دریائی دارد در جنوب با دیگر آبها یکجا میشود . آبهای دره های دیگر که بجنوب کرم واقع است مانند خوست ، دور ، میدان ، بابکر خیل خوست نیز بدریای کرم سی ریزد ، بدین تفصیل گویا نام تاریخی این دره های ناحیت جنوب سپین غر (کرمان) بوده که حالا بیک دره کوچکتر محصور شده و مدتاریخی خود را از دست داده است و شاید در آن اوقات تمام این وادیهای سرسبز (بکرمان) مربوط بوده که شمالاً بسلسله جبال سپین غر و تیرا و غرباً بوادیهای گریز و غزنه و شرقاً بکنار آب سند و جنوباً بکوه سلیمان (کسی غر) محدود باشد . اما سوران که در الکامل ابن اثیر ذکر رفته چنان بنظر میآید که سر زمین بود که باسر و اراده پادشاه محبوب ما اعلیحضرت همایونی بسایقه قدر شناسی از قومی بنام سورانی در همین ناحیت سکنه دارند که از نسل (کرپان) سورانی شاه فرید شتک ، مورث اعلای این طایفه شمرده میشود . از دریای کرم تا مناطق شمال تهل تمام اراضی بهمین سورانیها تعلق دارد . مناطق سورانی عبارت از تپه هند خیل ، تپه کهوتی ، تپه ولادین و تپه دلاخیل که همه این طوائف را بنوچی یعنی سکنه بنون گویند .

راجع بکرمان عیناً عبارت ابن اثیر چنین است :

« مدینه کرمان و هی مدینه بین غزنه و هند و سکا نها قوم یقال لهم

ابغان (افغان) و لیست هذه با للولایت المعروفة (کرمان)»

درباره غیاث الدین غوری گوید :

« وانا ض العدل وسارین غزنه الی کرمان و شلو زان فملکهاثم تعدی الی
ماء الجند فمنعه من العبور فرجع عنه و قصد فرشا پور (پشاور) فملکها و یلیها
من جبال الهند و اعمال الابغان . »

قراریکه از مردم بومی کرم معلومات کرده شد سه دره معروف کنونی
آن وادی قرار ذیل است :

اول دره زیبران دوم شلووزان سوم کرمان به فتحین.

این بود تحقیق استاد حبیبی که جسته ، جسته بعبارت خودش از تعلیقات
برطبقات ناصری اقتباس گردید و در صحت موقعیت (دهک) مدفن سلطان
معزالدین تردیدی هم بدلائل منطقی در عین زمان فوقاً نگاشته آمد که استاد
بان قناعت نمود و مضمون بنده در مجله آریانا نشر گردیده است .

اثبات تاریخی و موقعیت جغرافیائی قصبه (دهک) غزنه :

درساحه مخروب شهر کهن غزنین بعضا ماکن تاریخی باوجود همان
تغیراتیکه در اثر عوارض و حوادث ناگوار روزگار در اوضاع ساختمانی اجتماعی
آنها احداث شده است باز هم برخی از اماکن بعین همان نامهای کهنه در عهد
آل ناصر و آل شنسب دارا بوده اند اکنون نیز بهمان اسامی معروف و زبان زد بومیان
میباشند از قبیل کاخ پیروزی یا فیروزه روضه محمود کبیر ، کوشک مسعودی ،
کوی مجویر ، کوی آهنگران (حدادیان) کوی آهن ، قصبه چرخ ، قصبه خروار ،
چرخ (دهک) وغیره

در آنجمله قصبه (دهک) که مورد اختلاف مورخین سابق و اسبق قرار گرفته

درینجا موضوع تحقیق ما را تشکیل میدهد، دو محل دیگر که مطاب از قلعه (سو) و قلعه (نا ی) سجا بس مسعود سعد سلمان معاصر ظہیرالدو له ابراہیم - بن مسعود اول میباشد نیز از جمله قضایائی است کہ تا کنون دربارہ آن کنجکاوی درخور عمل نیامد و ہماہیت آن دو جای رانیز در ذیل شرحی از (دھک) تاجائیکہ معلومات بدست آورده ایم تفسیر مینمائیم :

دھک: عہدغور یان حالانیز با حفظ نام خود بہ قصبہ (دھک) شہرت دارد اسم این موضع بصورت قطع (دھک) است ونا مہائی از قبیل (دسبل) و (دسیک) (دسنگ) و (رتھیک) و (دھیک) و (رتھک) و (دھمیک) و (مھیک) وغیرہ ہمہ و ہمہ ناسہای سن درآور دی تذکرہ نگاران ہودہ است کہ با واقع - سرزمین خورد و شاید تصرفات کاتبان درتغیر این نام ہم دخل بسیار داشته - باشد بہر حال ذیل جغرافیاء این ناحیت تاریخی غزنین قدیم یعنی (دھک) راچنین اختصار نمودیم :

قصبہ دھک : از شہر کنونی غزنہ بفاصلہ (۲ کیلو متر) در سمت مشرق - واقع شدہ و تا گردیز ہم تقریباً ۲۵ تا ۳ کیلومتر مسافہ دارد .
حدود چہار طرف دھک : غرباً سلیمان زائی (جہان آباد) دہبا لای وشی شرقاً تنگی - موسوم بہ دولت خان ، شمالاً نخلستان موضع شتم رباط جنوباً موضع - سلطان باغ و اطراف آن - طول قصبہ تقریباً (۱۵ کیلومتر) و عرض آن از ۶ تا ۸ کیلومتر میباشد .

پیداوار قصبہ : گندم آبی ، جو ، جوار ، تربوز اعلی ، توت ، انگورو دیگر سیوہ های سردرختی است .

راہ ها : از غزنین کنونی سرك شوسہ بہ (دھک) کشیدہ شدہ و از آنجا بگردیز امتداد دارد سرك غزنین و سرك و شرن از بخش غربی قصبہ میگذرد .

از دهنك دو راه عام جانب هند ميروود يكي راه گرديز بمير زكه و وادي كرم
ديگري بسمت سلطان باغ كشيده شده از آنجا بحكومت شرن و دره گومل
بحوزه سند پائين ميآيد .

راه هاي ديگري هم جانب هند دارد از قبيل راه زرمت ، دره سيد خيل
جدران خوست ، كو تل بدم كه به وادي تهل و كوهمات فرود ميآيد .

و راه سر روضه ، ارگون ، وانه ، وزيرستان ، حوزه سند .

راه (فير و دنگره) اپوزي (خورت سندیمن) به ديره اسمعيل خان ميگذرد . کوتاه ترين راه
دهنك بحوزه سند همين راه گومل است كه غالباً سوقيات غزنويان و غوريان
از همين راه اتفاق مي افتاد و از دره كرم نيز رفت و آمد به پرشاپور ،
پشاور (واهور ، لاهور حاليه) جريان داشته چنانكه محفه سلطان محمد سوم شهيد
را از همين راه از پنجاب به دهنك غزنه آورده اند .

قریه جات كلان كلان را منك از قبيل را منك ، رباط ، تاسن ، جهان آباد
هر کدام در حال برابر تعداد شهر كنونی غزنه جمعيت انسانی دارد .

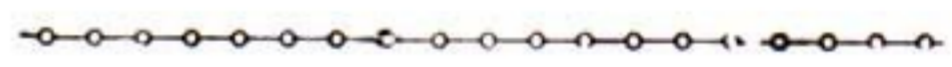
قلعه مخروبه (سو) محبس غزنویان:

تنگی بسیار تنگ (سو) كه حالاً به (سو كوه) شهرت دارد در شرق جنوب
دهنك به فاصله تقريباً ۱۰ كيلومتر وقوع دارد راه تنگ اين قلعه مخروبه از
تنگی كه عرض به سربالائی به كوهي منتهی ميشود كه در قده آن علامت
قلعه (سو) نمودار بوده و در بين مردم شهرت دارد كه آنجا محبس سزوی عهد
غزنویان بوده است تنگی (سو) آب کمی دارد در يك بخش آن تخمیناً به تعداد
(۷) خانه آباد بوده زراعت اندك دارند و قلعه مخروبه سر كوه با تنگی آن
فعلاً نيز به (سو كوه) موسوم و نزد بوميان شهرت دارد اما ختماً نهای قلعه
(سو) به سبب اينكه با خاك يكسان شده جز كو شهای فنی بنظر بيننده

عادی تشخیص شده نمیتواند ولی محبس (سو) عبارت از همین موضع بوده است. قبر سلطان معز الدین محمد سام غوری در یک باغچه رشقه زار (دهک) واقع آمده و بطوریکه نگاشته آمد در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی با مر و ا راده اعلی حضرت المتوکل علی الله بقعه بسزائی ذریعه ریاست مستقل مطبوعات بالای مرقد سلطان باجر و سمت تعمیر و صندوقی از سنگهای معدنی و طن در فابریکه حجاری و نجاری ساخته و پرداخته آمد و بالای مرقد سلطان شهید گذاشته شد .

قرار عنعنہ بوسیان و بیان برادرزاده ملک بهادر خان موسفید دهک قبر سلطان قبل از تعمیر گنبد در میان مردم بمزار شاه شهید معروف بود و مردم و حیوانات را از خوردن رشقه باغچه مزار باز میداشتند. جای اجتماع اهالی بوده و از کرامات سلطان شهید داستانها حکایه کردند در بین توده مورد بسا احترام و مرجع حاجت قرار داشته است .

موقعیت تاریخی (دهک):



قرار گفته منہاج سراج جوزجانی و ابن اثیر جزری و تحقیق استاد خلیلی و یاداشتهای تاریخ خطی غزنه مولفہ مرحوم منشی علی احمد شالیزی و دیگر مورخین سابق و اسبق در سال ۵۶۴۴ یاد محدود ۵۶۹ هجری چون سلطان غیاث الدین ابو الفتح محمد سام قسیم اسیرالمومنین بر ضد استیلای غزان بر غزنین لشکر غور را به غزنه آورد بالمقابل اسیران غز که در غزنه بودند بجنگ میدان با غوریها بر نمی آمدند در جنگ از (طراق) سنگر مانند تعبیه مخصوص کار گرفتند ولی باوصف آن نتیجه جنگ به فتح اردوی غور خاتمه یافت بنابراین سلطان غیاث الدین تخت غزنه را به بردار خود شهاب الدین محمد سام ارزانی داشته خود به فیروز کوه مراجعت کردند .

بعد از عزیمت غیاث الدین وقتی شهاب الدین محمدسام به اسم سلطان بر تخت محمودی نشست از آنجا که در بین خانوادۀ آل ناصر غزنه و آل شنسب غور از زمان سلطان محمود به حادثه محمدسوری و باز بسبب هجوم علاوالدین بخو نخواهی دو برادر خود (قطب الدین محمدسلطان اچبال، و سیف الدین محمد که مرد و با اثر ظلم و بی حرمی بهرام شاه غزنوی بقتل رسیده بودند) دشمنی دیرینه موجود بود و علاوالدین حسین غوری بنام انتقام غزنین را احترام و قتل عام نمود لذا درین مرحله که سلطان شهاب الدین غوری برادرزاده علاوالدین جهان سوز پایتخت خود را با بربرادر به غزنه انتقال داد مناسب ندانست که قرارگاه شاهی را روی کاخهای بحر و غزنویان سر از نو تاسیس نماید.

معز الدین محمدسام غوری از موضع کوشک مسعودی بمسافت (۳۰) کیلو متر از مراکز محمودیان بسمت جنوب شرقی شهر غزنین قرارگاه شاهی و دستگاه سلطنتی خود را در قصبه (دعک) تاسیس نمود. (دعک) بسبب چندین مناسبت برای قرارگاه اتخاذ نمودن شایعست و غوری موزونیت داشت. نخست از متروکات و یادگارهای غزنویان برکنار بود. دوم از کوشک مسعودی بقدر یک منزل پوره به غند و حوزه سند که هدف لشکر کشی آن سلطان بوده نزدیکتر دیده میشد با لآخره شکوه سلطنتی مانند شهاب الدین منقاری این بود که به فکر خود دستگاه و قرارگاه جدیدی برای خود احداث کرده باشد.

چهارم قصبه دعک از روی مشاهدات امروزی نیز در سرسبزی و آبادی و جمعیت نفوس از بخش شمال شهر قدیم غزنین کم نبوده بلکه در برخی سمیوات این ازان استعداد بیشتری داشته و برای تقرر دستگاه شاهی برترینها دارد. منشی علی احمد خان شایبزی که عمری در تتبع تاریخ غزنه بسربرد او نیز با این عقیده است و در یک مقاله خود که بروزنامه سنائی نشر شده چنین یاد داشت میدهد:

(دهك) كه شهرت تا ريخی خود را از دست داده در قرن ۶ هجری تختگاه و صيفيه سلطان شهاب الدين بود زیرا ابنیه غزنين عهد محمودیان در فتور علاء الدن ا حراق و ویران شده و راه تجارتي ، سياسي و لشکر کشی غزنين و پنجاب همین راه گومل بوده است و حطیره دختر سلطان که در (دهك) بود نیز د لیل بز رگی بر تمکن اوست علاوهً د فن جسد خود سلطان موصوف در موضع (دهك) بذات خود دليل ديگری است که در حیات خود بانحدود قرارگاه اتخا ذ نموده و دستگاه شاهی او هم در (دهك) واقع بوده و غيره
 بعقیده نویسنده این اثر دليل قاطع بروقوع قرارگاه سلطنتی شهاب الدين محمد سام غوری در قصبه (دهك) همانا وجود و کشف آبد و کتابه آنست که روی سنگ محراب جامع قریه رامک واقع در ۴ کیلومتری (دهك) کنده شده و بخط ثلث قدیم عبارت ازین جملات اند :

« بناء هذا المسجد المبارك في دولة السلطان المعظم معز الدنيا والدين ابوا لمظفر محمد بن سام خليفة الله اميرا لمومنين بتا ريخ منتصف من شهر الله المبارك اربع و تسعون و خمسمائة (۵۹۴ هـ) . بفكر بنده بمنظور مطالعه شواهد فوق ميتوان اذعان حاصل کرد که پایتخت زمستانی آن سلطان شهید اعنی ابوا المظفر محمد سام غوری دهلی یا کدام مرکز دیگر هندی بوده و کرسی تابستانی او (دهك) غزنين بوده است .

از طرف دیگر وقتی ما بجغرافیای محلی (دهك) می بینیم و بژرف در آن فر و سیرویم پیدا است که قصبه مذکور بفاصله (۲۰ کیلومتر) از شهر کنونی غزنين حالیه بسمت جنوب شرقی بر مسیر سرك غزنه و گردیز و غزنه و شرن و گومل (نزد یکتترین راه بهند) واقع آمده فعلاً (۹) هزار خانه جمعیت دارد و از حیث وجود دهکده های کلان ، کلان بخصوص آبادی ده رامک

وده رباط د ر شمار و کثرت نفوس و خانه واری هر یک بر جمعیت شهر کنونی غزنه مزیت و برتری نشان میدهد، علاوه بر روستاهای تاسن، کندر، جهان آباد و دیگر دهات مربوط (دهک) بوفور محصولات زراعتی و سردرختی براتب از دهات بخش شمال غربی شهر حالیه غزنین امتیاز دارند. از وضع آبادی و سرسبزی و حاصلخیزی کنونی روستاهای دهک آشکار میشود که این قصبه در قرن ششم هجری آبادتر و دهات کنونی آن با هم پیوست بوده مرکز قرارگاه شاهی سلطان معزالدین محمد غوری را تشکیل میداده است.

اینکه مسعودی مورخ معروف در اثر خود تذکر داده است، گردیز به فاصله یک منزل از غزنین بر سر راه هند افتاده است « بصورت حتم مسعودی فاصله را جانب گردیز از قصبه (دهک) در نظر گرفته زیرا اگر فاصله بین کوشک مسعودی یا روضه محمود تا گردیز بحساب گرفته شود ظاهراً بیش از (۶ کیلومتر) و از یک منزل بیشتر است. حال اینکه مقدار مسافت بین دهک غزنه و گردیز حدود (۲ کیلومتر) میباشد که همان یک منزل مسعودی صحت پیدا میکند. « پس مسعودی مسافت گردیز و غزنه را از دهک در نظر گرفته است. »

از جانب دیگر بقدر ده کیلومتر بطرف جنوب بخط جا ده بین (دهک) و شرین محل معروف سلطان باغ و قوع دارد. این موضع از کوشک مسعود و محمود به فاصله (۳ کیلومتر) بکنار جاده پائین آمده است.

« سلطان باغ » قرار عنعه بومیان باغ سلطانی بود که از بند سرده آبیاری میشده. از مشاهده ساحه و وجود علامات معلوم میشود که باغ مذکور عرصه زیادی از زمین را دربر گرفته بود این باغ ظاهراً به (دهک) نزدیک و به سلطان شهابالدین مربوط بوده است چه باغهای سلاطین آل ناصر از قبیل

صد هزار نوباغ و باغ شاه در حصه شمال عرصه مخروب شهر کهن غزنه به اطراف روضه و قلعه سردار و قلعه نو سرریگک وقوع داشت که از سلطان باغ (دهک) خیلی دور اند .

از اینها که بگذریم در حدود ده تاسن (دهک) از یک خط عریض و طویل اجر بسیار ثقیل و دراز و بر دار استخراج میگردد و اهالی آنرا از بقایای آبادی همین گوشه غزنه قدیم شمرده از آن در حمام های خانگی خودشان استفاده میکنند . چون شهر غزنه عهد غزنویان را مورخین دارای دوازده هزار مدرسه یا مساجد خوانده اند و این مدارس یا مساجد نیز بدان محل شهر غزنه موقعیت داشت این خود دلیل دیگری به وسعت آن شهر شمرده میشود چنان که یکی از گذرهای غزنین کهن بنام (کوی آهن) کنون بفاصله ۵ تا ۶ کیلو متر (از شهرک کنونی براه قندهار و اقع آمده و به همان نام یاد میشود باین منظور مانعی ندارد که در آن عهد قصبه (دهک) گوشه ای از شهرستان مذکور بوده و داخل آن شمرده میشده است .

این وسعت غزنه را مورخین در عهد سلطنت آل ناصر و غوریها تأیید میکنند و میگویند که غزنین در قرن (۴ و ۵ هجری) از معمورترین و بزرگترین سراسر آسیا بوده با مدینه السلام بغداد همسری میکرد .

این مدنیت بزرگ افغانی از باختر الهام گرفته بود منحصر به غزنه نمانده بلکه با ساسانیها و قشون کشی های سلاطین نامدار خانوادۀ محمودیان و غوریان به تمام نیم قاره بزرگ هند پرتوافگند و در نزد سردمان و ملل شرق مورد تجلیل و تقلید قرار یافته بود .

بر گردیم بر قصبه (دهک) اینکه قرارگاه شاهی و کاخهای سلطنتی سلطان

معزالدین محمد سام در قصبه دهک بر چه سنو ال بوده مؤرخین معاصر او هیچگونه معلوماتی نداده بلکه از بیان ضروری ترین نکات اجتماعی سکوت اختیار کرده اند صرف منہاج سراج جو زجانی از همه دیگر حوادث در گذشته از شرح و بیان او در طبقات ناصری برمی آید که متمردان قبیله کهکرا ن وجود عصیان ورزیده بودند سلطان در آن زمستان به هند آمد و متمردان آن طایفه را بدوزخ فرستاد چون به غزنین مراجعت کرد بدست فدائی (از کهکرا ن یا ملا حده) در منزل (دمیک) در شهر سنه اثنی وسته ماته شها دت یا فت

ویکی از فضلا درین معنی نظم کرده است :

شهادت ملک بحر و بر معزالدین کز ابتدای جهان شه چو او نیامدیک

سوم زغرہ شعبان بسال ششصد و دو فتاد در ره غزنین بمنزل دهک

منہاج سراج علا و کندی و آنچه اموال فزون و در خزانه غزنین جمع شد در خزانه هیچ پادشاه نشان ندادند و بقول خواجہ اسمعیل خزانه دار از جواهر در خزانه غزنین از یک جنس الماس که نفیس ترین جواهر است : یکہزار و پنجصد تن موجود است دیگر جواهر و نقود را بر این قیاس نمی باید کرد .

چیزی که از گفته ثقات مؤرخین استنباط میگردد اینست که مسجع و مدفن سلطان مبرور در موضع (دهک) واقع آمده است گرچه در صحت اسلاء و رسم الخط این نام نیز اختلاف کرده اند برخی (دمیک) و (رتوک) و (دهمیک) و (دهمیک) و غیره نوشته اند مگر این اثر جزری در بخش اخیر مجلد ۱۲ الکامل خود مدفن سلطان را در موضع (دهک) غزنه تعیین و

«۳۳۳»

وتصریح کرده است هکذا احسان خان نویسنده (خلاصة التواریخ) که از اراکین دربار عالم گیر اورنگزیب هم بود مدفن سلطان رادر (دهک) از مضافات نزدیک غزنه خوانده و گوید : سلطان شهاب الدین محمد سام در حطیره دخترش که پیشتر در آنجا مدفون شده بود بخاک سپرده شد .

میرخوند مؤلف روضة الصفا نویسد : سلطان شهاب الدین بتاریخ غره شعبان بدست فدائیان کهکمر بشهادت رسید و جنازه سلطان را مریه الملک بن خواجه احمد سجستانی و زیرش به (۲۲) شعبان (۶۰۲ هـ) بموضع (دهیک) نقل داده و در آنجا بحطیره دخترش دفن کردند . و این همین دهک غزنه است که ما ثابت کردیم .

قاعه نای یا، نای قلعه حایه

ارباب تاریخ میدانند که : قلعه نای و قلعه (سو) دو محبس مستحکم کوهستانی سلاطین آل ناصر غزنه بوده و در تاریخ یمنی و تاریخ بیهقی و غیره مکرر از این دو محل به این حیث یاد شده که پادشاهان آن دودمان احياناً بعضی از شهزادگان و رجال سیاسی مملکت را در همین دو محبس منزوی و دشوارگذر کوهی بند می فرمودند ولی بسبب گذشت روزگار و انقطاع آن سلسله این دو قلعه یا دو محبس در اطراف و اکناف غزنین حایه مفقودا لایزال و تاکنون کسی از آنها سراغ نداشته یعنی محلی آنها را نمی شناسند تا اینکه مولف این اثر در سایه سعی و کوشش و گردشهای مسلسل در جبال اطراف غزنه اخیراً محل و آثار هر دو قلعه فوق الذکر را پیدا کردم چنانکه موقعیت قلعه (سو) محبس شخصی سلطان ابراهیم زمان شهزادگی او و محل بند مسعود سعدسلیمان

شاعر نام دارآن دوره همان است که در صفحه ۳۲۷ این کتاب نگاشته آمد
 و قلعه نای هم بغرب جنوب قلعه سو وقتی ساحه شلگرو باغ غزنه از «سو» در شرق
 بجا نب غرب پیمود، شود بقا صله ۶ کیلومتر بالای یکی از شعب سمت
 جنوب (گل کوه) افتاده که هم اکنون نیز به نای قلعه شهرت دارد این موضع
 یعنی نای قلعه جلگه سرسبز و آبادی است، که نزدیک به شصت خاذاو جمعیت
 دارد ولی مخروبه «محبس نای» غزنویان بسمت غرب آن بالای کوهی از شعب گل
 کوه کائن است که آثار آن برملا دیده میشود گر چه محل مذکور اکنون
 غیر مسکون و نام خود را به جلگه متصل آن نای قلعه داده است مگر مردمان
 بومی مخروبه مذکور را به اسم محبس عهد غزنویان می شناسند. نیز آثار آبادی
 قدیم آن بشکل تلهای مخروب هویدا است. ناگفته نماند قلعه (سو) بالای شعبه
 کوهی که از سپین غر باخم و پیچ بجنوب امتداد دارد، واقع آمده و قلعه نای
 روی یکی از شعب جنوبی هندوکش، موسوم به گل کوه کاین است.

کابل: ۲۹ ثور ۱۳۳۷ «خاتمه»

تقریظ انجمن تاریخ افغانستان

دا نشمند محترم غلام جیلانی « جلالی » از سولفان و محققان پیش قدم
افغانستان اند که از مدت‌ها در رشته نویسندگی و تاریخ کار کرده و آثار مغتنم
ومفیدی را نوشته اند و در هر دوزبان پښتو و دری از نویسندگان سابقه دار و پرکار
بصیر شناخته شده اند .

جناب ایشان اینک کتابی در تاریخ غزنویان و غزنه و متروکات که دارای
معلومات بسیار جالب بوده و اکثراً آبدات و متروکات این شهر باستانی
را در این کتاب با نقل کتیبه های قدیم آنجا ثبت و حفظ کرده اند که برای
شنا سایی و بقایای مدینت این پایتخت بزرگ آل ناصر حقیقتاً یک اثر مفید
وسودمند است و مخصوصاً تحقیقی که در آخر کتاب درباره قلعه تاریخی (سو) ،
(دهک) و دیگر اماکن تاریخی غزنه کرده اند کاریست بسیار مغتنم و تازه
که قبل از این کسی در آن باره بدین تفصیل و تحقیق وارد نشده بود .

این کتاب اگر چاپ شود برای معرفی غزنه باستانی بسیار نافع است و من
تالیف چنین کتاب سودمند را به مولف محترم آن تبریک میگویم .

وفقه الله بالخیر

رئیس انجمن تاریخ :

پوهاند عبدالحی حبیبی

لطفاً قبل از مطالعه اغلاط ذیل را تصحیح نماید:

صفحه	سطر	درست	نادرست
۳۷	۱	مجمود	محمد
۷۰-۲	۷۵-۷۰	۷۵	۷۰
۳۷	۱	قایم گرداند	قایم بردادن
۸۷	۲	سفير خليفه ابو منصور	
		مراد اینست که سفير مذکور بگفته	
۹۵		گردیزی از اولاده امیر گردیز بوده است	
		رجوع شود به گردیزی (۱۱) علامه ۲ بجاست	
		باید در اخیر فقره بالاتر می بود .	
۸۵	چاپ قزوینی	ظاهراً لفظ چهاردهمی زاید است	
۹۰		عبائی	عباسی
۹۲		عضدالدوله	عبدالدوله
۹۸	۳	عضدالدوله	عبدالدوله

۲۳۸ در صفحه مذکور این کتاب بر لوح خو ابیده قبر ابو الفتح یک بخش آیه کریمه ان الذین قالوا ربنا الله الخ نگاشته آمده ، بخشی را ترك کرده است . در اینجا همان حصه را نیز ذکر میکنیم که از قلم مانده است (کنتم توعدون ، نحن اولیاء لهم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة - آیه ۳۰ سوره حم السجده .

۳۳۵- درین صفحه تاریخ : (۲۹ ثور سنه ۱۳۴۷ هـ) به آغاز صفحه (۳۳۶) تقریظ انجمن تاریخ افغانستان ارتباط دارد ، لذا تاریخ مذکور مال نوشته صفحه تقریظ شناخته شود .

(۳۳۷)

فہرست

عناوین کتاب غزنہ و غزنویان

صفحہ	الف-پیش گفتار
۱	سنظرہ اول این اثر وجیز
« =	الپتگین
۳ =	بلکا تگین
۴ =	سبکتگین
۸ =	یمین الدولہ و امین المملۃ محمود بن سبکتگین
۱۳ =	خوا رزم
۱۴ =	سلطان افغانستان و ترکان ماوراء النہر
۱۷ =	ترکما نہای سلجوقی
۱۸ =	سلطان محمود ، و سر زمین ہند
۱۹ =	فتح نور و قیرات
۲۰ =	مناسبات سلطان با آل زیار و بویہ
۲۱ «	شا ہنشاه افغانستان و آل بویہ
۲۳ «	مقام دانش و فضیلت سلطان
۲۳ «	پارچہ نثر دری بقلم سلطان محمود
۲۴ «	غزنین و وجہ تسمیہ آن
۳۴ «	مسعود
۳۸ «	قبر سلطان مسعود شہید

۳۸ "	برخی از آثار و متر و کات مدنیت دوره محمود
۴۱ "	سلطان مودود بن مسعود
۴۵ "	فرخزاد
۴۶ "	ظهیر الدوله سلطان ابراهیم
۴۹ "	مسعود بن ابراهیم (سلطان مسعود ثالث)
۵۱ "	ارسالان شاه بن مسعود سوم
۵۳ "	یمین الدوله بهرامشاه
۵۴ "	آتش زدن در غزنین زیبا
۵۸	خسرو شاه پسر بهرام شاه
۵۸ "	خسرو ملک آخرین شاه خاندان آل ناصر
	منظره دوم سیاست امپراطوری غزنویان پیشین از آغاز
۵۹ "	دوره سبکتگین تا انجام اقتدار مسعود اول بن محمود
	منظره سوم تشکیلات نظامی غزنویان پیشین از
۱۰۱ "	آغاز دوره سبکتگین الی آخر سلطنت سلطان مسعود اول
۱۱۰ "	دسته های مختلف اردو
۱۱۶ "	تشکیلات
۱۲۵ "	سلسله های اردو
۱۲۹ "	علایم و مراسم اردو
۱۳۲ "	قواعد تعبیه
۱۳۷ "	قلعه ها و شکل محاربه مواقع مستحکم ، سامان تعرض آنها
۱۴۰ "	وسایط محاصره و ماشینهای انداخت

صفحه	عنوان
« ۱۴۱	قیچ جنگی
« ۱۴۱	آتش یونانی
« ۱۴۳	اردوی غزنویان در استعمال کدام نوع اسلحه مهارت داشتند
« ۱۴۵	ذکر مختصر بعضی از محاربات غزنویان
« ۱۴۷	طرز جریان حرکات
« ۱۴۸	دو نمونه از حرکات و تعبیه سلطان محمود غزنوی
« ۱۴۹	اول جنگ سلطان با ایلک خان
« ۱۵۳	ترتیبات طرفین
« ۱۵۴	جریان حرکات
« ۱۵۵	نتیجه
« ۱۵۵	۲ - سفر سومنات
« ۱۵۶	پلان و حرکات
« ۱۵۷	ترتیبات سلطان و حرکت از غزنه
« ۱۶۰	طرز حرکات در سومنات
« ۱۶۲	عودت سلطان
« ۱۶۳	نیروی دفاعی افغانستان در طول تاریخ
« ۱۶۹	منظره چهارم - سسکوکات
« ۱۷۱	امیر سبکتگین
« ۱۷۱	یمین الدوله محمود
« ۱۷۳	سلطان سعود
« ۱۷۴	شهاب الدوله سلطان مودود

۱۷۳ «

عبد الرشید

۱۷۵ «

طغرل غاصب

۱۷۵ «

سلطان ابراهیم

۱۷۶ «

آغاز منظره پنجم و مربوط آن

۱۸۶ «

مسجد عروس الفلک غزنه

۱۹۶ «

وسعت شهر غزنین به دوره آل ناصر

شخصیت ممتاز سلطان محمود ، و دید بانی او از

۲۰۱ «

قلمرو امپراطوری افغانستان

۲۰۵ «

شخصیت و اخلاق مسعود پسر سلطان محمود

۲۰۸ «

مختصری از مشاهیر رجال دوره محمود غزنوی

ار باب حل و عقد

۲۰۸ «

ابوالعباس فضل بن احمد اسفرائینی

۲۰۹ «

خواجه احمد بن حسن میمندی

۲۱۰ «

حسنک میکال

۲۱۱ «

ابونصر مشکان

۲۱۲ «

علمای بزرگ عهد سلطنت غزنویان

۲۱۲-۲۱۳ «

البیرونی ✓

۲۱۶ «

کتابه های آرانگاه سلطان محمود

۲۱۸ «

کتابه های آرانگاه سبکتگین

۲۱۸ «

بقعه مبارکه سلطان مسعود شهید

۲۱۸ «

بقعه مبارکه سلطان ابراهیم (رح)

۲۱۹

بحراب سنگی بداخل بقعه سلطان ابراهیم
سنارهای غزنین (۱) سنار اول جانب روضه
(۲) سناردوم جانب غزنه با نوشته های برجسته

۲۲۱

هریک از دو سنار مذکور

۲۲۲

عرصگاه شاه بهار

۲۲۵

بخشی از تاریخ هنری منظره پنجم

۲۲۶

سابقی بخش هنری ، متر و کات مدنیت آل ناصر غزنه

۲۳۰

مدفن ظهیر الدوله سلطان ابراهیم غزنوی

۲۳۲

تراژدی لوح قبر ابو نصر مشکان

۲۳۳

استقبال پر حرارت اهالی غزنه از فراهم آوردن آثار باستانی

۲۴۱

الواح سنگی مقابر دیگر

۲۴۱

مقبره سرکوه بین روضه و شهر موجوده غزنه

۲۴۹

حطیره موسوم به پشته باغ بهشت

۲۵۲

سنگهای مرمر سواج قصر شاهي غزنه

۲۵۴

بقعه سید حسن غزنوی (علوی)

۲۵۵

شخصیت ممتاز سید حسن (علوی)

۲۵۶

جامع جمع اولیاء یا گوشه از جامع عروس الفلک غزنه

۲۵۷

الواح مقابر بزرگان

۲۵۹

لوح مرقد مبارک مجدد سنائی (رح)

۲۶۱

بقیه الواح حطیره پشته باغ بهشت غزنه

- سنگ جدید مرقد سلطان شهاب الدین غوری و صندوق سر سرین آن ۲۶۴
- آغاز قرن ششم و کم کم تغییر مدنیت حجری غزنه ۲۶۶
- الف - آثار و آبدات قرن هفتم هجری مدنیت غزنه ۲۶۸
- بقعه سلطان شهاب الدین غوری ۲۶۸
- ب - آثار و آبدات قرن هشتم هجری ۲۶۹
- ج - آثار و آبدات قرن نهم هجری ۲۷۱
- د - آثار و آبدات قرن دهم هجری ۲۷۲
- مزارات واقع در ساحه پیشروی گنبد سلطان ابراهیم ۲۷۳
- الواح واقع در پشته باغ جنگل غزنه ۲۷۳
- عده از مشایخ و فضلاء کبار، آنانیکه اکثر سنگهای ۲۷۸
- مزارات ایشان ضایع شده ۲۷۹
- رضی الدین علی لالا (رح) ۲۸۰
- مزار ارباباء (ح) ۲۸۰
- در اطراف روضه محمود مزار خواجه سبز پوشان ۲۸۱
- قبر آدم پدر سنایی علیه الرحمه ۲۸۱
- مزار حاجی بابا طوطی ۲۸۱
- زیارت دیگر معروف به سید علوی ۲۸۲
- علاء الدین ابو یعقوب یوسف حدادی اقصی القضاة ۲۸۲
- ابو المعالی احمد الحدادی ۲۸۲
- امام احمد الحدادی هر سه نفر رتبه اقصی القضاة داشتند
- مزارات ایشان در اطراف شمالی و قوع دارد الواح سراقه -
- ایشان ضایع شده سنائی از ایشان مدح کرده است

صفحہ	عنوان
۲۸۶	مزار شمس العارفین (رح)
۲۸۶	در جوار بقعہ علی لالاغزنوی
۲۸۸	بقعہ معروف بہ بہلول دانا
۲۹۳	مزارات علماء و عرفای باستانی غزنہ
۳۰۳	الواح جوار روضہ سلطان ابراہیم
۳۰۷	الواح جوار کشک مسعودی
۳۱۰	اطراف مزار بہلول علیہ الرحمہ
۳۱۲	یک قضیہ تحقیق طلب تاریخی غزنہ
۳۱۵	یک تبصرہء مجملہ در مورد
۳۱۶	دہک غزنہ و معز الدین محمد سام غوری
۳۱۶	ایاقلعہ (سو) محبس مسعود سعد سلمان در کجا بود؟
۳۲۵	اثبات تاریخی موقعیت جغرافیائی قصبہ دہک غزنہ
۳۲۶	دہک غزنہ کہ نام تا ریخی خود را حفظ کردہ است
۳۲۷	قلعہ سخر و بہ (سو) محبس غزنویان
۳۲۸	موقعیت تاریخی (دہک)
۳۳۴	قلعہ نای، یا (نای قلعہ)
۳۳۶	تقریظ انجمن تاریخ افغانستان
۳۳۷	غلط نامہ یا تصحیح اغلاط کتاب